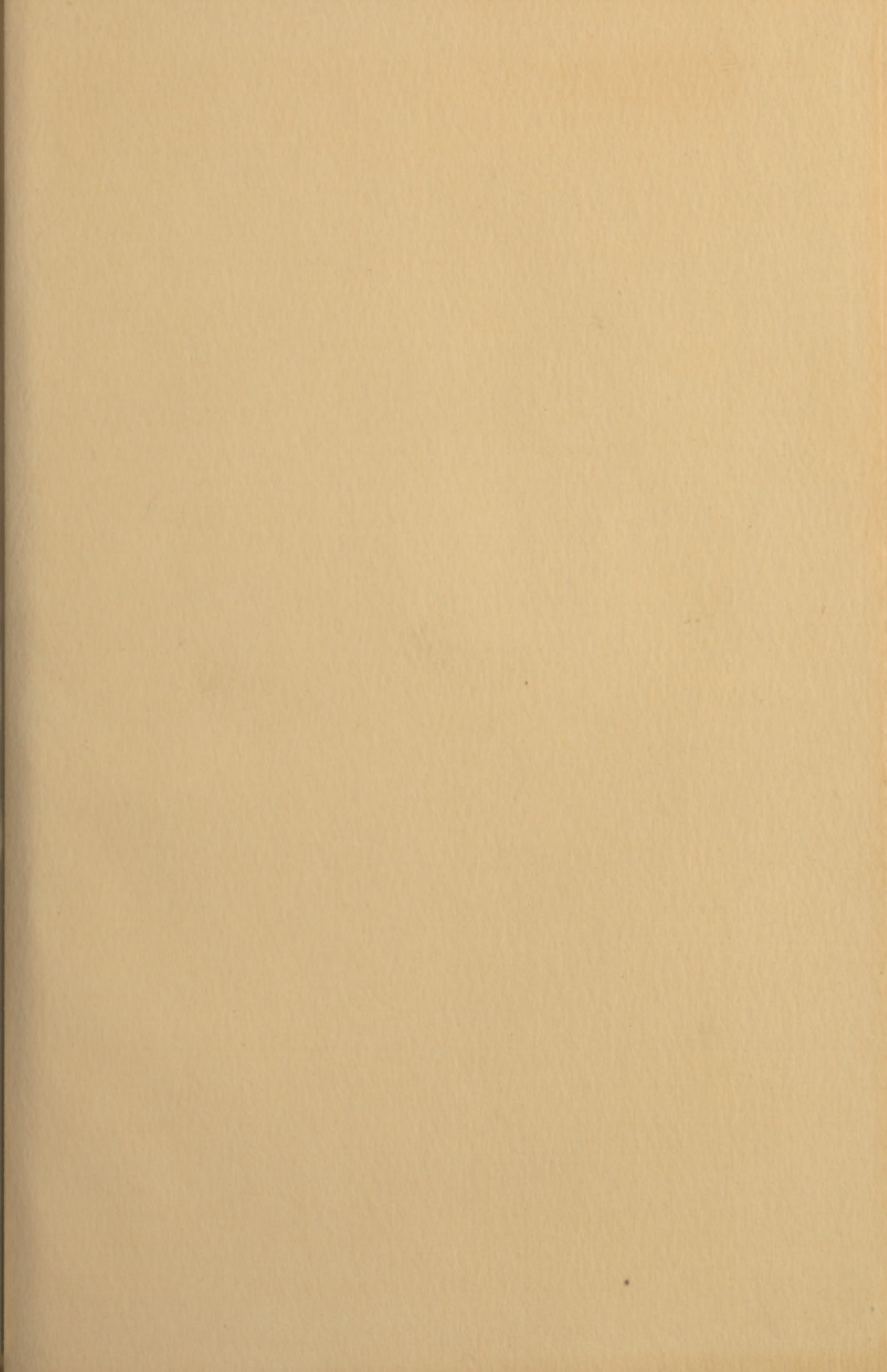




الصور تاخيط حریز احمر فی سبایعنی سبایه روان بریدنک و تبحر بالبحر  
 این صورت و اینجایله حریزین بریدیم قریب من بچیلدور انکست سبایه سینه در حالتی که خامنه <sup>۲۱</sup> اتن  
 المذكور او عودنی و بیلو الجلب ۲۱ مرة فان توقف العلفاتوا الامماء  
 مذکور را که عود باشد پس نهند و طلب کنند طب را ۲۱ مرتبه در تمام کرده در عمل بر بخوانند این <sup>۲۱</sup>  
 ثلث لیلال فانه یاقب ولو کان فی السلسل وان رایت مصابا فاجلسه  
 در سه شب هم هرگاه بچیلدور سنگ باشد بریدیم پس داده کند در شش در <sup>۲۱</sup>  
 بین بدینک و اکتب الاسماء فی کف و تکلم علیه بالجلب و قل یا معسر الخا و رین  
 و کفار و بریدیم در دست خردی و نوسیدار و ساء و در کف دست خردی و نوسیدار <sup>۲۱</sup>  
 مِنَ الْجِنَّ وَالشَّيَاطِينِ اَلَا مَا اَصْرَعْتُمْ فَاِنَّهُ يَصْرِعُ بِاَذْنِ اللّٰهِ فَاَحْكُمْ فِيْهِ عَابَرُكُمْ

وهذا خاتم الجلب الثالث يقمه في فوالاد ذكر في شرف المنيخ وساعته  
 و <sup>۲۱</sup> خاتم حلیست که سه شبانه بعد تلاوت باید نماید و بعد بچیلدور در وقت <sup>۲۱</sup>  
 و بخره و ارضه فی خرفه حریز حمر الی وقت الحاجة فانهم ذلك وهو هذا  
 و ستاره در شرف و بیلدور باشد پس بریدیم در باره حریز حمر <sup>۲۱</sup> بچیلدور در وقت <sup>۲۱</sup>

P28



تفاهة بحاله





بجمله کشمیر و طوشی ظهورند بان کر به نادره نفس خوار داد  
کس بیدار تو دور صحرار در محو و حوشی طهور منکر اند و هرگاه  
زبان لکله در ایینه فرار دهند و بصر آوردند سباع مسخرشند  
هرگاه تخم مورچه را با مغز نمرنگی مخلوط

کرده و بپزند در صمغ کند جنین را به بنند  
هرگاه زهره کر به بیاه را با خون خردی  
مخلوط کنند و خشک کنند در صمغ کنند  
جنین را به بنند و سحی بیات بیدار بنند و دیگران  
نه بنند بعض گفته اند خون کر به بیاه را  
با خون خردی مخلوط رخته و خشک کنند  
در صمغ کنند جنین را بپزند و سحی بب بنند

نیم  
۱۴۱

زرع ال عتة خمرند  
یا بیاه را نه منند  
یا تخم ضار در خون  
یا سوسه و سحی آن برزند و در  
افتاب نهند در مفتحه  
بعد برودن او دره  
در زهره کا غدا این  
کن خشک کن ۲

بجمله در کزبان نیکند اگر محفوظ بعد بپزند در آن  
سرخ کنی و اب کس بر سر آن رخته بجد که غم براند  
در سر آن کس بپزند یک کت که نبردند

در سر آن کس بپزند یک کت که نبردند



سوی  
ال  
مجدد  
عق  
کووردن فاصه رود از عق  
در جابه عشوق اکر م طلبت

نویس  
ایضا  
بسی  
بظهور  
صاحب  
در جابه

صاحب  
بظهور  
صاحب  
در جابه

ارتفاع وقت ولادت بود آ غری طالب تحفیه الط

اتفاق ولادت سعادت نویمین میرزا ابوزراب روز چهارشنبه ۳۹ مندرجه اول



بسی  
بظهور  
صاحب  
در جابه

میزان خط  
سید  
سختی  
میزان خط

پی بز با خردوسی در دو چراغ کرده و روشنی بخشن  
 که خلمه جان چراغ با هم جنب کنند در دم بچند  
 انگشتر نقره را انگشتری نمدوسی یا کبریا کرده در آب  
 اندازند تا نرود آن در در این مضمضه کنی و آب کلا  
 خردوسی این را سرخ کرده بزبان  
 بگذارد زبان نرسد



...  
 ...  
 ...

این معنی را تا مثل ریمان فرض باید کرد که هر جزو آن ریمان بر یکی باشد  
 اکنون اگر انسان بنظر کامل مشاهده آن ریمان کند همه را یک نظر کند  
 اگر موری شکر بنظر قاصر از مشاهده کند مردم را یکی ظاهر شود و یکی  
 غایب گردد **مقصود** فعل حق نزد حکما بر وفق ارادت و عنایت اوست  
 اگر خود اهد کند و اگر نخواهد کند ولیکن فعل غیر لازم ذات اوست چنانچه  
 علم و سایر صفات کمال لازم ذات اوست و مقدم شرطیه اولی در این  
 واجب التحقق است و مقدم شرطیه ثانی متمنع التحقق است و اطلاق اینجا  
 بردات باین اعتبار میکنند و او غیر محض است و اگر شری قلیل در موجود  
 متحقق میشود بواسطه آنست که شری قلیل در آن موجود لازم غیر کثیر است  
 و ترک غیر کثیر بر ای شری قلیب این مانی حکمه است **مقصود** همه اشیا پاره  
 هستی حق اند و عقل اول را بی واسطه ابداع و نموده بواسطه عقل  
 اول عقل ثانی و فلک اطلس بعض او را بواسطه عقل ثانی عقل ثالث  
 و فلک ثوابت و بعض او را برین منوال اینجا و عقل و افلاک و نفوس  
 شده تا عقول عشره و افلاک تسعه و نفوس فلکیده گذشته و اشرفیان  
 منع حصه عقول در ده کرده اند و میگویند عدد عقول از حد اخصا تجاوز  
 و بزعم حکما فلک اطلس عشرت و فلک ثوابت کرسی و عقول و نفوس  
 فلکیده طایفه علوی و موجود شدن مجردی از مجردی مثل روشن شدن این

است از چنانچه و عقل عاشر که او را عقل فعال گویند و جبریل نزد حکما عبارت  
از دست بیبوی عاشر و صور و اعراض و نفوس عنصریه صادر شده  
و اشراقیان گویند هر نوع ربی دارد از جنس عقول و انزارب النوع  
و طباع تام گویند و مثل افلاطونی این عقولست و این مثل غیر مثل سلفه  
است که اشراقیان و صوفیه اثبات آن متفق اند و اشراقیان انزرا فایم  
نامن و عالم اشباح گویند و صوفیه انزرا عالم امثال و ارض حقیقه و خیال  
منفصل خوانند **مقدم ششم** عقل را جمیع کمالات ممکنه حاصل آید و فلک  
بسیح کمال ممکن در حروف نیست الا اوضاع مختلفه و او شبه عقل میکند  
و میخواهد که اوضاع مختلفه غیر متشابهیه از قوت بفعل آورد و این شبه  
دفعه میثبت پس بتدریج بواسطه حرکت بفعل آورد و اشراقیان  
که حرکت فلک رقصی است بواسطه بوارق مدسیه و سوارق انسیه از  
صدر در جای باید و میداد اشراق انوار بر هر فلک رب النوع او است  
و فلک بواسطه هر اشراقی مستعد حرکتی است و بواسطه هر حرکتی  
مستعد اشراقی **مقدم هفتم** نفس ناطقه دو قسم است اول نفس فلکیه  
و بعضی گویند هر یک از کواکب ستاره مانند دست و افلاک جزئیته او  
مانند سایر اعضا و نفس فلکیه اول متعلق است بکوکب و بواسطه کوکب  
بافلاک جزئی پس نفوس فلکیه نه باشد بعدد افلاک و ابوعلی گویند

به فلک لافعی است و هر کویک را هم نفی است که محک اوست بچوکه وضعیه پس  
نفوس فلکیه بعد از افلاک و کواکب باشد تا فی نفس انسانیه که مشا را لیه  
به انا اوست و نزد افلاطون ازلی ابدیست و نزد ارسطو حادث است  
و بعد از خواب بدن باقی است و او بمنابیه لب است و بدن منزله  
قشر و اشراقیان گویند نفس ناطقه مخصوص بانسان نیست و حیوانات  
درک را هم مت بلکه نبات از ادراک خالی نیستند و لهذا اگر در سمت هر که  
نبات در وقت نمو مانع پیدا میشود آن نبات قبل از وصول بانسان  
منخوف میگردد و سمتی در تعیین میکند **مقصد ششم** هیولی هر فلک مغایر  
هیولی فلکی دیگرست و مغایر هیولی عناصرست اما هیولی عناصریست  
و صورت دو قسم است صورت جسمیه که هیولی با او جسم مطلق است و صورت  
نوعیه که جسم مطلق با او نوعی از انواع جسم مطلق است و نسبت هیولی  
بصورت جسمیه چون نسبت نفس انسانیه به نبات صورت و صورت  
بمنزله جسم مطلق است و نسبت جسم مطلق به صورت نوعیه چون صورت نبات  
حرفیه و در ف بمثابه انواع جسم اند و اشراقیان نوعی این هیولی میکنند  
و جسم مطلق را هیولی میخوانند و به صورت نوعیه جوهریه قایل نیستند و  
میکویند تنوع جسم مطلق از اعراض اوست **مقصد نهم** جسم دو قسم است  
بسیط و مرکب و هر شکل طبیعی است شکل طبیعی بسایط کردی است و جسم بسیط

افلاک و کواکب و عناصر و افلاک کلیه است فلک الافلاک که او را فلک  
 اطلس و فلک اعظم گویند پس فلک ثوابت پس فلک زحل پس فلک مشتری  
 پس فلک مریخ پس فلک شمس پس فلک زهره پس فلک عطارد پس فلک  
 قمر و تحت او کره آتش است پس کره هوا پس کره آب پس کره خاک  
 و همه مسائل بکند کردند برین بنات



**مقصود دوم** فلک الافلاک کره است  
 موازی السطحین که مرکز او مرکز عاقل  
 و هم کواکب در او نیست و فلک البروج مثل  
 او نیست و جمیع ثوابت در او مرکزند و  
 آنچه مرصود شده ۲۵ است و  
 منطقه فلک الافلاک که معدل النهار  
 و منطقه البروج که دایرة البروج است

بدونقطه متقابل تقاطع کرده اند یکی را نقطه اعتدال ربیعی گویند و یکی  
 را نقطه اعتدال خریفی و عایت بعد دایرة البروج از معدل النهار در  
 جانب شمال سما بنقطه انقلاب صیغی است و در جانب جنوب بنقطه انقلاب  
 شتوی و باین چهار نقطه دایرة البروج چهار ربع منقسم گشته است قطع  
 اقطاب هر ربعی را فصلی است از فصول اربعه مشهوره در اکثر معصومه

3  
در وربع متلاصق را بچار نقطه دیگر به شش بخش مساوی قسمت کنند و شش  
دایره عظیمه متقاطع بر قطبین دایره البروج فرض کنند که چهار از آن دایره  
چهار نقطه گذرد و یکی بنقطه اعتدال و یکی بنقطه انقلاب و فلک مابین آن دایره  
به ۱۲ برج مقسوم شود و دایره البروج هم به ۱۲ قوس قسمت یابد و این  
هم بروج خوانند و هر برجی ۳۰ درجه باشد از ۳۰ تا ۶۰ درجه منطقه و همین  
فلک را به ۲۸ بخش مساوی قسمت کنند و آن منازل قمرست و هر  
برجی دو منزل و ثلث منزل باشد و اسمی بروج و منازل با اعتبار کوی  
چندست که در وقت قسمت مساومت بروج و منازل بوده اند و اکنون  
بواسطه حرکت فلک البروج آن مساومت تغییر یافته و در ترتیب که احکام  
نجومی هم بواسطه تغییر متغیر شده باشد **مقصود این دو قسم** فلک آفتاب  
کره ایست متوازی السطحین که مرکز او مرکز عالمست و او را فلک ممثل  
خوانند و در سخن ممثل کره ایست متوازی السطحین که مرکز او غیر مرکز  
عالم است و او را فلک خارج مرکز گویند و محدب مثل ماس محدب  
اوست بنقطه اوج و مقعر مثل ماس مقعر اوست بنقطه حقیض و چون  
خارج مرکز از ممثل جدا کنیم دو کره مختلف الشکل بماند یکی حاوی  
خارج مرکز و یکی محوی او و اول را تمحوی گویند و ثانی را تمحوی  
ورقه حاوی از جانب اوج است و غلظه او از جانب حقیض و رفته

و غلظت محوی بعکس است و افتاب کره ایست مصممه مرکوز در خارج مرکز  
 وسط او محاس سطحین خارج مرکز است بدو نقطه برین همت است  
**مقصود از نام فلک زهره و مریخ و**

مشتراکی مانند فلک افتابند لیکن آنچه  
 در فلک افتاب خارج مرکز نام دارد  
 اینجا بجا ملسمی است و به جای جرم افتاب  
 فلکی است که او را تدویر گویند و این کوا  
 اربعه مرکوزند در فلک تدویر و سطح  
 ایشان محاس سطح تدویر است بیک



مشم حاوی  
 نقطه برین همت است و اند علم

**مقصود از نام فلک قمر مانند**

این افلاک است لیکن آنچه در آن

افلاک محاس نام دارد اینجا

بجا ملسماست و محیط فلکی

متوازی السطحین است

که او را جوهز ممشل خوانند

برین همت است







مقصد چهارم. فلک عطارد  
 شملت بر مثل فلکی خارج مرکز  
 و او را مدیر خوانند و مقوا و حاصل  
 مقوم مثل است بنقطه که او را حوض  
 و حوض مدیر گویند و در سخن

مدیر حاصل است و مدب او حاصل مدب مدیر است بنقطه که او را  
 اوج مدیر و اوج حاصل گویند و مقوا و حاصل مقوم مدیر است بنقطه که  
 حوض مدیری و حوض حاصل گویند و عطارد را در اوج و در



حوض و چهار متمم باشد برین بیات  
 مقصد پنجم از سخنان سابق ظاهر  
 شد که مجموع افلاک ۲۵ است فلک اعظم  
 و فلک البروج و دو فلک اقیانوس و  
 خارج مرکز و ۱۲ فلک زهره و مریخ و  
 مشتری و زحل باعتبار مثل و حاصل

و تدویر و پنج فلک بر مثل و مایل و حاصل و تدویر و فلک کلی و چهار  
 فلک عطارد مثل و مدیر و حاصل و تدویر و در کوه شاهی اثبات  
 افلاک نکر شده و این مختصره چنان آن ندارد مقصد ششم

انچه در تمام دور از مشرق بمنسوب حرکت کند بر خلاف توالی بروج فلک اعظم  
و مدیر عطار در وجود زهر و مایل غیر و انچه در تمام دور از مغرب بمشرق  
حرکت کند باقی افلاک که محیط ارض اند و انچه در قطعه علیا از مشرق  
بمغرب حرکت کنند و در قطعه سفلی بعکس تند و بر قدرت و انچه بعکس  
این حرکت کند تند او بر خسته و فلک اعظم در شبان روزی یکدور  
کند و نفس او محک جمیع افلاک است که در جوف او است باین حرکت که سریع  
و فلک ثوابت نزد بطلمیوس به ۳۶ هزار سال دوره کند و نزد ابن  
اعلم و خواجه نصیر الدین طوسی به ۲۵ هزار سال و ۲۰۰ سال و نزد محمدی الدین  
مغربی به ۲۳ هزار ۱۶۷ سال و زحل بسی سال دوره کند و مشتری  
به ۱۲ سال و مریخ بیک سال و دو ماه و نیم و اقناب و زهره و عطارد  
بیک سال از روی تقویب و ماه ۲۶۷ روز و نعلی مقصد **مقتصد**  
زمین ۳۳ مثل و ربع قدرت و پست و دو هزار مثل عطارد است  
و سی و شش مثل زهره است و شش صد و شصت و شش مثل و ربع  
و شش زمین است و مریخ مثل و نصف زمین است و مشتری مثل  
و دو مثل و ربع زمین است و زحل متعاد و هفت مثل زمین است  
و از مرکز زمین تا محذب آتش چهل و دو هزار و هفتصد و نه فرسخ است  
و تا محذب فلک ثوابت پنج هزار و چهار صد و دو از ده هزار و هشتصد

و نه نور و نه فرسخت **مقصد نهم** همه جفتی در است فوق و تحت  
 و هر دو فلک اعظم محدود میشوند فوق محیط او و تحت مرکز او بنا برین  
 او را محدود جهات گویند زمان مقدار حرکت اوست و جمیع افلاک  
 شفافند و صاحب البصار نمی شوند و نه خفیف اند و نه لقیل **خفیف**  
 میل محیط است و لقیل میل مرکز و نه سردند و نه گرم و نه ترند و نه خشک  
 و نمند و ذلول و شتوت و غضب ندارند و قابل کون و فساد نیستند  
 و همیشه محکم اند با سندانست و حرکت ایشان ارادی است و حی و  
 ناطق اند چه گذشت که نفس ناطقه مجرده دارند و ایشان را قوه تجلیه  
 هست که بان ادراک جزئیات جهانیه میکنند و قوه تجلیه ایشان  
 نفس ناطقه خوانند **مقصد نهم** نور کو اکب ذاتیست الاجم ماه که  
 پیره است و نور او از اقبابست و در وقت اجتماع روی تاریک ماه  
 مواجهه ماست و روی روشن او مواجهه اقباب و دایره ضو که  
 فاصلت میان روشن و تاریک منطبق است بر دایره رویه  
 که فاصلت میان مرئی و غیر مرئی و چون از هم گذشتند این دایره  
 تقاطع کردند هلال پیدا شد و بقدر انواج دایره های روشن می افزاید  
 تا وقت مقابله که باز دایره های متطابق شدند و بدر مرئی شد بر آن  
 منوال که نور افزون میشود نقصان می پذیرد تا باز تطابق دایره های

بحق یافت و محاق شد و در وقت اجتماع اگر ماه جایل شود میان  
بصر و آفتاب خان نماید که آفتاب بی نور شده و آن کسوفت و در  
وقت استقبال اگر زمین جایل گردد و میان ماه و آفتاب ماه بی نور  
شود و آن خسوفت **مقصود پنجم** عناصر چهارند خفیف مطلق حار یا با  
که آتش است و خفیف مضاف حار رطب که هواست و ثقیل مضاف بار  
رطب که آبت و ثقیل مطلق بارد یا بس که خاکست و سطح محب هوا  
و مقو آتش بر کرد و به حقیقیه یاقینند و باقی اگر چه بواسطه تاثیر امور  
خارجه کروی جمیع بنسند اما کروی حسینند چه نسبت ارتفاع اعظم  
جبال بقطر زمین چون نسبت سبع عرض شغیرت بذراع که پست چهار  
اصبع باشد و آب بر نباتات کره آبت که ربع ازان قطع شده و  
از خاک حملو کشته بروجهی که مجموع آب و زمین یک کره آبت و این  
ربع ربع مسکون خوانند و بکار و انهار و جبال درین ربع بسیار است  
و هر عنصر مجاور خود منقلب میشود اهل اکسیر به قعر و این خاک را  
آب میکند و آب بچو شانیدن هوا میشود و هوا در کوره آبت اهنران  
آتش میشود و آتش در کوره مذکور باز هوا میشود و هوا بسبب مجاوره  
طاس سرد آب میشود و آب سرد میشود **مقصود ششم** آفتاب بر سمت  
منطقه البروج حرکت میکند و جمیع نقاط که بر منطقه البروج فرض کنیم که

انچه که در این کتاب  
 مذکور است  
 از کتاب  
 نجوم  
 است

فلک اعظم متحرکند و هر یک احداث دایره در و مم میکنند و ایشانرا  
 مدارات یومیه گویند و افق که دایره است فاصل میان درمی و غیر  
 درمی از فلک منصف مدارات یومیه میکند در خط استوا که دایره است  
 بر روی زمین مسامت معدل النهار پس شب و روز انجام در جمیع سال  
 برابر باشند اما در مواضع شمالیه قطع مدارات شمالیه بروجی کند که آن  
 فوق افق است و قطع مدارات جنوبیه بعکس این پس از اول جدی تا  
 اول سرطان روز دراز تر شود و شب کوتاه تر و اول سرطان تا اول  
 جدی بعکس و در اول حمل و اول میزان شب و روز برابر باشند  
**در دایره صفار موازی خط استوا بر روی زمین فرض کرده اند**  
 اقلیم سبعة بان متعین شده و ابتداء اقلیم اول انجام است که اطول ایام  
 دوازده ساعت و چهل ربع دقیقه باشد و در ابتداء هر اقلیم سی دقیقه  
 بر اطول ایام افزون میشود و آخر اقلیم سابع که اطول ایام شانزده  
 ساعت و پانزده دقیقه باشد و بعضی گفته اند ابتداء اقلیم اول خط استوا  
 و آخر اقلیم سابع افوغارت که عرض آن شصت و شش درجه است و اطول  
 ایام انجام است و در ساعت است و در اقلیم اول پست کو بهت و سی نهر و  
 در اقلیم ثانی ۲۷ کوه است و ۲۷ نهر و در اقلیم ثالث ۳۳ کوه است و ۲۲  
 نهر و در اقلیم رابع ۲۵ کوه است و ۲۲ نهر و در اقلیم خامس ۳۰ کوه است

و پنج نذر در هر یک از اقلیم سادس و سابع ااکوست و چهل نذر ~~در~~  
 چون عناصر متضخه و منخج شوند و در هم تاثیر کنند کیفیت متوسطه  
 که حادث شود مزاج است و جسم مرکب یا قراج دارد و زمانی در از امید  
 بحفظ ترکیب اوست یا نه اول را تمام گویند و ثانی را ناقص و از مرکبات  
 ناقصه آثار علویه است که ایشان را کاینات جو گویند و هوا هم مزاج با خاک است  
 و آتش هم مزاج با خاک و خان و گرمی افتاب بسبب صعود هر دو میشود و بخار  
 متضاد مجتمع بحالت و اجزاء او که فزومی ایند برف و باران و نظایر  
 ان و ازین قطرات سرد که از سقف حمام میچکد و کاهای دخان در جوف  
 سحاب محبتس میشود و اورامی شناخت آواز ان رعده است و کاهای از شدت  
 حرکت مشتعل میشود و آن برق و صاعقه است و چون دخان به کوره آتش  
 رسد آتش شود اگر لطیف باشد شهاب نماید و اگر کثیف باشد زوایات  
 و نیازک و از حرکات اجزیه و ادخنه و غیر ان هوا متموج و متحرک میشود  
 و ان باد است و اجزاء رشیته صغیره صقیله میان ما و ماه مجتمع میشوند  
 بر وضعی که خطوط شعاعیه بصریه از ایشان منعکس بآه می شود و ایشان  
 بواسطه صغر محالکی ضو ما ه اند بسکل اول پس دایره مرئی می شود روشن  
 و آن ناله است و چون پشت بافتاب کنیم و اجزاء مذکوره در نظر باشد  
 فوسس و قرح است نماید و کاهای بخار و دخان محبتس در زمین اورا

و اوست ۳

۱۷  
می رزاند و می شکافند و آن رزق که است و آب حتمه بعضی بخار است که  
در زمین مجتمعات شده و بواسطه برودت او آب میشود و پرونی می  
آید و بعضی آب است که بعضی زمین نفوذ کرده و لند اب حتمه بسبب برین  
و باران افزون میشود فراخ معتدل جیتی که عناصر اربعه او  
بجکم و کیف منادوی باشند محالست و هر چند مزاج با اعتدال  
حقیقی از آب فیض که از سردار فیاض فایض میشود اکمل است و بعد  
سمه از اعتدال حقیقی معدلت و فایض بر و صورت نوعیه معدله  
است برای حفظ ترکیب و تغذیه و تنبیه و تولید مثل پس حیوان  
و فایض بر و نفس حیوانیه است برای امور مذکوره و حسن و حرکت  
ارادیه و اول بر منی انسان صورتی فایض میشود که حافظ ترکیب  
اوست پس خلع ان صورت میکند پس نفس حیوانیه مستعد تعلق پس  
ناطقه میشود و نفس بقدر استعداد او تعلق میکند و اعتدال انواع حیوان  
انسانست و اعتدال اصناف ایشان نزد شیخ رهنس سکان خط استوا  
اند و نزد امام فخر سکان اقلیم رابع و معدن و نبات و حیوان را  
موالید ملثه گویند و افلاک را آباء و عناصر را اعمت  
بعضی از حکما بر آنند که در سب و فضه و نحاس و حدید و قلمی و اسرب  
انواعند در حکمت یک جنس و قلب یکی از ایشان بدیگری محالست

بنایه کهما آنت که مس را مثلا رنگ نوره و سندن یا نوره را رنگ طلا  
وسند و ارباب کیمیا برانند که اجناس مذکوره اصناف اجناسند که  
یکنوع و ذنب بمنزله انسان صحیح است و بواسطه بمنزله انسان مریض اند  
و اکبر بمنزله و و است که از ایشان ازاله مرض میکند و از طبع ایشان را  
بر سبب صحت میرساند و بر نفع بر نسیم که ایشان انواع باشند انقلاب  
نوعی بنوعی محال نیست چه مایه نیم که هر عنصر مجاور خود منقلب میشود چنان  
گذشت و می نیم که استخوان خرماعوب میشود و بر کنی پشه میشود  
و خین اسحاق از جمله نایبان کهما است و شرح ریش در شفا بر نفی است  
در رساله م بر طبق ان نوشته و آخر بر غلط خود اطلاع یافته و رساله  
در اثبات ان رزم رده کلک انصاف ساخته نفس  
بنایت را چهار خادم است که ایشان را قوی طبعی خوانند و غاذیه و بنایه  
و مولده و مصوره و ایشان مخدوم جاذبه و ماضیه و ماسکه و در آن  
اند و این چهار مخدوم حرارت و رطوبت و برودت و پیوست  
اند و قوی نفس حیوانیه که ایشان را قوی نفسانیه گویند یا مدر که  
اند یا محر که اند و مدر که یا ظاهره اند یا باطنه و مدر که ظاهره بیج است  
و غیر ان اگر هست معلوم نیست لامه و شامه و ذابنه و سامعه و صاه  
و مدر که باطنه و و است و بر سبیل سلحاحه مشهور است که بیج است مشتمل

سایه

المسافر بالکلی  
کار سهل و آسان  
مصدق



که درک صورت و خیال که خزانه اوست و وایمه که مدرک معالی است  
 و حافظه که خزانه اوست و متصرف که تفصیل و بریک قیام می نماید  
 و اشراقیان برانند که خیال و وایمه و متصرف یک قوت است و معانی  
 جزئی در نفوس منطقیه فلکیه محفوظه حائیه کلیات در مجرد است  
 محفوظند و قوه محو که یا باعینه است و ان شوق تحصیل طایم است  
 یعنی شهوت یا شوق بدفع منافیت یعنی غضب یا فاعله است که بسبب  
 قبض و بسط و شنج و ارفار عضلات است افراد انسان  
 در امر معاش مجامعند بیکدیگر پس چاره نیست از قواعد و قوانین  
 که همه بدان متفق باشند تا ظلم در معاملات و مشارکات واقع  
 نشود و نظم عالم محفوظ ماند و باید که ان قواعد و قوانین از شر  
 خدا باشد تا همه کس انرا قبول کند بنا برین حکم و عنایه الهی اقتضا  
 بعث انبیا کرده تا قوانین برای انظام عالم وضع کنند و مردم را  
 بلطف و عنف بران دارند که متفق شوند بران قوانین و بریکه  
 آن احوال امور عالم مضبوط و منظم گردد  
 و نفوس فلکیه صور علییه شمایست و اغلب است که انسان در پیدار  
 مشغول محوسات است و متوجه بعالم علویه مجرده نمی تواند شد لیکن  
 اگر صفات ذهنی و کسبی دارد در وقت توجه آن صور را در نفس ناظره

میرزا محمد بن بیگم لودید ط بیگم مریم بیگم بقیت فاطمه بنت بیگم  
بیچند کتور

در حسن مشترک خود می باید و گاه متصرفه در آن صورت تصرف میکند  
و گاه نه و اول محتاج به تعجرت و ثانی خاتمه مرئی شده واقع میشود  
و بعضی کاملان هستند که قوه انقطاع ایشان از بدن بمرتبه ایست  
که آنچه مردم در خواب می بینند ایشان در بیداری می بینند و گاه  
یکی از عقول یا نفوس فلک متمثل شود بصورت بشریه و با ایشان  
سخن کند از خود یا از خدا و آن مجرد که متمثل شده نوشته است و سخن که  
از خدا گوید کلام خداست و آن کامل که نزد او متمثل شده نبی است  
و نفس ناطقه نبی در تیره و تقدس بمرتبه میرسد که مشابه عقول و نفوس  
فلک میشود و او را تاثیر و تصرف عظیم در عالم میباشند و خوارق عاده  
از وی صادر میشود و شان او بیا در الهام و خوارق عادات که بمخبرات  
موسوم گشته و استمداد صحت از اولیا و اولیای مغیبه می نماید  
عظمت خواه در حال حیوة ایشان و خواه در حال چه نفوس این طایفه  
صاحب تأییدت و تسخیر کواکب ازین وادیت و حاصل آن استمداد  
استدعاست از نفوس سماویه  
انسان را سه قوت است  
عقل و شهویه و غضب و اعتدال قوه عقل حکمت است و افراط او مجرزه و  
تفریط بلاست و اعتدال قوه شهویه عفت است و افراط او فحور و تفریط او  
ممود و اعتدال قوه غضب شجاعت است و افراط او تهور و تفریط او جبن و



منفصل معنی عدد و منفصل و او یا قارذات است یعنی مقدار که خط  
وسط و جسم علیی یا غیر قارذات است یعنی زمان که مقدار حر که قطع  
است و حقیقت که این دو موجود نیستند و موجودان سیال  
و حرکت توسط است و نسبت این دو بان دو چون نسبت قطره نازله  
است بقطر منبسط که در حین مشترک حرکت میشود کیفیت و اوضاعی  
است که بذات خود قابل قیمت نباشد و اقتضای نسبت نکند مثل  
جیوة و علم وضع و او هیات است که عارض شیء شود بسبب  
اجزاء او بیکدیگر و با امور خارجه اضافه و او نسبت متکرره است  
مثل ابوه این و این هیاتی است که عارض جسم شود بسبب  
حصول او در مکان متی و او هیات است که عارض شیء شود  
بسبب چیزی که محیط او است و منتقل با انتقال او است فعل  
و او تاثیر است افعال و او تاثیر است احوال درین  
رساله بعضی رسید مجمل مطالب حکمت و تصور نباید کرد که هر چه  
حکما گفته اند حقیقت است چه بعضی از کلمات ایشان مخالف شرعت مثل  
قدم عالم و امتناع خرق و التیام در افلاک و اعتقاد هم نمیتوان کرد  
که هر چه ایشان گفته اند باطل است چه محقق مسایل در کتب ایشان  
پست است و مسکلمان ارکان حکمت را بمناقشات و اعتراضات

بر برابرین ایشان تزلزل ساخت اند و سنگ تفرقه در میان مقصد  
ایشان انداخته اند لیکن جنبطی عظیم کرده اند که در برابر مقاصد حکما  
مقصد تعیین کرده اند و دلایل ضعیفه و ایهیه بر آن مقاصد اقامت  
نموده اند مثلا حکما گویند جم مرکت از هیولی و صورت و مستکمان  
گویند مرکت از جوهر افراد چون نظر در دلایل طرفین میکنیم سر را در  
مخ می یا بیم اما سخنان حکما بطبع اقربست پس جانب حکما بوسطه این سخنان  
مخیا باید و اگر مستکمان بمنح و اعراض الکفا میگردند فتور و وهنی عظیم در  
کلمات حکما ظاهر میشد و طریق اسلم انت که طالب قران و حدیث  
را میران سازد و عقاید خود از آن تصحیح کند و بعد از استحکام عقاید  
دیغیه در کلمات مستکلمین و حکما و صوفیه نظر کند و از هر جا استفاده  
برد تا ان عقاید بیزید استحکام و رسوخ موصوف کردد و بدرجه نفس  
رسد انشاء الله اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل  
باطلا و ارزقنا اجتنابه بحق نبینا محمد سید الاولین و الاخرین و اله

اجمعین الطیبین الطاهیرین ۵

قدمت هذه الرسالة فی عشرين

ذو القعدة سنة ۹۵۹

عقید العبد المذنب

صدر الدین المنتطب

*(Marginal notes in Persian script, partially illegible)*

# في الاستفراغ

الاستفراغ في البدن الصحيح يودي الى الغشي لان الدوار اذا لم يجد في البدن ما يخصه تغاوم اللحم  
والدم لينج منها شي بكمرة وكذلك من اجتمع في بدنه فضول روية لانها اذا حركت بالدوار يصل  
بخارجها الى القلب والدمغ فيودي الى الغشي ويتنفر في الاستفراغ فيخرج الخلف وخاصة ان لم يكن تحوكا  
ما يجا جدا فان كان سريعا روية روية الى الاستفراغ بعد ان لا يكون الخلف عليها جدا لان مثل  
لا يجوز تحريكها في علاته لعدم الامتلاء من الطعام الاطعمه العليظة والم في الزهيف  
وتدور دور في الاثا ولا يجوز تحريك الخلف اذا كان في مجاري الاخطاط سدة حتى يقدم يتنج  
السد واذا احتج في استفراغ المادة من عضوله فعل عام للبدن كالكد والمعدة بدوار  
محل فيكون تحليله سهلا قليلا قليلا او يخلط بالدوار القوي شي يعوي جوه العضو واذا كان  
المنج الى الاستفراغ ضعيفا يتفزع شيئا بعد شي ويغذي بعد كل استفراغين بانغذته قليلا الكسيلة  
الانهضام محمودة الغذاء ولا ينبغي ان يكثر الغذاء بعد الاستفراغ وخاصة دفعة واحدة تاتى يتسلى  
بدنه اخلاطه لانه لان الاعضا بعد الاستفراغ يجزئته اكثر لجا جهتا الى عوفض ينقص منها واسرع  
قبل استحكام التنج واذا احتاج الى الفصد والاسهال فيفصد او لا وكذلك اذا كانت الاخطاط  
تختلط بدم الا اذا كان البليغ لزجا غليظا باردا جدا فافلاسهال احوب لان الفصد يزيد في رواتها  
واذا كانت الاخطاط متساوية في الكمية فيفصد او لا ثم سهل واذا كان البدن مثلما وفي اعلى البدن  
فضول الزهيف بالاسهال حتى تنقص الامتلاء ثم سيقا وبالغسل واذا منع من الاستفراغ مانع يدبر البدن  
بالصوم وعليل الطعام والنوم الطويل وغير المزاج بالاشربة والاعذية اللطيفة الموافقة والمزاج من  
الاستفراغ اما خلاء العروق وعدم الامتلاء واما ضعف قوة من القوى الا اذا ضعفت قوة الحس  
والحركة وذلك الاحوال الاخر على كون الاستفراغ صوابا كما في النالج واما يس المزاج وكذلك الرطوبة و  
البرودة المفرطان حتى يضعف المزاج واما السخافة وتختل البشرة ولينها لانه يتوقع منه تحلل القوة و  
يعالج مثلها بالاشربة والاعذية واما فرط القوة المتوقعة عليه البرودة عليه ان يجلو عن من عروته فينجم  
وينفع ما فيه الى الاحتيا ويخفف فيه الحرارة واما وقوع الاستفراغ الانعاني واما ظهور الشيخ فيه واما من  
نفع له اسهال من ادنى سبب ومنع من الاستفراغ اذا كان سنة اقل من اربع عشرة سنة واما في البلدان  
الحارة الجوشية او البرد المفرط لانها صانف القوة وجذب المواد الى ظاهر البدن واما في البلدان الباردة  
او البرد المفرط لان الاستفراغ فيه يصعب واما لما يتعاطى صاحب من الصاعحات المتعبة كالحال ونحوه ومنع  
من شرب المسهل نقصان في عضل البطن والقضاء في المفرط والصحة في البدن ونحوه وضعف الامتلاء  
يلا يقبل ان معار قوة الدوار وسوى على تلك الهيئة والمثغة وهو ان لغز السمين تار ويدل على رطوبة  
لسانه واعضائه وذلك يدل على رطوبة الدماغ ولا يزال جلج منه فضول الى المعدة وذلك سبب يودي  
الى الاسهال ولا يجوز المسهل للشيخ الا الضرورة شديده لانه كحفظ عليه القوة والرطوبة الالهية  
والمسهل وحرارة تنقص جميع ذلك ويحلله مع ضعف القلب تعش على صاحبها وعند ضعف المعدة يعبر الى

لان المعدة لا تقبل الدوار فيزداد ضعفها واذا علم الطبيب ان في البدن اخلاطا ردية لا يمكن للطب اعلاها وما  
كثيره ياد الى الاستفراغ واذا انتهى المرض لا يحرك بالاستفراغ شيئا فاما في الابدان التي كان صوتها يستفزع  
واذا خرج بالاسهال الوان من الاخلاط دل على تعاقب البدن وخاصة ان اعنف خفة ولم يضعف صوته وان  
خرج حرطه واتخذ الامعاء او شيئا منته اوسودا او ذم فلعل علامة مضرة او اذا خرج اللط صافيا فلا  
او التي فلعل ايضا علامة مضرة واذا كان غليظا او رقيقا كذا من المعدة والامعاء ومع اخذ في استفراغ  
خلط وظرف ضعف القوة فيجهد في قطع الاستفراغ وان كان قد بقي من اللط بقية ومي لم يجد في القوة  
حادث يستفزع لان ان شئ البدن على التمام وكل دوار يخص بالاستفراغ خلط بعينه استفراغ الى ان سقى البدن  
على التمام وكل دوار يخص بالاستفراغ خلط بعينه استفراغ الرطوبات اكثر من استفراغها ما يخص به من اللط  
ولهذا لا يجوز الاسهال المدفوق فان شربه يهلك ولا السخنة في الصيف والبدن الحارة ولهذا يجب  
ان يراعى في ذلك حال الدوار والشخص الهوار والغضل السنة والبلد ان قد سبق للشخص ان استفراغ بدوار في سنة  
اخرى وكذلك ان كان خراجه حارارطبا وخراج السنة كذلك فالواجب ان استفراغ بالتردد والسقونا ويجوز  
ليستغ بدنه من الاخلاط الحارة فان اتفق ان يكون خراج هذا الشخص حاراياسا وخراج السنة كذلك فقلد استفراغ  
بالسقونا والتردد يستغ به لا محالة والسبب الذي يهلك كل من شربه هلا في بعض السنين بما ان يكون خراج  
هذا الشخص حاراياسا وفي الهوار وما صح ان يحفظ المرء في هذا السنة قوة القلب والرطوبة في يده وينزل اشربة  
باردة ومزجا باردا ويلزم الدعة وتجنب الحمام والتعرق والاعمال المتعبة فاذا لم يحرك هذا التدبير وشربه هلا  
استفراغ رطوبة وتخلط رطوبه لاجرم يهلك ويستغ به ويجب ان يخلط بالهوار اشياط الراجح لقوى ثم  
المعدة وينزل مضرة الدوار عنه كالورد الاحمر والمصطكي والايون والفورج والسنبلي وكوبا وكثيرا ما يكون  
سبب بقية الدوار ابيض المجاري والعروق اما خلقه اوبس المزاج والعلته كما في الفالج والسكتة فيجوز ان يرفق  
الاخلاط او لا يفتح السدد وطريق الدوار وطريق الاخلاط ويغير المزاج ويوافق ذلك ما الاصول ووسن  
لخرق ودرهن اللوز المر وبلغ في الدوار ملح هندي ويزر الكرفس وتستعمل المنوخ المبدل للمزاج كل وقت واذا  
لم يكن الاخلاط فضيحة فيستغ بالمسهل وان استفراغ لا يكون في فائدة لامر من احد هما ان يحرك الاخلاط  
التي يعرفها في البدن ويخلط بها اخلاط اخرى لقبول الاستحالة فيستوى لذلك على البدن خراج ردي وتولد  
اخلاط ردية والتا في انه استفراغ الارق وسقي الاعلظ فيخرج كبر بعد ذلك وتبين ان يكون اكثر السامة في  
المسلمات في سفية الدماغ وخاصة في العليل المرسته والمسهل اذا حصل في المعدة لا يتشرجه في اجزاء البدن  
بل يسرى قوته فيها في موضع الاخلاط وقيل بان الدوار ينشأ في مجاري الاخلاط وتلف في الاعضاء سطوحها

مال رسول صلعم  
کن فی الدنيا غیب او عا رب سبیل

مستوفی در حقین کند جلوه کردی  
درونی کنی نظر اگر دیده کردی  
در دار فضا که از نشان بری  
مانند سبک است یا بر سنگ دردی

کمال سمعیل  
تا با ای تو درو کردی تا بدو درو صحت  
خلقی زعم و درو تو او درو کردی سخت  
کو بای که در درگاه دردی دارد  
ان درو که در سپاس خود را از دست

فالمه عورده  
کشته جهان و نص  
ار قسم دل صدای ازاد  
حوسد عدالت ترا درو  
ار بل نجاته رو بیای تو نهاد  
خ

تقیه زطل  
زاج را تقطیب  
وزطل را از زوب کی  
و در این زاج برین



فان  
در علاج لقوه

میان دو سه کبوتر چایک

بر او سه چاره کسند مثل فلفله  
ز کبوتر دار حصی و فلفله

و غیره در الادویه الحارّه  
و بعد از آن در تنور خضیری

او زنده تا بخوی بریان شود  
که با استخوانها صلاّه

کرد بعد از آن نرم کرده  
و برابر مجموع عسل

قوام داده محمول ساخته  
هر دو دارد و سداک تاخ متعارف

محمود است که بقایه

علم طبع میخیزد اسما به العلم عن قول طبع  
بحر اسما الشغف اعنى قوله فان علم

علم اصول و نحو و طو و تاریخ و الفقه و اصول  
و تاریخ و اصول

والله اعلم  
والله اعلم  
والله اعلم

ولادته لمرحوم ابن محمد شمس محمد طالع روز جمعه ۲۱  
شهر شومان المعظم ۱۳۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مَنْ إِذَا أُقْبِرَتْ كَفَّمَتْ رُكَّتْ بِي مَهْرٍ بِفَاتِي عَهْدٍ نَابِسْتَنْ  
عَلَيْكَ شَتَّ نَمَائِي يَمَانُوتِ هَمَّ سَهْمِ لَيْتِ رُو زِي أَنْدَا  
كِرْتِ حَمَلْتَا كِدِ رُو مَرِي قِيَامَتِ قِيَابِ كَوِيَّتِ بُوْتِ دَوْمِ  
نَجْمِ مِي رَنْ كِنَاهِي فُقِي رَقِي قِرْتِ كَشْتِ مَهْلُجِي تَكَايِي  
بَقِي رِمْلَاكِ حَبْتِ فَلِجِدِ مَرُ فَنَشِيدِ مَهْ  
~~جَهْوَتِ مَسْحَرِي قَايِي~~

آؤم  
بخی از

13

افسر  
بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بزرگوار  
بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

بهر کس که از آن نام  
نمیدانم

روزی که حضرت موسی ۳ با فرعون بنان بدر پای نیل در آمد سنگی در فرودیا  
پدید آمد جبرئیل ۴ آمد و موسی را گفت که این سنگ را بردار که روزی ترا  
بکار خواهد آمد موسی آن سنگ را برداشت تا وقتی که با قوم خود به صحرا ایستید  
چهل روز در آن صحرا ماندند و تشنگی بر ایشان عکس کرد موسی مشاجات کرد  
جبرئیل حاضر شد و گفت ای موسی خود بران سنگ زن تا قدرت حق را  
مشاهده کنی حضرت موسی عصا کا مبارک بران سنگ زد چشمه از آن سنگ  
پدید گردید و بدوازده بخش شد و از هر بخشی آوازی برآمد جبرئیل گفت  
یا موسی قی بعضی وجه نمایی موسیقی را چنین گفته اند بعد از آن بکثرت  
استعمال موسیقی شد بعضی دیگر گفته اند که مقامات در اصل هفت بودند و  
هر مقامی از سیمبری نامش شده حالکه آدم ۴ در رات ربنا خلق کنی و موسی  
در اینک مشاق نضج کرد کا و یوسف ۴ در اینک عراق کرستی و یونس ۴ در  
اینک کوچک در اصفهان بود کا و داود ۴ در اینک حسینی نغمه نمود کا و حضرت  
ابراهیم ۴ در اینک حجاز فریاد کردی و اسمعیل در رهوی خواندی و حضرت یونس  
ص بر موافقت اسمعیل در رماوی خواندی این هفت آیه هک بود تا زمان  
شاه شیروه استناد سده کا که در ضمن موسیقی ماهر بود پرده را بدوازده رسانید  
در مقابل دوازده ربع برین ترتیب رات اصفهان حجاز عراق کوچک

روزی که حضرت موسی ۳ با فرعون بنان بدر پای نیل در آمد سنگی در فرودیا  
پدید آمد جبرئیل ۴ آمد و موسی را گفت که این سنگ را بردار که روزی ترا  
بکار خواهد آمد موسی آن سنگ را برداشت تا وقتی که با قوم خود به صحرا ایستید  
چهل روز در آن صحرا ماندند و تشنگی بر ایشان عکس کرد موسی مشاجات کرد  
جبرئیل حاضر شد و گفت ای موسی خود بران سنگ زن تا قدرت حق را  
مشاهده کنی حضرت موسی عصا کا مبارک بران سنگ زد چشمه از آن سنگ  
پدید گردید و بدوازده بخش شد و از هر بخشی آوازی برآمد جبرئیل گفت  
یا موسی قی بعضی وجه نمایی موسیقی را چنین گفته اند بعد از آن بکثرت  
استعمال موسیقی شد بعضی دیگر گفته اند که مقامات در اصل هفت بودند و  
هر مقامی از سیمبری نامش شده حالکه آدم ۴ در رات ربنا خلق کنی و موسی  
در اینک مشاق نضج کرد کا و یوسف ۴ در اینک عراق کرستی و یونس ۴ در  
اینک کوچک در اصفهان بود کا و داود ۴ در اینک حسینی نغمه نمود کا و حضرت  
ابراهیم ۴ در اینک حجاز فریاد کردی و اسمعیل در رهوی خواندی و حضرت یونس  
ص بر موافقت اسمعیل در رماوی خواندی این هفت آیه هک بود تا زمان  
شاه شیروه استناد سده کا که در ضمن موسیقی ماهر بود پرده را بدوازده رسانید  
در مقابل دوازده ربع برین ترتیب رات اصفهان حجاز عراق کوچک

اصول تصنیف است در این کتاب  
در علم موسیقی که در این کتاب  
صحیح الدین عیوب لؤلؤی و کشاد  
استاد سالی و استاد علی رشاد  
و استاد یونس رشاد و کشاد  
در این کتاب و استاد مولان  
در این کتاب و استاد مولان  
در این کتاب و استاد مولان



بسم الله الرحمن الرحيم رب اعن علي تمامه شكره و سپاس مخالفتي را که  
در خلقت انسان در قایق حکمت او بی پایان است و حمدی عدوی  
بی قیاس مراد شایبی را که نعم و احسان او در حق انسان بیرون از حد  
و بیان است کوه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صور را که  
و دلیل بر رفت و رحمت او احوال از جنه ابدانست قادی  
از کمال انصاف قوی و ارواح در اعضا جاری گردانید و  
را با سبب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی منتهای خود  
حفظ و رخصت ارشاد فرمود و خلعت  
بر قامت زیبای ایشان انداخت و ستم  
جهت نزل ایشان مرتب ساخت  
و احوال و تحف تحت و صلوات صلوات مرذاتی که منتهای  
اسباب قانون نجات و اشکات او ذخیره اغراض کلیات  
و ارکان خمسه او چون سه ضروری زبده غنا و مناسبت و

و صور هم

سبعة طبعی جامع مغنی و حاوی شفاست اعنی سید کونین و نحو  
 قایم قوسین مقصود لولاک **ما خلقوا الا الله** بکین جاتم **و اما الله**  
 مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها ومن القیات کلها  
 و برآل و عترت او باد که رهروان جاده یقین و راه نمایان  
 شرع و دین اند رضوان الله علیهم اجمعین **و بر نظر اصحاب**  
 بصیرت و بصیرت باب سیرت پوشیده نماند که غرض اصلی  
 و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداء اجسام سفلی آفرینش  
 آدم است که در صدف وجود وزیده موجود است و قائم  
 علیم و عالم حکیم تقدست اسما و ه او را بشرف خلعت **و لقا**  
**که سنانی آدم** نواخته و ترکیب مزجه مختلفه و کیفیات متضاد  
 آراسته و او را بعدل و پیاست و طاعت و عبادت است  
 فرموده که **و ما خلقنا کلهم الا الله** و حصول این کمال و **صد**  
 این افعال بی وجود صحت که مبداء قابل و موضوع که کامل  
 متصور نمیشود پس هر شخصی را لازم است که در محافظت  
 صحت حاصله و استرداد زایلیه آن کوشند تا از سعادت  
 دارین و کمال در منزلین محروم نمانند و چون مزاج انسان  
 بنا بر اختلافات فصول و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب

الایعبدون

می کل او ان بریک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور ذیوی  
و افروزی بازمی ماند لاجرم آفرید کار تبارک و تعالی در ضمن  
مصنوعی جنین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید  
نامحسوسه مریح فرموده و هر هر دردی را دوائی آفریده و  
باستعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار روار است که موسی علیه السلام  
در حالت مرض التفات بدو انیم فرمود با او نذا کردند که ای  
میخواهی که ابطال حکمت مکنی و غایب اسرار ما از خلق پوشیده  
داری بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت ادویه  
دالات فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوات  
علیه وآله وسلم منقول است که اشارت فرمود که **العلم**  
**علمان علم الابدان** و علم بدانرا که اعلاء رتبه است  
درجه مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست  
بر صحت بدن و آن موقوفست بر علم بدان بنا برین مقدمه  
حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند  
و در بیان ادویه مفرد و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند  
و چون اضعف عباد الله و اعجز الناس منصور بن محمد بن محمد بن  
یوسف بن فقیه الباس احسن الله عواقب داریه و غفر له و لوالديه

و علم الابدان  
۶۶



X

برین علم و مطالعه این قسم شتغال می نمود و بحکم **خدا العلم**  
**من فواه الرجال** در فریاد و غر فریاد آنرا از اسبته اسبته این فن  
می ر بود و متوجه شد که با قصور فکر و تحول فکر و توزع خاطر  
و توفقه باطن و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته  
باشد و متعین نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوایف نام  
کرد و تالیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم در آن شروع  
نمود و آنرا در قید کتابت کشیده بمغایه مجامیده موسوم کرد  
و دیباجه آنرا فرین گردانید بالقاب همایون حضرت استگنده  
ثانی و اضع اساس جهان بینی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد  
ظلم و بیعت **علم** آنکه از دور فلک کنون غرض دوران او  
کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان او  
عقل کل طفل دیرستان ابجد خوان او  
جام جسم عکسی ر فیض خاطر زخشان او  
آیت نصرت همیشه همه ریایات او  
کوید دولت و ایمان در خم جوکان او **السلطان الاعظم**  
الاعدل الاعلم الاکرم افتخار السلاطین العربی العم المبعوث  
فی عالم الملوک یغوث الامم المویده من السماء المنصور علی

تباد  
جمع تباد  
نه جمع  
بویطه  
الکعبه  
استاد  
استاذ  
مجموعه  
و جنه  
اشراق  
ان عمار  
اسد

سلطان العرش

الاعضاء راعي بلاد الشرق والمغرب والى ممالك العزل والنصب  
ظل الله في الارض مالم يزل البسط والقبض *مجاهد السعدي*  
تارة حش وزحل ميثت وسهيل يكن  
شهاب ریح وسمانا وک بلال کان  
بزرگ بخت و قدر و بلند افسر و تخت

نجیبه رایت *راوی* که کزیده نام نشان  
لا زال فی عصه الممالک مرفوع اللوا و خلد الله ملکه و سلطانه منظر  
علی الاعدا که خورشید را نقش بر مشارق و مغارب عالم  
در خشان است و سایرهای همیش بر جنوب و شمال جهان  
ایمان و کوشید و لیش بر کنگره قصر سعادت در شش برج  
بهفت اقلیم نواخته اند و معدلت و اواز و موهبتش در طر  
و اکثف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش  
باشوا غل جهان داری و دواعی کامکاری پیوسته اوقات  
شریف بر بیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و  
اعلام معالم دین و تشیید مبادی یقین و افاضت بحال  
نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گردانید لاجرم  
دانی و قاصی و ناطقه مطیع و عاصی بنمای فایح این جا و

صبت

و جبار قوانین سید الکلیز  
و بنیاد نوا عدل و یقین

دعای

دعای صالح این درگاه جاری گشته و امداد فرجه و نصرت و امداد  
 بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فایض شد  
 بنده یزدست در قرآک سعادت زده این بضاعت فرجا  
 را وسیله مرقاة ساخته تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت  
 پناه که صرف بازار خیرت و نفاذ آریاب فطنت است  
 مشرف گشته بشرف قبول ممکن گردد و مامول از کمال عافیت  
 آنکه چون بر سهو و زلل و نسیان و خلل این مقالت بی عمار  
 اطلاع افقد اشارت رود تا بر مصلح قدین فرموده این  
 مکینه مواخذہ نفرماید و ذیل انماض بر فال اقامت اسباب  
 فرماید **فانی الخ یا لعرف بالتقصیر** و عیون الکرام عن المعایب  
 محفوظه و السنتم عن المسأوی محفوظه و الله ولی التوفیق و منه  
 الهدایة و التحقیق و صلی الله علی رسولہ محمد وآله **فهرست کتاب**  
 این کتاب مثنوی بر دو فن است فن اول در قسیمی طب یعنی نظری  
 و عملی **قسم اول** در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله  
**مقاله اول** در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار **ده باب**  
**باب اول** در ارکان **باب دوم** در ارواح **باب سوم** در  
**باب چهارم** در اعضا **مقاله دوم** در اسباب صوری صحت مشتمل بر

۱۷  
 در عین حال که این کتاب را  
 در این زمانه که در این  
 و متوجه بارگاه  
 کیوان رفیع شده

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

مقدمه در بیان  
 مطلق  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

**باب اول** در فراج **باب دوم** در قوی مقاله **سیم** در اسباب  
 فاعلی صحت مشتمل بر دو **باب** **باب اول** در اسباب ضروری  
 مشتمل بر شش **فصل** **فصل اول** در هوا **فصل دوم** در حرکات  
**فصل سیم** در حرکت و سکون بدنی **فصل چهارم** در خواب و بیداری  
**فصل پنجم** در ماکول و مشروب **فصل ششم** در اجناس و استغفار  
**باب دوم** در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو **فصل** **فصل اول**  
 در اسباب لمحه بسته ضروری **فصل دوم** در اسباب غیره  
**مقاله چهارم** در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو  
**باب اول** در احوال و اعراض **باب دوم** در علامات  
 دلایل مشتمل بر شش **فصل** **فصل اول** در علامات فراج  
**فصل دوم** در علامات امتلا **فصل سیم** در نبض **فصل چهارم**  
 در نبض اسنان و اجناس **فصل پنجم** در قاروره **فصل ششم**  
 در براز **فصل هفتم** در بحر ان **فصل هشتم** در علامات مجوده  
 و ردیه **قسم دوم** در طب علمی مشتمل بر پنج مقاله **مقاله اول**  
 در حفظ صحت و معالجات کلی مشتمل بر دو **باب** **باب اول**  
 در حفظ صحت مشتمل بر ده **فصل** **فصل اول** در تدبیر مولود  
 و جنینی **فصل دوم** در تدبیر فصول **فصل سیم** در تدبیر ماکول و

قسم دوم در طب علمی

مشروب **فصل چهارم** در تدبیر نوم و یقظه **فصل پنجم** در تدبیر استغناغ  
 و اجتناس **فصل ششم** در تدبیر جماع **فصل هفتم** در تدبیر حمام **فصل**  
**هشتم** در تدبیر حرکت و سکون **فصل نهم** در تدبیر مشایخ **فصل دهم**  
 در تدبیر مسافر **باب دوم** در معالجات کلی مشتمل بر **فصل**  
**فصل اول** در معالجات سور المزاج **فصل دوم** در تدبیر مسهل و  
 و حقه **فصل سیم** در فصد و حجامت **مقاله دوم** در امراض  
 که حادث شود از سرتا قدم و علاج آن مشتمل بر **پیت باب**  
**باب اول** در امراض پسر و دماغ **باب دوم** در امراض چشم  
**باب سیم** در امراض گوش **باب چهارم** در امراض بینی  
**باب پنجم** در امراض دماغ و لب و زبان **باب ششم** در امراض  
 لثه و دندان **باب هفتم** در امراض حلق **باب هشتم** در امراض  
 ریه و آلات تنفس **باب نهم** در امراض قلب **باب دهم** در  
 معده **باب یازدهم** در امراض جگر **باب دوازدهم** در  
 امراض طحال **باب سیزدهم** در امراض معده **باب چهاردهم** در  
 انواع اسهال **باب پانزدهم** در امراض کلیه و مثانه **باب شانزدهم**  
 در امراض انشین و قضیب **باب هفدهم** در امراض رحم **باب**  
**در امراض مقعد** **باب نوزدهم** در امراض شست **باب بیستم**

مقاله دوم

در اوجاع نقرس و مفاصل **مقاله سیم** در حیات **مقاله چهارم**  
 در امراض که بر ظاهری بدن حادث شود و معالجات آن مشتمل  
 بر هفت **باب اول** در اورام **باب دوم** در ثبور  
**باب سیم** در جراحات و قروح **باب چهارم** در کسر و خلع و  
 مانند آن **باب پنجم** در جذام و امراض جلد **باب ششم** در  
 که بموی تعلق دارد **باب هفتم** در آنچه تعلق بزیت دارد  
**باب هشتم** در ذکر زهر حیوانات زهر دار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار  
**باب اول** در زهر ماه و علاج شارب آن **باب دوم** در  
 کزیدن حشرات و تدبیر آن **باب سیم** در کزیدن آدمی و  
 چهار پایان **باب چهارم** در دفع بهوام و حشرات و این  
 آخر فن اول است و الله تعالی اعلم **فردوم** در ذکر ادویه  
 مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول** در ذکر بعضی  
 ادویه مفرده در شش **باب اول** در طبایع و تاثیرات  
 ادویه **باب دوم** در جویب **باب سیم** در طوم و البان **باب**  
**چهارم** در فواکه **باب پنجم** در بقولات **باب ششم** در تعویل  
**باب هفتم** در ریاحین و طیوب **مقاله دوم** در ادویه  
 مرکبه مشتمل بر بیست **باب اول** در بیان کیفیت کسب

مقاله سیم  
 چهارم

مقاله پنجم

فن دوم

مقاله اول فن دوم

ادویه

دوران قوس بریک  
م

ادویه و امتحان تریاق **باب دوم** در تریاقها **باب سیم**  
 مفوحات **باب چهارم** در معاجین **باب پنجم** در اشربه  
 و مریات و لعوقات و ریوب **باب ششم** در جوارشبات  
**باب هفتم** در سفوفات **باب هشتم** در اقراض مسرله و  
**باب نهم** در جها مسرله و غیره **باب دهم** در ایارجات  
**باب یازدهم** در مطبوعات و نقوعات **باب دوازدهم**  
 در خفها **باب سیزدهم** در شیافات و فرزها **باب چهاردهم**  
 در اذیان **باب پانزدهم** در سعوطات و سنونات و غراغ  
**باب شانزدهم** در اطلیه و ضادات **باب هجدهم** در دوت  
 عین **باب بیستم** در مراتب و ذورات **باب نوزدهم**  
 در خلاص و مسمنات **باب سی و یکم** در متفوقات **فصل اول** در  
**قسمی طب** یعنی نظری و عملی چون شروع در شی لابد است  
 از معرفت و شعور بان شی بوجبی از وجه اشارتی بتغییر  
 این علم میرود و پس بدانکه طب علیت که بد و احوال بدن  
 انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی علم باشتقاق  
 مزاج و احوال بدن یا تغیر آن حاصل شود بدین علم تا حفظ  
 صحت کنند حال الحصول است و داد آن در حال زوال و این

ط  
له

منقسمه

علم بدو قسمت برای آنکه اگر مفید اعتقاد است باموری چند  
جز در بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم بارکان که  
چهار است و آنچه که نه است و اگر مفید اعتقاد است باموری  
چند باین کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه در او را م مثلا  
یا اعتبار زمان و وقت از جهت روع و تحلیل خواب که گفته  
شود اثنا الله پس این علم بدو قسم شود علمی نظری و علمی عملی  
و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بما بهیت او سبب  
زیادتی شعور است بدان علم و موجب امتیاز مسایل آن  
علم میشود از غیر او و علماء را عادات بدان جاری شده  
که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از جهت  
شعور بدان علم حاصل شود پس ازین جهت موضوع هر  
ازین دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده که موضوع  
هر علمی آنست که بحث کنند از عوارض اتی او پس هر چیزی  
که بحث از او کنند از آن جهت که مشوب بصحت است  
حفظ او و اما بتوقف علیه الصحه علیه آن موضوع این علم  
باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن است  
و اسباب صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طب

از جهت





یا خارج کرد داخل بود بالقوه آنرا سبب مادی گویند چون خوب  
نسبت با سبب بود اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند  
چون صورت سبب که مربع باشد یا مسد پس و اگر خارج باشد  
از سبب اگر موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون بخار  
و اگر ایجاد برای آنست آنرا سبب غایی گویند همچون جلوس  
بر سبب چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب  
مادی صحت اسبابست که صحت در آن مقرر می شود و این  
یا مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان و اگر مرکبست  
یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف و آن ارواح است  
یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صوری صحت  
اعتدال مزاج بود و قوی که بعد از او حادث شود و التیام  
اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سو ترکیب است  
و اسباب فاعلی صحت اسبابست که اگر بر وجه مشکله  
و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا  
موجب مرض و این امور در جمیع زمان اگر محتاج الیه بود  
و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سبب ضروری گویند و  
اگر بعضی افراد محتاج باشند بدان جنسیت و اگر در بعضی

و این امور در جمیع  
زمان اگر محتاج الیه  
بود و جمیع افراد  
بدان محتاج باشند  
آنرا سبب ضروری  
گویند و اگر بعضی  
افراد محتاج باشند  
بدان جنسیت و اگر  
در بعضی

و این امور در جمیع  
زمان اگر محتاج الیه  
بود و جمیع افراد  
بدان محتاج باشند  
آنرا سبب ضروری  
گویند و اگر بعضی  
افراد محتاج باشند  
بدان جنسیت و اگر  
در بعضی

21  
جميع افراد بدن محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد صناعات  
و عادات و اگر محتاج اليه نباشند واردات خارجی و اسباب  
نهایی صحت سلامت فعالست که از قوی حاصل شود یعنی  
و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال  
بود و بسبب نایبی در ذهن مقدم بود و در وجود موفّر مقاله  
**اولی اسباب های صحت** چون اسباب چهار است این  
منقسم شود به چهار باب **باب اول ارکان** و آنرا اصول  
غناصر و اسطقتات گویند و آن اجسامی جن بسیط است که  
لغز اول بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است  
زیرا که یا متوجه مرکزست یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب  
نهایت بود یا طالب جهت آنچه طالب نهایت محیط بود و آتش  
و طبع او گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود  
موجب کرة آتش ماس معقوف فلک قمر باشد و فایده او در مرکبات  
انقباج و تلطیف و کسر برودت عنصرین باردین و تفریق  
مختلفات و جمع تماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است  
زیرا نهایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایده او  
در مرکبات تخفیف و شلخل است و محل او زیر کرة آتش است

در حدیث آمده است که  
بسیار از این اسباب است  
که در طبیعت وجود دارد  
و بعضی از آنها در بدن  
انسان یافت می شود  
و اینها را اسباب نامند  
و اسباب چهارگانه است  
که در طبیعت وجود دارد  
و آنها را اسباب نامند  
و اسباب چهارگانه است  
که در طبیعت وجود دارد  
و آنها را اسباب نامند  
و اسباب چهارگانه است  
که در طبیعت وجود دارد  
و آنها را اسباب نامند

و آنچه متوجه جهت مرکز است آب طبع او سرد و ترست و فایده  
 او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک آنست و محل اثر  
 کرده هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک و طبع  
 او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات حفظ اشکال  
 و هیات و استساک بود **باب دوم در ارواح** در عرف  
 روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل  
 بحسب اقزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شرابین با اعضا  
 منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس و  
 حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی  
 گویند و قوت حیوانی بدو قایم است و ازین روح <sup>بعضی</sup> چون  
 بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه محل او را اجزای دیگر  
 حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو  
 قایم بود و مراد بدین روح نفس ناطقه بود چنانچه در کتب  
 الهی مراد بروح نفس است و این روح مفید حس و حرکت  
 باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود  
 و او را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود و از <sup>تغذیه</sup>  
 و تشمیه و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و قبول معلم اول

بود

مینیض

مفقون

قلب  
شرح

وریه و مجامعت قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی  
 بود و او مولفت از لحم صلب و اصناف لینهات و غشای غلیظ  
 لطیف بر آن محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبر است  
 و قاعده او از بالاست و آن غضروفیست بر باطات و شقیه مربوط  
 و محل دل میان سینه است تا یل بطرف جب و او را در بطن  
 بطن ایمن محاذی کبد است و در خون بیشتر از روح بود و از  
 کبد و ریدی بد و متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و  
 بطن ایسر بزرگتر است و در روح بیشتر از خون بود و او را  
 اشغاف قلب گویند و از دو شریان طالع شده است یکی  
 شریان و ریدی که بریه میرود جهت جذب نسیم از او رسانیدن  
 دم لطیف بد و یکی دیگر شریانی بزرگتر است که اصل جمیع این  
 بود و آنرا ابر و او ریگی گویند و میان او و بطن منفذیست  
 همچون قمعی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن بطن ایسر میرود  
 و آنرا دانه خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از  
 موضع دخول نسیم دو زائیده است که آنرا اذنی قلب گویند  
**حجاب** عضویت مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و قوی  
 و او مدریه است در انقباض و انبساط و حاجز است میان  
 آلات

دم و از موضع ریدی

حجاب

غذا و آلات تنفس **ریه** مخلوق است از لحم و روی سفید و غشایی  
 شریان و ریدی و شعب و رید شریانی و شعب قصبه ریه و غشای  
 ذوالس بر مجموع کشیده و او بد و شق شده است شق طرف  
 ایمن بسه شق منقسم شده است و شق طرف ایسر بد و شعبه و  
 مجموع کرد قلب برآمده و فایده او ترویج قلب است بوا <sup>سطه</sup>  
 جذب نسیم و احواله آن یا کیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع  
 بخار دغانی و او مبدأ صوت است **آلات طلق** اما خلق عبارت  
 از جمیع مجرین بود که آن مری و قصبه ریه است و مری از مری  
 شکل مولف از غضار یف و غشایی بران کشیده و او از قلم  
 مری نهاده است و فایده آن تنفس است که عبارت از خنده  
 نسیم و دفع بخار بود و بالای او جوجه است و آن عضویت  
 غضروفی که آلات تمام صوت و در تنفس بود و او مرکب  
 از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا در قی و ترسی نیز  
 گویند و دو دیگر از طرف خلف که مایل مری باشد و این دو کو بجا تانند  
 یکی را نام نیست و یکی را یکی گویند برای انکه در حالت بلع بدان می افتد  
 تا چیزی در قصبه ریه نرود و انفتاح و انغلاق جوجه بد و حاصل  
 میشود و در جوف جوجه جسمیست شبیه بلسان فرما که انضمام

شعبه

در اعضا غذا یاد کرده  
 شود و قصبه ریه  
 عضویت م

کلیه

بلغم طبیعی

یا بسودا یا بلغمیته مایل بود اما بلغم طبیعی طعمش او مایل بود شیرینی  
 و طبع او سرد و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود  
 باشد و در وقت فقدان غذا استخیم بخون گردد و غذا بدین  
 شود و ازین جهت او را مغز غنیست با خون در جمیع عروق جاریست  
 و فایده دیگر آنکه با خون مختلج کشته غذا در دماغ شود و دیگر آنکه  
 ترتیب مفصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام سخت زیرا که اگر  
 متفق القوام بود یا رقیق آنرا مایمی گویند یا غلیظ بود و این غلیظ  
 اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت تحلیل  
 رفته جصی گویند و اگر مختلف القوام باشند اگر اختلاف او محسوس  
 بود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار  
 عقیص و مال و تفت و حامض و بلغم مال آخر اصناف بلغم است اما  
 صفای طبیعی لون او احمق ناصع و طبع او گرم و خشک او در کبد  
 بد و قسم شود قسمی با خون بعروق رود و جهت تریق دم تا نفوذ  
 در منافذ صیقله و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای  
 بعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد جهت غسل امعاء  
 و تپه بردن براز و صفرا غیر طبیعی آنجه در نفس خود فاسد شده باشد  
 اگر در جگر بود مژه و هموی گویند و اگر در معده محترق شده باشد

بلغم طبیعی  
 در ریه  
 در کبد  
 در معده  
 در جگر  
 در مژه  
 در هموی

صفای طبیعی

کراتی گویند و کراتی خون محترق شود ز بخاری گویند و آن بنده ستم باشد  
و آنچه بسبب رادی متغیر شده اگر وار و بلغم رقیق بود مرقه صفا  
گویند و اگر بلغم غلیظ بود بهی و اگر سودا بود صفراء سوداوی  
اما سودای طبیعی دردی خون طبیعی بود و طعم او بعفوصت  
و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر  
بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود جهت تمین و تغلیظ دم و  
غدا بعضی اعضا شود مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت خنپنه  
و دغده غذا بمعدده ریزد و غیر طبیعی از او هر خلطی باشد که محترق  
شود و اگر چه سودای طبیعی بود و آزار مادی و مرقه سودا  
گویند و الله تعالی اعلم **باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو**  
**مقدمه** در تعویض اعضا و تقسیم او بر سه سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارت  
است از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو  
بر آنست که اول عضوئی که متکون میشود دست و بعضی گفته اند  
که دماغ و بعضی گفته اند جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده زرع  
بمستقر رسد در غلیانی پیدا شود و چهار نقطه در او پیدا آید  
یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرا که یکی بزیمه  
محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا

سودای طبیعی



من یسبق بلطفا

بعضی یا قابل مطلق بود همچون لحم

بعضی  
مطلق بود  
و قابل همچون کبد یا نه معطی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه  
اعضای ریس بود یا خادم ریس بود یا مرفس یا نه ریس بود  
مرفس زیرا که اگر مبداء قوتی است که محتاج الیه است در بقا  
شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و انشین آنرا ریس گویند و  
ریس بحسب تقارن شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع  
ببین سه است یا انشین که بدان مخصوص است و اگر معد و مقم  
عضو است آنرا خادم ریس گویند و این خادم یا میسی بود چون  
ریه قلب را و معده کبد را و آلات غذا شبکه دماغ را و اعین  
انثیا را یا مودی بود چون شرایین قلب را و آورده کبد را و  
اعصاب دماغ را و احلیل انثیا را و اگر نه مبداء قوت و نه محمل  
بود اگر قابل فعل ریس بود آنرا مرفس گویند چون لحم و اگر قابل  
نباشد نه ریس نه مرفس چون عظام و جمیع اعضا یا بیط بود و  
آنرا اعضا متشابهه لاجزا گویند یا مرکب بود و آنرا اعضای  
اولی خوانند و بیان بر یک در فصلی گفته می شود انشاء الله  
فصل اول غظم است و آن  
اساس بدن و عامه حرکات بود و اقسام سهیل اجمال یاد کرده

معد و مقم  
عضو است  
ریه قلب را  
انثیا را  
اعصاب دماغ را  
احلیل انثیا را  
مبداء قوت و نه محمل  
قابل فعل ریس  
مرفس  
بیط بود  
اعضای متشابهه  
اولی خوانند  
فصل اول غظم است  
اساس بدن و عامه حرکات

آن بر سه اقسام  
سهیل اجمال یاد کرده

شود اما بجهت مخلوقست از بهفت عظم چهار بمنزله دیوار و یکی  
 بمنزله سطح که آنرا قاعده و ماغ گویند و بمنزله سقف که آنرا <sup>قحف</sup>  
 خوانند و فک اعلی مرکبست از چهارده عظم که عظام حکم <sup>و حنجره</sup>  
 و چشم و گوش است و آنرا از دو عظم مرکبست و در میان  
 غضروفینست که او را بدو قسم میکنند و فک اسفل از دو عظم  
 و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از فوق دوشنبه و  
 رباعی از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است از جهت  
 قطع شیا و دو نایب از جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرسین است  
 طین و در اسفل مثل این بود و عمق مرکبست از بهفت عظم  
 که آنرا فقرات عنق گویند و بعد از او و از ده فقره ظهر  
 و پست و چهار ضلع که از طرفین در آن مرکوز است و بعد  
 از وفقات قطن و آن پنج فقره است و بعد از او سه فقره  
 بحر است و بعد از او سه فقره عصعص است و ترقوه دو  
 عظمت و از آن سینه بهفت عظم که آنرا عظام قص گویند  
 در آخر آن محاذی تم محده عظمی غضروفینست که آنرا عظم  
 خجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل است  
 چهار جزو است <sup>بر</sup> قدام را عظم عانه گویند و جز خلف را عظم

و بکدیگر متصل شده و نهال  
 از او روز گویند

و رک و جز طرف حسی را خاصه و مرفقه و جز اسفلی  
 را حقی و رک اما دست مرکبست از کتف و عضد متصل بدو  
 و بعد از وساعده که مولفت از دو عظم که آنرا از نده اعلی و  
 اسفل گویند و بعد از هشت عظم است که در دو صف نهاد  
 که آنرا رسیخ گویند و بعد از چهار عظم است که آنرا مشط  
 کف گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و پایی مرکبست از پنج  
 که بزرگترین عظام است و در حقی و رک مرکوز و متصل بدو  
 مولف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و  
 عظم رگبه که آنرا رصفه خوانند و قدم مرکبست از کعب و عقب  
 و عظم نردی و آنحص که آنرا زورقی گویند و چهار رسیخ و پنج  
 مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم الا ابهام که دو عظم است و  
 در قایله **نظم** عدد عظم جو خواهی که بدانی بیقین می برون آید  
 از آنجا که برون می آید **آخر** عدد استخوان بوجه صحیح  
 از هر دم صید کن بدان تشریح **و** دوم از اعضا مفرد غضروف  
 و آن جسمیست شبیه بعظم اما از پوست تراست و فایده آن  
 منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضای صلبه  
 و قایم مقام عظمت در عضو که عظم در و مفقود باشد سیم

عصبیت و آن جسمیت لین در چپس و انعطاف و صلت  
 انفصال و فایده او بالذات افاضه حسن و حرکت بود  
 و بالعرض شد و توثیق اعضا و عصب و نوع است نوعی  
 از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس  
 ظاهر و حس و حرکت عالی اعضا بدان حاصل است و نوعی  
 از جماع رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی و  
 حسن و حرکت اعضایی که دون عنق است بدان حاصل  
 چهارم عضل است و آن عضوی است مؤلف از لیفات  
 عصب و وتر و شطایای رباط که با هم منبج گشته و فرج و  
 خلل آن محسوس است و غشایی بر محیط شده و فایده  
 او تحریک اعضاست بواسطه تشنج و استرخار او و عضل  
 اگر چه مرکب است اما او را از اعضا مفرده گرفته اند پنجم  
 و تراست و آن جسمیت که مشابه جوهر عصبیت و با طرف  
 عضل و اعضا متصل است جهت تحریک اعضا ششم رباط  
 و آن جسمیت شبیه بعصب اما بی حس است و فایده او ربط  
 کردن عظمی بعضل و دیگر بود و او را عقب نیز گویند  
 هفتم شریانیست و آن عروق متحرکه باشد و مخلوق از لیف

عصب بود و از بطن ای قلب رسته و در حرکت انبساط  
 انقباض تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانی است  
 به جمیع بدن و جمیع شریانین دو طبقه باشد الا شریان و ریدی  
 که یک طبقه است و بره میرود هشتم ورید است و آن عروق  
 ساکنه است که از مجرب جگر رسته و روح طبیعی به جمیع بدن  
 میرساند و تغذیه و شمیمه از آن حاصل میشود و مجموع آورده  
 یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است و بر ریه  
 نم غشاست و آن جسمی است عصبانی از لیفات المنتسج گشته  
 جهت حفظ شکل و هیات اعضا و تشدید و توشیح و اشتراک  
 آن با دیگر اعضا و افاصله حیرت را اعضا عذیمه الحس مثل کبد  
 و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند و چون منفصل گردند  
 التیام نه پذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه  
 غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون شوند و چون  
 گردند التیام نه پذیرند و هم لحم است و آن عضو است  
 از دم طبیعی متکون بشود و فرج و ظل اعضا را معلوم  
 و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام  
 شحم و سمین و شع و ظرف ضم کرده اند و از اعضای مفروقه

آورده

عنا

عصب

و این را اعصاب  
 اصلیه و منویه گویند

شده اند و در آن نظر است زیرا که ششم و سیمین و فوط از  
 زواید و فضلا شده و جلد مرکبست نه مفرد و بیان هر یک  
 گفته آید اما ششم جسمی ایضاً است که از ماده یابی دم در اعضای  
 عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت  
 محل منجمد گردد و عاقد او برودت و سیمین مشابه لحم است  
 و از دم و سم متولد شود و او همچون مرکبست از لحم و شحم  
 و شو جمیست که از بخار دقانی متولد شود و طبیعت کج  
 فضله آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعوریت را بو  
 همچون حاجب و لحیه و بعضی زینت و وقایه را همچون موی  
 و مژه و فوط جمیست غضروفی عظیم الحیس که متصل است  
 بسلامیات انمله و قایده او از حک و لفظ و مانند آن مخفی  
 نیت و جلد عضویت منتسج از لقیقات و شظایای عصب  
 و خلل آن بلغم محشو شده و همچون غشایی بود چسبند و قایده  
 آن حفظ اشکال و سمات و افاده حس و ادراک ملبوست  
**فصل دوم** در اعضاء مرکبه و او را اعضای الکی از آن جهت گویند  
 که بعضی آلات حیات و تنفس است و بعضی آلات غذا و بعضی  
 آلات شعور و بعضی آلات شاسل اما اعضاء حیات و تنفس

جلد  
 ششم  
 سیمین  
 شعور  
 طبع

الکی همان کوسه که این اعضاء را در شکم ماطفه است  
 در حکم کفایت جان نیز خدا و نافع

ان که کرده  
مکه تبین اب صلسس  
رار روی زینبق ریغ  
مملول راد روی  
اکس فکک کیم

وان خاک  
را با تن کار  
کف در یا و علی  
تس کی زوی  
جزم  
کریم  
دندی تم  
در ام د

محققان حکما یک روح واحد است که در هر محلی و منظره ی صوتی  
و اثری از او پدید می شود و بحسب ظاهر قول اطبا اینست که هر یک  
پس استقال روحی اند و الله تعالی علم با خلق لا خلق **باب سیم در**  
بدانکه غذا که وارد بدن می شود تا آن وقت که تمام اعضا میگرد  
او را چهار استحال لاحقی می شود و هر یک را از آن نفی میگویند  
و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه  
م محفوظ ماند و فضله بطریقی اسهل مندفع شود و بهضم اولی از آن  
زمانست که دهن او را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه  
کشک تخین شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق  
اساریقا که عروقی چند شویبت میان کبد و معده بکشد میرود و  
کثیف آن بطریق امعا دفع میشود و آنرا بر از کونیند و بهضم  
دوم کبد است و آن عبارتست از استحالته کیلوسیس یا خلط  
خلاصه آن باورده رود و فضله که بایست بطریق کلیه و مثانه  
مندفع گردد و آنرا بول کونیند بهضم <sup>ان</sup> پییم در عروق است و آن  
عبارتست از استحالته اخلاط باعضا بحسب فراج فقط بهضم چهارم  
اعضاست و آن استحالته رطوبت و ماده که مشابه اعضا شود <sup>عنا</sup>  
ببیت و صورت برد و معتدلی شود <sup>و فونم</sup> بالفعل هر یک از اعضا

عبارتست

صنفاط از نوعی  
است از آن نوعی  
صفاط

صفاط

صفاط

صفاط

صفاط

تمام و فضل این دو بضم مثل عرق و وسخ منافع شود پس عمل بضم  
دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است  
و عمل بضم سیم ایجاد رطوبت ثانی است از ماده و معمول خود و این  
رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدین  
اجتنابی نباشد و اگر اخراج نکند متعفن شود و آن داخل اخلاط  
غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه  
در عروق صغیر موجود است دوم آنکه مستحیل میشود بجز بر عضو  
موجب فراج پسیم آنکه بمنزله طل در اعضا منتشر است چهارم  
آنکه التیام و التصاق اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط  
جسمی رطب سیالست که کیلوس اولاد بدن مستحیل شود و آن  
چهار است زیرا که آنچه نفع تام یافته است آنچه از وسطانی بود  
صفاط است و آنچه راسب شود سودا و آنچه متوسط بود  
خون و آنچه نفع تام نیافته است بلغم و هر یک از این چهار  
طبیعی بود و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و  
طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن بود  
باشدنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از ویانفس  
خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی و بر تقدیرین بصفاط

یا سوداوی



و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل شود و لهات عضویت  
 لحمی صنوبری شکل از بالای مجزه او میخند و فایده او تصفیه  
 هوا بود از دقان و غبار و ممد صوت باشد و کوزنج و  
 عضو ند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رستند  
 و فایده آن منع هواست از آنکه دفقا نفوذ کند اما آلات  
 شعور و دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ** عضوی ریس  
 و محل روح نفسانی بود و او مرکبست از مخ و آورده و شاین  
 و غشایی رقیق که ملاقی نفس اوست و غشایی صلب که همچون  
 بطانه این غشاست و حماس مخفاست و شکل دماغ مثلثی  
 مخروط بود و قاعده او مقدم راس است و این از موی  
 زیرا که مثبت اعصاب حس است و راس او از موقر دماغ  
 و اصل بود زیرا که مثبت اعصاب حرکتست و دماغ از  
 جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود  
 و آنرا بطون دماغ گویند و او سه بطون بطن مقدم است  
 و در زیر بطن اوسط تجویفی است که آنرا معصه گویند فضلا  
 و دماغی اجتماع میشود و کهنک فرو می آید و غشایی که حماس  
 جوهر دماغ است مانند تراز بد و عضون بر بهم افتاده است

حشر  
 حشر

حشر  
 حشر

حشر  
 حشر

وازان صورتی همچون گرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط  
و انقباض شرین آن نیز متحرک است **نخاع** مشابه جوهر  
دماغ است و خلیفه اوست و او را سه غشا هست و همچون  
دنباله دماغ بود که در فترات منحد شده تا بعضی برسد **حشمت**  
از اعصاب شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و بهفت طبقه  
و در اعصاب شرین و آورده متفرق شده **نفس**  
که در آفریدگار تعالی بصنع خوش **حشمت** بهفت پرده و سه منقسم  
صلب و مشیه شبکه زجاجی و پیرن جلید **پس** عنکبوت و بیض و عت قرن و منقسم  
طبقه اول را که مائل هوا بود **لخته** گویند و جوهر آن لحمی و سیم  
و متصل است بعضلات محرکه و طبقه دوم را قرنیه گویند  
و او بعد از ملتحمه است و طبقه سیم را که بعد از قرنیه است  
غنیبه گویند و لون او مختلف است و در بعضی اشخاص سیاه  
و در بعضی شهل و در بعضی ازرق بود و بعد از این طبقه  
رطوبت پهنیه است و آن رطوبتی سفید شفاف بود و  
طبقه چهارم بعد از روست **اگر** عنکبوتیه گویند و آن غشا  
رقتی است مانند نسج عنکبوت و بعد از رطوبت جلیدی  
بود و آن جمیست مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر



بمصنعات است منتفی گردد جهت دفع فضلات و مانعی و تا دانه  
روایح کند بدان دو عصبه که شنبه بد و سپرستانند و ادراک  
روایح بد ایشان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول آن مجری  
دهن است که فایده آن تابناک است و دندان سحر و طعن در آن موجود در  
مولف است از لحم ایض و شریان و او رده و اعصاب و در اصل  
او قطعه لحم غدیه است جهت انکسار لعاب تا به مطعوم مخلوط  
گردد و زبان در اسانت و از دراد و تقلیب مضوع ممدت و  
حس ذوق و تکلم بد و حاصل شود **لب** مخلوق است از عصب و لحم و  
عضل و شریان و ورید و فایده او سردی و حفظ مضوع و حس  
لعاب و اعانت تکلم است **ری** مرکب است از لحم و عشا و دو طبقه  
و متصل است بنهایت فم و بدایت معده است و چون برابر عظم  
جیوی رسد فراخته گردد و آنرا فم معده گویند و حیس او بغایت  
**معده** دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج آن لسانی جهت  
مدد هضم و تکون حرارت و از فم معده بتدریج فراخته گردد تا  
بنهایت او که نزدیک ناف است و بر شکل کدوی باشد و غذا در او  
مستحیل میبایس شود **امعا** مخلوق است از اغشیه و او رده و شریان  
و لیقات عصبانی و آمعاشش قسم است اول آنرا اثنی عشری گویند

و این که کرده  
شماره است

ن و حجه از قمری  
بک ی ۲۲ و پنج  
۲۲ شدن سری  
زوب کن ۲۰  
علم ب زن ن ا  
۲۲ شدن سری ب  
سوزد و شو و  
ب زن ن اب هر دم  
شست سری ان وقت  
۲۲ شدن سری ب  
ک س برده و ب از  
علم ب زن و ب از  
شده و ب زن ن ا  
این م شده سری ۴  
۲ ب س و د ان وقت  
ک م دی دم ن دی ک  
ب سوزد و شو و  
ح کن قمری شده  
وی شده قمری شده  
قمری لوب اسوی سرت

متصل بقومعه و بوبش نیز گویند زیرا که در وقت هضم منقلب بود  
و چون هضم تمام شود متغیج گردد و در دم را صام گویند و آن بعد از  
بواب است و عروق با ساریقا ازو نیز جذب لطیف کنند و صفا  
از مراره بد و منضیب شود و پسیم را دقاق گویند و او بعد از صایم  
بود و در ویفات بسیار باشد و این بهر سپهر را المعاد دقاق  
گویند چهارم را عور گویند و او بهیون کیسی است که مدخل و مخج  
آن یکیت و پنجم را قون گویند و ششم لمعار مستقیم گویند و او  
آخر همه است و بمقوعه متصل است **ثرب** از شعب عصب او رده  
و شراین منتج بود و رطوبتی دسم بران مترشح شده و بسبب برودت  
محل منجمد گشته و از جمیع جهه پرده حاصل شود و کرد معده برای  
برای تکون حرارت و معاونت هضم **جگر** عضوی رئیس است و جوهر  
لحمانی بود و بی چست و عشایی ذوالحس محل او شده و محل او طرف  
ایمن است و مجرب او بهر باطات قویه با ضلوع مربوط است  
مقوعه او مایس طرف ایمن از مقوعه معده است و از آنج زاید او  
بمنزله پنجم اصبع بر معده محتوی شده و از مقوعه کبد عرقی رسته است  
که آنرا باب گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی  
آمده جهت جذب غذا و آنرا با ساریقا گویند از معده و بعضی از

امعالطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمع گرداند تا نافع  
واخلط از بهم متمیز شود و از جذب کبد عرقی رسته که آنرا جوف  
کویند و بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است  
جبهه جذب دم و آنچه از او خارج شده است اصل او رده است  
و بدو قسم می شود قسمی صاعد شود با علای بدن منشعب گردد  
و قسمی با بطن گردد و با سفل بدن متفرق شود **مراره** عضوی  
عصبانیت همچون کیسی و فم آن بقعر کبد متصل است جبهه جذب  
صفا و از ورگی پرون می آید بدو قسم می شود قسمی بمجاها صفا  
متصل شود جبهه رسانیدن صفا بدو و قسمی بقعر معده متصل  
جبهه انقباض صفا با **طحال** عضوی طمانیت بر شکل زبانی  
و محل او جانب ایست محذب او ماس اضلاع و مقعر او  
ماس قعر معده است و عروق و شراین در او منتشر شده  
و او را دو مجری هست یکی متصل بکبد جبهه جذب سودا  
از او یکی متصل بقعر معده جبهه انقباض سودا بدو **کلیه** عضوی  
مولف از لحم غلیظ و عروق و شراین و عشاایی غلیظ حساس  
بران محتوی شده و او مانند نیمه دایره است و کلیه دو است  
و بر باطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یعنی بلند تر از

باب سیم در معده

در معده

در معده

در معده

در معده

در معده

در معده

در معده

در معده

پسری بود فایده ایشان است که فضل کبدری برایشان ریزد و در  
 دعوتی که در آن باشد جهت غذای خود جذب کنند و باقی بمشانه ریزند  
**مشانه** کسی بلوط سنگی است مولف از لیفات و دو طبقه است  
 و بول در او مجتمع میشود و در وقتا بقبل مندرج میگردد و او را  
 عنقی هست که بول بدان طریق دفع شود اما اعصار شاشین  
 و قضیب و رحم است **انیشین** مرکبست از لیم سفید غدوی و در رو  
 منافذ بسیارست و آورده و شراین کرد او برآمده اند و لیفا  
 بسیار در او پیدا شده و غشایی بر او کشیده و منی از فوئات  
 این عروق مانعین می ریزد و جمع می شود و اعصاب بد و متقل  
 و غشایی بر او کشیده و منی در او جمع میشود و نفع می باید  
 و بواسطه بیاض جوهر انیشین سفید میگردد و همچنانکه در بستان م  
 طشت شیری شود و منی از فضل هضم رابع متولد شود و انیشین  
 آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انیشین  
 رجال بزرگ و ظاهراً مستدیر بود و انیشین نسا صغیره و پسران  
 و در طرفین فرج پنهان باشد **قضیب** مرکبست از اعصاب و شراین  
 و آورده و خلل آن لحم محشوشده است و در او جوی بول و منی  
 و و ذی هست و او از عظم غانه ریخته است و اصل او ریاطی

که او برآمده اند و لیفات  
 بسیار و

مجوف بود و نغوظ آنست که تجاویضا و بریح قملی شود و اثرین  
 او بروح و آورده او بدم و چپس حشفه او بغایت بود تا انسان  
 از جماعت ملتذ شود و موجب بقاء نوع بود و فایده قضیب  
 ایصال داده زرعت بمستق خویش **رحم** عضویت مولف از  
 لیفات عصبانی و طبقه است و او همچون قضیبی مقلوبست و  
 موضع او و رای مثانه و قدام معارستقیم بود و فومات  
 عروق بدو متصل شده است جمته دفع فضل طشی و تغذیه  
 جنین و او را مجرای است مخاذهی قم فرج برای خروج طشت  
 و جنین از او و وصول منی بدو و رحم در حالت علوق منظم  
 میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضل طشی در حالت  
 آبستنی غذا رجنین میشود و در حالت رضاع مستحین به شیر میگردد  
 و رحم را شوقی بجنین منی هست و ازین جهت در وقت مجامعت  
 مایل میشود بطرف فرج و منفعت فرج آنست که منی در او  
 قرار گیرد و جنین از او متولد شود **کیفیت تو لجنین** بد آنکه منی  
 مرد وزن اگر با هم در رحم قرار گیرد و از جمیع سوراخهای جنابا  
 باشد و رحم صحیح و نقی بود و از واردات خارجی و اسباب  
 مادی هیچ مانعی نباشد از قوت تحاقده که در منی مرد و از قوت

و در نم او غشایی  
 هست تک که از آن  
 بکارت اران  
 کند

منعقد

فالی  
یعنی



منعقد که در منی زنت در آن امتزاجی پیدا شود و چهار نقطه  
مانند جناب را و پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی  
در محل کبیر و یکی بر مجموع محتوی شود و حافظه ارت غیزی  
و وانفی اعضا بود و فوئات عروق بد و متصل گردد تا از آن  
جری غذا بجز طفل رساند و این را حال اولی گویند و بمقتله تمام  
شود و بعد از آن ظهور نقطه های پسخ در آن شود و منافی  
عروق پیدا آید و پسر سه جنین خون طشت جاری شود و این را  
حالت ثانیه گویند و به شش روز تمام شود و بعد از آن  
گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و قسطی صالح از دم حیوانی  
و طشی بد و مترشح گردد و مستعد آن شود که او ایسب الصور  
تعالی و تقدیس روح حیوانی بد و مقیض شود و این حالت  
رابعه گویند و از ده روز تمام شود و اعضای اصلی تمام  
و از آن حالت خامسه گویند به سه روز تمام شود بعد از آن  
اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مقاصل بطور  
پنجمه و این را حالت سادسه گویند و در پنج روز تمام  
شود و این حالات مذکوره در ذکر آن بدت اقصی باشند  
و در انات بدت اطول چنانکه گویند خلقت پسر بی روز

کهار روز تمام شود  
و بعد از آن طلقه شود  
و آن را حال ناله گویند  
و این ص

و بعد از آن خراج دکوری  
و انوفی ظاهر شود ص

تا جهل روز تمام شود و از آن نماند بجهل روز تا پنجاه روز و  
 از آن نماید تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین <sup>ضعف</sup>  
 ایام تمامی خلقت متحرک شود و در سه ضعف ایام حرکت بوجود  
 آید مثلا اگر بی و پنج روز تمام شود بهفتاد روز متحرک شود  
 و بدو بیست و ده روز که بهفت ماه باشد بوجود آید و غالب  
 آن باشد که بماند و اگر بجهل روز تمام شود برشتاد روز حرکت  
 کند و بدو بیست و جهل روز که مدت هشت ماه باشد نزیاد نماند  
 و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت  
 کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال بشد خرق اغشته کند و باذن  
 باری تعالی غراسمه سپرون آید و اگر ضعیف بود و قوت  
 خرق و خروج ندارد از آن حرکت متماکم کرد و اگر مهلت  
 یابد تا ماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در  
 نهم بوجود آید و بماند و اگر بغایت ضعیف و رنجور بود  
 یا در شکم بمیرد یا در ماه هشتم نزیاد و ازین حرکت خستگی  
 او زایل شود و بهوار خارج نسبت با او غریب بود پس  
 پلک شود و اگر در جهل و پنج روز تمام شود در ماه نهم  
 بوجود آید و باقی ماند و اکثر چنین واقع شود و العلم عند الله

بدر  
 شب

**مقاله دوم** در اسباب صوری صحت و آن دو بابست **با اول**  
 در مزاج و آن کیفیت لمو است که از امتزاج جسمی مرکب از ارکان  
 حادث شود بواسطه فعل و انفعال که میان صورت و مواد  
 متضخیر ارکان واقع شود بحیثی که حدت و صولت صورت  
 هر یک از یکدیگر منکسر شود و کیفیت متوسطه حاصل شود که از  
 مزاج گویند و آن کیفیت با در حاق وسط افتاده باشد بخانه  
 هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند  
 زیرا که حقیقت اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند  
 برای آنکه وجود او در خارج محال است یا آنکه مایل باشد کیفیت  
 از کیفیات و این قسم خالی نیست که بیک طرف مایل بود  
 یا بدو طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسم است  
 احرار و پیغمبی یا ابرد یا اریس یا اربط یا بدو طرف مایل بود و  
 این نیز چهار قسم است احرار و اریس احرار و اربط ابرد و اربط ابرد  
 و اریس و این مشتمل بر غیر معتدل گویند زیرا که خارج از  
 اعتدال حقیقت و این کیفیت لمو است که بدین سه قسم آمده  
 بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلیست  
 اما اعتدالی که مجروش عنه اطباست و پیش ایشان معتبرست

آنست که بهر مکی از ارکان قسطی ازین کیفیت که به نسبت با این  
 رگب اولی و الیق بود متوفر و محصل گردد و بر اعدل قسمت و  
 نسبت و این اعدل نه از تعادل و تکافو مشتق است همین که  
 در قسمت عقلی بلکه از اعدل در قسمت مشتق است و این  
 را بهشت اعتبار غارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع  
 بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف بود مثل ترکی  
 و هندی یا بحسب شخص از هر صنفی که باشد یا بحسب عضو  
 اعتدال جلد و هر یک ازین بقیاس یا داخل بود یا خارج  
 پس اعتبار است ثانیة متصور شود اما علماء را خلافت که  
 اعدل اصناف که امنش شیخ الریپین آنست که سکان  
 خط استواء اعدل اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسان  
 و سورت کیفیت هر یک از آن بیکدیگر منکسر می شود  
 پس اعدل بقاع بود و نیز موازی معدل النهارند و امام  
 رازی بر آنست که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه وسط  
 اقلیمت و توالد و تناسل آنجا پیشتر است و اعتدال  
 بحسب شخص اعدل شخصی بود از اعدل صنفی و بحسب عضو  
 گفته می شود **تبییه فی افزجه الاعضا** بدانکه گرمترین چیزی در

در نظارهای  
 در نظارهای  
 در نظارهای

روحست پس قلبست پس منی پس خون پس کبد پس لحم پس طحال  
 پس کلیه پس شراین پس اورو پس جلد و سپردترین آن  
 بلعست پس شعرا پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر  
 پس غشا پس عصب پس نخاع پس مغز پس تخم پس سمین  
 پس جلد و اربط آن بلغم است پس م پس سمین پس تخم پس  
 دماغ پس نخاع پس ثدی و انشین پس ریه پس کبد پس طحال  
 پس کله پس عضل پس جلد و اربط آن شعراست پس عظم پس غضروف  
 پس رباط پس وتر پس غشا پس شراین پس اوردده پس عصب  
 حرکت پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جانینوس  
 بناده است پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل  
 از و جلد کف اعدل از و جلد سبابه و اعدل از و جلد امله و اعظم  
**باب ۲** در قوی و افعال قوت در عرف اطیامه جسمانی  
 فعلت و صد و را و اگر با شعور است قوت نفسانیست  
 و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان بود و آن قوت حیوانی  
 باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در نبات  
 نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و کتب  
 اورو حیوانیست و بواسطه شراین کسب بدین میرسد و این

طبعه  
 یغزرا  
 سور

قوت حیوانی

قوت قلب و شراین را تحریک یا بنسایط و انقباض میکند تا  
 ترویج قلب مجذب نسیم و دفع دغان حاصل شود و بدین  
 فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا متغفله  
 گویند **قوت نفسانی** از دماغ منبعث می شود و بواسطه اعصاب  
 در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن  
 باری و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه  
 بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهری  
 گویند و آن بخت اول قوت باصره و آن قوتیست که موجود  
 در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم  
 دماغ بعینین می آید و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل  
 شود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد  
 و مدرکه ایشان یکی باشد و این قوت بواسطه روح لطیف که  
 در عصه مجوفه است بر طوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان  
 و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه  
 روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بخلقی الشدی است که  
 از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشتملات کند نسیم ذایقه  
 و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است

قوت قلب و شراین را تحریک یا بنسایط و انقباض میکند تا  
 ترویج قلب مجذب نسیم و دفع دغان حاصل شود و بدین  
 فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا متغفله  
 گویند **قوت نفسانی** از دماغ منبعث می شود و بواسطه اعصاب  
 در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن  
 باری و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه  
 بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهری  
 گویند و آن بخت اول قوت باصره و آن قوتیست که موجود  
 در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم  
 دماغ بعینین می آید و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل  
 شود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد  
 و مدرکه ایشان یکی باشد و این قوت بواسطه روح لطیف که  
 در عصه مجوفه است بر طوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان  
 و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه  
 روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بخلقی الشدی است که  
 از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشتملات کند نسیم ذایقه  
 و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است

قوت قلب و شراین را تحریک یا بنسایط و انقباض میکند تا  
 ترویج قلب مجذب نسیم و دفع دغان حاصل شود و بدین  
 فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا متغفله  
 گویند **قوت نفسانی** از دماغ منبعث می شود و بواسطه اعصاب  
 در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن  
 باری و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه  
 بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهری  
 گویند و آن بخت اول قوت باصره و آن قوتیست که موجود  
 در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم  
 دماغ بعینین می آید و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل  
 شود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد  
 و مدرکه ایشان یکی باشد و این قوت بواسطه روح لطیف که  
 در عصه مجوفه است بر طوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان  
 و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه  
 روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بخلقی الشدی است که  
 از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشتملات کند نسیم ذایقه  
 و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است

این قوت قلب و شراین را تحریک یا بنسایط و انقباض میکند تا  
 ترویج قلب مجذب نسیم و دفع دغان حاصل شود و بدین  
 فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا متغفله  
 گویند **قوت نفسانی** از دماغ منبعث می شود و بواسطه اعصاب  
 در جمیع بدن منتشر گردد و افاضت حس و حرکت کند باذن  
 باری و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه  
 بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهری  
 گویند و آن بخت اول قوت باصره و آن قوتیست که موجود  
 در تقاطع صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم  
 دماغ بعینین می آید و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل  
 شود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد  
 و مدرکه ایشان یکی باشد و این قوت بواسطه روح لطیف که  
 در عصه مجوفه است بر طوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان  
 و اشکال کند دوم قوت شامه و آن قوتیست که بواسطه  
 روح جاری میگردد در دو عصبه که شبیه بخلقی الشدی است که  
 از مقدم دماغ رسته تا ادراک رایحه مشتملات کند نسیم ذایقه  
 و آن قوتیست که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است



و عداوت و محل او بهم بطن و وسط است نجم حافظه است و آن  
قوتی بود که معانی که متوجهه یا متفکره آنرا ادراک کرده یا  
نگهدارد و او را نیز متذکره نیر گویند باعتبار آنکه چیزهایی  
فراموش شده را بایاد آورد و همچون خواننده متغیله و متوجه  
و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه برد و قسمت باعثة  
و فاعله و باعثة برد و قسمت شوانی و غضبی شوانی است  
که باعث شود و بتحرک جهت نافع و غضبی است ابر تحریک  
جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضره اعم از آنست که  
فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در  
نفوذ کند تا بواسطه او عضل متشیخ و مسترخ شود و بقبض  
و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثة  
باشد و قوت طبیعی در جگر است و مرکب او روح طبیعی  
و آن با محمدومه باشد برای بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد  
اما محمدومه که متصرفه است از برای بقای شخص غاذیه و نام  
و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند و آنرا مشابه جوهر  
بدن کرداند و مقبل و ملصق باعضا کند و نامیه قوتیست که  
آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و



شائبه طبعی صرف میکند تا بحال مقداری و غایت نماند  
 که نوع و مزاج او مقتضی آنست بر سینه و مخدومه که شیب  
 برای بقای نوع بهم دو قسمت مولده و مصوره مولده است  
 که از خون صالح و رطوبات ثانیه تحصیل منی کند و او را  
 مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که  
 باذن خالق خود تعالی اسماء اعضا را مشکل و مصور گرداند  
 و تجویف و مفصل آن پیدا کند اما غاده به چهار است  
 اول جاذبه است و آن قویست که در اعضا موجود است  
 تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه و آن  
 قویست که مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا ماضی او  
 عمل کند پسیم ماضی است و آن قویست که همان مجذوب را  
 مستحیل گرداند و میبار آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند  
 چهارم دافعه است و آن قویست که آنچه از تغذیه بدن  
 فاصله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد من دفع گرداند و  
 کیفیات اربع خود ام آن چهارند اما حرارت بالذات همه  
 را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بی صورت  
 حرارت نتواند بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است

نوعی از قوی

بکری ۲۲ ج دی

دو ۲۲ نون ری

زوبی ۲۲ نون ری

سوال علم

نوعی که ن و شون

به زن نام شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

نوعی که ن و شون

جست استمساک و خادم ماسکه دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریگی که  
ممد دفع بود و بیوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قیض  
و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حال  
قوتست و رطوبت بالعرض خادم ناضمه است جهت  
تسییل و نفوذ و احوال غذا و خادم دافعه بود جهت تسهیل  
فضلات و جاذبه و ماسکه و ناضمه و دافعه خواهد غاذیه اند  
و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و العالم بهو الله **مقاله ۴**  
**در اسباب قاعلی صحت و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب**  
**اما مقدمه در بیان بسیاری که بعرف اطبا متداول و منقسم است**  
**بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اولاً او موجود شود**  
**پس از و حالتی از احوال بدن حادث گردد بر سهیل و جویب**  
**و امر مزامغیر گویند یا از و ثبات حالتی از احوال موجوده**  
**لازم آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال**  
**بدن راسه سبب مستمادی و سابق و واصله برای آنکه**  
**سبب یابدنی بود و مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیره بد**  
**بود همچون حرارت آفتاب و برودت بهوا و این را خارجی**  
**گویند یا همچون غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر**

مقدمه  
سبب  
عرف اطبا  
حافظه  
موجوده

بدنی را با وی میگویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب  
 گردد همچون املاکه او لا حاصل شود و سبب عفونت بود آنرا  
 سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا و اصل گویند  
 همچون عفونت که سبب حمی شود و بد آنکه فعل و تاثیر سبب بالذات  
 بود همچون تبرید آب سرد با استعمال آن و یا لعرض بود همچون  
 تسخین آب سرد بمجن حرارت و هر سببی از اسباب خالی نیست  
 که نقض و تباعد از او ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر  
 ممکن است غیر ضروری و این قسم یا مفاد طبیعت بود همچون  
 غرق و قتل و تفرق اتصال یا مفاد نبود همچون تفضی بر اقیاب  
 و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری **باب اول**  
 در اسباب ضروری و او را از آن جهت ضروری گویند که مادام  
 که انسان ز حیوات باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز  
 گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت  
 و مرض این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس می شود  
 اعضاء نفسانیست و اگر وارد روح می شود هوائست و اگر  
 وارد اعضاء مسکودد اگر این عروض بالذاتست ماکول و مشروب  
 و اگر بالعرض است استفراغ اسهت و احتباس و اگر وارد

چون اسباب عارضی  
 صحیح عبادت و کسب و  
 صانع تعالی است که  
 و در علو کعبه و کلا  
 مسکن است که از آن  
 در آن کرد و اسباب  
 قاعلی اعدت و اسباب  
 و اهر به مساس  
 بدن است و بعضی  
 ذکر خواهد شد  
 از آن نیز در فصل  
 علیحدت ذکر  
 است که دو ان که  
 است که دو ان که  
 است که دو ان که

وعضو سرد و میگردد اگر می شعور باشد خواب و پیداری و اگر  
 باشعور باشد حرکت و سکون بدن و مجموع درشش فصل گفته شود  
**فصل اول** در هوای که حیاط است با بدان محتاج الیه  
 از جهت ترویج و تعدیل با اشتیاق آن دفع فضلات و طانی از  
 از وجه هوای چون با ندر و ن می رود موجب تقویت و ترویج  
 روح میشود بسیب حرارت روح میسوزد و دغان مسکند  
 پس پیر و ن می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و با نجاس  
 و دود نیامیخته باشد و از مواضع اجامی و خنادق و مقابر  
 و از ماقبل رودیه مثل پیاز و کندنا و جرجر و کرب و ارمغان  
 رودیه مثل کبریت و زرنیج و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز  
 و بید انجیر دور بود و در میان سقف و جدران مجبوس  
 نباشد مگر وقتی که بهوار افساد عام پیدا شود و موجب  
 گردد نفوذ باشد که در آن وقت هوای مجبوس بهتر از هوای  
 کشاده بود و تغییراتی که بهوار حادث شود طبیعی بود یا  
 غیر طبیعی

روح

غیر طبیعی  
 بود

هوای غیر که مضاد با آنست  
 نسبت سایر سماوی و ارضی  
 علم رسد و اجمه مضاد  
 حنظل و باب و سوسوم

جذبه

خباخته از اول حسبل تا آخر جوزار بیع بود و از اول سرطان تا  
 سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس پس خریف و از اول جدی  
 تا آخر حوت شتا اما پیش اطباق بیع آن زمانست که معتدل بود  
 حرارت و برودت و در اشجار شکوفه و نشو و نما ظاهر شود  
 و خریف زمانست که در مقابل بیع بود و تغییر در اشجار و شتاب  
 و سقوط او راقط ظاهر شود و شتاب آن زمانست که سرمای  
 شود و صیف آنگاه که گرما غلبه کند و شاید که فصول طیبیان  
 با فصول منجمان موافق بود و یا باشد که تقدم و تاخر کند اما  
 هوای بیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و  
 اقرب زمان با اعدل حقیقی و مناسب مزاج روح و نموب  
 کثرت خون بود و اخلاطی که در بدن بواسطه سرما و زمستان  
 بسته باشد در بیع بجز کت آید و بهترین بیع آنست که  
 معتدل بود و باران با اعدل آید اما هوای تابستان چون  
 خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط  
 گردد و اگر حرارت با فراط نباشد موجب کثرت خون  
 و حمزه و وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفه  
 لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف

فصل در شتاب

و اما در زمستان  
که در آن وقت که هوا سرد است و باران نبارد و کرمها  
کمتر می آید و در آن وقت که هوا سرد است و باران نبارد و کرمها

است که هوا صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و کرمها  
شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد  
و خشک بود و او را بدترین فصول نهاده اند از آن جهت که  
مقابل ربیع افتاده است و او موجب ترید اخلاط و نجات  
بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود  
و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و یا مداد و شبانگه  
بغايت سرد نباشد و پیشین گاه بغايت گرم نبود اما  
هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر باشد  
و موجب تکاثف و عدم تخلل بود و اگر برودت برز  
غالب بود موجب کثرت اشترها و تقویت قوی و سیلا  
افعال بود اما امراض بارده نیز حادث شود و اگر رطوبت  
بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخاء اعضا  
و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین  
زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر  
اما تغییرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود  
و بواسطه امور سماوی بود یا رضی که بدان سبب فصول  
بر طبیعت خود نماند مثلا چنانکه ربیع هوای شتا گذرد یا

۵۱  
زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

زمستان

بطن

زمستان

صفت انکه در شمال و جنوب است  
درین جهت که از  
صفت انکه در جنوب است  
درین جهت که از  
صفت انکه در شمال است  
درین جهت که از

بطریق ریج و بالعکس اما امور پیماوی مثل اتصالات و قران  
کواکب و کثرت درازی فوق الارض و انکشاف هوا و عدم آن  
بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد  
که اگر بلد قریب بود بمجاذات احد المنقلین یعنی نقطه صیفی و  
شجوی در شمال و جنوب آن بلد در غایت سخونت بود و  
اگر ازین مجازات دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل  
باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر  
بچگ بود یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور باشد گرم  
سیم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد  
یکی آنکه جبل موجب زیادتی و توفراشعه باشد و موجب  
کثرت سخونت شود یا بعکس این واقع شود و موجب  
برودت گردد دوم آنکه جبال موجب میوب ریجی از  
ریاح یا مانع یکی از آن شود و موجبات آن گفته می شود  
پس تغیر بحسب جبال رهوا حادث شود بالعوض جهام  
آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب  
کند اما اگر شمالی بود بریدنیر کند و اگر جنوبی است  
مشرقی بود ترطیب نقط و اگر مغربی بود تغلیظ نعیم آنکه بواسطه

اقرانات و  
تغلیظ شعاع و سادی  
کتابه مغنی جافقه  
مغنی نسیم  
منه وج  
صفا جوی راره  
استعمال کنند

سوزن بجهت راز  
دندان که حجر فادی  
امت هم جو بی  
ریجان یکداسک  
سرس یکداسک  
کثیرا یکداسک

درین جهت که از  
صفت انکه در شمال است  
درین جهت که از  
صفت انکه در جنوب است  
درین جهت که از  
صفت انکه در شمال است  
درین جهت که از

کند  
دارند تا جبین خون  
ش نند و سر را در آن  
کله بپوشد و او را کپور

ضنی غنی عنب المنفید

و سواد نزله بود

بجسته در در دندان

ایضا بخورد

دندان نافع است

تا سینه بجسته در

یا که بجسته منصف

ایضا بخورد

بر دندان کشاید

با عمل کشته قندای

لعوق ضمی که  
مقادیر است میان  
اطباء بجسته نزله  
صافه دقیقه و

سایه است

ضنی خلق  
سقیمه  
صغ  
که در  
بر

از عفونت دور باشد  
و هوای بلد صح و گرمی  
گرم و خشک بود  
لعوق کنند

بهوب ریح بود و ریح مشهوره چهار است شمال و آن  
بار دیا بس است و موجب تقویت و بهضم و اشتها بود و  
اصلاح هوای فاسد کند اما اعضای عصبانی را مضرب بود و جنوب  
و آن حار و رطبت و موجب انقباض مسام و توران اغلط  
و از غای قوت و ثقل حواس و صداع و جمیات بود و بهترین  
او آنست که در روز آید و صبا معتدل است و در غایت  
لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل  
مزاج بود و بهترین او آن باشد که در اول روز آید و بود  
نسبت با صبا رطب و اغلط بود و بهترین او آنست  
که در آخر روز آید پس هر مسکنی که بهبوب یکی از ریح در  
اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر  
شود شام آنکه بواسطه تربت بود هوای بلد صخری سرد  
خشک بود و وطنی بر طوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد  
و تری عفن باشد و تغییر هوای موضع بحسب قریب آنست  
بود و آن بحسب طبیعت آن معدن بود و باید دانست  
که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و اختصاص و  
بهترین جهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مریب

صفت سخن از کرم  
را نرم دارد و مجرب  
را نافع است و ضعیف  
از این بزود آن از  
و این سخن را بر کرم  
و کرم سخن از کرم  
صفت کرم از کرم  
سخن از کرم از کرم  
از کرم از کرم از کرم  
از کرم از کرم از کرم





و اگر در این صورت  
نخواهد یا که خود  
جای آن را که در  
نست که در عین  
و در حد و لا اسی  
و حرارت را با زنجار  
نیز از آنست که  
دیده شده است  
و در حد و لا اسی  
دیده شده است  
دیده شده است  
دیده شده است

۴۰  
کلی از نوری با طبیعتی  
یونان  
طلاس  
بواب

ازین دوریج کشاده بود و صوب جنوب در پور بسته باشد  
و این در موضعی باشد که اعدل بقاع بود و الا یجتملم که  
عکس این با عدل اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که  
مضاد طبیعت بود بر دو قسمت یکی آنکه تغیر و فساد  
در جو بهر هوا پیدا آرد و آن وقتی باشد که هوا بر بساطت  
خود نماند و بسبب اجزای مای و بخاری و دخانی که بواسطه  
مجاورت بطایع رودیه و خادق و اجام و مقابر و چف  
قتلی با هوا امتزج گردد و هوا را متعفن کند موجب و با  
شود و پشت در خریف و آخرت استان حادث گردد  
و فساد و باید و مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج  
و فساد آن گردد و بواسطه آنکه هوا و بارطوبات <sup>متعین</sup>  
گرداند و فساد آن بجمیع بدن رسد و مرتبه دوم آنکه  
موجب هلاک حیوانات و فناء نباتات شود زیرا که  
چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند بهرینه  
انسان و دیگر حیوانات از آنها غذا می سازند و هر غذا  
که از آن ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد  
و چون این صورت متبادی شود موجب هلاک گردد



قسم دوم آنکه تغییر در کیفیت هوا پدید آید بچیزی که موجب  
 زرع و نسل باشد و این تغییر یا موافق مزاج فصل باشد چنانچه  
 گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیادت بشود که  
 افساد هوا بکزد و **فصل دوم** در حرکات نفسانی که آنرا عوارض  
 نفسانی گویند و آن موجب تکمیل روح بود و این حرکت  
 یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج دفعه حرکت  
 کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت  
 داخل بود اگر دفعه بود خوف و فرح و اگر بتدریج بود غم  
 و غم و اینجهت از بهر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند  
 پس بخارج بخالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرقی  
 میان غم و غم آنست که هم در مکر و همی گویند که هنوز جا  
 نشده و غم در مکر و همی بود که واقع شده باشد و این عوارض  
 تابع سوره المزاج بود و سوره المزاج نیز تابع این عوارض  
 باشد و تصورات نفسانی نیز موجب تأثیر و انفعال میگردد  
 چنانکه گفته اند در حالت جماعت هر صورتی که در جماعت  
 جماع آید نطفه بران صورت مشکل شود و از تصورات  
 حواسات و مشاهد آن کندی دندان پیدا شود **فصل سوم**

کند با مخالفت مزاج فصل  
 همچون زهر که در  
 تابستان پیدا شود  
 و موجب فساد هوا

در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد خوب  
تحلیل فضلات و بقایای غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جود  
هضم و اشتها و انعاش حرارت غریزی بود و سکون خوب  
ضدان بود و از جمله حرکات ریاضتست و آن حرکتی ارادی  
بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی  
شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و  
کشتی گرفتن و بعضی خاصیت بعضوی مثل قرأت اعضا صدرا  
و آواز بلند گوشه را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و اعتدال  
در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضر بود و تپید  
آن در حفظ صحت کفایت نشود انشاء الله تعالی **فصل چهارم در خواب**  
و بیداری خواب مشابه سکونست و در او حرارت غریزی  
متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نفع و هضم چیزی که آنرا  
استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی  
و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی را مستمند  
گرداند بسبب تعاضد تجارات و افراط در او موجب تبید  
و تبلید نفس و تبیح وجه و ضعف اعضا عصبانی بود و اشتها  
ببرد و زنگ روی تپاه کند و از خواب روز بیشتر این افعال

صادر شود و پداری مشابه جمع گشت و موجب اضداد  
خواب و افراط در او موجب اخلاط و خفت عقل و صدغ  
و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان بضم بود و از آن امر  
سوداوی تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب و آن  
دو قسمت قسم اول در ماکول بدانکه بهر چیزی که وارد بدن  
و میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا می شود از  
شش قسم بهر آن نیست یا غذای مطلق یا غذای دوایی  
یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سیمی یا ستم مطلق اما  
غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند  
به تغییری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای  
دوایی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند کیفیت  
احسن و مشابه او شود و غذای سیمی او برد و اینست غالب بود  
اما اگر دوایت غالب بود و دوای غذایی گویند و دوای  
آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند و مشابه او  
نشود و دوای سیمی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر  
کرداند و افساد بدن کند اگر کار باشد تجلیل روح و اگر بار  
بود یا ایجاد و موجب بملاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم

کردند

و هم مطلق آنست که از بدن  
متغیر نشود و او را متغیر  
نکند و افساد نکند اما

کرده اند که اگر اثر آنچه وارد بدن شود کیفیت عقیقاً بود  
 آزاد و گویند و اگر ماده فقط بود غذا گویند و اگر بصورت  
 فقط بود ذوات الحیاتی گویند و این ذوات الحیاتی اگر  
 مرکبی موافق بود تریاق گویند و اگر مفردی موافق بود فاق  
 زهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر  
 کیفیت و ماده بود دوائی غذایی و اگر کیفیت و صورت  
 بود ذوات الحیاتی و اگر ماده و صورت بود  
 ذوات الحیاتی بود و اگر اثر آن ماده و کیفیت و صورت  
 بود آنرا غذای دوائی ذوات الحیاتی گویند و بدانکه غذا  
 منقسم می شود بلطف و کثیف و معتدل و بهر یک ازین  
 بکثیر غذا و قلیل غذا و معتدل و بهر یک ازین مجموع  
 بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع  
 هفت قسم بود حاصل الضرب سه در نه **قسم دوم** در مشرف  
 و در او دو بحث است بحث اول در آب بدانکه چون  
 غذا وارد بدن گشت تا جارا و را میدرقی باید تا صلا  
 قبول بهضم و نضج درو پیدا آید و در مجاری نفوذ تواند  
 کرد و آن چیز که از و این حاصل شود دو قسم است

فوائد

و مرتقی

آب باشد و آنرا فواید دیگر است مثل محافظت رطوبت  
اصلی و نصارت و صفای لون و بدن و ترطیب و تبرید  
اعضا و تطفیه حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود  
و افراط در او موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت  
و بهترین آب چشمه است که بر کل خالص یا بر سنگ جاری  
گردد و منبع آن دور بود و از بلندی متحرک شود و تیز  
رود و زود سپرد و گرم شود و زود کید و صافی گردد  
و شمال یا صیادان و زرد و آفتاب بدان تابد و بهره  
در و بجز شانه زود مراه شود و موجب ثقل معدیه  
و بیکبار که بیاشامند شکمی نباشند و مجموع این صفات  
در آب نیل موجود است و آب باران لطیف بود  
خصوص که در تابستان از ابر را عدد باران از جهت  
کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و  
اصلاح آن طبخت و آب کار نیز ثقیل بود و آب جاه  
از ان اثقل و مضر بود آب نزی و آجامی مضر بودند  
معدنی اگر جدیدی بود تقویت احشا کند و شتی منع سیلا  
و نقش دم کند و نوشا دری مطلق مجلی بود و فضی قوی

تقویت

تقویت معده و دل و احشا کند و بورق و یخی نهال و قشف  
 آرد و کبریتی تمین طبع و تنقیه جلد کند آب کرم مفسد معده  
 و ناسل او بود و قوی بخشاید و طبع نرم کند آب سب و مقوی  
 معده و منبه شهوت و مسکن عطش بود آب برف و یخ  
 اعضای عصبانی را مضر بود **در شرب** و **در شرب** اگر چه در کلام  
 مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته است و مباحثت آن از  
 جمله کبایر است و اخبار و احادیث در جانش آن وارد  
 شده اما چون طبیب در معالجات و قترت با بدان محتاج میشود  
 خصوص که شرع نیر بشرطی مخصوص فرموده و اکثر خلائق  
 در آن شروع می نمایند و بدلیل منافع لثانی طالب  
 منفعتند و او را مضر است بسیار هست بنا بر این مقدمه در  
 انواع او بحسب زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع  
 می رود اما بحسب زمان بدانکه ابتداء ظهور سکر در وقت  
 شش ماه حکم نو و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط  
 گویند و بعد از سال حکم گمنه دارد و **شراب** نو غدار  
 بسیار دهد و فریه کند و مناسب محور و اوقات حا  
 باشد اما کبدر ازیان دارد و اسهال و نفخ از او تولد کند







وقوی را ضعیف میکند و منع در اکات نفسانی و بدنی و سقوط  
شهوت طعام و جماع و ارتقاء اعصاب و مفاسد و حدوث  
غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صوت  
و شکل و ثقل حواس و غیر آن از او تولد کند **فصل ششم** در احتیاج  
و استفراغ بدانکه اعتدال در اجتناب و استفراغ موجب حفظ  
صحت است و استفراغ مفرط موجب تیرید و بچیف و ضعف  
و تحول بود و اجتناب مفرط موجب سده و عفونت و  
تولد حمیات و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس  
را تقبل کند و چون از استفراغات معتدله جماع و حمام  
در آن شروع می رود اما جماع فعلیت که بر صحت و قوت  
جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبداء او قوت **عش**  
شهوئی است و محرکه که تمدید آن عضلات میکند و قوت  
یوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو میکند  
و قوت طبیعی که تولید ماده منی و اجالت آن و دفع آن میکند  
و ایشان خود مخصوص بر این فعلت بنا بر این باید که در این  
اعضا هیچ نوع از امراض نباشد و جمیع افعال که بهر یک  
متعلق است برنج طبیعی بی افت صادر شود چه هر افعالی از این

در بیان اجتناب  
و استفراغ

اجماع

موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال  
 احسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انعکاش حرارت  
 غریزی و تفریح و تقویت اشتها و دفع وساوس و امراض  
 سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال  
 حواس کند و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط  
 در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض بارده شود  
 و اعضای عصبانی را مضر بود **باب چهارم** فعل طبیعی او تسخین است  
 بواسطه هوا و ترتیب کند بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال  
 از آن بحسب پیوت و اکنه سه مرتبه است اول پیوت میرد مز  
 بود و پیوت دوم مسخن و مرطب و پیوت پسیم مسخن و مجفف بود  
 و استعمال حمام اگر با اعتدال بود موجب نفع فضلات و دفع  
 آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسخین بدن و انعکاش حرارت  
 و شهوت غذا و تلین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک  
 آن بوجباضداد این بود و افراط در استعمال موجب تحلیل  
 و ضعف قوی و عدم شهوت جماع و انصباب مواد با اعضا  
 ضعیفه گردد و استعمال آب سرد موجب تبرید و ترتیب  
 نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسبت

فایده حمام

ترک حمام  
مضر است

افراط

حمام آب سرد

جوانان محرومی مزاج باشد و الله اعلم بجمع الامور **باب دوم**  
 در اسباب غیر ضروری مشتعل بردن و فصل فصل اول در اسباب لمحه  
 بسته ضروری و آن نخست استان و اجناس و عادات و صناعات  
 و واردات خارجی استان از انجمله است که او را تاثیر در  
 بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و درین سنی  
 و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانکه  
 محرومی مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کسولت  
 قوی گردد و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهار است  
 اول سن نمو و آنرا سن حدثت گویند ابتدا آن سن طفولت  
 و آنرا نیست که مولود در استعداد او حرکت نباشد بعد از آن  
 سن صبی و آن بعد از نروض بود و قبل از سخت شدن اعضا  
 بعد از آن سن غلامیت و آنرا با ق گویند و این وقت  
 بلوغ باشد و بعد از آن سن فنی تا قریب بسی سال که سن شباب  
 دوم سن و قوف و آنرا پس سن شباب گویند و بعد از انقضا  
 سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت در صبی و شباب  
 بر رای جالینوس در یکت متساوی باشد اما در صبی بواسطه  
 کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب کثرت طوف

طهر در ظهور علامت های  
 طهر در ظهور علامت های  
 طهر در ظهور علامت های

سن نمو

سن صبی

و بعد از آن  
 تررع و م

سن غلامیت

سن فنی

سن و قوف

فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم

شدید و خاد بود و خابجه هیزم خشک و تر را علی حد مشتعل کردند  
 و زارین متساویتن در کیت سوم سن که ولت بود و آن از انقضا  
 سن و قوف تا قریب شصت سال بود و در این سن حرارت  
 در نقصان و پیوست در ثراید بود درین چهارم سن شجوخیت  
 و آن از انقضاء پس که ولت تا آخر عمر بود درین سن پیوست  
 شود و برودت بسبب رطوبات غریبه و این مجموع که گفته شد  
 کسب اغلب باشد اما کسب مواضع و بلدان متفاوت و منقضی  
 چنانکه گویند در حبشه و زنگبار سنان تا سی سال و جهل سال  
 میشود اما اجناس مزاج ذکور بحار و پیوست مایل  
 بود و مزاج اناث بر طوبت و برودت و این نیز باعتبار اغلب  
 بود نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت یا کل واحد از اناث چنین بود

فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم

**اما صناعات** هر قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی  
 که میباشد و مجا و آب باید بود همچون قصارت موجب ترطیب  
 شود و صناعتی که مجا و راتش باید بود موجب تسفین و  
 تخفیف بود و افراط در آن بسبب کثرت تحلیل موجب  
 تبرید شود و صناعتی که مجا و رکل باشد موجب پیوستگی  
 مثل آکاری و طیبانی **اما عادات** را بنحله است که ترک او

فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم

فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم  
 فصل در بیان اقسام و احوال و حکم

بود  
 مغیر مزاج بود و رعایات او حافظ صحت و استقامت مزاج  
 اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بخیزی کرده باشد  
 که موجب مواد فاسد خواهد بود اگر بکلی ادفعتا باز آیند موجب  
 ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آیند و ازین جهت  
 گفته اند که العادة طبیعة خامسة **لما واردات** خارجی مثل ضحان  
 و اطیبه و کادات و مشومات که بهم حافظ صحت و بهم مغیر  
 مزاج می باشد و تغیری که از مشومات حاصل میشود از دیگران  
 نمی شود و بنجه طبیعت بواسطه مناسبت با روح و **سیرت**  
 نفوذ مقوی و حافظ صحت بود و آنچه کریمه **بالعکس** ازان  
 جمله تضحی بافتابست که موجب تحلیل رطوبات و استقا  
 بود و ربو و صداع یا درامفید اقمه و همچنین اندکان درمل  
 گرم امراض رطوبی را نافع باشد و استنقاع درزیت تشنج و  
 اعیاء را مفید است و مثل رش آب بر روی موجب انقاس  
 قوت و از الة کربع لمیب می شود بخصوص که با کلاب بود  
**فصل دوم** در تعدید سپاس عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت  
 حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون حرکت ریا  
 و ملاقات مسخفات از اغذیه و ادویه خواهد بحسب داخل بود

ازان م

و بعضی گفته اند  
 با وارداتی  
 قاعده  
 طبیعت  
 و لکرو صفة  
 ه

باید الا سراسل بنج ستر نازی که و ستر اخر را

۴ للبوئی و صلفون بی و مسوری کرد و ان

ستر کن و ان ستر  
لکن بی کن جو است  
بردت داخل و خارج  
و نجا به اخلاط و افراط  
در استعمال

مسوری و عارض ابر جینی و کسب و اسباب  
و خواه بحسب خارج و تکثف مسام و عفونت اخلاط  
برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مستحکم  
و افراط در تعلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال  
رطوبات بود و کثرت اکل یا جودت بضم و سکون و نوم  
واجتناب محملات و مجففات و اسباب پیوست استعمال  
محملات مفرطه و مجففات بود بحسب اخل و خارج اسباب  
ملاست از داخل مثل تناول رطوبات و مولدات اخلاط طریقه  
لزج بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه ماب و  
نرم و اسباب خشونت ملاقات محملات و مجففات با فراط  
و قابضات خارجی و داخلی بود و اسباب استفراغ قوت دفعه  
و ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود  
و اسباب اجتناب قوت ماسکه و ضعف دفعه و غلط و ایزوت  
ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر اسباب فساد شکل  
قوت مصوره یا رداة منی بود در اصل خلقت یا رداة  
انفصال از رحم یا رداة تمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت  
خویش یا فبر یا سقطه و مثل آن بود اسباب سده جد و ث  
انطابق  
چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثقل یا التمام منفذ یا

سبب

مجری بواسطه ضاعطی یا پیس مجاری اسباب اتساع مجاری ضعف  
ماسکه باشد یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مخریه اسباب  
زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت قوت جاذبه  
باشد اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان  
ماده یا ضعف مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب  
خارجی بود مثل قطع و تاکل اسباب فساد وضع بمقاربت  
عضوی به عضوی تشنج یا التهام بود یا ولادی باشد و بمساعده  
عضوی از عضوی تشنج یا استرخایا اثر قرصه باشد یا ولادی  
باشد اسباب توفیق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق انداع  
بود یا امتلائی مرد یا شدت دافعه نه بر مجرای طبیعی یا حرکتی  
عینقه یا انفجار و رمی بود و از خارج مثل قطع پست و کشیدن  
برسیمان و سوختن با تشن بود اسباب قرصه جراحی بود که  
میقع کردد یا ورمی که منقب شود یا بیره که متاکل شود اسباب  
ورم امتلا از اخلاط یا از ماده ریکی یا مایی بود و قوت عضو  
دافع و ضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود  
اسباب خلع شاید که بدنی بود <sup>مثلاً</sup> فکله که از رطوبتی مخریه پیدا  
شود یا امری خارجی باشد مثل ضربه و سقوطه اسباب وجع



مثل ضرب

اعضا  
خشن و لا اذع  
خدری و ممد

عبارت از احساس و ادراک منافی بود امن حیث هو سوسو الخ  
 مختلف بود یا تفرق اتصال و جون او جاء مختلف و متعدد است  
 اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و او جاء مشهوره یا بمجرده  
 اول حکاک است و سبب آن خلطی حریف یا مالج بود و دوم خشن  
 و سبب آن خلطی خشن است سیوم ناضل است و سبب آن ماده  
 تیز بود یا ریجی که ممد و غشای بود از جهت عرض چهارم ممد  
 و سبب آن خلطی یاریجی بود که ممد و عصب یا عضل بود از جهت  
 طول آن عظم ضاغط است و سبب آن ماده یا ریجی بود که جا  
 بر عضو تنگ کند بوششم منفع است و سبب آن ماده بود که  
 میان عضل و غشای او حادث شود و مفتم کمر است و سبب  
 آن ماده یا ریجی بود که میان عظم و غشای او حاصل شود مشتم  
رخواست و سبب آن ماده این بود که ممد لحم عضل یا بشده  
 ثاقب است و سبب آن ماده غلیظ یا ریجی بود که میان طبقات  
 اعضا واقع شود و دهم مسلی است و سبب او همین سبب ثاقب  
 است و فرق میان او و ثاقب آنست که ماده ثاقب را انفوی  
 بود جان محسوس شود که عضو را سوراخ میکند و ماده  
 مسلی در آن موضع مجتس بود یا زدهم خدر است و سبب آن

خشن

دوازدهم در غشای  
غشوی حسی  
بر آن درجی بود

ست  
خلطی بارد بود یا انسداد متناقد روح نفسانی پسندیم اعیانی  
و سبب آن یا تعیب بود و آنرا اعیانی تعبی گویند یا خلطی محذو  
و آنرا اعیانی تمدی گویند یا خلطی لادغ و آنرا اعیالی ریجی گویند  
چهاردهم لادغت و سبب او خلطی جار بود و پانزدهم ثقیل است  
و سبب آن ماده بود که در عضو غیر حساس که از غشا معلق  
بود یا غشا کرد او در آمده و بواسطه انجذاب غذا احساس  
ثقلی کند یا سبب ورمی بود که در عضو حساس واقع شود و  
حس او را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله اسباب سکون  
و جمع قطع سبب موجد بود بجملات و مستفرعات یا مخدرا  
و خواب هم از مسکنات و جمع بود و بحقیقت مسکن و جمع  
قطع سبب است اسباب گنه و امتلا از دو پیر و نیت  
یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات با توفیر طوبت  
فضلی و موانع تحمل یا امری داخلی بود مثل ضعف ضمه یا دفعه  
یا شدت ماسکه یا ضیق مجاری اسباب ضعف انواع است  
زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود سوء المزاج و سوء  
الترکیب و توفیق اتصال بود و اگر وارد روح می شود سوء  
المزاج بود و تحمل بکثرت استفرغ و اگر وارد قوت شود

فرجی گویند یا سبب  
ریجی که آنرا اعیالی  
م

اسباب سکون و جمع

ضعف  
سبب

یا وارد روح یا وارد  
قوی اگر وارد عضو  
شود

کثرت



صحیح بود و در زیستان یا سن طفولیت مریض و بعکس این اما  
 افعال پیش شیخ الریس صحت و مرض است و میان ایشان  
 واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت در حدی که او گفته است  
 ظلی نیست اما عرض میانی غیر طبیعی بود که بواسطه مرض <sup>الطبیعی</sup> موجب  
 آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود  
 مرضی باشد و یا باشد که عرض سبب مرضی شود همچون وجع  
 قویج که سبب غشی میشود و یا باشد که چیزی هم سبب هم  
 عرض و هم مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات  
 الجنب باشد و چون استحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب  
 انصداع عرق میشود و بواسطه اقتضای حرکت عنیفه که  
 عرض قرحه ریاست سبب ضعف معده می شود و نفس  
 خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد  
 سه جنس است جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت  
 قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساوجب بود  
 و مادی جنس دوم امراض ترکیبست و آن چهار قسمت امراض  
 خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است  
 اول مرض شکل و آن آنست که شکل عضو از مجری طبیعی متغیر شود

تعریف عرض

همچون صداع که  
 عرض حمی بود و نفس  
 خود مرضی باشد

انقسام امراض

مرض مفرد

فصم اوکود و مزاج

امراض ترکیب  
 عرض ذاتی نام

مرض مجاری

بجستی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم  
 امراض مجاری بانگ فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه  
 یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس است یا  
 مفسد گردد مثل انسداد عروق کبد و غیره سیم امراض  
 تجاویف بانگ بزرگ شود همچون کیس انشین یا کوکاک  
 همچون صفر معده یا خالی شود همچون خلوتجاویف قلب  
 در فرج مملک یا ممتلی و مفسد شود همچون صرع و بسکتیه  
 چهارم امراض صفح است همچون ملاست معده و خشونت  
 قصبه ریه اما مرض مقدار بزایدتی عضوی خاص بود  
 همچون عظم لسان و داء القیل و بزایدتی عام بود همچون  
 مفراط و بنقصان خاص بود همچون ضمور لسان و عام بو  
 همچون بزال مفراط اما مرض عدد بزایدتی عدد طبیعی بود  
 همچون اصبع زاید یا غیر طبیعی همچون سپلح یا بنقصان بود  
 همچون قطع اصبع یا بنقصان آن در اول خلقت اما مرض  
 همچون زوال عضوی بود از موضع خود تجلج و بقیع طلع جنین  
 سیم از امراض مفده تفرق اتصالت و اسم این مرض  
 موضع مختلف بود اگر تفرق اتصالت در جلد باشد خدش و سح

مرض تجاویف

و متمد  
مرض صفح

مرض مقدار

مرض عدد

و سیم  
مرض

نفسطه کی  
یا نفع  
الکلی  
ازاج

گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادوم و متقیق شده  
باشد و قرصه گویند خون متقادوم شود و اگر در عظم واقع  
شده باشد کسر گویند و اگر بعرض بود و صدع گویند اگر  
بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند  
و اگر بطول بود تفتت و در عصب شق و شخ گویند و در  
عروق تروشق اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض  
حادث شود همچون سپل مثلاً که از جمیع دق و قرصه ریه مرگ  
و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء  
القیل و داء التغلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات  
الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع و بیدانکه مرض اصلی  
باشد و بشرکت باشد آنچه اولاً حادث شود اصلی بود  
و آنچه بسکون اول ساکن کرد بشرکت بود و این که بشرکت  
باشد یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه آنکه از عضو ماورق  
طریق باو بود یا آنکه میان دو عضو خادم مخدومی بود چون  
عصب و دماغ یا مبداء فعل او بود چون حجاب و ریه  
یا مجاذی عضو مادف بود چون دماغ معده را یا مصب  
مواد عضو بود یا محل بنجار چون بغل قلب را و پس گوش

نوع در عضو

بنا بر مرض

تسمیه در

و بشرکت  
بنا بر اصل

یا محل بنجار

کتاب  
وده نام

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

و مانع را و از آنکه گیرد را و بدانکه اوقات و ازمنه در مرضی  
که بسلامت منتهی میشود و جها راست ابتدا و تریو انترها  
و انحطاط ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و ما دام که در  
تراید بود زمان تراید و چون واقف باشد نه زاید شود  
و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یا بد زمان انحطاط  
**باب دوم در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت**  
**فصل اما مقدمه بدانکه علامت آنست که بدانستدلال**  
کنند با حوال بدن و افعال که از قوی صادر میشود و این  
علامت و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچون  
سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر جمعی کند یا دلالت  
بر محل مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود  
یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامات امتلا یا علامات  
ملازم مرض بود چون تب حار و ضیق نفس و وجع تاخس  
و در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و لمپس یا  
دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکله است و موقوف  
بر معرفت تشنه هسته استدلال در آن بجنه چند کننده اول  
افعال اگر نه بر مجرای طبعی بود و دلیل آفتی بود در مبداء افعال

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

اوراد

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه

کتاب بعد از پنجمه





۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰

و این نوع جدول  
 است و از برای  
 جدول الش قلوب  
 و نیز کردن دل  
 و نیز قلوب

۵۲  
 و این نوع جدول  
 از برای  
 و در این وعده  
 و فایده ملک  
 انفال

بعودت آن دلالت بر حرارت فراج کند و شقرت و  
 حرمت بر اعتدال و صهوبت و پیاض بر برودت **نجم**  
 اعضاست سرعت عروق و سینه و عظم عظم و تمام خلقت  
 دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل بر برودت **ششم**  
 کیفیت انفعالات سرعت از کیفیتی از کیفیات دلیل  
 بر غلبه آن کیفیت بود **هفتم** افعال طبیعی است از افعال  
 آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع  
 بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد **هشتم**  
 نوم و یقظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت  
 آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل پوست **نهم**  
 افعال نفسانیست طیش و حرارت و حدت و هین و کثرت  
 کلام و سرعت انفعالات دلیل برودت بود و **دهم**  
 فضول منفعه است شدت رایحه و صبیغ آن دلیل حرارت  
 بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر  
 رطوبت کند و قلت آن بر پوست **فصل دوم** در علل  
 امتلا امتلا زیادتی کمیاریت یا خلط صالحه بود و علل  
 امتلا مجملاتقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انقشاع عروق

حرارت بود و هین  
 و بلا رة و فرط حیا  
 و دما و بطور انفعالات  
 دلیل

اخلاط

و امتلاء رنبض و انصباع و غلظت قاروره و کلال بصر بود اما  
 مفصلا علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثنای و تب و  
 و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرة  
 لون و زبان و ظهور ثبور و رفتن خون از مواضع هلمته  
 مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت  
 غلبه بلغم پیاض لون سپیدی و نرمی و برودت اعضا و کثرت  
 براق و قلت عطش و ضعف و جشاتهش و کثرت خواب  
 و بلادت حواس و تخیل آب و سردی و چیزهای سفید بود و  
 علامت غلبه صفا صفت لون و چشم و تلخی دهن و  
 خشونت زبان و خشکی مخرجین و دهن و تشنگی و ضعف  
 اشتها و غشیان و قی صفا و قشعیره و تخیل شعله آتش  
 و چیزهای زرد بود و علامت غلبه سودا و تیرگی و خشکی  
 بدن بود و غلظت و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت  
 افکار و وسوسه و خوف و تخیل و دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود  
**فصل سیوم** در نبض و آن حرکتیست از او عینه روح که عبارت  
 از قلب و شرایین باشد و هر نبضه مرکبست از انبساطی و  
 سکونی و انقباضی و سکون و قبض و بسط و وجهه جذب نسیم

علامت غلبه خون

علامت غلبه بلغم

علامت صفا

علامت غلبه سودا

در بیان نبض

جنین

و دفع و فانت و اجناس نبض است جنس اول با نحو کوا از  
 و اجناس او نه است اول طویدت و او آنست که جنس اول  
 با خود از مقدار اینها و اقسام بیسطه آن نه است که اجزای  
 او اکثر در طول محسوس شود و بسبب آن شده حاجت ترویج  
 بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر بود و او در مقابل  
 طویل بود سیوم معتدل در قصر و طول بود چهارم عریض و او  
 آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود و بسبب آن  
 خلوع و وق و رطوبت آلت بود پنجم ضیق است و او در مقابل  
عریض بود ششم معتدل در عرض و ضیق بهفتم شایق است  
 و او آنست که اجزاء او در طول محسوس شود و بسبب آن  
 شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منقبض است  
 و او در مقابله شایق بود نهم معتدل در شقوق و انخفاض  
 و آرازد و اج این پست بهفتم قسم حاصل شود اما آنچه  
 مشهور است و اسمی دارد شش است اول غظیم است و آن  
 نبضی طویل عریض شریق بود دوم صغیره است و او در مقابل  
 عظیم بود سیوم معتدل در عظم و صغیر باشد چهارم غلیظ  
 و او آنست که در عرض و شقوق زاید بود پنجم دقیق است

اول طویل و او آنست

سوم قصر صلب محسوس بود

زود در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل اعظم در غلظت و رقت بود  
 جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسمت اول  
 سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و  
 سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی و او در مقابل سریع  
 بود پنجم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذ است  
 از زمان سکون و آن سه قسمت اول متواتر است و او  
 آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت  
 حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت و او در مقابل  
 متواتر است سیوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم  
 ماخوذ است از قوام الت و آن سه قسمت اول صلب  
 بود و او آنست که انکشت با اعتمادی تمام حرکت انبساط  
 او فرو نشاند و سبب آن پیوست جرم رک باشد دوم  
 لین است و او در مقابل صلب است سیوم معتدل در صلابت  
 و لین جنس ماخوذ است از لمس الت و آن سه قسمت اول  
 حار و سبب آن اسباب مسخه بود دوم سرد است و  
 در مقابل حار بود سیوم معتدل در حرارت و برودت  
 جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلود آن سه قسمت

حس

حس

حس

حس پنجم

حس

مغنی

متلی و آن جان باشد که در اندرون عروق چیزی زاید از حد اعتدال  
 محسوس شود و بسبب آن امتلا بود و دوم خالی و او در مقابل  
 متلی بود سیوم معتدل در خلو و امتلا جنس هفتم ما خود است از  
 کیفیت قرع و آن په قسمت اول قوی و او آنست که در انبساط  
 سخت بر انگشت بگوید سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و قوت  
 معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سیوم معتدل  
 قوت و ضعف جنس ششم ما خود است از استواء و اختلاف  
 و آن دو قسمت اول مستویست و آن عبارت از آن باشد که  
 جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی بود دوم مختلف و او در  
 مقابل مستوی بود و این مختلف دو قسم است منتظم و غیر منتظم  
 مختلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنی در چند  
 دور که کند بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست  
 که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلاف  
 ظاهر شود جنس نهم ما خود است از حال وزن و آن یا حید الوزن  
 باشد یا ردی الوزن آنست که بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن  
 بنص مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و روی الوزن سهم  
اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب

جنس

جنس

جنس

الوزن حیدر

روی الوزن

وزن نبض باشد تجاوز کرد و باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلا همچون  
 نبض شتاب بود و دوم میان الوزن و آن نبضی بود که از وزن  
 که لایق سن صاحبش باشد قاصر بود چنانکه وزن نبض شتاب  
 همچون وزن نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود  
 که وزن او متناهی بود و وزنی از او زان نباشد و باید دانست  
 که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موجود است زیرا که همچنانکه  
 تالیف نغمات باد و آریقام و تقدیر از منته که میان نغمات  
 متصل میگردد تمام میشود نسبت از منته نبض نیز در سرعت  
 و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانچه دراز  
 آن بیخ اختلافی نباشد آنرا منظم گویند و الا غیر منظم و از  
 انواع نبض که آنرا نامی نهاده اند و مشهور است اول غالی  
 و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطو چنانچه اول  
 بطی باشد پس ثانیاً سرعت مایل شود و بتدریج بهر باره سریعتر  
 شود شینیه حرکت غزال دوم موچی و آن نبضی باشد مختلف  
 در عظم و صغر و شوق و عرض و امتلا و بطریق موج آب  
 محسوس شود سیوم دودی و آن نبضی بود همچون موجی  
 او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم تملی و او <sup>متخففه</sup>

میان الوزن

خارج الوزن

غالی

موچی

دودی

منشاری

ترازدودی بود خشم منشاری و او نبضی بود که مختلف بود در عظم  
 و صغر و صلابت و لین و شقوق و انخفاض چنانکه در کمال که بعضی افاض  
 او شایق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار و او آنست که نبضه  
 متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیری شود و یاز بدرجه اول عود  
 کند و بدین تیره ضعیف شود بهضم مسلی و او چون ذنب الفار  
 الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانچه بتدریج ضعیف  
 شده و ذنب الفار دفعاً عود کند ششم ذو الفتره و او آنست  
 که زمانی که توقع حرکت بود ساکن گردد دهم واقع در وسط و او  
 که حرکت او همچون زمانی که توقع سکون بود متحرک گردد دهم  
مرعش و او آنست که حرکت او همچون رغشه بود یاز دهم ملتوی  
 و او آنست که همچون ریسمان پچیده محسوس شود دوازدهم  
مطرقی و ذو القرعین نیز کوبند و او آنست که دو قرع کند چنانکه  
 حرکت انقباض او محسوس شود شینه حرکت مطرقه بیزه  
مرتعده و او آنست که حرکت همچون حرکت رعد محسوس شود  
 و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند و اسد اعلم فصل  
 در نبض انسانی و اجناس و فضول و اعراض اما نبض باعتبار رقبه  
 نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض جبالی عظیم

ذنب الفار

مسلی

ذو الفتره

واقع در وسط

مرعش

ملتوی

مطرقی

رعد

شینه

انسان

رقبه

۱۶۸

دعوی اعظم عارض  
بلدان

نبض میان

و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین  
بود و نبض شبان مایل بعظم و قوت بود و وزن لایق برود و آنست  
که در صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی باشد و در شبان  
زمان انقباض از انبساط اندکی زاید بود و نبض که هول بصغر و بطول  
مایل بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط  
کمتر بود باندکی و نبض مشایخ صغیر و بطبی و متفاوت بود  
و وزن لایق بدیشان آنست که زمان انبساط پیشتر از زمان  
انقباض بود اما اعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در  
صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا  
بطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود  
اما اعتبار نوم و نقطه در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و  
بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر مجام  
یا بپسی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود  
و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب رسد  
نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد  
نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زاید  
و اگر بافراط بود نبض دودی و غلی شود اما باعتبار استقامت

نبض خضو

نبض میان  
و نقطه  
نبض نوم

نبض صغیر

تکلیف

ک



اگر استقام آب کرم بود و با اعتدال باشد و تجلیل نرسد نبض سریع  
 و قوی بود و اگر به تجلیل رسد ضعیف و متفاوت بود و اگر تجلیل  
 با فراط بود سریع و متواتر باشد و استقام آب سرد نبض <sup>قوت</sup>  
 زاید کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف  
 و بطی و ضعیف و متفاوت گردد اما با اعتبار عوارض نفسانی  
 در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف  
 و خجالت عظیم و بطی و متفاوت بود و در سپر و غم  
 ضعیف و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و  
 مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتداء روجع  
 نبض عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود ضعیف و متواتر  
 شود پس دودی غلی شود اما نبض در ورم اگر ورم حار بود  
 نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها در سرعت  
 و تواتر افزایش و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود  
 و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود و <sup>و انعلم</sup>  
 بجمیع الامور **فصل پنجم** در قاروره و انرا تفسره گویند <sup>استلال</sup>  
 بدان باعتبار هفت جنس بود جنس اول لونسیت و طبقات  
 آن پنج باشد اول صفرشت و مراتب آن شش است یعنی

نبض عوارض  
 نبض

نبض اوجاع

اول م

و او دلالت بر قصور نضح کند اگر تری و او دلیل حسن حال  
 نضح باشد سیوم اشقر و او دلیل حرارت بود چهارم نازکی  
 و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او زاید از  
 ناری بود ششم زعفرانی و او دلیل حرارت مفرط باشد  
 دوم حمرة است و مراتب او چهار باشد اول اصریب و دلیل  
 غلبه دم باشد دوم وردی و حمرة او زاید از اصریب بود  
 سیوم احمر قانی چهارم احمر اقم و او در حمرة کمال بود و  
 مجموع دلیل غلبه خون باشد سوم خضرت و مراتب او  
 پخت اول نسقی و آن دلیل برودت بود دوم اسماخو  
 و آن دلیل برودتی سخت یا شرب زهر باشد سیم پلغی و آن  
 دلیل برودت با فراط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ  
 دلیل تشنج و قلیج بود چهارم کراشی و آن دلیل احتراق اظلا  
 بود پنجم زنجاری و آن دلالت کند بر احتراقی شدید و دلیل  
 هلاک بود چهارم اسود است و مراتب او چهار بود اول  
 اسودی که ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی باشد که  
 بسیا بیزند و او دلالت کند بر یرقان و تکاثف صیوم  
 اسوی که از احمر اقم بسیا بیزند دلیل غلبه خون و احتراق

آن باشد سیوم اسودی که از حضرت حاصل شده باشد  
 آن دلیل سودای صرف باشد چهارم اسوی که از پیاض ماخوذ  
 باشد و آن دلالت بر احراق بلغم کند و بول اسود فی الجمله  
 دلیل حرقت مواد یا فوت غیزی بود و بغایت بد باشد  
 خصوص در مشایخ و نسا و ابتدای حیات اما اگر از تب و اول  
 چیزی سیاه مثل آبکامه و آتش مویز بود آنرا اعتباری <sup>نیاشد</sup>  
 پنجم پیاض است و آن دو قسم است اول رقیق شفافست  
 و آن دلیل بر ودت بود و نو میدی سخت از نفع دوام  
 ایضاً حقیقی و آن اصنافست اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم  
 باشد و اگر بآن دسومتی باشد یا چون شیر باشد دلیل ذوب  
 بود و این در اخروج باشد و ففعاغی بامده دلیل قروح آلات  
 بود و ففعاغی پی مده دلیل حصات یا مواد خام بود و رصبا  
 بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بخران  
 امراض بلغمی بود و آنچه مشابه ماست و شیر بود در امراض  
 حاده دلیل هلاک بود و آزالوان یکی آنست که مشابه  
 لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست  
 مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد باشد خصوص که متن

حسن دوم

باشد جنس دوم از دلایل قوام بول باشد و آن سه قسمت اول  
 رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نفع و ضعف کلیه  
 و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم  
 نفع بود و باشد که دلیل نفع مواد غلیظ یا انفجار او رام  
 یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر تدریج کم شود نیک  
 باشد و اگر متما دی گردد خصوص در حمیات حادّه بد باشد  
 سیم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نفع تام و حسن  
 حال بود جنس سیوم رایجه بول است و آن شش قسم باشد  
 اول عدیم الرایجه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان  
 حرارت غیزی دوم منتن و آن دلیل قروح و جاری بول  
 بود یا اخلاط عفنه سیم خامض الرایجه و آن در مرض حاد  
 و دلیل موت حرارت غیزی بود یا دلالت کند بر چرک  
 غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم جلوه الرایجه  
 و آن دلیل فساد و صفا بود ششم زهیم الرایجه و آن زهیم  
 بود و آن دلیل فساد رطوبت بود و جنس چهارم زهیم قاروره  
 و ماده زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریجی بود که در جوهر  
 بول باشد و سواد و شقرت زید دلیل یرقان بود و کبر آن

حسن راکه

دلیل و سبب باشد در جنس الرایجه

حسن

حسن  
مجموعه

دلیل لزومت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت  
 پنجم قلت و کثرت آن بول است و آن اگر کثرت از آن باشد که  
 می باید و این نسبت یا مشرب و بول لیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل  
 مفراط بود و اگر همیشه از آن که می باید دلیل استفراغ رطوبت  
 زایده بود یا ذویان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است  
 و آن غیر رقت و غلظ بود بول کدر در دلالت کند بر اشتقاق  
 طبیعت بنفع اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم  
 نفع کند جنس هفتم رسوبت و رسوب جوهری باشد که از  
 مایه غلیظه بود و از متمیز شود خواه که مترسب شود  
 خواه که معالق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کند اول  
 از جو او و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد  
 یا زرد و متصل الاخر او متخائل و بی تن و راسب بود و  
 چون تحریک کند زود منبسط شود و متفوق گردد و  
 راسب نشود و دلالت کند بر هضم طعام و نفع تام  
 غیر طبیعی یا زده قسمت و هر یک را اسمی مست اول  
 خراطی بود و آن همچون صفایج بود و کبار باشد و صفا  
 باشد اما کبار اینجه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر ثنا

باشد

صفا  
حسن

حسن

طبیعی  
دعای

بود دلیل فراشیده شدن اعضای بول بود و اگر کمد بود یا شپه  
بغلوی پس ای بد بود و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب  
مثانه بود و اما صفرا اگر سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب  
مثانه یا ذوبان اعضا بود و اگر سرخ بود آنرا کرسی گویند از  
کبد یا از کلیه آید یا دم محرق بود دوم دیشی و سویش نیز گویند  
و از نخالی خود تر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب  
مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود  
سوم لحمی و آن شبیه بگوهر گوشت باشد و سبب آن سبب  
کرسی بود چهارم و سمی و آن همچون چرنی باشد و دلالت  
کند بر ذوبان شحم یا سیمین نجم مدی و آن دلیل انفجار و رمی  
بود یا قرصه ششم محاطی و آن خلط خام بود هفتم شعری  
و آن همچون پارهای موی باشد و آن از اخلاط خام و  
انفقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم شینه بقطعتا  
خمیه و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از تناول لبنیات  
نرم رمی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ بود در  
کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه و هم رمادی و آن  
همچون خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مدی که

و اما صفرا

رسوب لغت است  
اصول علم باعانت  
در سه ماده و در اصطلاح  
اطباء بر صورتهاست که  
در استخوانهاست

در استخوانهاست  
در استخوانهاست  
در استخوانهاست  
در استخوانهاست

در استخوانهاست  
در استخوانهاست  
در استخوانهاست  
در استخوانهاست

بطول لبث منعقد شده باشد یا زده هم علتی شیبه نخون است  
اگر با مایه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد و الا قروح مجاز  
بود و اوام پستدلال از مکان رسوب آن سه قسمت اول  
غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده دلالت بر قلت  
نفع و کثرت ریح کند دوم مغلق و او آنست که در وسط  
باشد و دلیل توسط حال نفع یا شد بیوم را سبب آن اگر طبیعی  
بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود زیر که دلالت بر استحکام  
سبب کند سوم پستدلال از وضع رسوب بود ملاست  
و استخوان رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم  
بعکس این بود و تشتش و پراکنده کی آن از وضع هضم و کثرت  
ریاح بود چهارم پستدلال از میات رسوب شدت نماظت  
و عارضت آن با بول دلالت کند که از مثانه و مایلی او  
پنجم پستدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب زود باشد  
دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد و باید  
دانست که بول زمان سفید تر و غلیظ تر از بول مردان است  
و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی بهمیون  
منقوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدا حمل مایل بر وقت بود

نقشه بعد از این بدانکه  
محمود است رسوب  
که دل رسوب  
و عارضت آن با بول  
بر آن کند که از کبد  
و خدالی او باشد  
و اگر متمیز بود و متمز  
نباشد دلالت  
بدرمان در آن  
البته  
و بعضی از آن  
که در ابتدا  
اقوال  
ه

از میان

نوا نفا  
و صفا  
و کهور  
و مشایخ

و در آنها مایل حرکت بود و بول نفسا مایل بسود ایا شد و بول  
 صبیان سفید و غلیظ و بول شبان مایل بناری و معتدل القوام  
 بود و بول کبول به بیاض مایل بود و بول مشایخ سفید و رقیق بود  
**فصل ششم** در برآوردن استدلالات بدان از چند وجه گفته اول از  
 کمیت آن اگر زیاد بود از فضله طعام دلیل کثرت اخلاط یا  
 ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دفعه  
 بود یا اجتناب که در معاء قولون یا اعور حادث شده باشد  
 دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط  
 لزج کننده و در تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر  
 لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری یا سویر بهضم یا  
 تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبات تنبیه میخورد باشد  
 از تحلل و حرارت یا پس از عذیه یا طولکثت بود و اگر بر رطوبات  
 مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بودیم  
 استدلالات از لون بود بدانکه بر از طبعی آنست که تاری بود و سده  
 آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف بهضم بود  
 و بیاض آن از سده مجرای مراره باشد و بهم برقان بود و اگر  
 بوی از آن آید دلیل انفجار قرصه بود و حضرت آن از مراره  
 لیم

قولون

زنجاری



زنجاری و کراشی باشد و باقی دیگر الوان بر از همچون الوان بوان  
 چهارم استدلال از هیات آن و هیات طبیعی آنست که جبلی  
 اگر متغیر بود همچون زبل کا و دلیل کثرت ریج بود پنجم استدلال  
 از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج سریع باشد  
 و دلیل کثرت صفرا یا ضعف ماسکه و اگر تا فرزند و بطی الخروج  
 باشد از ضعف یا ضمه یا دافعه یا برد امعا یا تناول قابضی بود  
 ششم استدلال از رایحه که زینت او زاید باشد از آنچه معما  
 است از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی همچون  
 اعتبار رواج بود هفتم استدلال از زبدان کنند و زبد  
 دلالت بر غلیان یا کثرت ریج کند و بر از طبیعی که متشابه  
 الاغرا و معتدل باشد در وقت و غلط و از قراقرغالی بود  
 و منتن و عدم رایحه نباشد و سهل الخروج بود غیر لافغ  
**فصل هفتم** در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغییر عظیم  
 که دفعتا واقع شود از مقام و مست طبیعت یا مرض و تشبه کرده  
 طبیعت را با سلطان و مرض را بدشمن یا غی و بدن را بملکت  
 و روز بحران را روز قتال پس اگر درین روز سلطان که  
 طبیعتت دشمن را که مرض است بشکند و بر و غالب آید

آنست

در بحران

و از مملکت براند آنرا بحران تام چید کونید و این بحران <sup>صحت</sup> <sup>موجب</sup>  
 شود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن  
 را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص  
 چید خوانند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب شود  
 نعود باشد و سلطان پابشکند و مملکت بدست فر و گیرد  
 آنرا بحران تام ردی کونید بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب  
 شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت  
 را مسخر کند آنرا بحران ناقص ردی کونید و بدانکه انتهار  
 مرض یا بحران باشد یا تحلیل ماده بتدریجی و وقوع بحران یا  
 بانتقال ماده از عضوی بعضوی و این را بحران انتقال کونید  
 پس اگر ماده از عضو بریس نخیس نقل کند انتقال چید کونید  
 و اگر عضو نخیس بریس نقل کند ردی کونید و بحران نمود  
 که ابعد از نفض تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع  
 ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن نخت و راحت حاصل  
 شود و بحران مذموم بعکس این باشد و بهم چنانکه در روز  
 جنگ و مصاف که از طرفین تهیه اسپاب و یا صامشی مشغول  
 می باشد امور را یله مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز

بحران محمود

در انتهار مرض

بحران

بحران نیز امور یا یله مثل اضطرار و در حال مریض واقع می شود و بحرانی که بدفع  
 ماده باشد تپه یا سهال یا رغان یا اور را می عرق دفع ماده کند و هر یک را از  
 علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت یکدام جبهه دفع ماده خواهد کرد اما  
 علامات قوی قهقری نفس و غشیان و تپه دهن و اختلاج لب و وجع معده  
 و ثقل آن و تازگی جسم بود و علامات اسهال ثقل بطون و قراقر و درد پشت  
 و عدم علامات قوی بود و علامات رغان صم و طین کوشش و اشتعال  
 سر و سخی روی و خارش بینی بود و علامات اور را ثقل مثانه و غلظت و کثرت  
 بول و علامات عرق نبض موجی و مذاوت و انتفاخ بشده بود و بحرانی  
 که بعرق وادرار واقع شود ماده رقیقه دفع کند ازین جهت بحران که این  
 باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در ابتداء مرض واقع شود  
 مطلق باشد و در وقت تنید ناقص بود و در انتها نام و در انستظام  
 نباشد و در روزهای بحران با حوری طبیعت است که مریض  
 بهنج وجه تحریک نکند و روزهای بحران که ایام با حوری میگویند  
 اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض ماده تقدم کند و  
 سیوم واقع شود و بحران جمید در روز چهارم مندر باشد بحران  
 پنجم و ردی مندر باشد بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بیاید و اگر در نهم  
 یک باشد و روز نهم بحران است و درین روز بحران جمید قوی

علامات قوی

علامت اسهال

علامت رغان

علامت عرق

علامت بحران که در وقت  
ادراقت است

ایام با حوری

الاطباء  
کتاب فی الطب  
سور السور

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود

بحران واقع شود  
بحران واقع شود  
بحران واقع شود



چشم علم با روغن  
بند بجزیل جوی

و بعد از آن

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بشرط بر لب و بینی و بحران جنید در روز بحران و خواب شب و اول  
روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک  
باشد و علامات ردیه خلاف این بود و چشم در کوا افتادن و کشادن  
دهن و تنفس بیابی و حجت سرخنی و سرد شدن گوش و تیره شدن  
چشم و دایمان نظر بر تکیای داشتن و بسیار انکشت ز رپی کردن و  
شدن لب به پشت باز افتادن و روی از مردم کردن ایندن و  
در حامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت با کنار  
و بسیار گفتن و اضطراب در غیر روزهای بحران و هر لحظه بر فتن  
و نشستن و از مرک تر سپیدن و یرقان پیش از بهفتم و رعاف

مفوطی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود  
و در حیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با حرا  
و سبب و ضعف تبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زردی  
و تبور عدسی سپیاه یا بنفیس و رعاف سیاه اندک و بول سفید  
و بول سیاه مجموع علامات بد است و متن بینی و حدوث  
خاق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و حضرت  
و تیرگی لون و پدیان گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن  
ناخن و کشیده شدن پوست پشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول

علامات

و قابل هم

نوعی در سبب

وسی و تنوعی

تا یکی بود

عظمت او

کی بر فتنی

نوعی

عمل خیاره

حدید

بیم نهم مقال

مشتری

بیم نهم مقال

بیم نهم مقال

و با عبد  
کار از بدین  
نیک و کف و تن  
نقش  
نقش  
نقش

رقیق اینقر سپهرم و اختلاط عقل و برودت ظاہر با حرقت باطن  
 و کشادہ ماندن چشم مجموع دلیل مرک بود و بسیار بود که نزد  
 مرک مرض و وجع ساکن شود بغتابی جسی ظاہر و آن بحسبت آن  
 باشد که طبیعت از حیوة نومید گردد و ترک تصرف کند و آن  
 دلیل مرک باشد و علامات نکس یا کن شدید بود بی وقوع بحزن  
 وضعف و عدم شتبا و غشیان و جثت نفس و فساد مضم و حواء  
 بسیار و ترج روی و چشم و صبح بول و علامات طول مرض استند  
 اعراض و کثرت اختلاج و اختلام در ابتدای مرض بود و الله اعلم  
**نیمه** قائمہ فی الانذار بالحوادث و الانتقال من علته الی احرى اما انذار  
 بحوادث جان باشد که کسی را که تغییری حادث شود در عادات  
 طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات  
 غیر طبیعی مثل قی و رفاف و سیلان م بوا سیر و طت مندر  
 مرض باشد و **خفقان** دایم مندر باشد بمرک **مفاجات** و کابوس  
 و دوار بصر و سکتہ و اختلاج بسیار تشنج و حذر شدن اعضا  
 بفالج و اختلاج و جہل قوه و ثقل و کلال بدن با کثرت غرق  
 باشد بکتہ و فالج و حمرہ روی و چشم و سیلان دمغ و نفقہ از  
 روشنی مندر باشد بمرکب و خوف بی سبب کثرت کلماتی **مندر**

افادہ

علامت

علامت طول مرض

خاتمه فی الانذار  
بالحوادث

باشد باین نحو و سختی روی با کمودت و غلط مندر باشد بجز نام و تج  
روی و چشم با پستقا و دوام صداع و شقیقه بتدوین آب چشم و  
و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست مندر باشد بعلل کبد و ثقل  
که گاه و خاصه بعلل کبد و سقوط اشتهای و نفخ و وجع اطراف  
بقولنج و حکم معقد که نه بسبب کبدهای خود باشد مندر بود بیواسطه  
و حدوث قویای بسیار به برص و بهق ایض مندر بود به برص  
و سیلان طمش در زمان حمل با سقاط و سخت شدن و برآمدن  
ساق بدوالی و دار الفیل و کثرت زکام و نزله بذات المریه و زائمت الحنجره  
و سل و عرق و بول منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مشانه  
اما انتقال از علتهای دیگر جنان باشد که اگر در حمیات حاده  
صم حاصل شود و بعد از آن سهال صفاوی دست به صم زایل  
شود و بهمین راه پیهال صفاوی زایل گردد و اسهال صفاوی  
تیز به صم زایل نشود و پستقا با سهال بلغمی و ماسی و تشنج رطب  
بچی و جنون بپواسیر و سعال بپورم خصیتین و فواق متلبایی بوعطاس  
زایل گردد و بهمین دار الثعلب و در کرده و دیگر اعضا بدو  
و دار الفیل زایل گردد و اتدا علم **قسم دوم** در طب عملی مشتمل  
بر پنج مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر ده **فصل اول**

لطیف و ذرات م

صوت  
 حفظ  
 مقاله اول در

ندم جبال و مولود

در تدبیر جبال و مولود بدانکه هر گاه که علامت آستنی ظاهر شود  
باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و قرق و اصوات بایله و  
ریاضت و تعب و بویها نیز احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد  
بعد از آن اگر چیزی از اینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد  
و چون بماه هفتم رسد همان احترازا ت مرغی دارند و بسبب این  
و کلنگین بلطیف غذا و استفاط شهوت کل کنند اما مولود  
باید که در خانه که معتدل باشد بزیاید و چون جدا شود ناف او  
بالای چهار انگشت قطع کنند و فرقه برون بیالایند و بران  
نهند و مولود آب و نمک بشویند چنانکه آب بدین و پنی او  
نرسد و اگر بان آب سماق و شادانه و حلیه باشد بهتر بود بعد  
آب فاتر غذب بشویند و انگشتی غسل در دهن او نهند و در قفا  
پچیدن هر عضوئی بجای خود دهند و برفق بینند و در خانه تاریک  
پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و بهر چند روز  
آب فاتر بشویند اما رضاع بدانکه شیر مادر به نسبت با طفل مناسب  
تر می افتد اگر مادر صحیح المزاج باشد و لیکن تا جهل روز نگذرد  
شیر مادر ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا جهل روز بگذرد و اگر  
خواهند که دایه بگیرند احتیاز رضعه میکنند خوشش شکل نیکو خلق که

طعم

در قطره

طعم  
احتیاز رضاع

رضعه  
صفت



بقوت بود و سال را و میان پست و پنج و سی و پنج بود و معتدل  
مزاج و بزرگ بتان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد  
و شیر سپر بهتر از شیر دانه است و جنانچه گفته شد جهل روز  
از وضع حمل او گذشته باشد و غذای لطیف معتدل تناول کند  
و در باید ادبتانرا اندکی بدوشد پس در دهن طفل نهند و از  
حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نمایند و با او مجامعت نکنند  
و اگر شیر غلیظ بود لطافت تناول کند مثل پختن سبزه یا  
بزوری و سقر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر  
رقیق باشد اغذیه غلیظه مثل ترپه ترید تناول کند و اگر شیر  
بسیار بود جنانچه مودی بفساد شود تغلیل غذا کند و تصفیه  
بزیره و عدس و سرکه کند و اگر امر خارجی عارض او شود  
شیر بطفل ندهد تا اثر آن عارض زایل شود و حدت رضاع  
دو سالست چون نزدیک فطام باشد آب بدهند و تبدرج  
مقادیر بطعام گردانند و شیر برنج و نان در شیر و عسل آغشته  
میدهند و چون اثر بر آمدن شایای او ظاهر شود روغن بون  
و عسل در لثه او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او فرا  
نمک بشویند و قطعه پنج همک بدست او دهند و در وقت سخن

اصلاح شیر غلیظ  
و تسخیر و شسته

طعام محل را در

سالم و در

و پشم و مغز کوش در کردن  
بن دندان او بماند

دیند می بایست  
لطفا در آن  
در روزهای  
در روزهای  
در روزهای  
در روزهای  
در روزهای  
در روزهای  
در روزهای

بزن زبان او را می مالند و در امراض که او را عارض شود معالجه  
طفل و مضعه برد و باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار عارض  
میشود ذکر میکنند اما در استطلاق شکم او را بکمون و اینسون  
و ورق کل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متاذی  
نشود و زردۀ تخم مرغ نیم شست بدهند و پست شوتیر مفید  
بود و اگر متماوی شود دانگی پیرمایه بزغالہ آب سرد بدهند و  
احتیاس شیافی از غسل و فودنه و سرکن موش استعمال کنند  
و روغن زیت در شکم مالند و در سوء تنفس بن گوش بروغن  
زیت جرب کنند و آب گرم دهند تا بیاشاید و در زکام طفل  
گرم دارند و اندکی غسل بدهند و سعی کنند تا قی کند بآنکه آنکشت  
یا پر مرغ جرب کرده بکلوی او فرو برند چنانچه اذیتی بدو  
و در سعال صمغ عربی و کثیر او دانه به و فایند یا شیر یا روغن  
بدهند و در وجع گوش حنظل و سقمون زنجوش در روغن  
بجوشانند و در گوش جکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید  
پاره صوف بغسل و شب یمانی و زعفران الوده کرده نهند و  
در قی کردن بسیار شراب آمدگی پوست بسته بدهند و معده را  
بحا بسات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشاید

ار حین الحفا  
در روز  
۱۹۰  
احتیاس  
بدی معن زدن  
زکام  
سعال  
وجع گوش  
سب

در شکم

۱۶۶  
۱۶۷  
قلا  
و بر شکم نیز ریزند و روغن زیت در شکم مالند و در قلاع که عبات  
از شدتی بود که در دهن حادث شود و از آن هر چه بسیار بود  
قوان باشد باید که دهن را بآء العسل بشویند و بنفشه و کل و کشنیر  
بسایند و بر آن افشانند و سماق و کلنا رو بوست اما زنیغیه  
و اگر او عطسه متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن  
ظاہر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد یا در  
بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم  
حادث شود دشکال و عکس بطم در روغن بچوشانند و اندکی  
در طلع بچکانند و در ناف نیز مالند و اگر دیر مند مل شود عروق و  
خون بسیار و شان و انزروت و شسته و مر بسایند و بر آن افشانند  
و در اضطراب و بچوابی او روغن خشخاش در سر مالند و بوست  
خشخاش و کاهو در آب بچوشانند و در سر مالند و شراب خشخاش  
بدهند تا لعق کند و در فواق جو زهندی و شکر بدهند و در ورم  
تلیس کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بدهند در فرخه  
خواب بزرگ بگویند و با عسل بسیرشند و بدهند و در ریح الصبیان  
که عبارت از بیاضیت شبیه بصع سقر و جند پدستر و کمون و  
الصلیب بسایند و بدهند و در فروج مقعد جفت و کل سرخ و



# فصل دوم

در فضل م

**فصل دوم** در تدبیر فصول ربيع موادى كه در زمستان اخسره شده  
 در حركت آيد و منبسط گردد و تدبير آنست كه آنرا كم كند بتفليل  
 و تلطيف غذا يا استفراغ و آن بقى يا فصد يا اسهال كند بحسب  
 عادت و غلبه خلط و از محققات و مستحقات شده و  
 كثرت حرركات و استقام و كثرت اكل لوم و حلاوى و شتر  
 احتراز بايد كرد و از اشربه مثل شراب حاض و ليمو و صندل  
 و رپاس و سگجين اقتصار كنند و از اغذيه زرشك و سماق  
 و انار و امثال آن مناسب باشد و در فضل تابستان با سايش  
 و رفاهيت مشغول بايد بود و در مهب شمال قريب بآب  
 روان كه از بخار و غبار و دخان دور باشد مسكن سازند  
 و از حرركات عينف و خواب روز و كثرت مجامعت و اكل  
 و شرب و شراب صرف و مسحات اجتناب نمانند و بجايى كه  
 بغايت گرم نباشد روند و از اغذيه و اشربه و فواكه آنچه  
 ميبرد و مرطب باشد خورند و از جامها گتان پوشند و استفراغ  
 بقى كنند و در فضل خريف از سرماى بامداد و گرمائى ميانهى  
 روز خود را نگاه مى بايد داشت و از خواب روز و مجامعت  
 و كثرت اكل و شرب و اكل فواكه و استقام بآب سرد اجتناب

در فصل دوم  
 در فضل تابستان  
 در فضل خريف  
 در فضل زمستان

سازند و از خواب روز و مجامعت  
 و كثرت اكل و شرب و اكل فواكه و استقام بآب سرد اجتناب  
 در فضل زمستان  
 در فضل تابستان  
 در فضل خريف  
 در فضل زمستان  
 در فضل تابستان  
 در فضل خريف  
 در فضل زمستان

فصل شانزدهم

محل

صفت

و غیرت

باید کرد و اگر بدن تمسلی باشد در ابتدا خریف استخوان غلبی شاید کرد  
 و در وسط آن استخوان غلبه سهل و در زینت آن خود را پوشید و باید  
 داشت و حرکات و ریاضات و کثرت اغذیه و نجوم و شراب درین  
 فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال منجنات شاید کرد و اکثر  
 جامه موینه و پیشینه باید پوشید اما در و با لغو ذی بانه متنه که هوا  
 از جای طبیعی ببرد و تدبیر آنست که تغلیل اخلاط و رطوبات  
 کنند تغلیل غذا و استعمال محققات و اصلاح هوار مسکن کنند بر چیز  
 مطبیه مثل سیب و ترنج و به و مشومات مثل صندل و کافور و عنبر  
 و مشک و بجزرات مثل عود و قسط و سفدر و وس و قرنفل و زنجبیل  
 و اشنة و سعد و اذقر و اریل و بونست انار و مورد و آبنوس و  
 زعفران و باید که خانه را بکلاب و سرکه و اکمزد و جوشانیده  
 مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از  
 قی و قصد و جماعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و  
 مواضع کمشوفه ساکن نشوند و قطعا توهم بخورد راه نهند و از  
 اشربه شراب حماض و لیمو و ریاس و صندل تناول کنند و از  
 اغذیه آقصابز بموضات کنند و آب سرد بسیار خورند و کل  
 ارمنی با شراب در و با آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق

تدریس ماکول و مشروب  
بجای اول در ماکول

و مژود یطو پس پیش از غلبه و با مفید بود و صبر و زعفران و  
 بکوبند و با غسل قرص سازند و با مداوان یکدم بخورند **فصل سوم**  
 در تدریس ماکول و مشروب در او دو بحث است بحث اول در  
 ماکول و مشروب بهترین غذا است که از آن خون نیک حاصل  
 شود و لذتبخش آن گندم آفت نرسیده و گوشت گوسفند  
 یکساله و از میوه آجنه قریب غذا باشد انگور است و بخیر  
 و رطب و انجبه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد انشاء  
 الهام و بهترین وقت آن زمان باشد که اشتها صادق بود و بعد از  
 ریاضت باشد و بی شتهایی چیزی نباید خورد و اشتهای ناچهار  
 دفع نباید کرد و از اذخال و تطویل زمان اکل اجتناب  
 باید نمود و جمع میان الوان اطعمه نکند که موجب تحیر طبیعت  
 شود و بیگ غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بخوض  
 ضعف و تخافت آرد و اعضا را مضربود و غذا را تم موجب  
 کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی شتهها باطل  
 کند و بدن گرم کرد و اند و غذاء مانع بزغال و خشونت آرد و او پیشم را مضرت آرد و  
 دفع مضرت جلو و موسم بامض کند و بالعکس و از آن تغذیه  
 و حریف و بالعکس عادت با جتما کردن دایم مزاج را ضعیف  
 بزم

واندی منور شدت حکایت  
 باشد که ترک کنند و  
 موافقین غذا است  
 که عند الطبع الذی

از این که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا  
باید که در وقت خوردن غذا

بند تکلیف است  
و روزی یکی را اینها قلم

اینها قلم  
و روزی یکی را اینها قلم

کند و مناسب فراج صفاوی اغذیه مرطبه بارده و موصفات  
غیر یابسه مثل تمهیدی و مارنج و غوره و دوسوی فراج را مبردی  
که قانع رطوبات بود مناسبتر بود مثل موصفات و بلغمی فراج را  
مسخن لطیف مثل گوشت گبک و کفتک و طیوسج مناسبند  
و سوداوی فراج را مرطبی معتدل و حرارت مثل مرق گوشت  
بره و زرده لطفه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت  
و روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در عقب غذا آنست  
که روزی دو نوبت و میان غذا تا تو آنند خوردند خصوصاً که  
بسیار بود و خواب جهه بهمضم مفید بود و حرکت خفیفه  
جهه انقدر مطلوبست و تتراب و شیرینی بر غذا همضم نشد  
مضر بود و سپیم باشد و در عقب غذایی که بر مایه غالب باشد  
ریاضت مناسب بود و صاحب معدة ناری را اغذیه  
لطیف نباید خورد و صاحب سکون و دعت و معدة  
ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کتر باید خورد بخلاف  
که او را اغذیه غلیظه کثیره غذا مناسب بود و کسی را بعد  
حرارت غذا احساس حرکت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد  
و مطلقاً از بجه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس باشد و

ترتیب  
در تمام صورت

اما حرکت عین  
نشد



منه ملاحظه  
 منتهی است بجز و صید  
 کما در کتب حکم کائنات  
 روح را صید کرد  
 در کتب کرامت  
 در کتب کرامت  
 در کتب کرامت

غذای بنوز در معدده باشد قی باید و الا تبیین طبیعت ضروری بود  
 و مبرود را کوارش کمون و شیر یاران و محو و را اطریقل و کل  
 موافق بود و اگر هیچ ازین تدبیرات نکند خواب باید کرد  
 و شبان روزی امساک نمودن و بعد از آن استقام و اصلاح  
 اغذیه جاره بسکنجین کنند و از آن بارده بعسل و دفع مضرت  
 اشیاء غلیظه مثل بهر سیه و پاچه و فالوده و نان فطره با شیار  
 ططفه باید کرد مثل آیکامه و کبر سرکه و پیاز سرکه و برک ترب  
 و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان کنند که در مزاج ضد او بود  
 و جمع میان لبنیات و مومضات و ماهی تازه نباید کرد و  
 ماست و تراب و ماست و مرغ نخورند و پست با برنج و نان  
 و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بجه با سیر و بیاض و حل  
 با فربزه و شیر و تراب و با قلی و ماست با هم جمع نکنند  
 و از کبابی که بر جوب فروغ کرده باشد و بریانی که پوشیده  
 باشد احتراز نمایند و از دسمومات و مومضات که در ظرف  
 مسن باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن نمخته باشند و  
 زمستان غذایی باید خورد که بخار است مایل بود و بالعقل  
 جارا باشد و در تابستان باید که بالعقل بارد بود و در هیچ

ولبنیات

و سیرط

و کله و سرکه با برنج و نان

شش و دوم در مشروب  
طبیعی آب خوردن

و فی باد الفصل للمصنف  
عبد النور والحکام  
والعبادة والعدو

و خریف معتدل مناسب بود **بخت دوم** در مشروب اما آب بعد از آن  
خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند  
و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا آب بطلبند باید خورد و خصوص  
و آب نباشد نباید که در میان غذا خوردن عادت کرده باشد و حیوانات و  
محوری مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب اسهال  
و ریاضت و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثناء خواب  
مطلقا آب نخورند خصوص آب سرد و اگر صبر نتوانند کنند کی  
مض کنند و مطا و عت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان  
آب روان و آب جاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبع کنند  
یا با خاک پاک بیاینند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را  
اصلاح به شیر یا شراب کنند و آب شور را به پنبه کجین و آب  
زاجی را بچترهای نرم و آب تلخ را با چیزهای جرب و شیرین و تریاق  
بهمه آبهای مخالف پیاز است خصوص بسر که پرورده اما شراب قرصی  
در موجز گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی او خوش بود  
و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن در ظرفی  
کنند و چند روز بپزند فاسد نشود و باید که تا بجمارد و سیال  
شود و بعد از آن با طون تا بترده سال نرسند در شراب شروع نمایند

و آب البهار افضل من جمع  
المياه الفاسدة فانه بعد  
المنبع لانه من جبال ارض  
عالمه جبال القمور و  
ط الأستواء يمنع من عجزه  
الانصب كل صلب  
لما الى تحطيمه

من اربعه اشجار  
الثمانية كمنع من حكم  
الاولم الا و  
من اربعة اشجار  
الثمانية كمنع من حكم  
الاولم الا و

من اربعة اشجار  
الثمانية كمنع من حكم  
الاولم الا و  
من اربعة اشجار  
الثمانية كمنع من حكم  
الاولم الا و

کمال النفس و روح النسخ و اقله  
ورع النسخ و غضب الصبيان  
موضوع

و شایخ و سوداوی مزاج را شراب احمر و اصفر غیر ممزوج <sup>مناسب</sup>  
مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را ابيض یا سود ممزوج  
یا مزوق اما بد و ساعت پیش از شروع ممزوج باید کرد و  
کول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر  
محمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف  
واندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب احکام  
خوردند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذای روی الکیمو پس بخورند  
و غذایی که مناسب است زرشک و سماق و انار دانه و آب  
گوشت و امثال آن محب مزاج و در میان غذا و عقب آن پیش  
از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران  
معنا و باشد اندکی شاید و اما دام که سر و کوشش در تراید  
و ذهن سلیم و عقل بحال خود باشد از کثرت مزاج خوبی نبود و حد  
انتفاع او این باشد که نکند از حد که طامع شود و چون خواب  
غلبه کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن  
مشوش شود و حرکت سست گردد و قوی باید کردن و ترک  
شراب و خواب مشغول باشند و بر شراب اندکی قوی نباید کرد  
و شراب بکاهای کوچک مناسبتر بود و پیاپی نخورند و بیگانه

تشریح

حورد و غذا در میان  
شراب نباید خورد  
و بناشتا نخورند

خوردن مضر باشد مگر کسی بدان مقدار بود و کسی که خواهد که  
شراب بسیار تناول کند غذا اندک باید خورد و در غذا  
باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز  
کند و کسی که خواهد که زود مست شود عود و زعفران و  
بوادر شراب کند اما تنقل در شراب حکما از آن منع کرده اند  
لیکن اگر بدان مقدار و محتاج باشند محوری مزاج را سیب  
و امرو و انار و زعفرور و حامض و ربوبات حامضه  
قرص لیمو و سنگینین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب  
و اگر مزاج در غایت حرارت باشد قرص کافور رخصت  
داده اند و مزاج سوذایی را تنقل بکوارش مصطکی و عود  
و زعفران و کلغذ و فندق و بسته و جوز مناسب بود <sup>طوبی</sup>  
به نخود برشته و فندق و بسته و بادام بریان کرده نیمگشور  
کرده و یا بس مزاج را بقواکه و مرطبات تنقل باید کرد و  
در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس فراخ  
روشن و در کبابستان کناری جو یا مقام سازند و یا اصفا  
و احباب و کسانی که از ایشان شغری نباشد بشیتند و آداب  
صحت آنست که ترنبن بدن کنند با نمک اندام را از وسخ پاک کنند

سکرات  
و اگر کسی  
خواهد که

سر

نصفه

جلس

شستن  
معدت

و جامه های لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند  
 و بوی خوش بکار دارند و در مجلس از چیزی که موجب  
 تنفوس باشد مثل قی و نفث پنی پاک کردن احترام کنند و اگر غشیا  
 شود از مجلس ورشوند و چون قی کنند با مجلس معاودت  
 نکنند و کلمات لطیف و حکایات لطیف کنند و از حکایتی  
 و سخنی که موجب غم و خزن باشد احترام کنند و اگر مجلس بهم بریزد  
 زود متفرق باید شد و اگر جماعتی مست شوند و یکی هنوز  
 مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس فرامیرد  
 ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و  
 خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوط و الوف و متحیر  
 بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند  
 که موجب ضعف اعصاب شود اما بر شراب اندک و خمار  
 مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت  
 پیش تشریب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد و  
 بدانکه سرعت سکر از ضعف مانع یا قلت اکمل باشد یا حار  
 مزاج یا بقدح پایی یا تناول مخوات و محققات مثل زعفران  
 و جوز بویاق و قندقل و بطور سکر از عکس آنها بود و تناول و سوا

الاستغناء بطور

مدت تا صدم  
بین الشربین

یا قوت ۵  
شراب ۹

سکر

و طوای غسل جرب به و کبر و کشیزه و تمک و سداب و زیره  
و دوغ و آب سرد با سرکه از آن جمله است که دیرمستی آرد  
و میگویند اگر کسی پیش از شراب نچاه عدد یا دام تلخ بخورد  
مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و کل سرخ و  
تخم کرب از هر یک سه درم و کافور دانگی بگویند و بچ  
سازند بمقدار نخودی و پیش از تشریب یکی از آن بخورند و بر  
شوند و شراب با عرق کاه و زبان تفریح زیادت کند و آب  
امیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاشنی محو و بریر  
کرم را مناسب بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات  
شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال  
نفسانی مضطرب گردد و حفقان و غشیان پیدا شود و ب  
آن بقیت شراب باشد که منهنضم و مغر نشده باشد و خمار  
از امتلا و کثرت فضول بود و از ضعف ماضیه و دفعه  
کثرت تشریب و تشریب شرابها مختلف نیر بود و بهترین علاج  
خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند تا تلین  
طبیعت کنند و مشهورات بارده مقویه ببینند و آب برف  
و بخ در خمار مفید بود و استعمال و دلک ریاضت نیر مفید

مطیاب

عین خمار و ب

علاج خمار

باشد

باشد و بعد از شقیه معده را از بقایای شراب از اثر به شراب  
 زرشک و ریاس و به و یب و انار و سکنجین مناسب بود و از  
 اغذیه موضعات سفید با جات رقیق و گویند اگر دو سه  
 شراب جهت تنفیذ و تحلیل آن بخورند مناسب بود و چنانچه  
 و کاس شربت علی لذة و اخروی تاویه منها بها و مجنون بی کاس  
 گفته شد وایت من لیلی بلیلی من لیلی کاسیتاوی شراب  
 و این را بهترین معالجات نماز نهاده اند و اگر کسی خواهد که از  
 مستی یا هوش آید دنگ اطراف و پای شوره کند و این  
 باید بر روی زرد و سرکه و صندل و کلاب و کافور بود  
 و آب بصل و غوره و دوغ و سکنجین و انار ترش و امثال  
 آن مناسب بود و آب کشیز و پید و جیارا کند و عرق طلع  
 و شاه صبی بریشانی و سپر مالیدن مفید بود و آنچه رایحه  
 شراب کم کند کشیز و رازیانه و عود و دارچینی و قرفه و  
 کبابه و راس و حب المسک بود و مضمضه بیه که آب غوره  
 بهم مفید بود **فصل چهارم** در تدبیر خواب و پیداری بهترین خواب  
 آنست که مغز بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند  
 که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان

باید  
 باین نوم و نقطه  
 و ساعت نوم

در کتابی که بر این مباحث  
 در خصوص قوا و اعضا  
 در کتاب غدا  
 اول بر طرف راست  
 در کتابی که بر این مباحث

که غذا در بهضم شروع کند پس بر طرف چپ کرده و تا کبد بجلتها  
 بر معده شتمل گردد بواسطه تسخین او بهضم کامل شود و بعد  
 از بهضم باز بر طرف راست باید خفت تا آنجا که غذا بکند سهل  
 باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم  
 خفتن ممد بهضم باشد و پشت باز خفتن موجب ضرر نماید شود  
 مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب برطلو  
 معده مضر باشد و ضعیف گرداند آواز آب و آواز آسیا  
 که نزدیک بنا شد و حکایات کردن و کتاب خواندن خواب آورد  
**فصل پنجم** در تدبیر استفراغ و اجتناب پس بدانکه استفراغ طبیعی  
 که هر روز و نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضله لیل و نهار را  
 من دفع گردد پس اگر در طبیعت جیس واقع شود بمنزل اسفید  
 یا جهای چرب یا اسفناخ و حلیم کندم و جو و امثال آن طبیعت  
 ینم باید کرد و از قابضات احتراز باید نمود و اگر احتیاج  
 افتد بشیاقات و حقنای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را  
 چه قوای ایشان ضعیف باشد و محتاج بمددی بود و اگر  
 طبیعت زیاده از محتاج مجیب شود و نه بسبب امتلا از اخلا  
 یا غذایا تا اول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زیاده نشود

ع

تدبیر استفراغ و اجتناب



کتاب در طب  
فصل ششم  
در تدبیر جماع  
و در غلبه و خیر الاموری رعایت کنند  
و باقی علاج اسهال و جسر طبع در باب خود گفته می شود انشا الله تعالی

**تدبیر جماع**

**فصل ششم** در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا بهضم شده باشد و در وقتی بود که نهوا معتدل بود و بدن تمثلی نبود و جماع در خلومعه مضرت از آن بود که در امتلا و باید که آنگاه شروع کنند که شهوت و شدت بحد کمال باشد نه آنکه تکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و جماعت با عجز و کراهت و القاء کسی که از او مستغنی باشد و با ایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرط و اسهال و قصد و جماعت سکن و باز مقطعی جماعت نباید کرد و کسی را که یا بس فراج بود یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود جماعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف کن و باز تلفظ کن نیارد با وجود کثرت استفرغ منی و بهترین اشکال جماعت است که مرد بر زربزن در آید و بدترین هیات آن بعکس این بود زیرا که منی تمام مستغنی نشود و شاید که منی زن با حلیل فرورود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد و بیبلوغت هم نشاید و

زرد و نغمه  
دشده

سکن و نقطه کن  
سکن و باز مقطعی

سکن و باز تلفظ کن  
تدبیر دفع

از این در من  
زرد و بنی

بده بتسویه و تشویه  
بعد از زن

بده

استاده ضعف آرد و بیاید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد  
که فاعلست و بر طوبت که منفعلست پس اگر هر دو نقصان باشد  
تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی ماند و یکی ناقص تدبیر آن  
آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس  
واعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این  
اور باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود  
چنانکه در فطام یا ارتخیلات فاسده و او با م بود چنانکه احتشام  
و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند در نفیس متاثر کرد  
یا و بهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز موجب  
ضعف این فعل شود و تدبیر آن دفع این نخیلات بود و مطابقت  
کبتی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان دارد و اما  
کلام نسا و زوط در نشاء حیوانات موجب پیمان این قوت بود  
و چون معالجه این قسم در باب خودش خواهد آمد بدین قدر التفا  
کرده شد **فصل هفتم** در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که حیوان  
بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم  
و بیکرین گرم نگردد باشد و معتدل باشد و وقت استحمام آنگاه  
باشد که غذا ایضم شده باشد و تدریج با نذرون حمام باید رفت

شمار  
الفصل  
الحفصه

حمام

یعنی در خانه اول زمانی توقف کند پس در خانه دوم پس بجانم سوم  
 روند و آب بر زمین ریزند و بشینند و اگر مرطوبی مزاج باشد  
 اول نشینند و آب بخورد بریزد تا بهوای حمام درو اثر کند و  
 استعمال بهوای پشته از آب کند و اگر یاس مزاج بود اول آب  
 بر بدن بریزد بشینند و استعمال آب پشته از بهوای کند و  
 بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت پشته باید کرد  
 تا بهوای اثر نکند و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال یا ممی  
 بود که نفع نیافته بود به حمام نباید رفت و در عقب حمام غذا  
 خوردن فریبگرداند و در عقب غذا استعمال همچنین بود اما  
 با آن خوف سنده باشد و بر خلومعه به حمام رفتن نزال و  
 جفاف آرد و مرطوبی را چنین مناسب بود و کسی را که  
 استعمال ریاضت کمتر کند استجمام معرق باید کرد و اما غتسال  
 با آب سرد جوان مجوری مزاج را در تابستان مناسب باشد  
 و صبی را و شیخ و کسی را که او را اسهال باشد یا نزله با آب  
 سرد نشستن مضر باشد و اغتسال با آب کبری قوی تحمیل فضلات  
 کند و امراض جلد را زایل کند و رعشه و فالج و تشنج رطب  
 را مفید بود و عرق النساء و مفاصل و اوجاع و رک را نافع بود

و مدارا بعد از عذر  
العدا و هر صم انصافا  
کاملا و علامته ان  
بفعل المور لونا و قونا  
و ترتاج الطبعه  
العدا ۱۲  
افراس  
ترتاج التملیل

۴  
استخوان

**فصل ششم** در تدبیر حرکت و سکون بدانکه از استقرار غذا در معده  
حرکت مناسب بود تا مده باشد بر هضم و انحدار و وقت ریاضت  
آن زمان باشد که فضل یدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا  
بهضم گشته و هنوز وقت غذا نیامده و ریاضت بر امتلا  
مضر بود و تا حمرة لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلا  
عوق بید نیامده ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و  
کلال در حرکت بید آید ترک کنند و برطلو معده و بعد از  
جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و  
اعضاء ماؤفکة همچنین ریاضت نباید داشت مثل کسی که  
اوراد والی بود ریاضتی باید کرد که پای را در آن حرکت  
نیاید داد و علی هذا ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید  
بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل کشتی گرفتن و اسب  
دوانیدن و پیاده رفتن و شتاب کردن و تیز انداختن  
و دو لایب بر گرفتن و کوی زدن و نیزه بازی کردن و  
بازی کردن و بعضی لطیف و نرم باشد و مناسب ناقصان  
و ابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در  
زورق نشستن و این ریاضات نسبت با جمیع اعضا بود و

و شتاب

بعضی

بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت و ماغست و استماع  
 اصوات حاده و الحان لذیذ که ریاضت کوشش بود  
 و نظر در اشیا و دقیق که ریاضت چشم بود و ریاضات آلات  
 کلام و تنفس بقدرات بود و از ثقیل حاد و ابتدا به ثقیل باید  
 کرد و بتدریج بجا آورد ساندن و دگک نیز نوعی از ریاضت  
 و اورا تاثیر تمام هست و دگک سخت بد ترا قوی گرداند و دگک  
 نرم خشکی زایل کند و دگک بسیار بنزال آورد و دگک بجزئی  
 درشت جذب خون کند و بجزئی نرم یاد دست نرم جیس  
 کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دگک عظیم مناسب بود  
 و بعد از دگک اعضا را باید کشید و دگک از عالی بنیاد باید  
 کردن و با سفل قطع کردن و بعکس این نشاید **فصل نهم** در  
 مشایخ بدانکه چون در سن شخوفت برودت و پیوسته غلب  
 میشود تدبیر ایشان بمسخرات و مرطبات باید کرد و ریاضت  
 و استقام معتدل مناسب ایشان و تقلیل غذا کنند و اگر  
 چه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی  
 کنند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن و عالیه و تدبیرین برو  
 زکریس و یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آب گوشت

دگک

مشایخ

و دگک

چوب

ارد

ملینا شامی

و حشو و حلیم کندم و شیر و عسل خورند و از میوه انگور و  
 و رطب و از شرابها شراب کهنه و متوسط غیر مزوج و از  
 کرفس و کندنا و سیر و بیاز و باید که طبیعت ایشان محتسب  
 نباشد و الا تلخین بآب کیر تب و بلبلاب و شیر و خکدانه و خشک  
 جو و مرق مرغ یا کرب و سلق و اگر در دم علق بظم باشکند خورند  
 طبع نرم کند و انجیر خشک در ماء العسل جوشانند و بخورند هم چنین  
 بود و اگر احتیاج افتد حقنهای نرم بکار دارند و ایشانرا فصد  
 مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان اجیانا تناول  
 اطریقیل کبیر و نوشنار و مواد الحیوة و قرص مصطکی  
 و عود و عنبر و امثال آن کنند **فصل دهم** در تدبیر مسافران  
 کسی که بسفر خواهد رفت باید که اگر متملی بود شقیه بدن کند از  
 فضلات و تبدرج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش  
 و بیاده رقتن و امثال آنکه در سفر بان احتیاج می باشد عادت  
 کند و در سفر بر فی سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز  
 کنند و دفع تشنگی تخم تورک کنند و باید که معده متملی نباشد و  
 اگر در گرمای سفر کنند سپر را از آفتاب پوشیده دارند و  
 روغن بنفشه بر سر مالند و سینه را بلعاب تنکوبر روی مالند

تدبیر

بایر که و آب بهم آمیخته

بلبلاب  
 طلا کنند و اگر  
 خواستند که رنگ  
 روی متغیر نشود  
 لعاب ساق

و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهند که زنگ روی متغیر نشود  
 لعاب بکوب بر روی مالند و شراب حامض و لیمو و سکنجبین  
 خورند و در موضعی که سہوم باشد دهن بنهند و پیاز بادوغ  
 باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را سہوم  
 زند اطراف را آب سرد بشویند یا در آب سرد نشیند و رو  
 کل و آب پد و کدو در سرما لد و اطعمه بارده خورد و تا صبر  
 باشد آب نخورد و چون تحمل نماند کی مص کند و تورک و  
 کاهو و خیار نخورد و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب  
 بود و اگر در سرما سفر کند خود را پوشیده دارد و از سرما  
 احتراز کند و بینی و دهن را پوشد و با بادان طعامی که در  
 سیر باشد نخورد پس سوار شود و با آتش عادت نکند و اگر سوار  
 یا بد رود پیش آتش نرود بلکه بتدریج نزدیک آتش رود و  
 سیر و جوز بخورد و شراب نیز مفید بود و اگر سرما و سختی  
 رسیده باشد یکدم حلیتت با رطلی شراب بخورد و اطراف  
 را بروغن زیت و یاسمین و سوپن جرب کند و یا در  
 شلغم نهد یا در آبی که درواجنخیر و بابونه و شبت بجمه یا شنه از  
 آتش دور نشیند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد

و خوردن

بار

سوزنی

نهاد یا در برف باید گرفت و اگر رنگ بگرداند رک بزند و  
 علاج آن در باب خود گفته خواهد شد و مضرت آبهای مختلف  
 را بطبع و تعطیر ز این باید کرد و بیاز بسره که یا غیر مخلل و سیره  
 جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب شور را  
 بسکین اصلح کنند و آب شبنمی بچنه می نرم و آب غلیظ و  
 را بسره که و اگر ممکن باشد که آب بلد خود برداشته و با آبهای مختلف  
 بیامیزند یا کل مملکت خود که دارند و با آب می آمیزند و  
 صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند  
 اگر او را غشیان حادث شود قوی کردن مفید بود اما اگر  
 افراط رسد بمثل شرابیت و سبب و انار منع کند و سرکه و عسل  
 خورد و تخم کرفس و افستین نیز از دفعات قوی بود و سوراخ  
 بینی را با سفیداج مالیدن نافع بود **باب دوم** در معالجات  
 کلی مشتمل بر سه فصل بدانکه معالجات سه نوعست تدبیر و  
 و علاج بد و او عمل پیدا اما تدبیر است که در اسباب بسته  
 ضروری تصرف کند بروجی که مطابق صحت باشد و احکام  
 او از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر بسیار  
 ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر ادویه

و شراب اینها  
 کتاب  
 ۱۲۰۰



باشد و غذا را از آن بجمده است که او را حکمی چند خاص <sup>مشکل</sup> است  
 در بحر آن و در وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت  
 بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که  
 محتاج غذا باشد و شرموت و هضم ضعیف بود تقلیل در  
 کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذایی باشد بمقدار  
 اندک و بتغذیه بواسطه کثرت غذایه تقویت و تغذیه  
 حاصل شود و بقلة مقدار آن با ضمه عاجز نیاید و وقتی که  
 اشتها قوی باشد و با ضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط  
 ممتلی باشد تقلیل کند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت او  
 یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از آن غذا بسیار حاصل شود  
 تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت بسیار بود  
 تا معده و قوی بدن مشغول شوند و وقتی که اشتها  
 نباشد و معده ضعیف بود و اخلاط بسیار باشد تقلیل  
 در کیفیت و کمیت غذا کنند و بیاید دانست که غذا اگر چه  
 مد قوتست مرض را نیز مدد دهد پس در امراض آن قید  
 که از آن لابد باشد بکار دارند و در امراض فرمونه رعایت  
 قوت ضروری بود اما در امراض حاده که دراز می کشند

تقلیل غذا اول باشد اما در علاج بدو ائسه قانون رعایت کنند  
اول اختیار کیفیت و او آن موقوف باشد بر معرفت کیفیت  
مرض چنانکه اگر مرض حار باشد و آه باردا استعمال کنند و  
بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضرر باید کرد بخلاف حفظ  
صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت و او آن موقوف  
بر معرفت کیفیت و درجه و ابود تا تقدیر وزن او توان  
کرد و تعیین و او وزن آن موقوفست بر آنکه از معرفت  
طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سستی و فصل و  
صناعت و عادات بسبیل حدت اخذ کنند اما معرفت  
طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع  
و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج و خلقت و وضع  
و قوت عضو باشد لکن اصلی صحت عضو معلوم باشد حدت  
یابد که بجه مقدار ازان مزاج تغییر یافته تا تعیین وزن دهند  
و چون خلقت عضو معلوم شود بانک مصمت یا مجوف سخیف  
یا کثیف بدانند که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال  
باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و موقت  
وضع عضو مفید باشد بحد وجه یکی آنکه دانند که عضو بعید

بادویه قویه علاج کند و قریب را بعکس و دیگر آنکه بدانند که بادویه  
 چه بپاید آمیختن تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران بادویه قلب  
 بادویه و مد رات با اعضا بول فرج کنند و دیگر آنکه دانند که دو اکدم  
 جهت بعضو رساند چنانچه در امعاء سفلی بچقنه و در امعاء علیا  
 بمسهل و دیگر آنکه دانند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد  
 و در جذب ماده که هنوز تمام نه بچقنه باشد چهار شرط رعایت  
 باید کرد اول مراعات مخالف چنانچه از زمین بسیار راز  
 فوق با سفلی جذب کند دوم مراعات مشارکات چنانچه در  
 جس طمست محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات  
 محاذات چنانکه در علل کبید با سلیق ایمن کشانند و در علل  
 با سلیق ایسر چهارم مراعات تبعید کند یعنی عضوی که ماده  
 از آن جذب میکند نباید شد و اگر ماده تمام ریخته باشند  
 اگر ممکن شده باشد از نفس عضو باید کرد و بعضوی که قریب  
 بدو باشد و شرط او است که از عضو اشرف بعضو حسن  
 نقل باید لا بالعکس و معرفت قوت مفید عضو باشد از  
 سه وجه یکی مراعات ریاست تا در عضو رئیس ادویه او را  
 از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشرب

به بسیاری نزدیک  
 عضوی که از آن  
 جذب میکند

ادویه قویه استعمال  
 و ادویه دوم

۴	۸	۵
۶	۲	۱
۳	۷	۹

عضو کنند یعنی عضوی که فعل او بنسبت با جمیع بدن مشترک بود  
 مثل معده و ریه در آن ادویه قویه استعمال نکنند و ازین باشد که در جمیع  
 اگر ضعف معده باشد ادویه که آنرا برودتی شدید باشد یکبار زیاد  
 سوم آنکه مراعات حسن عضو کنند چنانکه در اعراض ذکیه الحس استعمال  
 ادویه لذاعه و ادویه شدیدة التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض  
 مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید باشد  
 آنرا بادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود بادویه ضعیف و با  
 اعراض ملایمه خود ظاهر است که هر فراج و هر پس را جلوتة علا  
 باید کرد و عادت را مری باید داشت و در اثنا می بحث گفته  
 می شود پسوم قانون در استعمال ادویه یا اعتبار وقت باشد چنانکه  
 در ابتدا ورم استعمال را عادت کنند و در انتها استعمال مملکت  
 و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی  
 که با خط باشد در ابتدا استفراغ ناده کنند و انتظار نفع نکشند  
 و اگر مرض ناخط بود و مواد آن معتدل المقدار باشد و بیم آن  
 نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نفع دهند پس استفراغ  
 کنند و چون مرض الم یا به جمع شده باشد اول تسکین و ج باید کرد  
 اما معالجه یعمل بدین مثل حیر استخوان کسور و رة مخلوع و بط که عبار

از شکاف قرن است و کی که داغ کردن بود و قطع و خیاطت و امثال  
آن بود و الله اعلم و چون معالجه انواع است و حکم هر یک را علی  
بن یحیی الاجال در رسیده فصل گفته شود **فصل اول** در معالجات سور المزاج بدانکه  
سور المزاج ساج را معالجه بتبديل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج  
کرم را با اشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج مادی بود و استغراق  
ماده باید کرد و بعد از آن اگر سور المزاج باقی بود بتبديل مزاج  
باید کرد و تسخین فراج باره در ابتدا سهل باشد و در انتها مشکل  
بود چون مستحکم شود و تیرید خارج بکس این بود و اگر ماده مستحکم  
نشده باشد و در ابتدا زطهور بود منع سبب کنند و بتبديل مزاج  
و بیاید دانست که استغراق وقتی کنند که ده شرط بود اول استغراق  
از مواد دو م قوت بدنی سوم فراج حار رطب چهارم سخته معتدل  
در من و نحافت پنجم بلغم معتدل در حرارت و برودت ششم غاده  
استغراق هفتم عدم اعراض لازمه یعنی مستعد قروح امعاء و دزب  
بنا شد ششم آنکه سن مقتضی بود یعنی سن شیخوخت و طفولیت  
بنا شد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرد سرد و  
کرم بنا شد دهم آنکه صناعت او شدیدة التعلیل بنا شد و در  
استغراق رعایت پنج چیز کنند اول اخراج از خلطی که بدن از او متا

مختلف

نوعی از  
ششم سی  
بکری سی  
شور سی

شود دوم رعایت جهت میل او و کشند جنابنجه غیشا نرا بقی دفع کنند  
و مقص را با سهال ستوم آنکه مخج ماده مخزجی طبعی بود چنانکه آلات  
بول نسبت با مخدب کبد و امعا نسبت با مقعرا و چهارم آنکه ماده  
چند آنکه احتیاج باشد مستفغ کردند و اگر مریض تحمل باشد از کثرت  
استفغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفغ کند چنانچه  
در امراض مزمنه و بی خطر بعد از نفع تمام استفغ کند **فصل دوم**  
در تدبیر مسهل وقتی و حقیقه اما قانون مسهل است که پیش از خوردن  
مسهل ماده را نفع بدهند و پیش از آن یک روز حمام روند و  
بهترین وقت مسهل خوردن ربیع و خریف است و کسی را که معقاً  
نباشد ادویه قویه نباید داد و در عقب مسهل پیش از آنکه در  
عمل در آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود چندان مضر  
نباشد و پیش از آنکه در عمل در آید جایز باشد و بعد از شروع در  
عمل قطعاً خواب نشاید و تا مسهل در معده باشد غذا نخورند  
و آب گرم بر سر مطبوع قوت آنرا زایل کند اما اگر سنگی چندی  
که اندکی آب گرم نخورند و دوپسه قدمی بهند و بعد از جنبها  
و معجونها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غشیا  
آید مقویات معده مثل سیب به و ریواس آنکه تناول کند

در اسهال

و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل  
 قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شرب قی از نبات  
 آب فاتر یا شامه و محوری مزاج تخم نیکو برسد آن کند و مبرق  
 تخم مرو و معتدل مزاج تخم شامه سفوم و چون این شربت بگذرد  
 غذایی لطیف تناول کند و نان نخورد و چون کسی مسهل نخورد  
 و عمل کند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد و شغال مصطکی  
 بسایند و بر سر جلاب کرم تناول کنند و در روزی دو مسهل  
 بناید خورد و اگر در مسهل اعراض منکر حادث شود بسبب آنکه  
 ماده بعضو ریس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل  
 معقی شود و سبب آن ضعف معده یا شمه یا پوست ثفل یا کرات  
 دو ابوه و چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود  
 و زنگ مستفوع بگردد قطع باید کرد با نکه اطراف ببندند و گل  
 قابضات تناول کنند و بر معده ضمه کنند و تقویت بمشروبات  
 و تعویق بجمام مفید بود و شراب ریابس و غوره برف سرد  
 زنند کنند و اگر بارتنگ در شیز بجهتشانند و بخورند مفید بود و اگر  
 ساکن نشود جیب الرشاد بریان کنند و باد و غ بدهند و  
 تیج قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث

شود نبلو بر وزن کل جرب کنند و آب سرد بخورند و عطسه آرد  
و باید دانست که ادویه مسهله بعضی به تلین عمل کند مثل آلوئه  
و تربخین و بعضی به ازلاق مثل سستان و خطی و بعضی بعضی مثل بلبله  
و بعضی نجاصیت مثل شحم المنطل و سقمونیا اما استفراغ بقی صبح مزاج  
را مناسب بود و مغاصل و نقوس و ریشه و فالج و البجولیا و جذام  
سوددی و در ماهی دور و زبانی می کنند و از برقی کردن طعامها  
مختلف باید خوردن یا شرابهای مختلف یا مقیات مثل مطبوخ  
شبت و پنخ و نمک و تخم و برک ترب و اندک عسل و نمک بلغمی  
مزاج را و سکنجین و آب کرم صفاوی مزاج را و در حالت  
قی کردن شکم را و چشم را به بندند البته و بعد از فراغ دهن رو  
را آب سرد بشویند و شراب سیب یا کلاب تناول کنند و  
اندک مصطکی نجایند و غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر  
از استعمال مقیات اعراض زده مثل کرب و عرق و انقطاع  
پیدا شود مار العسل نیم گرم بیا شامند یا حقنه کنند و اگر از قی  
سوزش معده حادث شود مر قهای چرب خورند و اگر فراق  
حادث شود آب کرم اندک اندک خورند و سعی کنند که  
عطسه آرد و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل

کرداند



و بعد از این  
و بار دیگر بنشیند  
و بار دیگر بنشیند

باز زنده بماند  
باز زنده بماند

و بعد از این  
و بعد از این

بعد از این زنده  
بماند

گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که درم  
و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضای سیر بود  
و کردن بار یک بود و کسی که بغایت فریب باشد و آنکه معنای  
نباشد قی نباید کرد و در صیف و ریج قی شاید کردن و در شتا  
و خریف که باید کرد اما حقنه غلابی فاضل است در استفراغ  
فضلات معوی و تکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی را که  
معده ضعیف بود از مسهل غشایان شود و حقنه باید کرد و در  
و امراض دماغ مفید بود اما که در ضعیف گرداند و پیش  
از حقنه شربتی که مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلوص  
مضر بود و بهترین وضع حقنه است که به پشت باز خفتند و سربا  
نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد و بطرف وجع میل کند  
و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن استقام نکنند **فصل**  
**سیوم** در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفسد استفراغ  
کلیست زیرا که در آن از مبر خلطی چیزی کم میشود و غرض از آن  
تعلیل در کیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا بردن و تا  
محتاج بفسد مگردند نباید کرد و وقت حجامت آن بعد از بضم  
غذا بود و در زمانی معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما

و ارسال  
و ارسال

نعم کفنجی خوب  
زیبوق زحل  
کو کرد  
سحق کرده و حل  
و حقه کن  
چهل دفع بعد  
و تعجید کن یک  
سبح تا نام تا عقب  
بالا اید و وزن  
زیبوق زحل  
تسهیلانند

وقت مضط آنگاه بود که بجمته حدوث مرضی فصد واجب شود  
و درین تاخیر نباید کرد و در روز بخران فصد نکند و در زمان  
و در مرضی که آنرا بخران می باشد خون بسیار بیرون نکند و  
تا چهارده سال نکند فصد نباید کرد و کسی که ضعیف باشد  
و خون او کم باشد بدفعات اخراج دم نکند و بعد از حمام و اکل  
و شمه و جماع فصد نکند و آبستن و طایض قولنجی و فربه و لاغ  
با فراط را فصد نباید کرد و کسی که خلط او غلیظ بود بعد از استقام  
فصد کند و کسی که در فصد غش کند پیش از فصد تمی باید کرد و  
صفاوی مزاج پیش فصد شراب سب ترش و غوره و بلغم مزاج  
را شراب نعناع و می به و به مربی مناسب بود و از غش امین شود  
و فربه را رکی قراح باید کشود و در زیستان بهمنین و تخیف را  
و در تابستان بعکس این عروق بمقصوده آورده و شراب این  
اما آنچه مشهور است در دستش عشق است اول قیقال و  
آن عالی بدترا و اعضای دماغ را مفید بود دوم با سلیق و آن  
شور بدترا و دایت الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را  
مفید بود سوم اکمل و آنرا نیز نزد البدن گویند و او متوسط  
است میان برد و از مجموع بدن استوائ کند چهارم جبل الذراع

آورده

و او حکم قیقال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسلم  
 و او از طرف امین و او اجاع کبده و از طرف ایسره طحال را نافع بود  
 و آنچه در پایت چهار و رید بود اول عرق الساجه اجاع  
 و والی و نقرس و ام صافن و او برای علل اعضای اسافل و  
 او را رخیص کشایند و در امراض ماغی جبهه اما له ماده با سافل  
 خصوصاً را لیلخو لیا مفید بود سوم رک ما بفض و او در  
 کوزانو باشد و فصد آن در ار رطت و او اجاع مقعد از جن  
 اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق عقب و او همین  
 حکم دارد و آنچه در سراسر است اول عرق جبهه برای  
 ثقل سر و چشم و جرب و بنور چشم دوم عرق یا فغز و آنرا برای  
 و قروح سر کشایند سوم عرق ما قین برای رید و دمعه و غشا و جرب  
 عین چهارم و داچین برای خدام و خناق و ضیق نفس پنجم عرق  
 ارنید برای بنور و حکم و تا صورت پنی ششم عرق ثلثه در پس  
 کوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح کوش  
 کشایند هفتم عرق که در پس نتوی بود که در پس کوش است  
 نزدیک انفوه گردن جبهه سرد موی و او اجاع سر که خرمین  
 نافع بود هشتم چهار رک برای طلاع و قروح و بنور دهن نهم

و او حکم قیقال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسلم  
 و او از طرف امین و او اجاع کبده و از طرف ایسره طحال را نافع بود  
 و آنچه در پایت چهار و رید بود اول عرق الساجه اجاع  
 و والی و نقرس و ام صافن و او برای علل اعضای اسافل و  
 او را رخیص کشایند و در امراض ماغی جبهه اما له ماده با سافل  
 خصوصاً را لیلخو لیا مفید بود سوم رک ما بفض و او در  
 کوزانو باشد و فصد آن در ار رطت و او اجاع مقعد از جن  
 اقوی بود و جاری مجرای او بود چهارم عرق عقب و او همین  
 حکم دارد و آنچه در سراسر است اول عرق جبهه برای  
 ثقل سر و چشم و جرب و بنور چشم دوم عرق یا فغز و آنرا برای  
 و قروح سر کشایند سوم عرق ما قین برای رید و دمعه و غشا و جرب  
 عین چهارم و داچین برای خدام و خناق و ضیق نفس پنجم عرق  
 ارنید برای بنور و حکم و تا صورت پنی ششم عرق ثلثه در پس  
 کوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح کوش  
 کشایند هفتم عرق که در پس نتوی بود که در پس کوش است  
 نزدیک انفوه گردن جبهه سرد موی و او اجاع سر که خرمین  
 نافع بود هشتم چهار رک برای طلاع و قروح و بنور دهن نهم

سبحان الله العظيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 انبأ الله عز وجل  
 ان اهل الجنة  
 اذا دخلوا الجنة  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها

عقی که زیر زبانست در باطن فمقن برای خنایق و اورام  
 دهم عقی که بر نفس زبانست از زیر او برای ثقل زبان مفید  
 بود یازدهم عوق عنقه و آن در کوزیر لب است برای  
 بخ کشانند اما شرمین معصوده چهار است اول شریانی  
 که بر نظر کف است میان سبایه و ابهام برای اوجاع کبد  
 کشانند دوم شریان صدغ و آن برای جیس نزلات عین  
 و انتشار کشانند سوم شریان پس کوشش برای رمد و عشا  
 و صداع فم کشانند چهارم شریان خلق برای خنایق و جذم  
 و این شریان از قلبه و ریاضه و آجنجه نزدیک باشد چون  
 بکشانند خون از و باز نه ایستد ازین جهت متعوض آن نشود  
 اما کیفیت فصد قیصال را از سر عضله دور یاید کرد و قراخ  
 و بوریب یاید کشود و اگر او را نیابند شنبه او را که در  
 وحشی ساعده بود بطلبند و در آن کل احتیاط یاید کرد که زیر او  
 عصبه بیست تا ششید بد و ترسد و بطول بکشانند و جبل  
 الذراع بوریب کشانند و فصد با سلیق را خطر بیشتر بود زیرا  
 که شریان و عصبه عضل در زیر او هست و یابد که شریان  
 از طرفین او در آمده باشد و ایسلم از میان خضر و نبصر کشانند

الحمد لله رب العالمين  
 انبأ الله عز وجل  
 ان اهل الجنة  
 اذا دخلوا الجنة  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها  
 اقبلوا بها

لا اله الا الله  
 له الوجوه  
 له الاصوات  
 له الرقاب  
 خلقوا  
 قاموا  
 له الابواب  
 ولا اله الا الله  
 له الوجوه  
 له الاصوات  
 له الرقاب  
 خلقوا  
 قاموا  
 له الابواب  
 ولا اله الا الله

و دست در میان آب گرم بنهند زیرا که خون او غلیظ بود بطول  
 بکشایند و عرق النسا بطول مکش بکشایند از زیر کعب یا بالای آن  
 و اگر بر پشت پای میان خضر و نبض بکشایند بسلامت تر بود و باید  
 که صاحب آنرا از نخ تا کعب بدستاری محکم به چند و پای بر سر  
 کرده و به یا پسنگی نهند تا رک ظاهر شود و پیش از قصد کام رفتن  
 و صافن بوریب بکشایند به همین شرایط و عرق جبهه بوریب  
 کشایند و عرق اربیه ظاهر نباشد آنکشت بر سر پستی فرو نهند آن  
 موضع که در او بجهوشقی ظاهر شود و بیشتر فرو برند و عرق بافتن  
 و صدغین بانک حلق بکشند ظاهر کرده و در او بیشتر بسیار فرو  
 برند و عرق زبان و زیر زبان بطول کشایند و در فصد و اجین  
 میل سزکانب فصد مقصود کنند و مبضعی که سر آن بغایت  
 باریک بود بطول بکشایند و فصد او در حالت فصد باید  
 که بیشتر با پیام و وسطی بگیرد و سبابه جهت نفوس عرق را  
 کند و اگر سر بیشتر بعصب رسد و عضو آماس کند جنرال  
 سرخ و سفید و شیاف میثا و آب کشیز بر آماس مالند و اگر  
 قوت باشد از جایی دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر  
 بیشتر رشریان آید علامت او آنست که خون اشقر رقیق

آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر صبر  
و دم الاخوین و هر وقت قطار بکوبند و بسپیده تخم مرغ پتیا  
و پشم خرگوش با فریخته با نسج عنکبوت با آن آلوده کنند  
و در موضع زخم کنند و آب سرد بر دست میریزند و دست  
به بندند و سه روز بکشاید و اطراف زخم را بقا بقضات ضم  
کنند و اگر بعد از آنکه بکشاید خون باز نه بسته باشد یا رد دیگر  
این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود  
بر آن دست هیچ کار نکند و اگر هر روز که باشد کمتر شود دلیل  
مخالفت آن خیر باشد و اگر زیاد شود از جانی دیگر فصد کنند یا صاف  
بکشاید اما غلظت با شرط باشد و بی شرط باشد آنچه بشرط  
باشد استفراغ از جوهر عضو کندنی عوض استفراغ از اعضا  
ریشه و استفراغ بسیار و حجامت مردمان فریه را مناسب  
افتد و بهترین وقت آن میانه ماه باشد که ماه در نقصان افتد  
در ساعت سوم از روز و بعد از استحمام حجامت کنند مگر  
کسی که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس  
ذهن را مضرب بود و برنقوه کردن خلیفه اکمل بود و جرب  
عین و آنجر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد

که ز برتر از نفقه باشد و بر میان شانها خلیفه یا سلیق بود  
 خفقان و فم معده را مضرب بود و بهترین آن باشد که میل  
 بیالا ترکند و حجامت اجدعین که رکهای کرد و نشت خلیفه  
 قیغال باشد و بر ساق خلیفه صافن بود و در قهوه دمانه  
 در اختلاط عقل و در ارتافع افتد و بر ذقن دندان و  
 روی و خلق را مفید بود و بر قطن و مامیل و بشور فحش  
 و قویس و داء الفیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع  
 باشد و حجامت بر فخذ از قدام و روم خصیتین و جراحات  
 فحشین و از خلف جراحات التین زایل کند و بر زیر زانو  
 برای ضربان زانو و جراحات ساق مناسب بود و  
 بر کعب برای ادرار طشت و عرق النساء و نقرس مفید  
 و حجامت بی شرط برای آن باشد که ماده را از عضوی  
 بعضوی نقل کند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای  
 تحلیل ریاح یا تسکین وجع کند یا برای رد عضو بموضع خود  
 هم چنانکه در قیده که اتساع کیس انشین است و آن بسبب نزول  
 چیزی در وازامعا و شرب که اگر در حمام مجام بر پوست شکم  
 نهند و ایچند فرو آمده باشد بعد از آن که شکم بر و عن مالیده  
 باد که در دم

ماده را از جنبی کعبی جدا  
 کند یا در می نماید  
 ظاهر را  
 ظاهر کرده اند

باشد بجای خود برد و حجامت با شرط از دو سال تکلیف است  
 سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن که میست زکین  
 که در آب می باشد و آنرا درن میگویند و در امراض جلده  
 آنرا بر عضوی نهند و خون می مکد و کفنه اند که او خون  
 بد جذب میکند و آن در سعه و قویا و جمیع امراض جلده<sup>مفید</sup>  
 بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علق آنست که از  
 ابی بگیرند که در آن ضفدع و طحلب که آنرا جامه خواب یک  
 میکونند باشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم  
 او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه به نیال موشن باشد  
 و اشق و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه باشد و بزرگ  
 سر بود و آنچه شبیه مار ماهی بود و آنچه از ابرهای بد بگیرند  
 و آنچه بر او خطهای لاجوردی یا طاووسی بود مجموع بد است  
 و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند  
 و اول او را سر نکوناید کرد تا می کند و بشویند و عضو  
 بآب و بوره یا لند او چون خواهند که جدا شود نمک  
 خاکستر بر او افشانند و چون پخته مجله نهند و بر فرق مص  
 کنند تا اگر بقیتی مانده بیاید پس بشویند و اگر خون باز آید

تا سرخ شود پس علق  
 نهند و اگر بکیر ز پاره  
 خون در آن عضو  
 بالند



حایست بران افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا  
 بمعالجه مرضی باید کرد که اورا یکی از سه شرط باشد اول آنکه  
 بر تانی موقوف بود بر کس اول مثل ورم و قرصه که چون  
 جمع می شوند ابتدا بعلاج باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرصه  
 باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب که سده  
 سبب است و ابتدا بمعالجه او ضرورت و اگر چه حاجت  
 بمسخر افتد که تب را مضر باشد و مثل سل و حمی که علاج سل  
 بحقیقتات میکنند و از تب پاک نمیدارند ستو لم یکی از دیگری  
 خط ناکه بود مثل آنکه حمی و فالج که اول علاج تب باید کرد  
 و استعمال مبردات و اگر چه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد  
 و چون مرض و عرض جمع شوند اول بمعالجه مرض کنند مگر  
 وقتی که عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج است  
 استعمال مخدرات جایز داشته اند و از اضرار آن بقولنج  
 اندیشه نکرده و این مجموع که گفته شد بحدس طبیعت باز  
 بسته است و باید دانست که غیر از این معالجات که گفته  
 شد معالجات دیگر مثل تعویج و منشیط مریض یا خیار و حکایات  
 ملائمه و کلمه طیبیه و اجتناب از ایسان و اوزانای لطیف و بویا

در قدم

ط  
طیب

خوش و از انجمله انتقال از هوایی به هوایی و از مسکنی بمسکنی بود  
 و تغییر نبات نیز موثر بود و مثل آنکه صبی حول را تکلیف  
 کنند که نظر بکوشه چشم کند و صاحب لغوه را که در آینه  
 جبینی نگردد و امثال این بسیارست و همه بتقدیر آفریدگار  
 چه بتقدیر او صحت بی رعایت این امور حاصل میشود  
 اوست قادر بر هر چه خواهد و نخواهد هر چه خواهد کند که حکم او را  
 والسلام علی من اتبع الهدی **مقاله دوم** در امراض که اعضا  
 حادث شود و علاج آن مشتمل بر بیست باب است  
**باب اول** در امراض پسر و دماغ از انجمله صداع است و آنرا  
 پیارسی در دسر گویند و بسبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساق  
 آنجه مادی بود از دم یا صفایا بلغم یا سودا یا ریح بود اما  
 صداعی که از غلبه خون بود علامت آن حمرة و انتفاخ وجه  
 و ثقل و ضریان پسر و عظم نبض و غلط قاروره بود و  
 علاج آن فصد قیقال بود و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه و  
 شراب غناب نیلو فر هر یک پنج درم یا ترمندی و تخمین  
 و نبات از هر یک ده درم و عدانو ماش یا ترمندی یا الوجه  
 و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و

و بتقدیر صحت بی رعایت این امور از دل میگردد

صداع  
مادی

صداع  
دوی

تنبه  
صداع  
تندی در صداع  
تندی در صداع  
تندی در صداع  
تندی در صداع

دکاب

وکلاب بوییدن و لعاب نکبو و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تعطی  
 بروغن بنفشه و کد و مفید بود و آنچه از صفا بود و علامت  
 آن شده حرارت ملس و خشکی منخرین و تلخی زبان و سرکه و  
 نبض و صفت و صفاء قاروره بود علاج آن جلای از  
 بنفشه و نیلو فرو تم کاشنی بر یک سه درم ترنجبین و نبات  
 بر یک درم تناول کنند یا شراب بنفشه و نیلو فر یا آب کرم  
 حل کرده و غذا ناردانه یا تر بند ی یا آلوچه خورند و بر بو  
 نجین فوکه بارده تعلق کنند و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فوکه  
 یا مطبوخ هایله یا قرص بنفشه یا این حب **صفت** بنفشه درون  
 سقمونیا بریان کرده نیمه انگ و دو حبه ترید کوفته سفید پرو  
 بادام جرب کرده یک درم هایله زرد نیم درم بکوبند و آب باز بانه  
 بپوشند و حب سازند و فرو برند یا نیمه انگ سقمونیا بریان  
 کرده با ده درم شراب اجاص بخورند و کافور و صندل و  
 کلاب کد و و کاهو و خیار بپوشند و پای شوره آب کرم  
 و سیویس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت  
 آن ثقل سر و سیاحت و کد و رات حواس و بروده ملس و رگوف  
 منخرین و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ بود علاج هر روه

نکلوا و سعوط  
 صواع

صفت  
 صفت

سقمونیا  
 سقمونیا

صواع  
 صواع

جلای از پنج مہک بخ درم و رازیانہ پے درم و کلقدہ درم تناول  
 کنند و غذا نخود آب و شیرہ خشکدانہ خورد و تنقیہ کنند بعد از نفع  
 بحب صبر یا حب اصطخیقو و بابونج و شبت و کللیل الملک بخوشانند  
 و سریدان بشویند و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و  
 بخاف بدن و کمودت لون و پخوایی بود و بنض بطی و قاروہ  
 سفید و تنگ باشد علاج ہر روز جلای از بالنگو و پنج مہک از  
 چہار درم کا و زبان سہ درم نبات دہ درم تناول کنند و  
 غذا نخود آب یا شیرہ خشکدانہ خورد و بعد از نفع تنقیہ مطبوخ  
 افیمون یا قاریقون و اسطوخودوس کنند یا بحب  
 ایارہ و بعد از تنقیہ روغن نرگس و بادام و سوپسن برہ  
 مالند و آنچه از رجاج غلیظہ بود کہ در دماغ محبتس شدہ باشد  
 علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و ضربان بود و علا  
 تخلیل و تلطیف بکلقد و رازیانہ باید خورد و از میوہا و اغیہ  
 نفاخ احتراز کنند و حمام و استعمال نطولات و بخورات  
 حارہ مفید بود و اگر مزاجش بچوشانند و آب آن در پی  
 کشند یا روغن آن در پسر مالند نافع افتد اما صداعی کہ  
 از سور المزاج سادج یا شند یا حارہ یا بارہم آنچه حارہ باشد اگر

نمود  
 صداع سرداوی

و شیارہ  
 صداع ادویہ

صداع سرداوی

## اسباب غارعی

از اسباب فارچی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قریب  
 آتش علامت آن عطش و حرارت لمس و قلت آب دهن و خشکی  
 متحرین و زبان باشد علاج آن شربتیی از سکنجبین یا شراب غوره  
 یا رب زرشک باب سرد و عرق کل و پد پیا شامند و شیوخم  
 فرفه و آب خیارکد و یا سکنجبین نیز مفید بود و غذا بنوماش یا  
 مغز بادام و اسفناخ یا تمهندی خورند و در جایهای خشک  
 آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو  
 بر سر مالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل تناول ادویه کما  
 همین علاج کنند و درین نوع تلین طبیعت بنقوع فواکه و تخم  
 مناسب بود و آنچه از سوراخ المزاج بارد بود علامت آن  
 تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع بموخر سر  
 علاج آن تناول جلای از پنجهک و رازیانه و کاوزبان  
 و کلغند بود یا شراب کاوزبان و بالنگو یا کلغند و رازیانه و  
 اطفیل کبیر و کوارشهار حاره تناول کنند و غذا نخود آب با  
 کبک و تیهو و ریزه و در چینی خورند و مشمومات و نطولات  
 حاره استعمال کنند و صداع بترکت معده نیز باشد اگر سوز  
 المزاج معده باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت

صداع غارعی

صداع سردی  
اعلم حارمی

صداع سردی

تقویت

ثقل معده و سکون وجع و رخفت معده علاج آن اصلاح و  
معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده  
علامت آن غثیان و جشام و ترش کثرت بزاق بود و علاج  
آن تنقیه معده باشد بانکه تخم شبت و تخم خربزه و برکت ب  
بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کرده بپاشانند  
کنند و بعد از فی کلقتند و رازایانه بخورند و بعنبر و به و امثال  
آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود آب و سقر خورند و اگر بقی  
ساکن نشود احتقان کنند و اگر بسبب مره صفا باشد علا  
آن غثیان و تلخی دمان و تشنگی و قلق و سوزش معده بود  
و در حالت کرم پسکی نیز باشد علاج آن باب کرم و سکنجبین  
می کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعق کنند و غذا اشتها  
یا ترهندی خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در  
باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهان و کثرت  
اشتها بود و علاج تنقیه معده بقی و تلین طبیعت به مطبوخ  
افقیون کند و شراب بالنگو بلیسند و نرجس و یاسمین و غایه  
و دره بخوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد  
علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود

تقویت

و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهان و کثرت اشتها بود و علاج تنقیه معده بقی و تلین طبیعت به مطبوخ افقیون کند و شراب بالنگو بلیسند و نرجس و یاسمین و غایه و دره بخوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود

صداع ریاحی

و از اطعمه نفاذ زاید شود علاج تقویت معده و تحلیل  
 بخوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده باشد  
 و شدت حرس او علامت آن اشتداد وجع بود و در باها  
 در خلو معده علاج شریک آب غوره و آب ریاس و انار  
 خوردند و اگر جو قضاات مفید نیفتد شرفینی خوردند و اگر صداع  
 از پیس و خلو دماغ باشد علامت آن حدوت صداع بود  
 و در عقب استفراغ یا جماع یا عاف یا سهر یا غم علاج آن  
 تناول اغذیه مرطبه چیده الکیوس بود مثل زرده تخم مرغ و آب  
 گوشت مرغ و حمام معتدل و تدبیر مفید بود و اگر صداع از قوت  
 حس دماغ باشد علامت او آن باشد که باندک سببی مثل  
 بخار غذا حادث شود و افعال دماغی بقوت بود علاج  
 تناول اغذیه غلیظه بود مثل هر سبه و کله و پاجه و صداع  
 بشکست کبد و طحال و رحم و کلیه و پای نیر حادث شود علاج  
 آن علاج اعضا بود بینه صداعی فرمن باشد که مجموع سر  
 فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظه یا بخارات بود که زیر  
 غشا مجلل دماغ متحقم شود و علامتش آن باشد که باد  
 سببی اشتداد کند و چشم برتواند داشت و از کلام و صوت

بوعی دیگر

صداع از سی

صداع از نوک

انواع دیگر

بینه و خود

که از بعد از آن

عقد شود تا هفت صل عقد شود

ملا

باز اب رویش ریش و باز

بعد از این اب  
عقاب بخورد آن  
تقیف

سه بده  
و نمک قلیا روغن  
زیلف را  
عقد کند

روح قلیا  
با اب عقاب سخن کن  
باخل بچون  
تا ضلک شود باز  
باخل سخن کن حو باز

بلنج ده تا هفت  
دفع بعد بار روغن  
کنج سخن کن و مسجید کن

باز صاف بکشد آن

و یک زار عقد شود

ریش و روغن علقون

بده و اب روغن

سخن کن و یک درم کرم

بام و زنبق جبر

بده و عقاب رام

سخن کن و در سه درم کرم

و عقاب قلیا

نفع هر یک

تا ذی شود و کاسه چشم و پوست چشم در کند علاج تنقیه  
کنند بحب ایاره و شیار و قوقایا و حقه بار ماده و سد  
تر در روغن بچو شانند و بر سر مالند و باقی علاج آن بچون  
علاج صداع بلغی و سوداوی بود و این صداع عمر البر باشد  
و مقدمه نزول **تقیف** وج شقی از سر باشد و ماده آن  
کمه از ماده صداع باشد و شقی که ضعیفه باشد قبول کند  
و علاج آن بچون علاج صداع بود و تناول و وار المسک  
مر مفید با و اگر صغ و افیون و تخم کاهو و کثیره ابر کاغذی طلا  
کنند و بر صدغ نهند مفید بود **سرسام** سرسام و رمی کرم باشد  
که در نفس داغ یا حجاب و حادث شود آنرا قراینطس نیر کند  
و سبب آن اگر غلیظه خون باشد علامت آن تب مطبقه  
و ثقل سر و بیخ و فحک و حمرة وجه و عین بود و بیض  
کند و هر روز جلای از غناب هفت عدد و آلوی سیاه  
و پستان میت عدد و نیلوفرو بنفشه هر یک پنج درم و بنا  
ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود  
و غذا کشکاب یا نیلوفرو غناب خورند و درین امر فن توف

باز مسجود

باز از سخن کن

باز عقاب کرم

باز عقاب کرم

بنا



عزیمتی زنبق  
زحل زنبق  
میکز و با  
ده کوکب  
و ایلسی صاف  
غنی  
و زنبق  
و تسبیح  
و تسبیح  
با اسرار  
بویان

نباید نمود و در چشم تلین باید کرد و این مطبوخ **صفت آن** نبات  
درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاشنی سه درم آجاس  
از هر یک پست عدد غناب ده دانه شیرخشت ترنجبین خیارشیر  
از هر یک ده درم و استعمال مشومات بارده کند و پای شوره  
باب گرم و بنفشه و خطی و سبوس کند و **تغزل شراب آجاس**  
کند و اگر پخواهی باشد شراب خشکاش و میانهای روز شربتی  
از نبات و عرق کل و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا بود  
علامت آن کثرت بزبان و سهر و جفاف عین و مخون و  
لون و زبان و اضطراب و غضب و سور طبق و سرعت تبض  
و ناریت قاروره بود علاج هر روز جلایی از تخم کاشنی **درم**  
و آلو سیاه ده عدد بنفشه پنجم غناب هفت عدد نبات  
ترنجبین با تمرندی ده درم تناول کند و شراب بنفشه و  
پرورده و شراب خشکاش **تغزل** کند و تلین طبیعت بمطبوخ  
فواکه یا نقوع آن کند و این حقنه نیز مفید بود **صفت آن بنفشه**  
خطی سبوس جو نیم کوفته هر یکی کفی غناب سبستان هر یک  
پست عدد و نیلوفر چهار درم سنا پنجم درم بگو شاند و  
صافی کند و مغز خیار جنب و ترنجبین هر یک ده مثقال **در آن**

پایشویه

فی میان روز

سام صوادی

اصطاد  
خمره

و تری کار  
و تری کار  
صلسی  
ب ایلسی  
کن

حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن زخمه استعمال کنند و اگر حرارت  
 و تشنگی غالب باشد کشکاب پست مشقال لعاب نیکو و روغن  
 بنفشه و روغن کدو هر یک ده درم یا هم بیا میزند و استعمال  
 کنند و شربت میانه روز خرابجه کفته شد بیا شامند و معقل  
 با لوم با کنند و در برد و نوع تسکین حرارت باب خیار که هند  
 و شیره تخم تورک و شراب صندل و حاض و بنفشه و  
 نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در فراش بریزند و که  
 و خیار و بنفشه بویند و سه سام از ماده سودا و اخلاط  
 محترقه نیز حادث شود و علامت آن بخیان بسیار  
 ترس و گریه و پخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و من  
 بود و بدو ریح تغییر می ظاهر شود و بنض ضعیف و بطبی  
 مختلف و صلب باشد و قاروره سیاه و غلظت علاج جلا  
 از بنفشه و کاک و زبان هر یک چهار درم پنج مهک سه درم  
 نبات ده درم تناول نمایند غذا آب نخود با شیر  
 و بعد از نفض تنقیه بجها و حقنها کنند که مسهل سودا بود  
 سنا هفت درم پنج مهک بنفشه نیلوفر تخم کاشنی تخم کشوث  
 هر یک سه درم میوینز طایفی دانه پیرون کرده ده درم

حقه بنفشه  
 تشنگی

سودا  
 و قرار  
 در  
 سرده  
 طبع  
 سودا  
 بیزینه

تعلل

در  
 سرد  
 در  
 سرد  
 بیزینه

پرسیان

پرسیا و شان اسطوخودوس بستقاج نیم کوفته هر یک چهارم  
 درم ورق کل پنج درم بالنگو کا و زبان از هر یک دو درم  
 خیارشنبه ده درم ترنجبین یا نروده درم و بعد از تنقیه نبقه  
 و شبت و بابونه و ریحان بکوشانند و بر سر ریزند و روغن  
 بادام و شیردختان بر سر مالند و میانهای روز شنبی  
 از نبات و عرق کل و کا و زبان و تخم شنبه سفوم تناول  
 کنند و بشراب کا و زبان تعلل کنند **لیث غس** سر سام یعنی  
 بود علامت آن تاوب و کسل و نینان و نوم آدایم و ثقل و بی  
 سر و حیرت و اختلاط عقل و سکونت بود علاج هر روز  
 جلای از بالنگو و نخ مهبک هر یک پنج درم نبات ده درم  
 تناول کنند و غذا جو و نخود بخورند و بعد از نفض تنقیه کباب  
 و جب صبر کنند و حقنما استعمال کنند **شیناف** زهره کا و  
 یک درم شحم المنطل نیم درم بوره خطمی هر یک سه درم بکوبند  
 و شکر بکوشانند تا منعقد شود و بدان بسرشند و شیاف سازند  
 و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و کلاب و روغن کل در سه  
 بمالند و بعد از آن محلات مثل بابونه و شبت طلا کنند و  
 بمشک یا کندش یا شو تیز عطسه آرند و الشافی هوامه **ماشرا**

نقل

شیب سان زهر

سر سام یعنی

طلای

شوم

ماشرا

درموی باشد که در روی و پشانی ظاهر باشد و گاه  
که سر نیز فرو گیرد و ب آن غلیان دم باشد علامت آن افتخار  
و حمرة و ضربان وجه و حمی حاده و تشنگی و کرب و لیب بود  
علاج قصد قیصال کند و جلای از بنفشه و نیلوفر و تخم کاشنی  
هر یک سه درم عناب مفت عد و الوسیاء ده عدد نبات  
ده درم تناول کند و تلین بمطبوخ فواکه کند و در آن روز  
که مسهل خوردند پینه و حلق را بصل و اقا قبا و قوفل و ما  
طلا کند تا ماده قبول نکند و بعد از تنقیه آب خیار و خما  
که ووشیه تخم تورک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حامض  
تیرید کنند و طبیعت را محبس نگذارند دوار مرضی بود که خفا  
تخیل کند که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط  
خام که در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر متصاعد شود  
و متوکل گردد و در روح نفسانی نیز با آن متوکل شود و این  
حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغم باشد  
علامت آن بلادت طوس طین و روتی بود و علامات بلغم  
ظا هر شود علاج جلای از اینسون و بالنگو و کاوزبان و خج  
هر یک سه درم کلقتند ده مثقال تناول کنند و غذا

طلا

دوار مرضی  
که خفا  
تخیل کند  
چیزها میگردد  
سبب آن بخاری  
بود که از اخلاط  
خام که در دماغ  
باشد یا در معده  
یا در عضوی دیگر  
متصاعد شود  
و متوکل گردد  
و در روح نفسانی  
نیز با آن متوکل  
شود و این حالت  
بظهور رسد اما  
آنچه در نفس  
دماغ بود اگر  
بلغم باشد  
علامت آن  
بلادت طوس  
طین و روتی  
بود و علامات  
بلغم ظا  
هر شود  
علاج جلای  
از اینسون  
و بالنگو  
و کاوزبان  
و خج  
هر یک  
سه درم  
کلقتند  
ده مثقال  
تناول  
کنند  
و غذا

دوار مرضی  
که خفا  
تخیل کند  
چیزها میگردد  
سبب آن بخاری  
بود که از اخلاط  
خام که در دماغ  
باشد یا در معده  
یا در عضوی دیگر  
متصاعد شود  
و متوکل گردد  
و در روح نفسانی  
نیز با آن متوکل  
شود و این حالت  
بظهور رسد اما  
آنچه در نفس  
دماغ بود اگر  
بلغم باشد  
علامت آن  
بلادت طوس  
طین و روتی  
بود و علامات  
بلغم ظا  
هر شود  
علاج جلای  
از اینسون  
و بالنگو  
و کاوزبان  
و خج  
هر یک  
سه درم  
کلقتند  
ده مثقال  
تناول  
کنند  
و غذا



عسل و نمک بیاشامند و قی کنند و بعد از آن کلکند و رازمانه بخورند  
یا سکنجبین لعوق کنند بحسب مزاج و تقویت معدة بخوارش مصطکی  
و عود کنند و تقویه بخوارش سفلی مسرمل و معجون خیار چینه کنند  
و اگر احتیاج افند حقنه کنند صفت حقنه سنا هفت گرم ققطورین  
باریک سه درم بزرگ <sup>خاک</sup> حلیه خطمی سیون بنفشه هر یک کفی بخوشانند  
و صافی کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم روغن شیر <sup>ده درم</sup>  
با آن ضم کرده استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب  
باشد یا در حال تعابت از تعایت ضعف حادث شود  
علاج آن تقویت بشرب طامض و لیمو و ضدل و سیب باید  
کرد بود و مفرحات مناسب بود و مزاج و اعذیه لطیفه  
خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیر بود <sup>علاقت</sup>  
دوار صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت بیض  
و بول ناری بود علاج آن جلابی از تخم کاشنی و بنفشه و بیج  
و نبات تناول کنند و غذا بنوشانند مغز بادام و بعد از دفع  
اسهال صفرا بمطبوخ بلبله یا قرص بنفشه یا سقمونیا و علاقت  
دوار دموی حمرة لون و عین و ثقل سپر و کثرت عرق و  
سیلان دمع باشد علاج فصد قیقال و حجامت ساق باشد

حقنه

دوار قلبی

دوار صفراوی

دوار دموی

و از اشربه قمر بندی و نبات یا آب انارین یا شراب عنبه  
 و نیلو فر با کلاب معق پد خورند و تلین طبیعت بمطبوخ  
 کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سرزند عارض شود سین  
 دماغ بکادات و ضادات مسخه باید کرد و تناول غدی  
 که در آن بزور و تو اهل بود و اگر بشکست عضوی دیگر دوار  
 حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ <sup>سد</sup>  
 مرضی باشد که جنان محسوس شود که بخاری از بدن متصا  
 میگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود  
 و ماده این مرض اکثر سودا بود علامت آن تپلدهواس  
 و تحیر و ثقل سر و سوزن فکرت و سکوت و فزع و تحمیل شیار  
 سیاه بود علاج آن بر روز جلابی از پنج مکه کافور زبان  
 از هر یک سه درم بالنکود و درم نبات ده درم تناول کنند و  
 غذا نخورد آب مانع بادام خورند و بعد از نفع تنقیه بحب ایاره  
 یا مطبوخ ایتون کنند یا این حب با میله سیاه و اینسون هر یک  
 سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام  
 جرب کرده یکدرم اسطوخودوس و بسفایج هر یک درمی نیم  
 بگویند و با آب رازیانه بپوشند و حب سازند و بلع کنند

دوار از سردی

سد

حب

از بهای

از زار و در جام سنجی

و در عیب و عیب و عیب

و در عیب و عیب و عیب

نزدیک

ب طار

ز ۴ ج

و ۱ ج

سوم رخسار

بطل ز هج

باید

بود مادی یا ساج

و اگر

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

دست

و در عقب آن جلایی از نبات نیم گرم بیاشامند و علاج و  
 بعلاج و وار باشد و آن حقه که ذکر رفت مفید بود و اگر  
 سدر سبب ضربه یا سقطه حادث شود قصد کنند و سراز  
 بخار و آفتاب نگاه دارند و بهوم و روغن کل و بنفشه و کشمش  
 و کثیر اطلاکند **سبب** خوابی طویل مغرط بود و خما نچه دشوار  
 بیدار شود **سبب** آن سور المزاج بار و مادی بود علامت  
 آن ثقل سر بود و پیلان آب از بینی و کثرت بزاق و جستن  
 چشم و ابرو و صعوبت ابتداء از خواب علاج هر روز جلای  
 از بالنگو و پنچ همک کاه زبان و اینسون و نبات تناول کنند  
 و غذا نخورد آب با شیر **مسکدانه** و فلفل و زیره و دانه چینی  
 و شراب بالنگو لعق کنند و بعد از نفع تنقیه بحب ایاره و  
 لوغافیا کنند یا استعمال این حقه خشک شست با بونه و بتر  
 بهفت درم پنچ همک رانیا نه تخم کرفس هر یک سه درم  
 حلبیه پنچ درم شسته مقل هر یک پنچ درم پنچ دانه در شش رطل  
 آب بجوشانند تا با دو رطل آید و صافی کنند و بپورند و  
 هر یک پنچ درم و آب کامه و روغن زیت هر یک درم  
 با آن ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اظریف

و سلا

کرم با صندل  
 زیت را  
 با روغن  
 کند  
 کوه کوه لعل  
 نام صافی  
 دم صندلی  
 و کوه کوه  
 کوه کوه کوه





نوع ترکیب مع بود بشراب بنفشه و خشکاش و دوشیدن  
شیر زمان بر سر و تدبیر بر و غن بنفشه و کدو و غدا بنوماش  
باشه خشکاش و اسفناخ خورند و خیار کدو و کاه بنو خور  
و بوییدن مفید باشد و نیلوفر و بنفشه و کاه و بویست  
خشکاش بر سر میریزند و استعمال مطلب دکک آواز باد و  
آب موجب خواب بود و اگر افحوان و شیت و مشتبه و  
زعفران و شامسفرم در زیر بالش نهند نجامیت خواب آید  
و در سوء المزاج مادی اول شقیقه بدن کنند از سودا و بعد

بگوشاندوم

خبر کسی که خواب  
آورد

استعمال مطلبات سیات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب  
سیات و سهر طاری شود و علامت او آنست که کاه بی سهری  
مفوط بود و روی بر آمده باشد و زنگ آن مایل بسرخ  
سیاهی بود علاج آن تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب  
باشد و بعد از استعمال شمو مات و سعوطات کنند و درین  
مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربید یک درم بلبله یک درم  
تخم رازیانه و کرفس بلخ ثقلی هر یک نیم درم سقمونیا بر یا  
کرده نیمه انک بکوبند و با آب رازیانه حب سازند و بعد  
از نصف ماده بلخ کنند حقیقه که مفید باشد سنا پنجم درم پرسیا

حادث

حب

چهار درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم جلبه کفی عناب ده عدد <sup>پسته</sup>ستان  
 با بونه اکلیل الکک هر یک هفت درم مغز خیار چینه روده درم غسل و  
 و روغن کبچند یا بنجده درم نمک بوره ارمنی هر یک نیندرم <sup>شخص</sup>  
 علیست که ناکاه بر یک حال بماند مثلا اگر ایستاده باشد یا نشد  
 همچنان ایستاده بماند و اگر خفته باشد و نشسته همچنین و بدین  
 سبب آخذه نیزش گویند و سبب آن سده باشد که در موفخ  
 و باغ بواسطه خلط غلیظ حادث شود و علامت آن <sup>شخص</sup>  
 عین و فساد حرکات بود و هر چه مریض را گویند جواب  
 ندهد علاج اگر موجبات فسد باشد قیصال بکشایند یا  
 حجامت ساق کنند و جلاب از بالنگو و اینسون هر یک دو درم  
 کا و زبان پیسه درم کلقد ده درم تناول کنند غذا نخورد  
 و شیره خشکانه خورند و بعد از رفع تنقیه بمطبوخ اقیمون  
 یا حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و تدبیرین سر بر روغن  
 بنفشه و کدو و استعمال زطولات محله مفید <sup>حقنه</sup> آب  
 و خطمی و شیره سیوسیس یک رطل حاصل کنند و با یک درم بوش  
 و شمع حنظل و اکی و نیم و ده درم روغن کبچند و ده درم <sup>شخص</sup>  
 سرخ نیم گرم استعمال کنند <sup>کابوس</sup> است که چون در خواب رؤیا

خیال کند که در زیر چیزی ثقیل یا اینو بنی باشند یا کسی اورامی افتاد  
و نفس او تنگ شود و آواز گیرد و سبب این بخاری بود که از  
اخلط غلیظ متصاعد شود پس اگر غلبه خون باشد فصدیقال  
کنند و مجامت ساق و تقلیل غذا شود پس اگر غلبه خون باشد  
و اگر از بلغم باشد یا سودا تنگی کنند چنانچه مکرر معلوم شد و تغافل  
نباید کرد که این مقدمه صرع باشد **صرع** سده غیر تامه باشد  
که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح  
نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعصاب متشنج گردد  
و سبب او خلطی بود که در بجزویف دماغ حادث شود پس اگر  
بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق و فحاط و کثره زرد در حاک  
**صرع** و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و بطون و  
اختلاف نبض و بیاض و غلط قاروره بود علاج آن هر دو  
جلای از رازیانه و اینسون و بالکنکو هر یک سه درم و کلقتند  
ده درم تناول کنند غذا خود آب و شیره حکمانه با دارچینی  
خورند و گلب و تیر و بعد از نفع تنقیح بحب ایاره و اصلطخین  
و قوقایا و مطبوخ ترید و حقنه های قویه و این حب مفید بود  
ایاره قیوا ترید هر یک نیم مثقال اینسون حب الینیل هر یک

صرع

مناسب بود

حب

مجموعه

بمقدارم

و مصطفا

و نیم مقل و کنیز ابهریک  
و انکی صه

یندرم شحم الخنظل نمک هندی هر یک انگلی کوفته و پنجه آب رازیانه  
 بپوشند و جب سازند و مصروع را از کرم و سرما و جماع و نظر  
 در آب روان و نشستن در مهیب باد و جایها بلند و مکث  
 حمام و تناول مجازات مثل سپیر و بیاز و کرفس اجتناب باید  
 کرد و همچنین از مستی و سواری خصوص سب و وایندن و در  
 دو لایه چیزهای براق نظر کردن اجتناب کنند و چند پیدستر  
 باروغن زنبق در بینی کشند و حلیت در ماء العین بخوشانند  
 و در وقت صبح بخلق ریزند و مژود بطوس و تریاق اربعه  
 تناول کنند و معجون سیسایوس نیز مفید بود **صفت سیسایوس**  
 عاقر قرقا اسطوخودوس هر یک پانچده درم غاریقون نیم  
 قردمانا حلیت زراوند مدحج از هر یک و درم بگویند و  
 بسکنجین تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت  
 آن خفقان و افکار فاسده و موضعه طعم زید بود علاج آن  
 تیغیه دماغ کنند بمطبوخ افیتمون و جب آن و تقویت  
 دماغ بوییدن بزکس و زنجوش و بابونه و مشک و غالیه  
 و شو تیر کنند و بابونه و اکلیل اللمک و مزرنجوش بخوشانند  
 و بر سپر ریزند و شراب بالنگو با تریاق اربعه و مژود و

تنبیه

ادویه اربعه و مصراع  
بلعی

معجون سیسایوس

بپوشند و کنیز

صنع سودا و آن

شو با مقهور

و شبست

تناول کنند و عود قماری بسایند و در پنی دمنند و بسکه غصص  
 و خردل غرغره کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور  
 غلبه خون بود و در حالت صرع ممتلی شود و روی برآید و  
 سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج فصد فن  
 کند و تقلیل غذا و تقویت دماغ ببویدن پسرکه و کلاب  
 و مالیدن روغن کل و تناول ربوب فواکه و اگر از ماده  
 صفا بوذین نادر افتد علامت آن التهاب و اختلاط  
 عقل و صفه روی و چشم بود علاج تفتیه بدن کنند بمطبو  
 فواکه و قرص نغش و رب سیب و رب به و پایی شوره با  
 کرم و سبوس و حطی کنند و آنچه اطفال را حادث می شود  
 و انرا ام الصبیان میگویند ازین قبیل باشد و اگر صرع  
 بشتر که مبعده حادث شود علامت آن غثیان و اختلاج  
 و رعشه در حالت خلومعه و کثرة لعاب و اشتداد  
 صرع در امتلا و خفت آن در عشب قی علاج آن کنند  
 بطنج شیش و ترب و اندکی عسل و نمک و تلین طبیعت  
 بمعجون خیار جنبه و شهر باران کنند و بعد از آن تقویت  
 معده بخوارش مصطکی و عنبه و ماده الحیوة کنند و

عده

وزمین ص  
صرع و صرع

صرع صوداوی

ام الصبان  
صرع در آن معده

مفتی

مقارن معده

معجون فواکه را

خودای



بلغم غلیظ  
بلغم رقیق  
بلغم سفت  
بلغم سفت  
بلغم سفت  
بلغم سفت  
بلغم سفت  
بلغم سفت  
بلغم سفت  
بلغم سفت

کرم در اکثر اوقات بعلج انجامد و بزبان شوار بود و اگر  
شیر خواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل  
شود و گویند اگر عاقر قره جایگو بند و در پستی مصروع دمنه  
اگر عطسه کند امید بزالتوان داشت و تریاق ثمانیه مصروع  
عظیم تا وقع باشد **صفت آن** زراوند طویل ریوی چینی پوست  
پنج کبر حبیب الغار جنطیانا قسطا و عروق متساوی بگو بند و بل  
کف گرفته بشنند و یک مثقال ازان شربت بی باشد **سکته** سده تا  
باشد که در بطنها و دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس  
حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح حیوانی  
از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمع اعضا و  
این مرض بفتتا حادث شود و سبب این سده بلغم لزج باشد  
و علامت آن ترهیل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و نقل  
سرد و کورت حواس و کثرت خواب بود و باشد که بان حرفه  
وزید نیز بود و آن **دلالت** کند بر احتیاق حرارت غریزی  
و فساد جوهر ریه و اگر تنفس ظاہر نباشد و خواهند که  
باشد که زنده است یا نه پاره پشم یا پنبه و اشپده برینی او  
بنهند اگر متوک باشد و لیل حیوة باشد یا ظرفی پر آب کنند

اشاره  
تجربه  
صفت رقیق  
سکته

تلخیف راحت  
کن بعد زجاج  
را تلخیف نوبت  
کن تا بوسه پر  
و دماغ ص  
امکان که  
در در همه را

نیمه لیبود  
و سر سینه  
حکیم  
و آب کن تا زجاج  
اب نوبت  
در میان آن  
باز و نوبت  
و نوبت  
و نوبت  
و نوبت



و صبر و صفت

در علاج با بر

کنداخت کرمی

بهر روز از آب زردی

تا بهت آنها و تا

از صبر و صفت

صفت کرمی

و در آب زردی

کرمی در آب زردی

صفت کرمی

صفت کرمی

و بر پسته او نهند و تفحص نفیس کنند یا اصبع در دریا و کنند که آنجا  
 شرمانی هست که تا حیوة باقی باشد او متحرک بود یا چشم او باز  
 کنند اگر اثر حدقه او ظاهر بود زنده بود علاج او اول آن  
 او بر آتشند و پاره نمیکردم کنند و بر سر مسکوت نهند و آجری  
 کرم کرده بر بالای آن نهند و گندش و خوردل و قرفل  
 و چند پید پستر و در منه بگویند و در پنی مسکوت دهند و  
 اطراف او را بچینه های درشت سخت بمانند و پر مرغی بروغن  
 و ایاره فیه ایالایند و در حلق او فرو کنند و می جنانند  
 یا شد که می کند و فرقیون و چند پید پستر و کندش و قرفل  
 و زنجبیل و شونبر بگویند و بر سر او طلا کنند و یکم شال مژود  
 یطو پس یا تریاق کبیر در مار العسل حل کرده در حلق او ریخته  
 یا اینسون و زبیره و مصطکی و کلنگین بچوشانند و بریزند در حلق  
 و زبیره کلنگ و مز زنجوش در پنی جکانند و گفته اند که تا بهت  
 روز هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت روز جلای از  
 اینسون و رازیانه و کا و زبان هر یک سه درم و کلنگین  
 درم تناول کنند غذا نخورد آب با یک و تیهو خورد و زبیره  
 و دارچینی و فلفل در آن کنند و میانهای روز ماء العسل بنهند

علاج مسکوت

بسه اوقیه صفت  
 و سه اوقیه صفت  
 همه یا بعضی و

جمع چهاره  
 توتیا صفت  
 دو مقدار نیم کرم

طلا  
 طریق صفت  
 و در حلق

جمع مس صفت  
 صفت در حلق  
 سه درم

در حلق

صفت کرمی  
 صفت در حلق  
 نیم کرم

وجه از نفع تام تنقیح کب یا رة لولوغا یا کند و در بر بنفشه مکنید  
 یاد و نوبت بحسب مزاج و قوت تا پست و چهار روز بدین  
 معالجات مداومت نمایند و سکه اگر بزیانده بلقوه و فحاح  
 منتقل گردد و سکه از امتلا خون نیز حادث شود و علامت  
 آن علامات غلبه خون باشد و در آن فصد قیفاک کنند و  
 جماعت ساق و اخراج دم بحسب قوت و جلاب از شراب  
 عناب و بنفشه و نیلو فرخورند و غذا نخورند و بنو ما شن  
 بادام و تنقیح کب بنفشه و قرص آن کنند و حقه های لینه و  
 اگر سکنه بواسطه ضرب یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد  
 کنند و تقویت دماغ بمشروبات بارده مقویه **حقنه** که سکه  
 بلغی را مغیند و ورق غار قوط مرزنجوش حلیه شک اکلیل الک  
 ورق پیدانجیر و ماحوز سداب کرنب بزرک تخم شنبه بر یک  
 درم تخم الخنظل انیسون هر یک نیم درم قنطورین بار یک درم  
 بجوشانند و صافی کرده غسل است درم آبکامه پانجم درم  
 و نمک هندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و پخته بر پیران کنند  
 و بکار دارند **مالغولیا** تنقیح فلنون و افکار بود از مجرای طبعی  
 سب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث

سکه موی

حقنه  
کینه  
حقنه

مالغولیا

کتاب طب ابن سینا

فجر از دوا

بدهد و کس کند

بکتاب مال

مسلسل بر روی

زینب بزم

زینب حلقه

از طرف اس روی

بدهد و کس کند

مال الحولاء و اق

بنا بر جمع بدن از آن ممکن شود و بشکرکت مرق نیز بود علا  
آنچه از امتلاز بدن دماغ بود نحافت بدن باشد و سواد  
لون و بطو و صلابت و اختلاف نبض و صفای قاروره  
و تنهایی دوست دارند و نظر در زمین یا چیزی که کنند همچنان  
پانند و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج فصد  
صافن کنند و هر روز جلایی از بنفشه و نیلوفر و کاکا و زبان

سه درم غنای مفت و انبه پستان بیست و انبه نبات ده درم  
تناول کند و بعد از نفع تنقیه دماغ بحب افیتمون و مطبوخ آن  
و مطبوخ بلبله کند و نخود آب یا مغز بادام و اسفناخ خورند  
خورند و پالوده از شیرۀ سیویس و نبات و روغن بام  
نیز مفید بود و شراب رقیق و اوامان حمام و تدبیر روغن  
بنفشه و کد و مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی  
و شیاء حریفه و مالجه و حامضه احتراز کنند و استعمال تعب  
و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد

و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن رطوبت  
منخین و سیلان لعاب ببلادت و کسل و سکون و قلت  
اضطراب بود علاج آن هر روز جلایی از بالکنو و نیلوفر

ابن زعفران

بقال با انجیر

کین میشود و از

ز عفران

عود

ان زعفران

ساز می

رومی قمر

میکنند قمر

تا بود

ز بقی میگیرند

یا زینب روی

بموس کنند قمر

میعود

یا لوسی که رنگ

ز اهر لوس که باشد

بتابی و توای

رازبانه و پنجه نمک و کلکند تناول کنند غذا نخورد آب یا زیره یا زنجبیل  
خکدان خورند و بعد از نفع تنقیه باین مطبوخ کنند پس بهفت  
درم بالنگو و نیلوفر هر یک سه درم نبات ده درم بجوشانند  
وصافی کنند و معجون نجاح پنج مثقال با هفت مثقال در آن حل  
کنند و بیاشامند و این **جیب** نیز مفید بود اذیتمون چهار درم بسفاح  
و ایاره فیقر هر یک دو درم غاریقون یک درم نمک بندی نیم درم  
اسطوخودوس یک درم و نیم بگویند و آب رازبانه بسازند  
و جیب سازند و سه درم شترتی باشد و این مفرح نافع باشد **صفت**  
بالنگو پوست ترنج و قرنفل مصطکی قرفه دار چینی جوز بو اقاله  
مارمشک بهمن سفید و سیخ زرنباد در روغ عرق زعفران تخم  
باد روغ تخم فربخشک هر یک دو درم مشک خالص دانه  
مجموع سحق کنند و بمیله کابلی چهل عدد در پسر رطل آب بجوشانند  
و با رطلی آید پس صافی کنند و با رطلی غسل بقوام آرند و از تنش  
فروگیرند و ادویه در آن ریزند و بهم بزنند و اجینا مشعالی از  
تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن **سجوابی** و  
پذیان و اضطراب و غضب شتم و صیاح و صفرة لون بود علا  
آن تنقیه بمطبوخ بمیله یا اذیتمون یا معجون نجاح یا قرص نبفش

مطبوخ

ص

صفت

صفاوی  
بالنگو

کنند

کنند و تدبیرین بروغن بنفشه و شیر زنان بر سر دوشند و بنفشه  
 و سماغ و الحان و نغمت و حضور یا ران اینس مشغول کنند  
 و استحمام معتدل مفید بود و بخطمی و بنفشه و برک بید سر و اندام  
 شوند و پوست خستختا بشن و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و  
 خطمی بچوشانند و سر به بخار آن فرو آرند و بر سر نیز بریزند  
 و اگر از احراق سودا بود کشت آن پیشتر و معالجات آن  
 مشککتر بود علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و فزع و  
 تحیلات فاسد و دوستی خلوت بود علاج هر روز جلای  
 از کاه و زبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم با لنگود و بزم  
 کلغنده مشقال تناول کنند غذا نخوردند و بنوماش اسفا  
 و مغز بادام خورند و بعد از نضح تنقیه بمطبوخ ایتمون و  
 چالینوس و ایاره لوعا دنیا و معجون نجاح کنند و مارالچین  
 قسم مفید بود و **صفت** شیر بز رطلی بچوشانند و در حالت جو شانه  
 فرو گیرند و یک و نیم سکنجین ایتمونی بران ریزند و بر بنم  
 پس صافی کنند از سله بنیر و تشراب نمایند و ایانا این مغز  
**صفت** ورق کل سود قر نعل هر یک پنج درم قرفه قرمشک  
 پوست ترنج هر یک سه درم مشک آبی کوفته و پنجه بشراب

بخور

مالکوی ساری داوی

صفت

صفت

سبب برشند و کیمشغال در شراب کا و زبان حل کرده تناول  
 و دوار المسک حلونیز نافع بود اما آنچه بشکرکت مرق بود <sup>بواسطه</sup>  
 ورم آن باشد یا سده آنرا خلط سوداوی و بدان سبب <sup>نجات</sup>  
 متصاعد گردد و افکار متغیر شود و علامت آن انتفاخ و  
 این بطن و ضیق صدر و کثرت ريق و جشا و جوع بود و  
 احساس نجارات کنند که متصاعد شود علاج هر روز جلای  
 از بالنگو و کا و زبان و رازیانه و کلغند تناول کنند غذا  
 زیره بلج و بعد از نضح سپنا پنجم شکر و درم بجوشانند  
 و معجون خیار جنبه <sup>نچ</sup> مشغال در آن حل کنند و بیاشامند و حقیقتا  
 لینه استعمال کنند و اگر باین نوع حرارتی باشد جلاب از  
 نیلوفر و تخم کاشنی و روپا و ترکیب و ترنجبین و نبات خورده  
 و شراب بنفشه و حشاش <sup>شکر</sup> لعق کنند غذا جو و بنوماش  
 خورند یا مغز بادام و اسهال کمند و ترطیب رباع بدوشیدن  
 شیر زنان بر سپر و تدبیر بر و عن بنفشه مفید بود و استقام  
 و آب کرم و براق ریختن مناسب بود و از جمله انواع  
 مایغولیا مانیا بود و آن جنونی سعی باشد و علامت آن غضب  
 و قصد و اندوه و ایذا بود و از آنجمله دله الکلب و آن پیش از

نوع دیگر

کرونیج

این حکم را به پنج صول  
 اده جاکو سبب  
 هست آن با سواد اول  
 بین صیار و قطره

اثر اقسام حادث شود و علامت آن ضحک و لعین و غیث و قصد و  
 مردم باشد همچون طبیعت کلاب و از انجمله **قطرب** باشد و علامت  
 آن تحرک بسیار و بی آرامی و از مردم کم تر نخشن و شدت عبوس بود  
 بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح جند باشد و علاج آن همچون **مالخویا**  
**عشق** نیز از مالخویا شمرده اند و آن و سوسپه باشد که مردم را  
 بر فکر صورتی خوب دارد و علامت آن صفرة لون و غفلت  
 و چیره و سکون و کثرت فکر و پنهانی و سرعت و صغیر و صلابت  
 بنفش بود و دایما آه سرد کشد **علاج** او آنست که بکارهای بزرگ  
 و سفر و صید اشتغال نماید و ترطیب باغ با دمان و نطولات  
 کند و تقویت قلب بشراب حاض و صندل و سیب و منفع با  
 غذا زیر باغ خوردند و ترک دیدن محبوب و ذکر او کنند و اگر وصال  
 ممکن باشد بهترین علاج آن باشد و الا به نصیحت و تقیح معشوق  
 و سرزنش و امثال آن سعی کنند که از آن باز آید و کثرت عجات  
 با غیر محبوب **انسیان** فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا خمیده  
 باشد و سبب آن پستلار بلغم باشد بر اجزاء دماغ علامت  
 آن کثرت خواب و تری متحرین و چشم و کرانی سرد و کدورت  
 بود علاج آن هر روز جلای از بالنگو و پنج مهبک بر یکس درم

خون بود  
 از او را  
 عشق  
 باکر زده که بر او بود

انسیان  
 باخیر را

علاج

از زردی  
 لا یکر از یک  
 نظر الیه  
 طابت  
 بدوران  
 از زردی  
 از زردی  
 در ایالات  
 و بعضی  
 کرده  
 در زردی  
 بکتابت  
 در است  
 در ایالات  
 بکتابت  
 کرد  
 تا  
 تصحیح  
 در ایالات  
 کنند  
 بکتابت  
 رنگها

رازینه دو درم کلینکین ده درم تناول کنند غذا نخوابند  
 و کبک و تیه و دراج خورند و تو ابل در آن کنند و بعد از بقیع  
 بحب ایره و قوقایا کنند و فودنه و خردل در مار العسل بخوشا  
 و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و زری و قسط و مرزنجوش  
 بر سر مالند و چند پسته و فودنه و مشک بویدن و با یاقوت  
 و مرزنجوش بخوشانند و سرنجاران فرو آرند و اچیاناماده  
 المیوه و وچ و زنجبیل پرورده و سرکه غصل و سکنجین آن  
 تناول کنند و مصطکی و کندر بخامیند و تنقل بخورند  
 و از آب سرد و از بقول بارده اختراز کنند و اگر بجای  
 مار العسل شکر ریخانی خورند بهتر باشد و بحث و درس  
 بجاولثه و استماع آوازهای بلند مفید بود **و آوی مفید**  
 در فلفل و ج دار چینی زنجبیل هر یک ده درم سنابخم درم جوز  
 سه درم زعفران و عود هر یک ده درم مشک انگی کوفته و  
 پخته با عسل بشنند و یک شقال تناول کنند **افخ** کندر و ج سعد  
 هر یک ده درم فلفل زنجبیل هر یک پنجم کوفته باد و جندان  
 عسل بشنند و نسیان بسبب سو دانیز باشد و علامت آن  
 سرد و خشکی متحرین و کمودت لون و بطو تکلم بود علاج آن

از زردی

بکتابت  
 در است  
 در ایالات  
 بکتابت  
 کرد  
 تا  
 تصحیح  
 در ایالات  
 کنند  
 بکتابت  
 رنگها



بهر کفایت  
در کفایت  
طرح کنند  
بسی جلا بی  
بجود آن  
در امر آن  
بدر کفایت  
ضمانت  
دروغ بگویند

جلابی از نیلوفر و کاکازبان و بالککو و نبات تناول کنند و تنقیه  
دماغ بچب افیتون و مطبوخ آن کنند غذا بنوماش و نخود و مغز  
بادام خورند و استقامت در هین بروغن بنفشه و نرگس مفید بود  
و نسیان بسبب سور المزاج کرم ساروج حادث شود و علامت  
آن خشکی مفرین و دهن و کرمی لمس سرد و تخمیل آتش و شعله و  
چیزهای رنگین بود علاج آن شرب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و پسته  
بآب سرد بسیارند غذا بنوماش با مغز بادام و استغناخ یا حریر  
از شیر سبوس و نبات و روغن بنفشه و ترطیب دماغ بروغنها  
و نظولهای بارده مفید بود **فایده** استغنائی بود که در شقی از بدن  
حادث شود و سبب آن خلطی بلغمی بود که مسالک روح  
نفسانی را مسدود کند علامت آن بطلان حس و حرکت  
بود و نبض بطبی و متفاوت و قاروره سفید باشد و اگر  
لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر و پزمرده نکند و امید  
بر اتوان داشتت علاج او آنست که چهار روز تا توانستند تغذیل  
طعام کنند و از ادویه قویه بچند بهند و باندگی آب گوشت  
بازیره و دارچینی بسازند و بجای آب مار العسل خورند بعد  
از چهار روز جلابی از رازیانه و بالککو و اینسون و پنج نمک

بسی محقق شد  
که زینت قاعده  
صحیح است  
طریقه دیگریم  
نیز گفته از چرمات  
کاتب که حس  
را در بونه اب  
کن و زرد رنگ  
تطعم کن تا  
حس نکلیس  
شد بعد از  
صفحات نازک  
کن و شب به  
پاشد و آتش  
شده دیده

ان دره  
تخلی  
کنی و فزاید  
داخل کنی و فی  
دستی  
فی  
تا از نطفی



صانع خلق و بعد  
حل کند از آن حل جدول  
منقارین بر صفت  
منقارین در جعبه  
کاه که در دست

نمایند **صفت** رخ راز یا نرینج کرفس اذخر هر یک هفت درم تخم رازانه  
و کرفس و اینسون از هر یک سه درم ناخواه زراوند شونیز هر یک دو درم  
در دو من آب بجوشانند تا بایکین آید و بایکین غسل بقیوم آرنج  
است که عصب بامبدار خویش جمد و عضو نیز تابع او شود و بواسطه  
آن از حرکت انبساطی بازماند سبب آن رطوبتی بود که عصب و عضل  
را ممتلی گردانده و در طول آن نقصان و در عرض آن زیادتی واقع  
شده و آنرا تشنج رطب و امتلابی نیرگویند و این بقعنا واقع  
شود و علامت آن علامت غلبه بلغم بود و علاج آن بجمون علاج  
فایح باشد و اگر بسبب پیوستگی باشد که اعضا را غرض شود آنرا  
تشنج یابس گویند و این نوع مشکلمه بود و سبب آن پیوست  
و استغناغ بسیار یا سر یا غم یا حرکات عینفه یا حمیات حاده و  
امراض کثیره التخلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت  
آن باریک و لاغز شدن عضو و تقدم سباب مجفقه بود علاج  
آن ترتیب بدن کنند یا غذیه جرب از گوشت بره و بزغال  
ومغ و ماهی تازه و حو و حریره و شیرمیش و امثال آن و  
اشربه شراب بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیارکدو  
بانبات و شراب رقیق و یا مروج مفید بود و نیلوفر و بنفشه

تشنج رطب

تشنج یابس

تشنج عذب

تشنج رطب

مران به بیان فرج است

و خطی و خشنی شود و بر کف بخندد و کاهو و کدو بخوشاند و در آن آس  
نشیند و بر عضو میریزد و بعد از آن موم روغنی از روغن بنفشه  
و موم و کیترا در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق  
کند و اگر تشنج بسبب کزیدن عقرب حادث شود تریاق <sup>بهر</sup>  
در شرتبی از نبات حل کنند و بیا شامند و اگر بسبب قرصه  
عصب باشد علاج آن خواب آمد و بسبب گرمی حادث  
شود علاج آن قتل و اخراج گرم بود **کراز و تمد** اما کراز  
تشنجی بود که عضلات ترقوه را حادث شود و تمد تشنج  
عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف جنانچه عضو  
بهر طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد  
**لقوه** مرضی بود که در عضلات روی و چشم واقع شود  
و شقی از روی بجهتی غیر طبیعی مخدب شود و از بهایات  
بگردد و سبب آن یا تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود علامت  
آن تمد پوست پیشانی و قلت بزاق و از جانب صحیح چشم  
برهم نتوان نهاد و علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه  
از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت در هر  
که و رت حواس خصوص حس و قوه بود و جفن زیرین فرو

تقریبی  
تشنج  
سازد

کراز و تمد

مدد



عملیه بلغم باشد علاج هر روز جلای از اینسون و رازیانه و  
کلنگین تناول کنند غذا بحود اب با فلفل و زعفران بکوشند آب  
و گلبک دراج خورند و تنقیه بحب ایاره کنند و بعد از تنقیه روغن  
قسط و زرنیق و نرگس رس و پشت بمانند و بحمام کرم رفتن  
و با قلاب نشستن نیز مفید بود و تناول نارچیل و مغز خرگوش  
مفید بود و آنچه از سور المزاج سارج بود بسبب ملاقات  
میردی داخلی یا خارجی بود علاج آن چلتیتت با مال العسل  
یا کلنگین تناول کنند و ادیان حاره استعمال کنند و آنچه  
از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت  
دماغ بروغن کل و مورد و ربوب فواکه مفید بود و آنچه  
بسبب اعراض نفسانی بود مثل غضب و مجالت از آن  
آن سبب باید کردن بهرحیل که باشد و اگر بسبب کزیدن  
حشرات حادث شود شراب بالنگو و تریاقی تناول  
کنند و در از آن سبب کوشند و گاه باشد که رعشه بسبب  
پیوسته <sup>بدن</sup> بود بواسطه استفراغ بسیار و تحلیل یا فراط و  
این قسم مشکله بود علاج آن ترطیب بدن بود تمایل  
شراب نبفشه و خنقاش و غذا بنوماش با مغز بادام

## اختلاج

اسفناخ و فروج فربه و حریره از نشاسته و روغن بادام  
 و نبات و تدبیر بروغن بنفشه بادام باشد **اختلاج حین**  
 اندام باشد و جستن ابرو و چشم و لب و روی و مقدمه  
 لغوه باشد و سبب آن رطوبت لزوج باشد که حرارت  
 غریزی آنرا تجلیل باریج و بخار کند و بسبب غلظت زود از  
 مسام بیرون نتواند شد و قوت دفعه خواهد که آنرا دفع  
 کند پس میان ایشان مدافعتی حاصل شود و موجب **اختلاج**  
 گردد علاج آن تریاق اربعه یا شراب یا لکتو تناول کنند  
 و آن عضو را بروغن قسط و نار دین مالند و اگر احتیاج  
 باشد تنقیه کبها و ایار که مسهل بلغم باشد بکنند **خدر** آنست  
 که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن دفعی است که جمیع  
 نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در  
 عصب واقع شود بواسطه خلطی غلیظ و مانع نفوذ  
 روح نقصانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر بود  
 فصد کنند و تعلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه  
 کنند و معالجات فلج استعمال کنند و اگر بواسطه پلوسیت بود  
 علامت آن همچون علامات تشنج یا بس بود و علاجتش همچنان

خدر

از بیضه ها در اولی  
 در وقت عیب با اولی  
 در وقت عیب با اولی  
 در وقت عیب با اولی

باشد و اگر بسبب ضغظ ورم باشد یا سخت بستن عضو یا بران  
 نشستن علاج آن منع ضاغظ بود و تقویت عضو **زکام**  
 عبارت از فضلات بود که از دماغ فرود آید که اگر منخوین  
 آید زکام و اگر بخلق و سینه فرود آید نزه که گویند و سبب  
 مرض لکرسور المزاج حار بود که عارض دماغ گردد بسبب  
 حرارت آفتاب یا تناول اشياء حاره حریفه علامت آن  
 حمرة و حرقت چشم و خاریدن بینی بود علاج آن در ابتدا  
 فصد کنند اگر سن و فراج مقتضی بود و شراب بنفشه و نیلوفر  
 و عناب تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام و اسطوخ  
 خوردن و از گوشت و شیرینی و منجات احتراز کنند و اگر  
 علامات امتلا باشد بنفشه یا مطبوخ فواکه تلین کنند یا  
 بنفشه و ترنجبین و شیر خشک با خیار جنبه هر یک ده درم و  
 و بعد از تنقیه استحام کنند و بروغن بنفشه استشق کنند  
 و اگر سیلان رطوبات متادای شود بیسوسیس و سرکه یا  
 صندل و کشنیزه بخیر کنند و اگر بسبب سوز المزاج بارد بود  
 که بسبی داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخوین  
 و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوای گرم استراحت کنند

زکام

زکام

بوقص

بوقص

علاج



مجموعه کتب طب

در باب غده های دراز

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

مکان ای که بنویسند

علاج سر بستر شمشین و غیره گرم دارند و جلای انسج همک و پیر سیاه و شام  
 با تم و با لکوشا ول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام و اگر طبیعت  
 مجسب باشد پناخدرم بنفشه و نیلوفر و پیرسیا و شان و خج و همک بیان نوازند که صاحب موی  
 از هر یک سه درم شکر سرخ و خیار جنبه هر یک ده درم بیاشامند و  
 در میان و با بونه و خج همک و کلیل الملک و وزنجوش بخوشانند و سرینه بخانند  
 آن دارند و اگر در حمام نیز بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از رجب گذرانند و دیدم سه نو  
 مخزین آید رقیق بود شونیز و اینسون بگویند و در فرقه بنیدند نه هفته چهار روز از آنها گذرد و  
 و می بویند و تده بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متعادلی شود صبح از شب گفت روشن  
 بکند رو سندر و س و کشته و کاغذ تخیر کنند و در زکام خواب قیید صبح از شب گفت روشن  
 معرق نکنند و بر پشت باز نخفتند تا ماده بیسته نریزد و اگر احساس  
 دغدغه در طلق کنند بتخج آنرا دفع کنند و پسنکی گرم کنند و آب و همین ریزند زمین اصل کلشن  
 سرکه بدان ریزند و پنی بدان فرود آرند اما در نزله از موفات بهر بجهت دیگر گویند گفت این روز  
 و چیزها شور و تیز اجتناب باید نمود و طباب از بنفشه دری یا شتر  
 بنفشه یا ترنجبین خورند و با قلی آب با روغن بادام و حریره از کراپندست آن طیبوار کرد و بر روز  
 شیره سبوس و نبات و روغن بادام و تخم شنبلیله مناسب گم که اگه متده اسهال بر خیزد  
 و اگر بان سعال بود علاج آن کند جنابچه گفته شود در باب  
 امراض صدر انشاء الله تعالی **باب دوم** در امراض چشم بر حافظ

کرم گوید پیش خلق اگر کسی را  
 اگر به نیت لایق بچسبند  
 کرم گوید پیش خلق اگر کسی را  
 کرم گوید پیش خلق اگر کسی را  
 کرم گوید پیش خلق اگر کسی را

کرم گوید پیش خلق اگر کسی را  
 کرم گوید پیش خلق اگر کسی را  
 کرم گوید پیش خلق اگر کسی را  
 کرم گوید پیش خلق اگر کسی را

صحت عین واجبست که از جماع و سکس متواتر و تناول عدسین  
 و باد بخان قدید و کوشتها و طعامهای شور و ریضارهای و کما  
 احتراز کنند و چشم از هوای گرم و سرد و دود و غبار نکه و انحراف  
 و از اذمان کتابت و پخوانی و گریه مجتنب باشد و نظر در شیاء  
 براق نکنند و استقام معتدل و تدبیر سر بر و عن بنفشه و کدو  
 کنند و روشنی و کل الجواهر اعیانا در چشم کشند **ضعف بصر**  
 اگر بواسطه غلبه خون بود و علامات آن ظاهر بود قصد قیال  
 کند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب  
 با ترنجبین جلاب سازند و غذا بنوش با مغز بادام و اسفناخ  
 خوردند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و قوتیای غوره و کدو بکشند  
 و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دم و مع و رمض  
 بود بی حمرة و وجع و در عقب خواب و کل زاید بود علاج آن  
 هر روز جلابی از رازیانه و پنچ مرکب تناول کنند و بعد از  
 نفخ تنقیه با یاره فیکر یا قرص بنفشه با ترید و سقمونیا بریان  
 کرده کنند و غرغره با و العسل و رازیانه کنند و روشنی بچشم  
 و با سلیقون در چشم کشند **رمد** ورمی حار بود که در ملتحمه حار  
 شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و قفا

در چشم کشند و روشنی و کل الجواهر اعیانا در چشم کشند  
 اگر بواسطه غلبه خون بود و علامات آن ظاهر بود قصد قیال  
 کند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند یا بنفشه و نیلوفر و عناب  
 با ترنجبین جلاب سازند و غذا بنوش با مغز بادام و اسفناخ  
 خوردند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و قوتیای غوره و کدو بکشند  
 و اگر از ماده بارد رطب بود علامت آن دم و مع و رمض  
 بود بی حمرة و وجع و در عقب خواب و کل زاید بود علاج آن  
 هر روز جلابی از رازیانه و پنچ مرکب تناول کنند و بعد از  
 نفخ تنقیه با یاره فیکر یا قرص بنفشه با ترید و سقمونیا بریان  
 کرده کنند و غرغره با و العسل و رازیانه کنند و روشنی بچشم  
 و با سلیقون در چشم کشند **رمد** ورمی حار بود که در ملتحمه حار  
 شود و اگر از ماده دم باشد علامت آن وجع محرق و قفا

امد و سوی

و اگر دست معده ضعیف بود  
که در وقت از حد تکلیف را نماند  
و اما کلسین را باید در شش و طبع کاه  
و بنیبه زداغی کرده کور کور کند  
دوش و کلسین و کلسین را در معده  
و اما کلسین را باید در شش و طبع کاه  
و بنیبه زداغی کرده کور کور کند  
دوش و کلسین و کلسین را در معده

چشم و ضربان صدغین و کثرت تمد و دمعه و رمض و ثقل باشد  
علاج فصد قیقال کند و تمین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آه کند  
و شراب غناب و نیلوفر تناول کند و اگر صفراوی بود علا  
آن شدت وجع و خاریدن بی دمعه و رمض باشد علاج آن آب  
انار کرایا تر هندی یا نبات تناول کند یا نبغشته و اجاص و عناب  
و نبات کلاب سازند و تنقیه بمطبوخ بامبله زرد کنند و قرص نبغشته  
و در بهر دو نوع شیر زنان و سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم  
بجکانند و صندل و رو باه و ترکاب و کلاب و لعاب بزرقطو نبات  
و ما میثا بر حوالی چشم نهاد سازند و شیاف ایض و کافوری و افیونی  
در چشم کشند و اگر لمغن باشد علامت استغناخ چشم بود و کثرت رمض  
و دمعه و التصاق جفن و ثقل اما حمرة نباشد علاج تنقیه دماغ کند  
بجها و ایار و حقهما نرم و اگر سوداوی بود علامت آن صداع  
و بیوست چشم بود و جفن بر بهم نهدسد علاج شراب نبغشته و نیلوفر  
و خشخاش تناول کنند غذا بنوماش با مغز بادام خورند و  
ضمادات و نظولات مرطبه استعمال کنند و روغن زردی عظیم بود  
که بیاض متورم شود و چشم تنگ بر نتواند گرفتن و پیشتر  
صبیا نرا عارض شود و علاج آن همچون علاج رمه باشد و حجا

اصفاوی

اصفاوی

اصفاوی

اصفاوی

نقره و ارسال غلج مفید بود و در رمه مطلقا از گوشت و شترنی  
و جماع احتراز کند **طرفه** نقطه خون باشد که در طبقه ملتحمه حادث  
شود بسبب لطیفه یا ضربه یا حرکتی عینفه یا صیحه شدید علاج  
آن قصد و حجامت کند و تراب غناب و ترنجبین تناول کند  
و لیکن طبیعت مطبوع فوکه و نفوق آن کند و قوطه خون کبود  
یا بطنها یا کل ارمنی و شیر ذخره آن در چشم جگانه و روغن کل  
و سفیده پیضه نیز شاید و در ابتدا همیشه و کل ارمنی و فوفل حوالی  
چشم ضما د سازند و در آنها اکلیل الملک و بنج و مرک و دم لاجوی  
و زعفران و زرده پیضه بار و روغن کل ضما د سازند و اگر طرفه  
بسبب حاده حادث شود از گوشت و شترنی احتراز کند و شترنی  
بنفشه و غناب خورند و تنقیه بقرص بنفشه یا سقمونیا با مطبوع  
پایله کند و شیاف آبار کشند **صفت** اسفندج مغپوله دم  
انزروت سه درم نشاسته کثیرا هر یک دو درم افیون بخندم نیم  
سحق کند و شیاف سازند و در وقت حاجت آب می  
سایند و میکشند **ظفره** زریادتی بود که از کچ چشم ظاهر شود و  
منتشر گردد تا بسپا همه چشم رسد علاج آن در ابتدا قصد  
باشد و تنقیه بحب ایاره و ایاره جالینوس کنند و از لبنیات

صنفه الطیفه  
اصفهان ظاهر در دم  
کندر جان در این وقت  
بیاثر است و در چشم  
و در نصف چشم است  
و در نصف چشم است  
و در نصف چشم است  
و در نصف چشم است  
و در نصف چشم است  
و در نصف چشم است  
و در نصف چشم است

علاج  
ان اوصاف  
در وصف  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال

و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال  
و کمال

در دوپای

و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف با سلیقون  
 قیصر و روشنائی در چشم کشند و اگر ظفره غلیظ بود بهترین علاج  
 کشت باشد **سبل** پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و  
 بتدریج زاید شود و سبب آن امتلاء عروق چشم باشد از  
 خون غلیظ علامت آن کله و پیمان رطوبت و ضعف  
 بصر و ظهور عروق بسیار بود و در چشم و از روشنی و جراح  
 متاذی باشد علاج فصد عرق پیشانی و عرق ماق کند و  
 احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کند و هر روز  
 جلایی از بنفشه و نیلوفر و عنای و ترنجبین و نبات تناول  
 کنند غذا بنوماش و مغز بادام خورند و بعد از نفع این مطبوخ  
 بیا شامند **صفت** سنا کل سرخ بنفشه هر یک پنجم نیلوفر چهارم  
 بیلله پسیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده و بر  
 بادام جریب کرده دو درم خیار جنبه هر یک ده درم سقمونیا  
 بریان کرده نیمه آنک بعد از آنکه فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند  
 و شیاف قلعند و با سلیقون و دینار جون و روشنائی  
 چشم کشند **صفت** ان شیاف قلعند رو سبج نیمه درم زنجار درم  
 لوشاد در بوره زرنج مصعد هر یک سه درم سق کندی و سیا

ترنجبین

پنجم درم

شیاف  
روشنائی

بسیار است که از آن که بشکند امتداد می  
 بهر آنکه تازه و دریم می  
 در هر روز آن اصل کلیدی  
 در هر روز آن اصل کلیدی

سازند و وقت حاجت آب رازیانه بسایند و بکشند و اگر  
 بدین معالجات به نشود بمقراض لقط باید کرد **جرب عین** خستنی  
 باشد که در باطن جفن حادث شود و با آن خارش بود علاج  
 فصد فیعال کند و شیاف امر و اخضر و روشنایی بکشند و اگر  
 با جرب رمد منضم شود ادویه حاده استعمال نکنند و تنقیه  
 بمطبوخ بیله یا حب ایتمون کنند و جفن باز گردانند و مازو  
 سحی کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند  
 و اگر فرم نشود و جفن غلیظ بود هر با مداد و شب جفن باز  
 میکردند و بشکر حاک میکند تا خون از آن بیاید و ادویه  
 حاده بر آن افشانند و شیاف ابیض شیاف آبار در خشم  
**قروح عین** سب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع ناخس  
 و ضربان باشد علاج فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه  
 و ایاره کنند و شراب بنفشه و عتاب تناول کنند غذا نوش  
 با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب یا شیر خشان  
 خورند و شیخ سوخته و شادنج بشویند و بسایند و ذرورس  
**وقت عین** سوزش چشم بسبب انصباب اخلاط تیز یا ارتعاش  
 بخارات بود علاج اگر علامات امتلاظا هر بود فصد کنند

نسیب  
 به پیشانی  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن  
 که اینست آن

قروح عین

و تیس طپعت و بعد از تنقیه این گلن کین کشند فلفل دار فلفل بهترین  
 زعفران چهار درم حوض شش درم سنبل چهار درم کافور در  
 یکو بند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامات امتلا نباشد  
 قویای غوره بکشند و کاسنی ترکیب کنند و باروغن کل ضماد کنند  
**نزول آب** عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه غبیه ریزد و مانع  
 ایضا ر شود و بسبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضریه  
 سقطه که عارض شود یا در عقب صداع مزمنی حادث شود  
 و علامات آن در ابتدا تخمیل مثل پیشه و موی و دود و  
 شعاعات مختلفه کنند علاج هر روز جلایی از رازیانه و  
 بالنگو و پنچ مهک و کلقتد تناول کنند غذا نخورد آب و بعد  
 از نضح تنقیه دماغ بحب ایاره و جب قوقا یا کنند و از اطعمه  
 بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیبا  
 و مرات و با سلیقون در ابتدا بکشند و این شیبا نیز  
 مفید بود شتم المنطل کیشقال فریون نیم درم نوشا در نیم درم  
 سفید یک درم و نیم زهره بزده درم همه با هم بسایند و بسایند  
 خشک کنند و بعد از آن آب رازیانه یا سداب شیبا  
 سازند و بوقت حاجت بکلاب بسایند و در چشم کشند  
 و خشک نزنه

نزول آب

علاق



کتابخانه اول  
کتابخانه دوم  
کتابخانه سوم  
کتابخانه چهارم  
کتابخانه پنجم  
کتابخانه ششم  
کتابخانه هفتم  
کتابخانه هشتم  
کتابخانه نهم  
کتابخانه دهم

وضفیه ۵۲ بجا  
دول گذار تا ضفیه سده که رسید  
سده گذار بر کس دو یک خان و گذار و ضفیه دوم  
وضفیه بهلولی ۱۸۱ تا گذار و هم چنین

و آب چون مستحکم شود و منع ابصار کند آنرا بغیر از قرح علما  
نباشد **هر** آن باشد که بروز نه بیند و سبب آن قلت روح  
باصره یا رقت آن بود علاج ترطیب و تقویت و ماغ کفند  
باغذیه و طب و تغلیظ خون باغذیه لزجه مثل بهر سیه و پاچه  
و از میوه انجیر و انکور مناسب بود و برود حصم در چشم  
کشد **عشا** آن بود که بشب نه بیند و سبب آن بخاری غلیظ  
باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و  
در روز بواسطه حرکت وضو آفتاب بخارات لطیفه  
گردد و ابصار حاصل شود علاج هر روز جلایی از رازانه  
و پنچ مهک و کلقد تناول کنند غذا نخورد آب با مرغ جواته  
و گنگ خورند و قفل و زنجبیل و دارچینی در آن کنند و بعد  
از نفع تنقیه بحب یاره و قوقا با کنند و عطسه آرند بپویند  
کنند شن و جند پند پسترو قفل و بابونه و شیش و رازانه  
و خشک بخوشانند و سر بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم  
کشد **صفه** مشک و زعفران و زهره کلنگ و زهره شیو  
مساوی سحق کنند و آب رازانه شیاف سازند و بوقت  
حاجت آب بسایند و در چشم چکانند **بیا فن** سفیدی است که  
کشد

در طبقه

کتابخانه اول  
کتابخانه دوم  
کتابخانه سوم  
کتابخانه چهارم  
کتابخانه پنجم  
کتابخانه ششم  
کتابخانه هفتم  
کتابخانه هشتم  
کتابخانه نهم  
کتابخانه دهم



و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی

در طبقه قرینه حادث شود و اکثر بعد از قرصه و رمد و آبله بود  
علاج تنقیه و داغ بحب ایاره و حب بنفشه و ایاره بجا  
کنند و زبان دران سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام  
مفید بود **زرد** زردالجهر انزروت نبات هر یک جاردم  
بوره بکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود  
این شیاف بکشند **صفه** سیخ اشق انزروت هر یک چهارم  
زردالجهر بوره نان تازه هر یک مشت درم زنجارنگ اندک  
هر یک درمی گوفته و سحق کرده باب رازمانه یا سداب  
سازند و در وقت حاجت روغ بچوشانند و شفاف دان  
حل کرده در چشم جکانند و صبیان را بواسطه التصاق جفن  
و تخنن مواد بچشم حادث شود و بسبب عدم تحلیل شدن  
و آنرا بدین شیاف علاج کنند **صفه** کندر عمه و ت صبر دم  
الاخوین کحل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند و باب رازمانه  
شیاف سازند **سلاق آنت** که جفن غلیظ و سرخ شود بوی  
ماده غلیظه اکل که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته نشود  
و پشته از رمد حادث گردد علاج اولاشقیه دماغ کنند از  
خلطی که غالب باشد و استقام مفید بود و عدس بکلاب

و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی

بعد از رمد

و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی  
و نه نقل عسلی

تورک بوشا نذ تا ممترا شود و ضما د سازند یا سفید  
و روغن کل بهم بزنند و بران نهند و آنچه مرض باشد فصد  
و وق پیشانی و جامت نقره باید کرد و نحاس خسته  
نیدرم و زجاج سه درم زعفران و فلفل هر یک رمی بسایند  
و بشراب بسروشند و ضما د سازند **شترناق** شخمی زاید بود  
که در جفن اعلی حادث گردد و آنرا ثقیل گرداند و پیشتر  
صنبان مرطوبی مزاج را حادث شود علاج آن آنست  
که شق کنند و پیرون آرند و نمک و زیره دران ریزند  
فرقه بسره که ترکند و بدان نهند تا بقتی که باشد بگذرد بعد  
از ان بادویه ملصقه علاج کنند **برده** مرطوبتی بود که در  
باطن جفن متجمع شود و آنرا با نر زوت و صمغ بجم و سرکه  
طلا کنند و اگر مفید نبود شق کنند **شونقلب** این مرض بسبب  
مرطوبتی که در اشعار و اجقان متعفن شود حادث گرد  
علاج اولاً تنقیه دماغ و بدن بحب ایاره قوقا یا کنند و  
موی را که وارگونه شده باشد برکنند و بشیر بخیر و خون  
ضعف یا خون قزده شتر یا قزده اسک موضع تنف را طلا  
کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر با چند پد ستر مفید بود

و پیرون آرند  
مر

برکنند و بسوزنی گرم کرده موضع موی را داغ کنند و اگر کمی  
یا کم موی نباشد بدین یا مضطکی مویهای دیگر بد و جسیاتند  
یا سوزنی با یک در جفن فرو برند و آن موی در سوراخ  
سوزن کشند و بطرف ظا هر جفن بیرون آرند و اگر موی  
بسیار باشد غلاجی بهتر از تشنه نیت و آن جان باشد که بعضی  
از پوست جفن بچینند و بعد از آن بهم دو زنده تا پوست  
کشیده شود و موی باز طرف خارج آید و بعد از آن  
سوخته و مصطکی و قطران و زجاج بسایند و در چشم کشند  
و شیاف اخضر و یا سلیقون و روغنهای مفید بود **انتفاخ**  
**اشغار** رخیتم قره بسبب رطوبتی بود که در اهدا بس جمع شود  
و علامت آن حرمة و صلابت جفن باشد علاج تنقیه و داغ  
کنند و بعد از آن نه هین سر بر و غنچه و کد و واغذیه مرطبه مثل  
بنوماش و اسفناخ و کد و خورند و اگر انتفاخ بعد از امراض  
حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید  
کرد و بجز ارتمی الحال مناسب بود **دو ایغی** که مبتد اشغار  
بود چنی و شیخ و استه فرما دود کنند هر یک دو درم سبیل  
حب بلسان هر یک در می بخورند جارد درم سخی کنند و بمیل در

در اشفار میکشند **قمل اشفار** جانوری بود که از رطوبت عفن  
در اشفار حادث شود علاج تنقیه دماغ کنند بحب ایاره  
و قوقایا و اجفانرا آب نمک بشویند و روغن پسته زرد  
تلخ در آن مالند و صبر و میوینج طلا کنند با پوره و شب  
یمانی یا زریق مقتول یا چنا و نمک و از امتلاء و غداء شب احتیاج  
کنند و استحام در حالت خلومعه مفید بود **خیالات**  
اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که آن  
بسیب قوه حس بصر بود که غبار هوا و بخار غذا اجناس  
کند و علامات این سلامت و قوت ابصار بود و تدبیر  
آن با عذیه غلیظه کند و گاه بود که تخمیل اسطوانه آید و در کنند  
که از پیش چشم بر آید و سبب آن خلطی سوداوی بود که  
در شریان حادث شود علاج آن تنقیه <sup>دماغ</sup> بحب ایاره بود  
و بعد از آن تناول اطریفیل مفید بود و اگر تخمیل کنند در  
عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر بالابری  
یا از بالابری آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی عین  
علاج تنقیه معده یعنی کنند و تنقیه دماغ بحب ایاره و  
ذبح بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفیل صغیره **حل**

نوع سوم کرم  
۴۸

کرمی چشم اگر خلقی باشد علاج پذیر نبود و اگر عارض بود  
سبب آن تشنجی بود که در اغشیه دماغ حادث شود و طبقه  
صلیب را جذب کند و آن اگر بواسطه پیوستگی باشد که از  
اغشیه و دماغ حادث است فراع مفروط یا مقاسات امراض  
و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب  
بود و علامات تشنج یا بس علاج آن شراب بنفشه و خشک  
تناول کنند و غذا بنوماش و شیره مغز بادام و اسفناج  
و کدو و زعفران بنفشه و کدو و شیر زمان بر سر مالند  
بر هر مالند و بنفشه و برک بید و کدو و خشکاش بچوشانند  
و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیه دماغ بود علامت  
آن علامات تشنج امتلائی بود علاج تنقیه دماغ کنند بحبها  
و ایار و زعفران با بونه و شنب و زکس در سر مالند و اگر  
در طفولیت از هیات شیر دادن و خا باندن واقع شود  
مکلیف طفل کنند تا نظر بخدمت خلاف کند و از ادویه  
مبغزه و مجفقه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند که در  
برابر عین سوراخی جهان کرده باشند که او را نظر راست  
کرد تا باز حال خود گردد **بایس** در امراض گوش حافظ

صحت سمع را باید که از اغذیه غلیظه و میخوات و باد سرد و کرم  
و اصوات عظیمه مثل طبل و یوق و رعد اجتناب نمایند و اج  
روغن سرین و زرنیق در گوش جکانند و بعد از زمانی  
کنند و جرک از گوش پاک کنند تا جمع نکند که مچ شود و هر سال  
تنقیه دماغ بجموب و ایارجات مناسب بود **وجع اذن**  
اگر از غلبه خون باشد و علامت آن ظاهر بود فصد قیفال  
کند و شراب بنفشه و عناب و ترنجبین تناول کنند و تنقیه  
دماغ بمطبوخ بلبله یا فواکه کنند و آب تورک و شیر زنان  
و روغن کل و آب کدو و آب خیار و آب غوره و قخل  
خمر در گوش جکانند و اطراف گوش بصدلین و کلاب  
و آب کشیزه و کاهو و بید و بتان افروز طلا کنند و اگر  
علامت غلبه صفا ظاهر نبود استعمال مبردات مذکوره  
کنند و اگر وجع بغایت سخت باشد جبهه افیون در روغن  
کل بکدازند و در گوش جکانند و اسهال صفا کنند و  
اگر علامت بلغم ظاهر شود تنقیه بحب ایاره و قوقا یا کنند  
و غرغره بسکنجین عسلی و روغن قسط و سوپن و مرزنجوش  
و بادام تلخ در گوش جکانند و آب ترب و مرزنجوش نیز شایسته

در گوش

تغذیه

طلا  
صفا

بلغمی

و هج سودا اول

و کلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامات سودا ظاهر بود  
 ثقیفه کجب اقیتمون و اصطنخینون کنند و روغن زکس و بادام در  
 کوش بجانند و شیر زمان بر سپرد و شند و اگر این وجع از بشره یا  
 ورم باشد علامت آن تب و نقل سرد و پیشانی و قاق و اضطراب و  
 سیلان دم بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و غنا  
 تناول کنند غذا کشکاب یا بشیره خنثیاش خورند و تلین طبیعت  
 بیله یا مطبوخ فواکه یا نفع آن یا ترجمین و شیر خشک کند و شیب  
 ایند و این شیر و ختر آن در کوش بجانند و رو باه ترکیب و صندل و آب  
 کشیز در حوالی کوش بالند و نیلوفر و بنفشه و خطی و با یونه بر یک  
 پنجم آرد جو آرد با قلی بر یک درم با هم بسایند و آب رو باه  
 ترکیب و کشیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و  
 علامات جمع شدن مده و قبح ظاهر شود و لعاب حلیه و بزرگی  
 م و ر شکر شیر و ختر آن در کوش بجانند تا نفع یابد و منفعی شود  
 و بعد از آن قیلله از گتان بعسل و انزروت بیا لایند و در کوش  
 نهند تا مده پاک شود و اگر بسبب طول قرصه و مواد غفنه  
 گرم متولد شود و علامت آن احساس حرکت و خارشن بود  
 آب در مته و مرز بخوش و آب و ورق شفا لوی یا بوره و سر

در می

قطره

ضاد

قطره مده

قیله

و هج ارقصه

تالمات  
در

آب شحم خنظل در گوش جکانند و بعد از آن قنده از چشم بچیند  
 و در گوش میگردانند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش  
 بسبب راج غلیظه باشد اگر بشکرت معده بود علامت آن  
 غشيان و سیلان لعاب صداع بود علاج تنقیه معده بقی  
 کنند و تلین طبیعت بمطبوخ بیله یا فوکه و ادمان حاره در گوش  
 جکانند و اگر بشکرت ماغ بود علامت آن دوی و طین صداع  
 بود علاج تنقیه ماغ کنند بجهها و ایارما و اکلیل الملک و ورق  
 نار و برنجاسف و مرزنجوش بچوشانند و سر به بخار آن بدازند و  
 بشقل آن ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش  
 رسد یا آب سرد بر سر ریزد و روغن مرزنجوش و بابونه در گوش  
 جکانند و سر گرم دارند و گوش بنجار شلغم نمخته و خردل و بابونه  
 و حنایش مذکوره فرود آرند **صم** کرانی گوش است اگر مولوی  
 یاد پری بود یا بسبب ضربه و سقوط بود که موجب تنگی عصبه  
 مفروشه شود علاج پذیر نیستند و اگر از غلبه صفرا باشد چنانچه  
 در حیات حاده حادث می شود علاج هر روز سه شربت بنفشه  
 یا بنفشه عربی یا تربنجبین جلاب سازند یا عتابه عدد و  
 آجا ص عدد و بنفشه سه درم و تربنجبین ده درم غذا تمیزند

وضع راج

بجود

وضع الادوی  
در گوش  
او الهوار

صم



یا الوجه خورند و اگر تب باشد بخواب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ  
 فواکه یا مطبوخ بلیله یا نیند انک سقونیان بریان کرده و روغن کل  
 در گوش جکانند با آب اتار یا پوست افشرده بخوشانند و بجکانشند  
 و اگر بسبب غلبه بلغم بود علامت آن ثقل سر و بلادت حواس  
 و کثرت خواب بود علاج هر روز جلای از اینون و پنجه مرکب و  
 کلنگین تناول کنند غذا نخورد آب باشیره خشکدانه خورند و بعد  
 نفع تنقیه نجیب ایاره و قوقا یا کنند و روغن مغززد آلو تلخ و  
 بادام تلخ و سداب در گوش جکانند یا زهره کلنگ آب در گوش  
 و ششم حفظل یا انجیر و خردل بکوبند و قیله سازند و در گوش نشاند  
 و اگر بسبب پوست داغ باشد علامت آن باریک شدن  
 و پنی و غور عین باشد و این نوع بعد از سه یا جمیع یا تعب  
 منقطع حادث شود علاج آن ترطیب داغ بود بروغن بنفشه  
 و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش جکانند  
 و اگر صمم بواسطه اجتماع و سح بود و آنرا بر آفتاب نتواند دید  
 علاج او آنست که با لئی که برای این کار است پاک کنند و بعد  
 از آن روغن بادام یا شیر زنیان بجکانشند یا بشب روغن زنیان  
 جکانند و با مداد ان بجمام روند و گوشش بر تاوه گرم کنند

صمغ عربی

قطرات  
قیله

صمغ عربی

و شیر زنیان و تناول  
اغذیه مرطبه مثل  
بنوماشی

صمغ و سخن

پرونی آید **طین و دوی** آواز گوش آنچه باریک حاد بود طین گویند  
و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریحی غلیظ  
باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود  
و گاهی شتداد کند و اگر بسبب فضلاتی بود که بگوش ریزد  
بواسطه امتلاء دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طین بود  
علاج جلای از رزایانه و پنجه مک و اینسون و کلقتد تناول  
کنند غذای نوحه آب بازیره و دارچینی و زعفران و برکشت  
و روغن قسط و سوپس و خیری در گوش بکافند با آب تب  
پوشونیر و چند پدستر و بابونه و شبت و اکلیل الملک و حبس  
ورق غار و ترب و وزنجوش و برنجاسف بکوشانند و گوش بخا  
آن بدارند و ادمان حمام مفید بود و آنرا که از امتلای دماغ  
بود اول تنقیه بحب ایاره و اصلطحیقون باید کرد و بعد از آن  
استعمال قطورات بخورات اگر بسبب پیوست و خلوی  
باشد علامت او آنست که در کرپسکی زاید شود و در سیری  
ساکن گردد علاج آن ترطیب دماغ بود با دمان حمام و  
تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زمان و روغن بنفشه و اگر  
بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند

بکافند

بتراب محاض و لیمو و سیب و آب گوشت مطیب و استعمال <sup>مشهور</sup>  
 معتدله **شیاف** که در وی و ثقل گوش زایل کند شحم الحنظل یکدرم  
 بوزن آن نیمدرم چند پدید ستر و زراوند مدوج هر یک درمی و نیم  
 و عصاره افشین و فطره و فرقیون هر یک دانه کی کوفته و  
 پنجه بزهره کا و برشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج <sup>مقدار</sup>  
 عدسی باروغن بادام تلخ بسایند و در گوش جکانند **قروح اذن**  
 اگر نو باشد شیاف <sup>مقدار</sup> یا سکه یا آب غوره و غسل در گوش جکانند  
 یا مرهم اسفندیاخ یا با سلیقون استعمال کنند و آنچه مزمن یا سینه  
 قطران بجکانند **دخول هوام و آب** اگر جمده در گوش رود علا  
 آن احسان حرکت بود علاج آن آب ورق شغالو یا صیر  
 یا آب کرم حل کرده یا آب پودله و کبر و افشین و شیخ و قنیل  
 و قسط در گوش جکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آرند  
 بقطره آوردن یا با آب مخصوصه و اگر آب در گوش رود علا  
 آنست که بعد از حمام شنای کردن حادث شود و با آن وجعی  
 باشد پس اگر تجویک سرو بر جستن بیرون آید فهو المراد و الا <sup>جواب</sup>  
 شیش یا رازیانه یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش باید کرد  
 و طریقی که بیرون باشد پاره پاره پنبه بر آن چسبند و بروغن جربن



و این پراک کند مفید باشد و اگر از اینها وجعی و هرقتی حادث  
 شود روغن بنفشه استنشاق کنند و شونیز کوفته با آب  
 مرزنجوش و فودنه خشم را نافع بود **بنفشه** سبب عفونت  
 اخلاطی بود که در مصفات جمع شده باشد علاج اولاشقیه بدن  
 کند بمطبوخ فواکه و کبجین خردل غرغره کنند و فودنه و آب  
 بکوبند و در پنی دمنند و فودنه و بول شتر نیز مفید بود شراب  
 ریحان استنشاق کنند و سعد و سنبل و صبر و قونفل بکوبند و آب  
 فودنه یا مورد بپوشند و قیلله سازند و در پنی دمنند **بنفشه**  
 اگر ریش بود فصد قیغال کند و تنقیه کب بنفشه و مطبوخ فواکه  
 و استعمال مریم سفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه  
 مری تناول کنند و قیلله را بموم روغن از روغن بنفشه و موم  
 و مغز ساق کا و ولعاب به دانه بیالایند و در پنی نهند و از  
 گوشت و شیرینی و مخوات احتراز کنند و اگر قرصه کمنه بود پنی  
 بسره که بشویند و فریق سفید و فلغل بکوبند و در پنی دمنند **بنفشه**  
 گوشتی زاید بود که در مخزین بر وید و منفذ را تنگ کند علاج  
 و حمام و تمیین طبیعت بمطبوخ فواکه و هلیله و استعمال مریم  
 زنجار کنند یا بوست انار ترش بسایند و آب بپوشند و قیلله

سازند و در پنی نهند یا از آنک در دودم  
 زنگار بنام درم سخن کنند و قیلله

بدان ملوث کنند و در پنی ننند و اگر بدینها زایل نشود قطع  
**جفاف نفخگی** پنی که در حیات حادث شود بسبب **سپس**  
بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک  
شود و این را بدان بدانند که ایما نافع شود طلاج ترطیب  
دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و منجوات **احراز**  
کنند **رعاف** اگر خون از پنی بسبب بخار بود در روز با حوری  
قطع نباید کرد مگر که از افراد الضعف غالب شود و اگر بسبب  
حدت خون آید علامت او آنست که اندک اندک آید و تنگ  
بود علاج شراب سفیده و عناب تناول کنند و آب برف  
بر سر ریزند و اسپتشناق آب کشیده کنند و کل ارمی با سر که بر  
سر طلا کنند و عصاره بادریج و کشیر با اندکی کافور در پنی  
کشند و آب سر کین خس نیز مفید بود و فیتله بعد از آنکه تر کنند و با  
و شب و کفار و نشاپسته و صمغ عربی سعی کرده بیالایند و  
پنی ننند و که با و کاغذ و صدف و بشته و شاخ کاکوهی و پو  
پینه مجموع سوخته نیز مفید بود و اگر رعاف بسبب غلبه خون  
باشد علامت او آنست که غلبه آید و غلیظ بود علاج **فصد**  
قیقال کنند و حجه بردوش و مراق ننند و فیتله بغار آسپا و حو

سیاوشان و شب یانی ملوث کنند و در پنی نهند و کل ارمنی  
 و عدس و ورق کل و صندل و کلنار و اوراق کبوتر و پپ  
 و خشکاش و زجاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه بر  
 پشانی طلا کنند و بنج عنکبوت و قلع طار محرق بخل خمر فیتله  
 سازند و در پنی نهند و با بنو <sup>باز</sup> بندند و انبیین را میکشند **فیتله**  
 افیون دانگی غبار سیا کلنار عفض هر یک نیم درم بگویند و با  
 آب سرکن فرم برشند و به بنج عنکبوت بیا میزند و در پنی  
 نهند و اگر از طرف راست آید مجمه بر کبده نهند **باب پنجم**  
 در امراض دمان و لبه زبان از انجمله قلاع است و آن تیزی  
 بود که در دمان پیدا شود و منتشر گردد و اگر دموی باشد  
 علامت آن حرمت و حرارت و بر آمدن آن بود علاج **فصد**  
 قیغال یا چهار رک کنند و آب انار بین یا ترنجبین و نبات تناول  
 کنند غذا بنوماش و مغز بادام با آلوئی کیلی یا تمبر بند می خورد  
 و تبیین طبیعت بمطبوخ قواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر  
 بسکه و کلاب بشویند و کشینز و سماق و کلنار و کل سرخ و  
 عدس و فو قل و طباشیر متساوی بگویند و در دهن افشانند  
 یا کلنار و سماق و کل سرخ و نشاسته و تخم تورک و تخم کابو

انگور و پید و خشکاش  
 و زجاج

و از از صابون بطحال و صندل  
 و کلاب و آب کبوتر  
 طلا کنند

ما تریب و تطیب  
 حقه الخلی النار  
 و تاخذ هذا  
 لقرن جزوا وح  
 برادة الغصنة  
 جزوا و لیحرقها  
 انما و لیتروله  
 بالانیت و  
 لظنون لده  
 حتی یورجدا  
 احمر او حله  
 اصفر او زهرج  
 بالذهب  
 بوزنه یخرج  
 علیما لیتا بتا  
 انما و  
 ریح القلی و یسمل بالخی  
 الممتحنه و یسمل بالخی  
 و یطعن فی الخلی  
 یاخذ صفرا الحری  
 هفتا بالنار و  
 ریح القلی و یسمل بالخی  
 الممتحنه و یسمل بالخی  
 و یطعن فی الخلی

ضدل و طباشیر و فوفل بریک یک درم کا فور نیدانک سخن  
 و ذرور سازند و بعد از زمانی بسره که و کلاب مضمضه کنند  
 اگر قلاع از بلغم مالج حادث شود علامت آن سفیدی  
 زبان بود و قلت عطش و وجع علاج کلقتند و رازیانة و  
 یخ مہک جلاب سازند و تنقیہ بحب صبر و ابارہ و مطبو  
 تربہ کنند و عاقر قرقا و امیران و تخم تربہ رسره که بخوشند  
 و بدان مضمضه کنند یا ورق زیتون و برنجاسف و مرزنجوش  
 و اکیلل الملک بخوشانند و مضمضه کنند و اگر از ماده سوا  
 بود علامت آن سواد لسان و لذع و حفاف آن و عدم  
 لعاب بود علاج تنقیہ بمطبوخ افیتمون و جب آن کنند و مغز  
 ساق کا و پسه بط و روغن بنفشه یا بهم بیامینند و بر زبان  
 دهن بالند و در ابتداء مرض کلنار و سماق و ماز و در سرکه  
 بخوشانند و بدان مضمضه کنند و در اخرا یا بنجر و شبت و بابونہ  
 و اکیلل الملک و اگر این بشرات متعفن شود و ازان متنی حادث  
 شود و ایل و جوز و فودنه در سپرکه و کلاب بخوشانند و بدان  
 مضمضه کنند و نراج سفید و زرد و فودنه و کلنار و ورق کل  
 و سماق و شوب یانی سق کنند و بدان افشانند بخ کند دهن

اگر



اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون الطعمه  
 بارده تناول کنند ساکن شود و در خلط معده زیاد بود  
 علاج آب انارین یا تمزندی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار  
 کدو یا سنگبین با نقوع فواکه تناول کنند غذا اسهاق یا غوره  
 یا انار خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه نازرد الو  
 و امرود شفا لوب و خیار کدو مفید بود **جی نافع** سعد از خرستیل کلنا  
 صد ل سفید پوست ترنج را که قاقله متساوی بگویند و بکلا  
 و نبات بپوشند و جب سازند بمقدار نخودی و در دهن گیرند  
 و اگر بسبب بلغمی باشد که در معده متعفن شود علامت آن  
 کثرت بزاق و بی طعمی دهن بود و در طلا و امثالیکسان باشد  
 علاج در هفته دو بار قوی کنند بطبخ شیرت و ترب و ثم خربزه  
 و اندکی عسل و نمک و بعد از آن کلقتند و از یانه بخورند یا  
 سنگبین لعق کنند و اگر احتیاج باشد بجمب صبر یا مطبوخ ترب  
 تنقیه کنند و از اغذیه غلیظه و لبنیات اجتناب نمایند و اجبا  
 اطیفیل کبیر یا صغیر و زنجبیل و پمیده پرورده خورند و مصطکی  
 و کندر و قاقله و قرنفل بخانند و عود و زنجبیل و سعد و کباب بگویند  
 و بعسل پشته جب سازند و درد دهن گیرند و اگر بسبب فساد

گوشت بون دندان باشد قصد چهار رک یا قیفال کند و غنای  
 و آجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت  
 شیرینی اجتناب نمایند و بقص نبفته و مطبوخ با میله تلین کنند  
 و مورد و مازو و کلنار در سپر که بجوشانند و بدان مضمضه  
 کنند و آقا قیا و صندل و کلنار و کل سرخ و سعد و کزبان زرد  
 رامک و مصطکی و عود و قوفل و سک و قرتفل و بایله زرد  
 هر یک نیم گرم و مشک و کافور هر یک انگلی یکو بند و در  
 دندان میریزند و اگر بسبب تا کل اسنان بود علاج آن کنند **اکله**  
 همچون قلاع باشد اما فساد او پیشتر و انتشار او زودتر بود  
 و او را آنچه گرمه باشد علاج او قصد واسهال طبیعت مطبوخ  
 افیتمون بود و مضمضه بمرکه و آب غوره کند تا زاید نشود و  
 بعد از آن فلذقیون یا آقا قیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون  
 علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب از دهن در خواب  
 یا غیره آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد  
 که در حالت جوع و خلومعه پیشتر باشد علاج شراب  
 و به و ریاس تناول کنند و آب و ورق سیب و به مضمضه کنند  
 و کاشنی ناستند یا نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون ظاهر

سنون  
 مشکلی

پنجم

فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علاقه  
قلیه بلغم باشد علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و کلکنده و  
رازیناته و گوارشن مصطکی و عود تناول کنند و قلا یا و غده  
که در آن رطوبتی چندان نباشد با توایل خورند و نان و عسل نیز  
مفید بود و از فواکه رطب و بقول پارده احتراز کنند و لعاب  
که از دماغ صیان آید آفاقیا بسایند و در دهن او افشانند و اگر  
در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل گرم بود علاج او گفته  
شود در امراض معا **اورام لسان** ورم زبان اگر دموی بود  
علامت آن حمه و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج  
فصد قیفال کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن یا  
ترنجبین و شیر خشک یا حقه های نرم و اگر صفراوی بود علا  
آن وجع شدید و اسه و عطش و صفرت لون بود علاج شتر  
بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار بن یا ترنجبین و آب خیار  
که و با سکنجین و تلین طبیعت کنند باین مطبوخ سنا پنجدرم  
اجاص پست عدد عناب 2 عدد سبتان پست عدد نیفته  
چار درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم پوست بیلله زرد  
درم و ورق کل سپنج و رو باه تر یک هر یک پنجدرم تهر بند

علامت را

کون و مکرر زور کوبان  
سجوف کوبان  
نمل قلبیاب با نسته  
والعلاج  
نور از باقون

پانزده درم ترنجبین ده درم مغز خیار شنبز پانزده درم **حقیق**  
سنا بیفت درم نیغشته تم کاشت هر یک سه درم عناب و عد  
سپستان سی عدد و سیو پس خطمی جو مقشر نیم کوفته هر یک کفی  
ورق جعفر دپسته خیار شنبز پانزده درم شکر سرخ ده درم  
روغن کنجد و ابکامه هر یک ده درم و بوره هر یک نیم درم  
و در هر دو قسم مضمضه آب سماق و قوت و انار مناس  
بود یا عناب ده عدد و عدس و رویا هر یک هر یک  
پنج درم بخوشانند و آب کشینه و شراب قوشت بیا میزند  
و مضمضه کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن کثرت  
لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود هر روز جلای آن  
رازیانه و پنجه مهاد و کلقد تناول کنند و تنقیه کعب ایاز  
و حقه های حاده کنند و شبت با یونه و بزک در مار العسل  
بخوشانند و مضمضه کنند بسقر و بودند و انجیر خوشاننده و اگر  
سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن بود  
و قلت لعاب علاج تنقیه کعب مطبوخ افیتون کنند و  
مضمضه بشیر بز یا روغن نیغشته و کد و یا لعاب بزک  
و حلبه و آب انجیر کنند و پیه بط و روغن سوپس در زبان بمانند

حب نوله و کام تر باق زعفران کالنج نبتت کنی کرده بالعب

720

بهمان سبب سازند  
بهدر یکی اش را در سبب

و اگر در دم بسبب زهر باشد علاج آن کنند **ثقل و استرخار لسان**

اگر بسبب غلبه خون باشد فصد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فوکه

و مضمضه آب غوره و ففاح اذخر و اگر بسبب فالجی باشد که

عارض زبان شود علامت و آنت که زبان سست بود

و تکلم نتوان کرد و لغاب فرود آید و یغتتا حادث شود علا

تنقیه بدن باشد بحب ایاره و قوقایا و ایاره لوتافیا و مضمضه

برنج و سرکه عنصل جو شائیده پاکبر و خردل و صعتر و عاقر قرقا

طاد در آب جو شائیده و صی جون دیر سخن گوید زبان و را

بعسل و نمک بالند **بطلان ذوق** گاه باشد که حس ذوق محض

شود یا باطل گردد و چنانچه احساس هیچ طعم نکند و الی سبب

فضلا رطوبتی باشد که بعضیهای زبان و جنک ریزد علاج آن

تنقیه دماغ باشد با ایاره فیهرا و حب قوقایا و غرغره و مضمضه

بسرکه و خردل و میوینج و عاقر قرقا و گاه باشد که حس

ذوق فاسد گردد و چنانچه طعم دمان مجموع طعمهای تلخ احساس

کند و این دلالت بر غلبه صفا کند یا شیرین احساس کند دلالت

مطلوبه بر غلبه ذم کند یا شور یا ترشش احساس کند دلالت بر بلغم

کند علاج تنقیه بدن باشد از آن اخلاط و غرغره بخیتری که مناسب

طریقه تربیت  
حسین بن علی  
را با پوست و کرم  
گویند و این  
ان ریخته گیند  
تا نیند بید  
و یک کرده گیند  
غندم گیند  
بید با سر بوقلم  
ارند یا با آب  
رزدن بیک بوقلم  
ارند

بجسته نوله و کام  
بهمان سبب سازند  
بهدر یکی اش را در سبب

**بخاف لسان** اگر خشکی زبان بسبب حرارت و بیوست بود و بلع  
 نکو و بد دانه مالند و مضمضه آب تورک و خیارکد و و خیار  
 و اگر بسبب لزوج باشد سبجین لعن کنند و گاه باشد که بسبب نجاسات  
 حریفه زبان و جنک متعثر شود چنانچه اگر خرزقه مالند بوستی سفید  
 تنگ همچون پوست بیازجد اشود و با آن هیچ الم نباشد علاج  
 آن فصد و تلین طبیعت بمطبوخ هلیله بود و مضمضه بسکه که  
 در آن مورد و کل و کلنا رجوشایند باشند **شقوق لسان** علما  
 تمکیدن لسان آنست که نکو و بد دانه و کثیرا در دهن گیرند و  
 اغذیه لزجه مثل باچه و هریچه خورند **اورام شفه** علاج آن فصد  
 قیفال و چهار رک بود و تناول شراب نبغشته و عناب و  
 تلین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و رو باه ترکیب و فوقل و  
 کلنا ر و ورق کل و جوز سر و بکوبند و با سرکه و کلاب طلا کنند  
 و از شراب گوشت و شیرینی اجتناب نمایند **قروح و شوره شفه**  
 علاج آن فصد قیفال بود و تلین طبیعت و مهم اسفنداج  
 بر آن نهند یا مردار سنگ ماز و بکوبند و با موم روغن پانیزه  
 و بنهند **بواسیر شفه** آنست که لب ستر شود و در میان آن شقی  
 ظاهر شود و گاه بود که پیره <sup>سیرات</sup> همچون قوشت پیدا شود علاج او  
 بر آن م

آنست که فصد کنند و اسهال طبیعت بمطبوخ اقیمون و ضماد  
 محله استعمال کنند و آنچه رنگ او بسیار زرد به نیشتر بر نند  
 تا خون بیاید و بنمک بالند و بعد از آن محالمت یا قابضات  
 طلا کنند **شقوق شفه** لب ترکیده را بلعاب کثیر او به دانه و  
 نیکو طلا کنند و کفی که از خیار ظا می شود چون قطع میکنند درین  
 باب مفید بود و روغن نبغشته و پیه بط کرم کنند و شاخ کما  
 کوبی سوخته در آن بیا میرند و طلا کنند و پوستی تنگ که بر <sup>بغضه</sup>  
 کشیده است بر آن نهند **باب ششم** در امراض اسنان و لثه بر <sup>فقط</sup>  
 صوت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب و رمعه <sup>اجتناب</sup>  
 نماید و از کثرت قی و خاییدن چرنا که دو سنده باشد مثل <sup>طلو</sup>  
 کلاشکن و قرص کبچین احتراز کنند و همچنین آب سرد از عقب  
 طعام کرم و از چیزهای ترش و از کندن احتراز کنند و از چیزهای  
 سخت شکستن دندان مثل <sup>بادام</sup> جوز و مانند آن محترز باشند  
 و استعمال مسواک کنند و بهترین خوب اراک و زیتونست  
 و در وقت خواب ایچانا روغن کل یا نار دین کب فراج در  
 دندان بالند و وقتها بعسل و نمک دندان بالند **ورم لثه**  
 بسبب داده حار باشد و علامت آن حرمت و لیبیب ضربان

بود علاج قصه قیفال و چهار رک و شرب بنفشه و عناب یا شرب آب  
 یا آب انارین یا نبات و ترنجبین تناول کنند غذا نهندی یا  
 آلوئی کیلی خورند و تمین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بیلید کنند و  
 بسرکه و کلاب آب سماق مضمضه کنند و کلنار و جوز سروده  
 انار ترش و طبا شیر و ورق کل و طر ایت و فوفل متساوی  
 بکوبند و بر ناث ریزند و از گوشت و شیرینی اجتناب کنند  
 و بانار توام و دوزرد الو و سیب و شفا لوتقل کنند **قروح لثه**  
 علاج آن همچون علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلد فیون  
 بران ریزند تا گوشت ناسد زایل شود و لثه را نیک بالند  
 پس کلنار و ماز و سماق و جوز در پسر که بجوشانند و بدان  
 مضمضه کنند و اگر ناصور گردد و به نشود داغ کنند و اگر خون  
 از لثه آید شب یا نانی بسوزانند و سرکه بران زنند و یکدم  
 از آن یاد و درم نمک سه درم تخم کل بکوبند و بران ریزند  
 و اگر گوشت لثه کم شود کند زر راوند و جوج و خون سیاوش  
 و کرسنه و پنجهک بکوبند و بسرکه عنصل بسهند و بران زنند  
**وجع دندان** اگر سور المراج گرم باشد علامت آن وجع شدید  
 و ضربان بود و بملاقات اشیا بارده ساکن شود علاج



قیغال و چهار رک و تیسین طبیعت مطبوخ فواکه یا ملیله و شراب غنای و قمرندی  
 و نبات کنند غذا موضعات یا بنواش و مغز بادام تلخ باشد و از گوشت  
 شیرینی احتراز کنند و سرکه و کلاب و روغن نگاه دارند و اگر وجع بقا  
 بود اندکی کافور یا سرکه و کلاب یا میزند یا آب کاجو و خیار و کشینه  
 و تورک پزند و یا جبه فیسون مضمضه کنند و اگر وجع از سور المانج یارد  
 باشد علامت آن عدم ضریان بود و سکون و وجع بملاقات  
 چیزهای گرم علاج کلقتند و رازیانه تناول کنند غذا نخود آب بادار  
 و سحر و فودنه خورند و تنقیح و مانع بحب ایاره و مطبوخ  
 ترید کنند و عاقر قرقا و پنچ کبره و زوفا در سرکه بجوشانند  
 و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقر قرقا و شیطرح در  
 کیرند و دندان بران مالند و پیر بریان کرده بر دندان  
 نهند و اگر بدین تدبیرها ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع  
 کنند زنجبیل که در سرکه پرورده باشند بران دندان نهند  
 یا تو بال مس و شیرا بنجیر با تنوع یا هم بیا میزند و بران نهند یا  
 عاقر قرقا در شیشه نهند و سرکه بران ریزند و بفته در سرکه  
 اسب یزمان کنند و بعد از آن پاره ازان عاقر قرقا بردند  
 نهند یا پیه صنفع بحری بران نهند که بریزد یا منقلع شود اما

و اگر خردمند که بی کلستین  
 قلع کنند

باید که استعمال این دویه جهان کنند که ضرر آن بدانهای دیگر نرسد  
و اگر در دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از  
اغذیه غلیظه و امتلائی معده زاید شود علاج تنقیه معده بقی  
کنند و اطرافیل و کوارشن عود و مصطکی تناول کنند و از امتلا  
و غذار شب اجترار نمایند و اگر بسبب گرم باشد که در <sup>متولد</sup>  
شود دندانها پیر و تخم کنند تا و تخم تر و پیه بزرگ باشد  
که گرم پیر و آید **سقوط و محرک انسان** اگر بسبب گرمی باشد  
علاج پذیر نباشد و اگر بسبب رطوبتی باشد که لثه راست  
کنند کلنار و سماق و ورق کل و جفت بلوط و شب یمانی  
و سعد و طرائیت و قوقل و کرنازج و صندل و رامک و بایله  
زرد و دانه مورد مجموع یا بعضی بگویند و شب درین دندان  
ریزند و با مدادان بوسل و سرکه و کلاب بشویند و شب یمانی  
در سرکه و کلاب بکشانند و بدان مضمضه کنند **اکله و تقیت انسان**  
پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب رطوبتی رودیه باشد  
که در آن متعفن شود یا بسبب روال رطوبت انسان و استیلا  
یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بچهما و یارها  
و کلنار و شب مورد در سرکه بکشانند و بدان مضمضه

کنند

سک

کنند و شکر و مصطکی بگویند و بران نهند و علاج قسم دوم  
 ترطیب دماغ بود بتدیهین و تناول اغذیه مرطبه و لعاب  
 تبکو و شیر خرو و روغن بنفشه یا سفیده تخم مرغ بنهند  
 بران نهند **تغیر اول سنان** اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد  
 بسبب ماده رذیه که در جوهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه  
 کند و پنچ کبر و راز یا نه بچو شانند و بدان مضمضه کنند و ساق  
 کا و کوهی و پنچ نی پو پیفته اشتر مرغ مجموع سوخته بارید البحر  
 سه درم سبناده بندرم بسایند و در دندان بمالند و مضمضه  
 بسر که و رو باه ترکیب کنند **خف سنان** جیمی باشد شبید سنبال  
 که در بن دندان متجز شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج  
 تنقیه معده بقی کنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بلبله و  
 مجلیات مثل زید البحر و خاکستر صدف و نمک می مالند و  
 مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد یا هن از دندان جدا باید کرد  
**حک سنان** خریدن دندان بسبب آبهای مختلف یا تناول اشیا  
 و ریفه حادث می شود علاج آب تورک یا شیره تخم آن  
 یا آب خیار کدو یا سکنجین یا شراب نارنج تناول کنند  
 و بنوماش یا مرغ و بزغاله خورند یا جلای از آجا صق تخم کاسه  
 غناب دوم

و نبات تناول کنند و تنقیه مطبوخ فواکه یا مالیکه بکنند و سبکه  
و کلاب و سکنجین غنصلی مضمضه کنند **صبر بر پستان** آنست که  
در خواب دندان بهم سایند و اگر صبیان و مشایخ و سنوازا  
حادث شود علاج تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و کردن  
بروغن زرنیق و خیری جرب کنند و کلقد و رازیانه و شتر  
بالنگو تناول کنند اما صبیانرا متعرض نباید شد **رفتن آب دندان**  
بنان باشد که چیزهای سخت مضع نتوانند کرد و تحمل چیزهای سرد  
و گرمش نباشد و این سبب برودت دماغ باشد علاج کلقد  
و رازیانه یا گند یا جلایی از رازیانه و پنجه مرکب کلنگین و تنقیه  
بحب صبر و ایاره کنند و مغز جوز یا زرده پیضمه با غنصل بریان  
و بردندان نهند و حب الفار و شب و رز او ند بگویند و در دندان  
مالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد و علامت او آنست که  
ملمس دندان ولته بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ  
بود علاج او آنست که دندان بروغن کل و پیه مرغ و صندل  
و اندکی کافور بمالند و بقله الحما بخمایند **باب بیغم** در امراض  
ازان جمله **خناق** مرضی باشد که مانع تنفس و بلع شود و سبب آن تورم  
لوزین و عضلات وی و مجزه بود پس اگر ورم صفاوی بود

تناول

علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلمیح دهن و پهنی  
 بود و اگر دموی باشد علامت آن حره روی و زبان و  
 لیمپ و ضراب و امتلاء بدن و طلاوت دهن بود علاج  
 هر دو نوع فصد فیفال و عرق زیر زبان و حجامت ساق  
 و میان شان باشد و شراب بنفشه و نیلو فر و عناب تناول  
 کنند یا عناب و آجامر بنفشه و نیلو فر و ترنجبین و نبات جلاب  
 سازند غذا جواب با نیلو فر و عناب خورند و غوغه بغا  
 و رو باه ترکیب و ثوث و تخم کاسنی و آب کشیده کنند و تلمین  
 طبیعت مطبوخ فواکه کنند یا بدین حقنه ساهفت درم بنفشه  
 پنج درم نیلو فر چهار درم آلوکیلی و سیاه پانزده درم دستان  
 پست عدد عناب ه عدد تخم کاسنی سه درم خطمی و سوسن بر  
 کف ورق جغندریسته خیارشبر پست درم ترنجبین پانزده درم  
 روغن کبجد و آبکامه هر یک ه درم نمک نیم درم و پای شوره آب  
 گرم و سوسن و خطمی و بنفشه کنند و خون سلفات در حلق جکانند و سیاه  
 که حلق افضی را بدان گرفته باشند در کردن اندازند و اگر درم بلغمی  
 علامت آن قلت وجع و تنگی روی و چشم و کثرت لعاب و عدم  
 بود علاج جلابی از پنج مگک و کاکا و زبان و رازیانه و نبات تناول

هر یک ه

و غذا نخورد با مغز  
با دام و تلین طبیعت  
بجتهای حاده کند

کند او غرغره با بکامه و عسل کینند یا انجیر و تخم ترب با کینچین غصلی  
یا لب ترب و میونج در کینچین عینا بچوشانند و بدان غرغره کنند  
و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بصاق  
و کبودت لون بود علاج فصد با سلیق و حجامت ساق و غرغره بشیر  
و انجیر و درو رشک و جلاب و غذا خنک در بلغمی گفته شد و پاشی  
کدر کینند او استعمال این حقنه نافع بود **وصفت** شناخت درم رازانه  
ووزنجوش پنج محک هر یک سه درم با بونه شبت حلیه اکلیل الملک یک  
ده درم قنطور یون باریک ترب هر یک دو درم غناب ده عدد  
سپستان پت عدد و انجیر ده عدد مویز طایفی دانه پرون کرده  
ده درم خیار شبنم پانزده درم آبکامه روغن زیت هر یک دو درم  
بوره ارمتی نیم درم تخم المنظل **دانه** **دانه** ورم خار بود که در طبعین  
حلقوم حادث شود بسبب امتلا و غلبه خون و تناول گوشت  
و شراب شیرینی بسیار علامت او آنست که از خراج حموی از  
کوشش تا کوشش ظاهر شود و مانع بلع و آواز شود علاج فصد  
کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد عادت فصد  
و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه  
و حقنه که خنق دموی ذکر رفت کینند و غرغره بشراب توش

درم

دیکر

بجوشانند

آب کشیده کنند پار و باه ترکیب و عدس و خیار شنبه در آن حل کنند  
 کرده بدان غرغره  
 و چون آثار آن ظاهر شود غرغره بیشتر و موم و رشک کنند  
 و چون منبغ شود تلین نبتوع فواکه یا ترنجبین و شیر خشک کنند  
 و طبیعت را مجبوس کند از **شور طلق** از ماده دم یا صفا  
 حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در  
 بلع خصوص بلع ترشها و شربتها علاج فصد قیقال کنند و شکر  
 بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب بنگو و بهدانه یا نبات غذا  
 کشکاب یا روغن بادام خورد یا حریره از شیر سیس  
 نشاپسته بر روغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی آب  
 اقرار کنند **سقوط لهات** افتادن ملازه بسبب خلطی باشد که  
 بکنک و لهات ریزد و اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت  
 و لیب و عطش باشد علاج فصد قیقال و حجامت و اسهال  
 طبیعت کنند و غرغره بشراب توش و آب انار و سرکه و کلاب  
 و اگر خلطی بارد بود علامت آن کثرت بصاق و عدم وجع  
 و اسپت خاریان باشد علاج آن تلین طبیعت بمطبوخ ترب  
 جب ایاره و غرغره کنند **بجست صوت** تغییر و گرفتگی آواز اگر  
 بسبب غلبه خون بود و علامات آن ظاهر باشد فصد قیقال کنند

کنند و غرغره یا کلامه و عاقره  
 یا کیمیش و رازیانه در مار العسل  
 بجوشانند و بدان م

باشد از زلزلات در آن  
و علامت آن خشونت  
قصر ریه

و جلابی از بنفشه و نیلو فرو عنبابستان تناول کنند غذا خوب  
یا حلیم کندم خورند و اگر بسبب امتلا قصیه ریه و لهنج و دغدغه  
آن بود علاج آن شراب خشخاش و بنفشه و عنباب تناول کنند  
یا جلابی از بنفشه و عنباب و پنجه کک و کاکوزبان خورند و  
و تیسین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از جمیات <sup>صفوی</sup>  
حادث شود شیر تخم تورک یا تخم خیارین یا آب خیار کرد  
همی شراب بنفشه و نیلو فر تناول کنند غذا بنوماش یا مغز  
بادام و اسفناخ و برگ جناری خورند و اگر بسبب ملافا  
هوای سرد حادث شود جلابی از پر سپیا و شان و پنجه  
و رازیانه و کاکوزبان و کلکنه تناول کنند و فردل بریان  
کرده و بادام تلخ و فلفل و دار فلفل و رازیانه هر یک <sup>م</sup>  
وزعفران نیم درم بگویند و با شکر یا عسل بپوشند و جب  
سازند و در دهان میکینند و اگر بسبب رطوبتی بود که عارض  
جفوه شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت  
والم علاج کلکنه و رازیانه تناول کنند و پنجه رازیانه و پنجه  
محلک و شبت و اینسون در مار العسل بپوشانند و بدان غرغره  
کنند و زنجبیل پرورده بخورند و اگر بسبب پیوسته قصیه ریه



باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و ضعف <sup>نیض</sup>  
 و صفاء قاروره باشد و اکثر از غبار و دود حادث <sup>شود</sup>  
 عیال بخفت و نیل و قروکا و زبان یا لعاب بنگو و بهدنه  
 تناول کنند غذا شیر کندم و شیر خورند و روغن <sup>بنفشه</sup>  
 در سینه بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند  
 و تخم خطمی و جنازی و بنفشه و پستان و نبات جلاب سازند  
 غذا یا قلاب یا حسو شیره بسوپس یا نشاسته یا نبات  
 و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کثیره و روغن بادام  
 و موم موم روغن سازند و در سینه میمالند و اگر بسبب <sup>تناول</sup>  
 اشیاء حریفه باشد شیره تخم تورک یا نبات یا شراب انار  
 عذب یا ترنجبین تناول کنند غذا بنوماش یا اسفناخ و  
 پاچه بزغاله نوشند <sup>خورند</sup> **نفت دم از دهن** خونی که از دهن آید یا قفل  
 بود یا بفتح یا بفتح یا قی اما قفل یا آثرات یا از حنک و لهات  
 بود علاج آن غرغره و مضمضه بود بقوا بیض مثل کلنار و  
 پوست انار و مورد و لسان الحمل و تخم کل اما بفتح آن باشد  
 که از دماغ بچنک فرود آید پس اگر حمزه وجه و ثقل <sup>سرو</sup>  
 علامت غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت نقره

و غرغره بقوا بیض اما تخم است که از قصبه ریه و حنجره باشد  
و بسبب آن ضربه یا صیحه یا سعالی باشد شدید علاج قرص کلنا  
و کهربا تناول کنند و غرغره بقوا بیض کنند و آنچه بسعال بیرون  
آید از ریه باشد بسبب انشقاق و انحراف عروق آن از اسباب  
داخلی یا خارجی علاج فصد یا سلیق کنند و شراب خشخاش با  
صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار یا آب  
المحل و کهربا و این قرص نیز مفید بود تخم حاض بار تنگ هر یک  
سه درم کل قیر سی شادانه طباشیر لولونا سفته هر یک چهارم  
کهربا شنبلیله یا نی شام کاکا و کوهی سوخته نشاپسته کثیرا هر یک  
دو درم بکوبند و با آب لسان المحل و لعاب بنگو بپوشند و  
قرص سازند و شربت میشتعال بود اما آنچه بقی پیرون آید از  
ری و معده بود و در جای خود گفته شود **نشوب شوک و غلام**  
**در حلق** اگر خار یا اسپتخوان در کلو گیرد علامت آن نفث  
خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن ممکن  
باشد بگلبتین بگیرند و بر فوق پیرون آرند و الاریسمان  
کرده فرو بزنند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن پودر  
آید یا لقمه بزرگ راریسمان بنند و فرو بزنند و سر راریسمان

در حلق

بکشند

بکشند یا حصور و فالوده و چیزهای مزلفه مثل العنبه نخورند و قی  
 کنند اما علق کرم بود که در آب باشد و اگر آب فرود رود و در  
 حلق آویزد غرغره کند بسر که و نمک یا سرکه و فودل و نوشا  
 بگویند و بجلق دهند یا آب افستین با سرکه بیاشامند یا بجام کرم  
 روند و بچفتند چند اتمه عطش و کرب غالب شود پس قطعه  
 میخ در دهان گیرند چنانچه آب فرو نرود باشد که پیر و ناید  
 کبدم و خوبی از اینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بکلنار و بوی  
 انار و سماق جو شاییده یا کلنار و نشاسته و دم الاغ وین <sup>بگویند</sup>  
 و در حلق دهند **باب هشتم** در امراض صدر و آلات تنفس از جمله  
**سعال** و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع چیزی مودی و سبب آن  
 اگر خشونت باشد که قصبه ریه را حادث شود بواسطه <sup>دخول</sup>  
 دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خضخاش است  
 کرم حل کنند و بیاشامند و غذا بنوماش یا مغز بادام و سفوف  
 خورند یا هر بیره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام  
 و اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ مهک و زونفا  
 بریکه و درم بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم <sup>سستاق</sup>  
 ده عدد نبات ده درم بجلاب سازند و شراب بنفشه و <sup>بنفشه</sup>

و سیر یا شونیز و فودل

بواسطه میل آب

در آنجا که در عصار زین  
 هم وزن کنونی کرده  
 باروغنی زینت و  
 نقطه کنی و طریقه



کثیر در سینه بالند و پستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب برودت  
 فراج ریه باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سینه  
 و استراحت بشتناق هوای گرم بود و باستحمام ساکن شود علاج  
 جلابی از زوقا پنجم گرم انجیر ده عدد پرسیا و شان و پنج مک  
 بریک سه درم تناول کنند غذا نخود آب یا شیر و خشکدانه خورند  
 و سینه بروغن نسرين و سوپسن جرب کنند و اگر از پوست  
 فراج ریه باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و  
 اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج  
 آن شیر خشک و تخم خیارین با نبات و غذا بتوماش یا مغز بادام  
 و اسفناخ بخورند و گوشت و یا جبه برغاله مفید بود **ر** **ب** **م** **ر**  
 بود که چون حرکت کنند یا بیاده بروند نفس تنگ شود و متورم  
 گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قصبه ریه ممکن باشد  
 علامت آن فرخه پینه و سعال و نفث بود علاج هر روز  
 جلابی از پنج مک و کا و زبان و پرسیا و شان و انجیر و سبنا  
 و مویر طایفی تناول کنند و شراب زوقا و سبجین مختل لقم  
 کنند غذا نخود آب و با قلاب مغز بادام خورند و تنقیه معده  
 بقی کنند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق عضل **م** **ف** **م**

در تخمین  
 تناول کنند  
 یا لعاب نیکو  
 بهدانه با نبات  
 ه

در اوردن منتقال از این که در بادام و مغز بادام مشتق و

و لعوقی از عسل و بزبرک و روغن بادام و مغز بادام مشتق و  
بکوبند و بیخ همک و زونفا بجوشانند و با جلاب تقیند بقوام  
آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب  
باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات سودا  
بود علاج فصد با سلیق کنند و شراب کا و زبان و شرب  
انار غلب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت  
قلب کنند و اگر بسبب پوست ریه باشد علامت آن عدم  
نفث بود و تشنگی و رقت صوت علاج آن ترطیب  
ریه باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و کا و زبان و شرب  
شیر و شیرخودات **الریه** ورمی گرم باشد که در ریه حادث شود  
پس اگر ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقة و ضیق نفس  
و وجع ضربانی و حمرة عین و وجه تشنگی و خشکی زبان و  
تسویب و نبض عظیم ملاجی بود علاج در اول تار و زیوم  
فصد با سلیق یا اکمل کنند و جلاب از نیلوفر و بنفشه و  
غالب و سیستان خورند و میانه روز شربت از نبات  
و لعاب نیکو و بهدانه و رغن بنفشه تشریب کنند و در نیم  
یا هشتم بحسب نفع تلین کنند باین مطبوخ بنفشه و نیلوفر و تخم

سودا را  
نوعان کند  
تا حد از  
بر طرف  
کنی بعد کردن  
اوردن  
منتقال از این  
اداره کنی

و ترنجبین و نبات  
تناول کنند و غذای  
کتاب بنفشه  
و نیلوفر و غلب  
و سیستان ص

در اوردن منتقال از این که در بادام و مغز بادام مشتق و

در دم  
بمطهره  
در سینه  
در سینه  
در سینه  
در سینه  
در سینه

کاشنی هر یک سه درم غناب سه درم پستان پست عدد و تخم  
خطمی تخم جنازی هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک سه درم  
خیار شیر بانزوده درم و اگر احتیاج افتد در دو هم باز تحریک  
کند بدین مطبوخ یا استعمال حقنه لینه کند و اگر ماده  
صفراوی بود علامت آن حمی محرقة و سعال و تلخی دهن  
و شدت عطش بود علاج آن همچون علاج دموی بود  
او برید و ترطیب بیشتر باید کرد **سل** قرصه باشد که در ریه حاش  
شود بسبب نزله که از دماغ فرو آید یا در عقب فات الجنب  
و ذات الریه و سعال فرمن واقع شود علامت آن حمی  
بود و با آن سعال و ذوبان و حمرة وجه و نفث مده باشد  
و فرق میان مده باشد و خلط آنست که مده در آب فرو  
نشیند و چون بر آتش نهند تن آن محسوس شود بخلاف خلط  
که بر پیراب بایستد چون بر سر آتش نهند آنرا تنی نباشد  
علاج شکر بنفشه و خشخاش یا ترنجبین هر یک سه درم  
بجلااب سازند و سرطازن را پیاها قطع کنند و شکم بشکافند و  
باب نمک بشویند و در کشکاب نمخته کنند و بخورند و اگر  
از آن کراهتی باشد بجای آن پاچه بزغاله خورند و شیر زنا

کن کند از یق  
جبهه خاک  
سوی و بعد  
برو اس  
ضعیف  
کن کرده  
و سوی در  
کعبه  
هر کعبه  
نایستی  
مهربانند  
بعدی که بد  
ص طرح کن

در سینه  
در سینه  
در سینه  
در سینه  
در سینه  
در سینه  
در سینه

و بیشتر و بیشتر و شیر بز عظیم مفید بود خصوص که  
 از بستن بکنند و گفته اند که بر شیر ماومت باید نمود  
 و حمام نیز مفید بود بشرطی که سخت گرم نباشد و بسیار کش  
 نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو دریدن بآلند و در  
 مرض کلتکین تازه آورده اند که بانان بخورند و شیره  
 تخم تورک با شراب انار عذب خورند و اگر با آن نغث  
 دم باشد کل ارمنی و نشاسته و بیخ مهک هر یک نیم گرم  
 سرطان سوخته ده درم کثیرا طباشیر هر یک شش درم  
 کوفته و پیخته بلعاب بهمانه بشنند و دو درم از آن تناول  
 کنند **لعومی** که این مرض را مفید افتد با قلا مغز تخم خیارین  
 و خربزه و کدو هر یک پنج درم صمغ عربی کثیرا نشاسته هر  
 یک هفت درم مغز بادام بهمانه هر یک ده درم مویز  
 طایفی دانه پیرون کرده در روغن بادام جوشانیده  
 دوازده درم مجموع بکوبند و در یکمن آب جوشانند تا  
 باینمزاید و با قندینم بهوام آرند و شیرینی ده درم باشد  
**قرص نافع** کاوزبان بیخ مهک کثیرا صمغ نشاسته کل  
 ارمنی هر یک چهار درم ورق کل پنج درم مغز تخم خیار



هریک شش درم سرطان سوخته با دام تلخ هر یک ده درم کوفته  
 و پنجه بلعاب بهدانه قرص سازند و یکمقال بخورند **شربت طبع**  
 آب آماز عذب کین آب سب شیرین جاریگی نیشکر نمین با هم  
 با تنخی نرم بقوام آرند و ده درم ازان تناول کنند و درین  
 چون چشم بگردد و رود و رنگ روی تیره شود و پوست  
 شکم خشک و لانه گردد و پوست پشانی کشیده شود و مو  
 بریزد و اسهال ذوبانی بسیار شود و غش مده با فراط بود  
 علامت مرک بود **ذات الصدر** ورمی گرم باشد که در جانی  
 که قاسم صدر است حادث شود و از جانب نقص باشد  
 و علامت او تب ایم و شدت عطش و قلق واضطراب  
 بود و مریض از فرم معده تا ثقبه نخ و جعی خس احساس کند و  
 نظریه بالا و زیر نتواند و بر پشت و پهلوها تواند خفت **ذات**  
**العرض** ورمی باشد که در همین مجاب از جانب قوآت  
 حادث شود و علامت او آنتست که مریض و جعی از میا  
 شانها احساس کند و به پشت باز نتواند خفت **ذات الجنب**  
 ورمی بود که در غشا مستطن اصلاع یا در جایی که حاجز  
 میان قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب

آب  
 علا

انرا رسم کویند

میگویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود  
 و این بغایت بد باشد علامت آن بیخیم و ضیق نفس متواتر و  
 نبض سریع و منشاری بود **شوصه** ورم بود که در جایی که بر اضلاع  
 خلف است و عضلات آن از زیر جباب جابر واقع شود و اعراض  
 و وجع او باشد بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و بیخ  
 و آنچه نتواند خفت علاج این امراض قریب بیکدیگر باشد اگر دموی  
 باشد علامت آن حرمت وجه و عظم نبض و حرمت نفت بود و اگر  
 صفراوی بود حرمت تیب و بیان و سرعت و تواتر نبض و صفرة  
 نفت بود علاج هر دو نوع فصد با سلیق باشد از اول تا سیوم  
 اما در دموی در اول از جانب مخالف وجع کنند و در صفراوی  
 از جانب موافق و هر روز جلایی از نیلوفر و بنفشه و سپستان  
 و عناب و نبات بخورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش با  
 ترنجبین **غدا کشکاب** یا بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و شیره  
 خشخاش خورند یا یا شراب بنفشه و عناب و تیلین کنند بعد از صبح  
 باین مطبوخ پستانا بخورم بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم  
 تخم جنازی هر یک و درم تخم کاشنی سه درم سپستان پست  
 عناب ۵ عدد شیر خشک ۵ درم درم ترنجبین و غبار شنبه هر یک

غدا

پسیاکوشان

درم درم ساسان  
در دار

پانزده درم و میانهای روز شنبی از نبات بالغاب نیکو و بریده  
و عرق کل و پید مشک تشرک کنند درین امراض حقیقه او لیتربود  
از مسهل و حقیقهای لینه استعمال باید کرد **حقیق** سنا سفید درم  
نفسه و نیلوفر هر یک سه درم سیویس خطمی جو نیم کوفته هر یک گنی  
ورق جغندر پسته غناب ده عدد سیستان سی عدد خیار شنبه و  
ترنجبین هر یک پانزده درم آبکامه روغن کبجد هر یک سه درم  
نمک طعام یک درم و بعد از شقیه و احتیاط مرض ترطیب و تبرئه  
باید کرد بشیره تخم تورک و آب خیار کند و یا نبات و ترنجبین  
و تعلل تشراب انار عذب و انار عذب و کامو شاید غذا نباش  
با مغز بادام و اسفناخ خورد درین امراض آب سرد نباید خورد  
و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلط  
قاروره و بیاض نغت و بطور نبض و قلت عطش و کثرت  
بزاق بود علاج و ضد با سلیق کنند و جلاب از پستان و پنج مکه  
و روانه ترکیب و نبات و ترنجبین خورد غذا جو و نخود و بعد از  
نفع تلین کنند بدین مطبوخ سپنا چند درم پنج مکه چند درم  
مکه چند درم تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم جناری هر یک سه درم  
طایفه درم انجیر ده عدد سیستان سی عدد ترنجبین ده درم

عداد

ذوات سوداوی

شیر پانزده درم و میانهای روز شربتی از نبات و عرق کل و تخم  
ریحان بیاشامند و اگر ماده سودا بود علامت آن سیاهی  
و خشونت زبان و اختلال عقل و هذیان و اضطراب بود علاج  
آن همچون علاج بلغمی بود و در <sup>ط</sup> استعمال حقیقتهای نرم باید کرد  
و جلاب از بنفشه و سیستان و ترنجبین و نبات خورند **باب نهم**  
**امراض قلب** و شدی سوالمزاج که عارض قلب شود اگر کار بود  
علامت آن شدت تشنگی و سرعت و غظم نبض و حره و غلظ  
قاروره و حرارت سینه و لیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد  
علاج شراب نیلوفر و شراب سیر شامی یا کلاب و عرق سپید و  
کاشنی تشریب کنند و شراب صندل لیمو و حماض و زرشک نیز  
مفید بود غذا ناردانه یا لیمو یا زرشک خورند و کشنی خشک  
چهار درم و کل پسرخ دو درم و طباشیر یک درم بگویند و با درم  
شراب سیر خورند و صندلین و کلاب در سینه بالند و در مواضع  
بارده نزول کنند و مفتح باردتها و کل کنند و این مفتح نیز مفید  
بود **صفت** ورق کل طباشیر کا و زبان بهر یک دو درم کشنی صندل  
بهر یک درم تخم تورک تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم  
زرشک پنجم درم لوگو ناسفته دو دانگ که با و بپزند هر یک نیم

مشغال

مشقال کوفته و پیخته بشراب سبب میسر شوند **آخر** تخم کاهو تخم خنجره  
تخم خیارین کا و زبان بر یک پخدرم تورک سه درم لو لوئیستد  
هریک مشقالی قافله صغار طباشیر هر یک سه درم ورق کلن جار  
زر عفوان نیشقال کا فوریند ایک مشک و عنبر هر یک دو انکی بکوبند  
و یا شیره قند میسر شدند و شربتی ازین یکمشقال بود و اگر سور المزاج با  
عارض قلب شود علامت آن با قش قاروره و صفرة و بطور  
تفاوت نبض و ضعف نفس و قوت و کسل و کثرت خواب و بی  
وقوع بود و بهوای کرم راحت یا بند علاج شراب بالنگو  
زبان و کلغنه تناول کنند غذا نخود آب یا تیمو و کباب و دراج  
قلایا که در آن توایل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام  
ریزند و تنقیه بدن بکنند و دوار المسک جلو و معجون آتنا و ک کنند  
**معجون مصطکی** عدد دارچینی هیل تمر نعل مسک سنبل جوز بو  
مقلح کبابه قافله پوست تریخ هر یک مشقالی مشک و انکی کوفته  
بشیره قند یا عسل میسر شدند و اگر سور المزاج یا بس بود علامت  
آن نزال و نحافت بدن و صفرو و توالت نبض بود علاج شراب بالنگو  
و نیلوفر و کا و زبان با عرق کا و زبان تناول کنند و استخراقم  
و تدبیر و تناول مفرحات معتدل کنند **معجون مفید** بستد کربا

معجون م

لؤلؤ فرخمشک سک پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو  
هر یک ۵ درم بادروج کشینه خشک هر یک ۵ درم بهنن هر یک ۵ درم  
بکوبند مشک غود عنبر هر یک یک درم باهم بسایند و بعسل گرفته بشند  
و مشقالتی تناول کنند و اگر سور المزاج رطوبت باشد علامت آن  
تفت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ  
بود علاج شراب بالنگو و کلغند تناول کنند غذا نخورد آب با  
گلبک و تیمو و قلغز و زعفران خورند و اگر علامات امتلا باشد  
شقیقه سبک یاره و جب افیتمون <sup>ممنون</sup> بود و استعمال ریاضت معتدله  
نافع بود **معجون** مصطلکی دارچینی قرنفل سکنبل جوز بواکیا قاقله  
پوست ترنج هر یک پنج درم مشک دانه می کوبند و بشراب سیب  
بشند مشقالتی با شراب لیمو یا حامض بخورند **حفظان** حرکتی اختلا  
بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن اگر بسبب  
غلبه دم بود و علامات آن ظاهرا باشد قصد با سلیق یا صحن  
کنند و سکنجین و شراب سیب و شراب ریاس و لیمو و حامض  
باعرق کل و بید تناول کنند و غذا زرشک و لیمو و انار دانه  
با گوشت مرغ و بزغاله خورند و اگر علامات غلبه صفرا بود  
اشربه مذکوره و مفرجات بارده تناول کنند و صندل

عودم

آقا قیا و کشیز و کلمات بر پینه طلا کنند و سبب امرود و به و انا  
 و معتبره تغل کنند و تخم کاه و تخم کد و بهر یک نیم درم رز رشک پنجم درم تخم  
 تورک و تخم کاسنی و دانه حاض و کشیز خشک و طباشیر و صندلین  
 بهر یک سه درم بکوبند و بشراب سبب برشند و اجیانامتقالی  
 و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامت آن خبث نفس و  
 حشمت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن بود مطبوخ  
 ایتیمون و حب آن و مطبوخ بلبله و بعد از تنقیه دواء المسک طوی  
 تناول کنند و معالجات سور المزاج یا بس بکار دارند چنانچه  
 شد و اگر خفقان بسبب کثرت صوم و استفراغ و ترفه م و ریا  
 باشد اغذیه جیده الکی موس تناول کنند و میل آب سایش و تنعم و  
 استحمام و مسننات استعمال کنند **مسمن** نشاپسته آرد نخود و برنج  
 بهر یک شصت درم تورک مغز بادام فندق فستق بهر یک پندرم  
 تودری سرخ و سفید هر یک سه درم بکوبند و با شکر و روغن  
 کاه و جلوا سازند و بهر باید ادویه رزم بخورند و بهر سینه و عصبه  
 و شیر و شکر و امثال آن خورند و خفقان بسبب کثرت معده نیز  
 حادث شود و آنرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی لریح در  
 معده جمع شده باشد معده را بقی پاک کنند و کوارش مصطکی

Handwritten notes at the top of the page, including the word 'اصطفا' (Istifsa) and other medical terms.

وعود و مفرقات خار و تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که  
بعده ریزد هر روز جلای از پوستنج کاسنی و پنجه همک و بنا  
تناول کنند و بعد از بضع تنقیه باین جب کنند **صفه** افیتمون  
سنا هر یک در می بلبله زرد و رقی کل لا جورد شسته هر یک  
نیدرم بگویند و آب بالنگو بپوشند و بلع کنند و میانهای  
شربتی از نبات و عرق کل و کا و زبان تشریب کنند و اگر در  
معهه سودا جمع شده باشد آنرا بقی بدانند علاج جلای از  
بالنگو و پنجه همک و کا و زبان و نبات تناول کنند و تنقیه  
باین جب کنند ترید سفید افیتمون کاشا شحم خظل نارقیون  
جوار منی هر یک در می سفویا بریان کرده یند آنک بلع نفی  
و مقل هر یک در می اسطوخودوس نیدرم بگویند و آب رازیانه  
جب سازند و بعد از تنقیه مفرقات و مقویات قلب و معده  
تناول کنند **غشی** حالتی باشد که مجموع حواس معطل بماند و این  
بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح و راویا استنفغ  
و تحلیل روح باشد بسبب آن یا ماده باشد که ضایع روح  
بود همچنانکه در ابتدا رحیات و امتلا عروق از اخطا و  
معهه در حالتی حاد ضعیف شود یا بسبب استنفغ و تحلیل سیاه

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, containing various medical observations and treatments.

Handwritten notes at the bottom of the page, including the name 'خانق' and other medical terms.



اصلاح صفات لیسوی  
و نه در کما و کرا...  
نیز در او که...  
و نه در او که...  
صورتی است که در...  
بوی آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند

بود که روح نیز تابع آن شود و چنانکه در استفراغها و اولعاع و اعراض  
نفسانی حادث میشود و علامات غشی برودت اطراف و نفس  
ضعیف و نبض ضعیف و صفره لون بود علاج آن در جاش  
غشی آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند  
و اطراف را سخت بمالند و تحریک کنند و چون آفاقت  
شود شراب حامض و لیمو و ضدل بدهند و اگر بسبب وجع باشد  
تسکین وجع کنند و اگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا  
کزدین حشرات بود علاج آن کنند چنانچه گفته خواهد شد و  
مقویات قلبی استعمال کنند **ضعف قلب** علی باشد که جان  
احساس کند که دل و راس فشارند و در عقب آن غشیه خفیه  
حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن  
استفراغ سودا باشد مطبوخ افیمون و حب آن و بولزان  
تقویت قلب با شربه و مفرجات و تریاقات **لوازش قلبی**  
ورم بستان اگر از مواد سینه بود علاج آن در بیا و لیم  
گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که شیر در بستان بلبه  
میشود علاج آن انتقال و صلابت و حرمت و وجع بستان  
بود علاج کلاب سکه که ترکند و اگر حرارت آن عظیم بود

بوجود آمدن این مصلحت  
بوی زنند و طعم آن بسیار  
و دروغ کرده و بوی  
صورتی است که در  
علاج بسیار در  
دوا الحسن است  
بسط و در طعم  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او  
در طعم او

بوی آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند

افزودن آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند  
افزودن آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند  
افزودن آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند  
افزودن آب سرد و کلاب در روی زنند و بویهای خوش بویانند

در آمد

عاقبت که آنه قال

ان وقت ان

تا خود بر بود

کوی این

متر حدید

که اب کر دید

بکن اس و زوب

کن و نمل قل یاب

ب زن و ان د

قسمت دیگر

را تعظیم کن

و پشه سو بر بزم

تبله قل یاب بزم

تا اب نو و دان

وقت ببرد اس

و یک با اس

دیگر زوب کن

و عم زحل را

بدرش

آرد با قلا و جو و مغاث بآب کشیند و آب تورک و سفیده تخم مرغ  
طلا کنند و اگر و جع آن ساکن بود محلات ضما دکنند و اگر جمع شود  
منفجات استعمال کنند و بعد از آن منبه گردانند **قلت** **لین**  
اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت کلب بود تا اول اغذیه  
کثیره غذا باید کرد و اگر بسبب فساد شیر باشد یا آنکه ظلی بر  
غالب شود اگر صرفا غالب شده باشد علامت آن صفه  
و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم باشد علامت آن بیاض  
و مایه و هموضه شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت  
آن کمودت و غلط شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غلب  
و تبدیل مزاج با شیرین و اغذیه که مضاد آن خلط بود **کثرت لین**  
بسیاری شیر و درختن آن اگر با فرط بود مدرات طث و محققا  
استعمال کنند و بستا نزدیک و مردا پسنگ و روغن کل بریره که  
طلا کنند **باب ۲ هم در امراض معده** سو الیابی که عارض معده  
میشود یا مادی یا سادج باشد آنچه مادی باشد اگر صرفا باشد  
علامت آن کرب و تشنگی و صفت زبان و تلخی دهن بود  
علاج تنقیه معده کنند با آنکه سکنجین و آب گرم بیاشانند  
یا تخم بشت و ترب و پنجهک بجوشانند و اندکی عسل در آن حل

بکنند و از زوب  
کنند و نمل قل

بدرش  
کوی این

بدرش  
و عم زحل را  
دیگر زوب کن  
و یک با اس  
وقت ببرد اس  
تا اب نو و دان  
تبله قل یاب بزم  
و پشه سو بر بزم  
قسمت دیگر  
ب زن و ان د  
کن و نمل قل یاب  
بکن اس و زوب  
که اب کر دید  
متر حدید  
کوی این



روغن کنجد  
روغن بادام  
روغن زیتون  
روغن کتان

عسل  
عسل زرد  
عسل سفید  
عسل سیاه

روغن بادام  
روغن زیتون  
روغن کنجد  
روغن کتان

و کوارشن کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده  
سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف  
بهضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظت و سواد قاروره و بطوره  
نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد  
علاج تنقیه بدن بمطبوخ ایتمون و مسملات سودا کنند بعد از آنکه  
معده را بقی پاک کرده باشند و اطیفیل و کلقد و رازیانه  
و کوارشن مکنونی تناول کنند اما سور المزاج سادج اگر کار  
بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و قه معده و جثار دغاتی  
و فساد غدیه لطیفه و قلت اشتها و میل بچیزهای ترش بود  
علاج شراب ریاس و غوره و لیمو و سببجین و مانند آن  
تناول کنند یا کلاب آب برف غذا زرشک و تمه بندی  
انار دانه و غوره خورد و دوغ با برف نیز مفید باشد و اگر  
سور المزاج حار باشد علامت آن هزال و شدت تشنگی  
و خشکی زبان و جسد طبعیت بود علاج شیره تخم تورک  
باب تورک خیارکد و یا نبات و ترنجبین تناول کنند غذا  
نبو ماش با مغز بادام و اسفناخ یا با گوشت بزغاله خورند  
و زرشک هفت درم کل ارمنی جارد درم صندل و مغز تخم

حوب  
بدم  
آب شود  
قدسی نمک  
کل یا ب بنزن  
ان وقت  
بسیار و یک  
صدید و یک  
تهی بوته

کن و ان عازمه  
و یک صدید  
سوی این  
کن و ان عازمه  
و یک صدید  
سوی این  
کن و ان عازمه  
و یک صدید  
سوی این



و چون بقوام آرد از آتش فرو گیرند شرتی از آن ده درم با  
 و اگر سور المزاج رطوبت بود علامت آن کثرت ريق و  
 سيلان لعاب و قلت عطش و تاؤی از آب سرد و میوه های  
 و تر بار بار ده و تنواز دسومات و اغذیه رطبه و غنیان بود  
 علاج کلقتند و اینسون و کوارشن مصطکی و زنجبیل پرورده  
 تناول کنند غذا نخود آب قلا یا تا ابل باشد و اگر با آن  
 طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید نافع بود **صفت** بلبله  
 سیاه و بلبله و آمله و خبث الحدید هر یک ده درم پسبل از فرود  
 زنجبیل فضل ناخواه کند هر یک پنج درم جدا جدا بگویند و خبث  
 الحدید سحی کرده شسته هفته یا در سرکه بجوشانند پس خشک کنند  
 و بادیکر ادویه بسایند و باد و جندان ادویه غسل بپوشند و  
 یکمتهال خورند و اگر سور المزاج یا بس سادج بود علامت آن  
 نحافت و نزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت بزاق بود  
 علاج شراب نبفته و نیلو فر تناول کنند یا شیره تخم خرفه  
 یا آب خیار که و بانبات تشریب کنند غذا نخواد و کد و ولو  
 بزغال و مرغ فریه و ماهی تازه خورند **وج معده** اگر سبب  
 المزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر سبب ورم باشد گفته شود

معده  
 وج

و اگر

بنوعی

راهی

و اگر بسبب ریح باشد علامت آن تمدد شتر سیف و قراقر و فواق  
 و جشا باشد و بعد از تناول شیر نفخ زیادت شود و علاج  
 کلمند و رازیانه و کلنگین و خشککنین و کنز الیبین تناول کنند و  
 کوارش کمونی و کندری و اطریفل کبیر تناول کنند و بعضی  
 و کندر و کرویا و زنجبیل بخامند و این سفوف مفید باشد و رازیانه  
 اینسون هر یک سه درم نمانخواه کرد یا تخم کرفس هر یک درمی  
 بکوبند و یاد و مثل آن قند یا میزند و پنج مثقال از آن بنا  
 تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی مودی باشد آب گرم  
 و روغن کبجد یا شامند و قوی کنند و بعد از آن جوارش عود  
 یا مصطکی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد علامت  
 او آنتست که بعد از اکل حادث شود و در خلط معده ساکن  
 باشد علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اظلاط  
 ردیه باشد بقی و اسهال تنقیه کنند و نمانخواه و کندر هر یک  
 پنج درم سعد و پینیل هر یک سه درم بکوبند و با عسل  
 برشته و مثقالی تناول کنند و حامض و ترنج یک رطل  
 با آب سیب یک رطل بخوشانند تا به نیمه آید پس یک رطل  
 قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده

ضعف معده

معجون جوارش عود

بجوشانند تا بد نیمه آید پس یک رطل آب قند و یک رطل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده بجوشانند یا بقوام پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرفة و مصطکی هر یک درم با کنگره درم عود و درم بکوبند و بر سر آن ریخته و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی یعنی یاز جاجی کنند و اچنانا سه درم تناول کنند **اورام معده** اگر ورم حا بود علامت اوتب و التهاب و حرقت معده باشد و وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد

بجوشانند تا بد نیمه آید پس یک رطل آب قند و یک رطل سفید و نیم رطل کلاب با آن ضم کرده بجوشانند یا بقوام پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرفة و مصطکی هر یک درم با کنگره درم عود و درم بکوبند و بر سر آن ریخته و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی یعنی یاز جاجی کنند و اچنانا سه درم تناول کنند اورام معده اگر ورم حا بود علامت اوتب و التهاب و حرقت معده باشد و وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد

ورم حار

علاج اول قصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیر تخم تناول کنند و آب انارین با ترنجبین و نبات نیز پیاپی مانند عسل کلنی غذا کشکاب با اسفناخ و جازری خوردند و در تغلیل غذا کوشند و چون ابتدای نفع باشد جلابی از رو باه تربید و تخم کاسنی هر یک چهار درم بنفشه سه درم خیارش بر خردم تناول کنند و اگر واری چندان نباشد و درم درازنیا با آن ضم کنند و صواشیره سبوس و نبات و روغن بادام خوردند و در ابتدا ضدل و امثیا با کلاب آب بوستان افزوز و رو با تر یک بر معده طلا کنند و بعد از دور

ارد



وزیر در دار باطل  
باب سخن و طبع از آن  
مجلسی و حاکم وزیر  
و با بوسه و دست زدن

آرد جو و خطمی و زرد و سپید و سعد و آرد جو و خطمی و زرد و سپید  
و سعد و آرد جو و چون ورم خراج کرده و متقیق شود علا  
شدت و جمع و حمی و ضربان باشد آن زمان بزرگ و مژور کنوم  
و تخم خطمی هر یک در می بگو بند و با شیر بز بیا شامند تا نفع  
یابد و علامت نفع سکون تب و وجع باشد و چون منفر  
شود شراب عناب و شراب حشاش با شیر تناول کنند  
و حریزه از نشا پسته و حشاش و روغن بادام و قند و  
علامت انفجاری و اختلاف مده و خون باشد و چون  
مده کم شود شرتی از نبات با تخم شامسفرم بیا شامند  
و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل بهتر بود تا معده  
را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کند کلنا  
و ورق کل هر یک در می کلار متی و کبریا و خون سیا و  
هر یک در می بگو بند و با هم چندان قند بیا میزند و مثقالی  
از آن میخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم یارد باشد  
اگر از ماده بلغم باشد علامت آن حمی لینه و امتفاح معده  
و سفیدی زبان و کثرت لعاب و تهج روی بود و دم  
رخو باشد علاج ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه

علامت نفع

بالوده

در دم بالوده

و ترود و پیلوس سبز مفید بود یا جلای از پوست پنجه کاسنی  
و پنجه رازیانه و پنجه مہک ہر یک و درم تخم رازیانه نیم درم  
کلقتندہ درم بیاشامند غذا نخود آب یا شیره تخم کندہ  
و قفل و دارچینی و گریبا خورد و روغن زیت و روغن  
بید انجیر بر سر غذا کردن و در معده مالیدن مفید بود  
و سعد و اذخر و پینل و خاکستر خوب زیر پای ہم بسایند  
برکہ برمشند و ضما سازند یا صبر اسقوطی و درم پینل  
و قردمانا و مصطکی و افستین ہر یک درمی بکوبند و با روغن  
یا سبب و روغن پارضا و سارند و مسہلات لینہ استعمال  
کنند و اگر از مادہ سودا باشد ورم صلب بود یا آن افکا  
ردیہ و خبث نفس باشد علاج جلای از تخم رازیانه و پنجه  
مہک و پنجه کرفس و کلنگبین تناول کنند غذا نخود آب یا شیره  
خسکدانہ و روغن بید انجیر خورد و معده را بخلیہ بزرک و  
خطمی و بابونہ و مصطکی ہر یک و درم پینل و سعد و اذخر  
ہر یک درمی شمع سہ درم روغن بابونہ یا نرزدہ درم تفصید  
یا سبب و افستین و سیفہ و مصطکی ہر یک سہ درم صبر و میعہ  
یک چهار درم جلبہ و بزرک ہر یک چہ درم زعفران و در ہر یک

سوم روغن

در می بگویند و با موم و روغن زینق یا خیری یا قسط بیا میزند  
 و مالند و این ماء الاصول تناول کنند پوست پنج کرفس  
 پوست پنج رازیانه هر یک ده درم اینسون و رازیانه هر یک  
 سه درم پنج قهک و بابونه هر یک هفت درم طبله چهار درم پنج  
 سفید ده عد و مویز طایفی یا نرزه درم در چهار رطل آب  
 بجوشانند تا با رطلی آید پس صافی کنند و سی شقال از آن با سه درم  
 مغز خیارشنبه و یک شقال روغن پیدانجیر تناول کنند و همین  
 طبیعت با یار لوانغ و یار اسکا عانس کنند **قراقرغ**  
 بواسطه برودت و ضعف هضم و تناول اشیا ز نفاخه باشد  
 و گاه باشد که بسبب تارویه معده باشد که احداث نفخ و کما  
 کند علاج نماید و کلقتند و رازیانه و اینسون تناول کنند غذا  
 نخود آب بازیره و دارچینی و کرفس خورند و از اطعمه غلیظه  
 و اشیا ز نفاخ و حموضات احتراز کنند و سیبوس و کاورس  
 و نمک گرم کنند و بر شکم بندند و **سینل** و کندر و رازیانه هر یک  
 سه درم فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کرفس و یا هر یک ده درم  
 و سوزناخواه و مصطکی هر یک ده درم بگویند و باد و مثل آن  
 بیا میزند و پنج درم تناول کنند و کوارش شهریاران و کونی

ادد الاصول

نفخ معده

سینل

فوق حسب الرشاد

جنا  
شاد  
تمکی

و فلان نفی بخورند و اگر با نفی طبیعت نرم بود حسب الرشاد بریان کرده  
وزیره در سپر که نوبت یافته و بریان کرده هر یک سه درم  
بگویند و با هم چندان قند بسته نوبت بخورند **جنا** نفی بود که  
بطریق **فم** مندرج شود و چون بسیار واقع شود دلیل قساد **فم**  
باشد و تشاؤب که آنرا دهن در ره میگویند از تجارات غیر  
منهضه واقع شود که در عضلات فک اسفل حاصل شود و غلیظ  
گردد و تمدد در آن عضلات پیدا شود و تمطی است که بنام اعضا  
کشیده شود و حدوث آن هم از این تجارات باشد که در  
دیگر عضلات حاصل شود همه دلالات بر ضعف و تقصیر  
کنند و علاج مجموع تقویة و شقیه معده باشد **شوت کلی** اشتداد آنها  
طعام و حرص بر کولات بود بحدی که پس از خوردن و **سب**  
اگر از سور المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند و علا  
آن نفی و ثقل عطش و تمدد معده و کثرت سیلان لعاب و لین  
طبیعت بود و تسخین معده کنند بکافور و رازیانه و شراب التکو  
یا جلای از رازیانه <sup>علاج</sup> و ریخ مہک و بالتکو و کلکتین یا شاد  
غدا نخود آب یا شیر خشکدانه و تو ابل گرم خورند و شقیه کب  
صبر و حب ایاره کنند و بعد از شقیه کوارشن مصطکی و اطریفل

و قلم

و مقویات معده تناول کنند و مصلکی میخایند و  
 شرب احمر مفید بود و اگر سبب این مرض کثرت انقباض  
 باشد بغم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش  
 و جشائرش بود علاج تنقیه بدن کنند بحب افیمون و مطبوخ  
 آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند  
 و اگر از شدت غلوی بدن این مرض حادث شود علامت آن  
 تقدّم سیب آن بود مثل حرکت مفرطه و هواء کرم و سرد  
 و غم و مرضهای کثیره التخلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن  
 تناول اغذیه غلیظه باشد مثل مریسه و کله و پاچه و گوشت  
 کاه و قلیه گرز و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن  
 اندکی باید خورد و بدن را بروغن بنفشه با دام تدبیر کنند  
 و اگر جمع سبب کیم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت  
 ایشان بود و سقوط آن اجیاناً علاج قتل و اخراج کرم باشد  
 چنانچه گفته شود و اگر سبب فظاظ حاض بلغمی بود که معده  
 جمع شود علامت آن ترشی دهان و جشائرش و بر از طریق  
 بود علاج تنقیه معده کنند بقی و کلقتند و اینسون و مصلکی  
 تناول کنند غذا نخود آب با فلفل و کرویاء و مصلکی و دارچینی خورند

و مقویات معده  
 شرب احمر مفید بود  
 علامت آن حرقت فم معده  
 و جشائرش بود  
 علاج تنقیه بدن  
 کنند بحب افیمون  
 و مطبوخ آن  
 و اغذیه چرب  
 خورند و از مولدات  
 سودا اجتناب نمایند  
 و اگر از شدت غلوی  
 بدن این مرض حادث  
 شود علامت آن  
 تقدّم سیب آن بود  
 مثل حرکت مفرطه  
 و هواء کرم و سرد  
 و غم و مرضهای  
 کثیره التخلیل و در  
 هضم هیچ آفتی  
 نباشد علاج آن  
 تناول اغذیه غلیظه  
 باشد مثل مریسه و  
 کله و پاچه و گوشت  
 کاه و قلیه گرز و  
 در روزی سه چهار  
 نوبت غذا خورند  
 لیکن اندکی باید  
 خورد و بدن را  
 بروغن بنفشه با  
 دام تدبیر کنند  
 و اگر جمع سبب  
 کیم و حیات باشد  
 علامت آن احساس  
 حرکت ایشان بود  
 و سقوط آن اجیاناً  
 علاج قتل و اخراج  
 کرم باشد چنانچه  
 گفته شود و اگر  
 سبب فظاظ حاض  
 بلغمی بود که  
 معده جمع شود  
 علامت آن ترشی  
 دهان و جشائرش  
 و بر از طریق بود  
 علاج تنقیه معده  
 کنند بقی و کلقتند  
 و اینسون و مصلکی  
 تناول کنند غذا  
 نخود آب با فلفل  
 و کرویاء و مصلکی  
 و دارچینی خورند

رطبت

نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین / نظر نین

و اگر احتیاج باشد بجمع صبر و ایاره اسهال کنند **جمع بقوی**  
 و آن جمع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آنرا بولیوس  
 گویند و سبب آن برودتی مفراط باشد که قم معده را حاج  
 شود و قوت حس و جذی از قوت شود و بدن غظیم مختا  
 بغداد باشد و پشتر این مرض ز ریهستان سرد بود و کسی را که  
 در سرمای سرد سفر کند واقع شود علامت آن خافتن بدن  
 و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و اجینا  
 غشی نیز حادث شود و ملس قم معده سرد باشد علاج شراب  
 بالنگو و شراب کاوزبان و کلقد و راززبان و انیسون از تبر  
 کدام که باشد و ه مشقال بخورند و غذا نخورد آب با کبک و تهر  
 و در آن خوردند و تو ابل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و  
 اطر فیض و کوارشن کونی و عود و مصطکی مناسب این مرض  
 بود و سعد و اوراکس و تام بگویند و بر معده طلا کنند و این علت  
 بسبب ضعف معده یا حرارت جمع بدن حادث شود  
 و علامت آن کرب و لبیب و عطش و یبوست طبع بود و  
 چون کرسنه شوند غذا نخورند غشی بکنند و قوت ساقط  
 علاج سنگین و شراب زر شک و شراب انار و سیب کلاب

قان عطارد ۶  
 با سرخ بنظر ۲  
 تربیع

نظر تربیع  
 عطاره بزهره ۶

نظر تندیس  
 قمر بر سرخ ۶

قران عقیقی تناسلی  
 مقارنه زحل با زهره ۱

نظر تندیس و سرخ بزهره ۶  
 نظر تندیس ۶  
 نظر تندیس ۶  
 قنات نذرا ۶  
 تناول



او آن باشد که بآب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و  
 نخورند زایل گردد علاج آن آب ترب و سبغین مکرر قی کنند  
 و شراب غوره و مانند آن تناول کنند غذا زیره باج خورند  
 و اگر بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ  
 بسیار و افراط عمل آن شراب غوره و آش غوره خورند  
 و بهام معتدل روند و تدبیر بر و غن بنفشه کنند و اگر بعد  
 از شراب کمنه واقع شود آب سنج و برف خورند و هموضا  
 یارده مفید افتد و اگر از حد بگذرد بیکر طل آب خیار گانها نماید  
 طباشیر یا شامند **سور الهمم و تخمه** سور الهمم آن بود که طعام  
 نیک همضم نشود و علامت آن تپشها و براز و حرقت  
 معده و غشيان بود و ضعف همضم آن باشد که دیر ماند  
 اما همضم شود و باین ثقل و تمدد باشد و بعد از زمانی دیگر که  
 جشا آید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن باشد که معده  
 در غذا قطعا تصرف نکند و همضم نکرداند و سبب این مجموع  
 یا سوء المزاج معده باشد چنانچه گفته شد و اگر سبب تناول  
 اطعمه کثیره باشد و اطعمه رویه باشد تنقیه معده باید کرد  
 و بقی و اسهال و تقویت معده بقویات که مناسب قرح

کدو

معده باشد یا خلط ناسده  
 که در وجه شوا علاج آن تقویت  
 و سبب است







المسك  
 بیلد پرورده تناول کنند و تقویت بکوارش عود و مصطکی و در اول  
 طوک کنند و این سفوف در قی بلغی مفید بود **صفت** کندر و مصطکی و سبلی  
 هر یک پنجم درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قافله جوز بوی  
 سعد نغص هر یک چهار درم پوست تبرج فرنگشک و رقی کل هر یک درم  
 بکونید و باد و مقدار ادویه قند بیا مینند و هفت درم تاده درم  
 تناول کنند **صفت** معجونی که قی بلغی و سواد وی را نافع بود پوست  
 بسته ورق کل هر یک چهار درم عود و مصطکی هر یک سه درم مسک  
 پنجم درم بکونید و آب سب برشند و یکمقال تناول کنند و  
 اگر غشیا ن بسبب کثرت غذا یا اغذیه رودیه یا سور الترتیب اکل  
 حادث شود قی باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول کنند  
**قی دم** بسبب خون که بقی پرون آید اگر انفجار و انقطاع عرقی باشند  
 فصد با سلیق بکنند و کل ارمنی و صمغ عربی و بنکو و بار تنک  
 هر یک مثقالی مجموع بریان کرده بکونند و با شراب سیخورد  
 یا قرص طباشیر یا قرص کبریا هر یک درم ماری به تناول کنند  
 و این قرص نیز مفید افتد کندر تخم حاض هر یک سه درم ورق کل  
 کلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی آقا قیا کبریا  
 هر یک درم بکونند و آب سماق یا کلاب برشته و یکمقال

درم

النفی افی ابو حب اسم نفی

عوز بادام زنجبیل

عوز بادام زنجبیل

عوز بادام زنجبیل

عوز بادام زنجبیل

اران با شیر تخم تورک بریان کرده بخورند و معده را  
 و آفاقیا و سگ و رامک و کلاب و آب مورد و سرکه تصفیه  
 کنند غذا از رشک و سماق و انار دانه بخورند و اگر قوی خون بواسطه  
 ضربه یا سقطه بود که بر پسیینه واقع شود موضع ما لوف با شکر  
 و مغاث و آفاقیا و کل ارمنی و صبر و مرآب مورد طلا کنند  
 و قرص کمر با یکمقال شیر تخم تورک بریان کرده بخورند و  
 اگر باقی و نفث خون سعال باشد با رتنک و صمغ عربی هر یک  
 در می بریان کرده بخورند و مگر یک کل ارمنی نهدرم بگویند و با شیر  
 غناب بخورند و کشیزه و لولو و صدف سوخته و شاخ کاک و کوبیده  
 سوخته و آفاقیا و کل ارمنی و سماق و نشاپسته و تخم تورک  
 خون پسیه و شان بریک نهدرم صمغ عربی و درم طباشیر و درم  
 بگویند و آب سماق یا آب لسان الملل بپوشند و سینه مثقال با  
 شراب غناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی احتراز  
 کنند و اگر بسبب قروح و ثبور معده باشد علامت آن  
 وجع میان شانهها تا زیر قفس باشد و در قوی مده باشد و چون  
 چیزهای شور و ترش بخورند وجع زیاد شود علاج او  
 آنست که از جوصلت و مالجات احتراز کنند و اغذیه

جلعوزنه المون ۳

صمغ عربی اصل عربی ۳

رب الوسی ۳

قانییه قند سفید ۴

حب کرده ۴  
قرو بر سینه چقدر  
نصفه روغ نار

زوجه

وصف طسک لوز  
و ابفر

لرزه مثل پاچه وزرده تخم مرغ بخورند و این قرص مفید بود تخم  
حاض با تیک هر یک سه درم طباشیر لولو که با شاخ کا و کوهی  
سوخنه هر یک دو درم نشایسته کثیرا هر یک چهار درم بکوبند  
و بآب لسان الحل یا لعاب بکوبند شدند و قرص کنند تریقی  
یکمقال و اگر خون از عضوی دیگر معده ریزد مثل آنکه از دماغ  
یا کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود و علاج آن عضو  
باید کرد و اگر خون در معده بنیدد علامت آن ناقص و  
عرق سرد و دوشی بود و علاج آنست که تخم شیش و بابونه  
نچو درم بچوشانند و بایکد رزمک بیاشانند یا حب الرشاد  
دو درم یا آب کرم یا انچه خرگوشش باب یا لنگو یا برنج  
بیاشانند که از طبقه داخل معده برای دفع موزی و این  
موزی یا خلط عار حریف بود یا طعام حریف و علامت  
آن حرقة معده و قی صفراوی یا سوداوی بود و علاج او  
که بلخ شیش و ترب یا آب ترب و عسل و سکنجین و آب کرم  
بیاشانند که بقی یا باسهال دفع شود و بعد از آن شریقی از  
نبات و عرق کل و بید یا لعاب بکوبند و برده آن و روغن نبفته  
و بادام بیاشانند و اگر فواق بسبب ریح باشد و این پیشتر

بسیار کین فرخوش است  
عسل کرم بیاشانند  
و قی کنند فواق  
حرکتی باشد

صبیان حادث شود و بعد از تحمیه نیز بود علاج کلقتند یا اینسو  
 یا زیره یا رازیانه بخورند و مصطکی بخایند و کوارشن مصطکی  
 و عود تناول کنند و اگر سعی کنند که عطسه آید مفید باشد و اگر  
 بسبب تناول طعام بسیار بود می کنند و زیره و ناسخوآه و نسو  
 و تخم کرفس و سقره هر یک نیم درم کوفته با قند بخورند و درین  
 نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل غضب و  
 خجالت مفید بود و بر کمر پسنکی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فراق  
 بعد از قتی یا اسهال بسیار حادث شود بواسطه پیوستگی که موجب  
 تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب کبک و بدهانه تناول  
 کنند غذا شیره جو یا کدو و روغن کل و بنفشه خورند و موم روغنی  
 از آب کدو و بوستان افروز و خطمی و کثیرا و موم صافی  
 و روغن بنفشه سازند و در معده میمالند و این بدترین فواق  
 بود چنانچه گفته اند و نذا فواق باله من فواق و در ورم کبد نیز  
 فواق بود و آن بسبب بزرگی ورم باشد که فراغ قوم معده شود  
 یا بواسطه مشا رکتی که میان کبد و معده باشد و علاج آن علاج  
 ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب سوء المزاج معده  
 باشد علاج آن علاج و علامت آن کفته شده و اگر بسبب خلطی

شکر سرد

خاک زرد و نمک و عود و علاج آن  
مجموعه سوارشن عود در سینه می کردند  
ماخواه در که مانی کردن وار  
علاج سوارشن عود در سینه می کردند

مراری یا خلطی مانع بود که در معده جمع شده باشد علامت آن  
حرقت معده و حرارت و طلوعه دهن و تشنگی بود علاج قوی باشد  
بعد از آن تقویت معده بسکجین سفر جلی و به پرورده و شکر  
سیب و محلات مثل کبر و لیمو سیب مفید بود و اگر بسبب خلطی  
بلغمی لرج باشد علامت آن قلت تشنگی بود و میل باشیاری

در بیضه علاج تنقیه معده بقی کنند و کلکند و اینسون و جوارشن عود  
بخورند و ناخواه و فودنه و رازیانه هر یک پنجم مصطکی و صواه عمران  
و قرنفل و پنبیل هر یک دو درم بگویند و با هم جندان قند منیاق  
در دو مشقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده  
متعفن شده باشد علامت آن بخار و غشیان و براز متنج باشد

علاج آن تنقیه بود بقی و اسهال و بعد از آن تقویه معده اگر  
سبب آن باشد که سودا بجمعه زیزد که موجب اشتها شود  
علامت آن آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورد مض  
شود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند اشتها پیدا شود علاج  
آن تیغ مساک طحال بود بسکجین برزوری و زیزره باج و آبکاه  
و کبر و زیتون بسرکه و محلات و اگر بسبب بطلان حس فم  
معده باشد علامت او آن باشد که احساس تنبا و ل اشیار

مکندن سیر در طبع  
کردن تار کسار و سیر  
فلفل رسو  
سردن مس

و بعد از طعام

و نیز و مالک بکنند و او را فواق و غشیان حادث نشود علاج  
 کلقتد و رازایانه و شراب بالکلو تناول کنند یا جلای از رازانه  
 و پنخ حرک و بالکلو و کلقتد بخورند و بعد از نفع بحب صبر خوب  
 توفایا ثقیه کنند و بعد از آن بخوارشانات و معجنات حار و تقویت  
 معده کنند **باب یازدهم در امراض کبد** سور المزاج که عارض شود  
 بکبد اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و لمغنی دهن و خشکی زبان  
 و قلت اشتها و اجتناب طبیعت و سرعت نبض و حرارت  
 لمس کبد و ناریت قاروره بود و شاید که با آن قی صفوا و  
 اسهال صفراوی نیز باشد علاج جلای از تخم کاسنی و تمبر بندی  
 و آجاص و ترنجبین یا سکنجین و آب کاسنی یا شیره تخم خیارین  
 و نبات تناول کنند و شراب صندل و محاض نیز شاید غذا  
 زرشک با انار دانه با فروج خورند و آب کاسنی و صندلین  
 بر یکدیگر طلا کنند و اگر طبیعت محبتس باشد تلین کنند بمطبوخ  
 فواکه یا قرص طبیا شیر نرم کیمشقال یا سکنجین ده مثقال و آب  
 کاسنی پست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب  
 باشد این مطبوخ بیا شامند پسنار یکی نبفته هلیله زرد ورق  
 کل هلیله کابلی بر یک پنجم ترنجبین پست درم آرد جو نبفته



و ورق کل هر یک سه درم کافور نهند آنک بگویند و باب کاشنی  
 یا بوستان افروز یا بقله الحما طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد کمی شفا  
 قرص طباشیر متباده مشقال رب به یا سیب بخورند غدا به پنج  
 و ماش بریان کرده باز رشک بساق یا مغز بادام بریان کرده  
 بخورند و اگر سور المنج بارد غرض کبده شود علامت آن اسهال  
 و قلت عطش و بیاض زبان و تهج روی و اجفان و بطونین  
 و بیاض و غلط قاروره بود علاج هر باید اول جلابی از رازیانه  
 و رویاه ترکیب کلقتند تناول کنند غدا نخود آب با شیر خشک  
 و کبک و تیر و خورند و این قرص تناول کنند **صفت** سنبل مجسطی تخم  
 کرفس و ذرا اینسون با دام تخم ابل قسط هر یک دو درم عصاره غا  
 نیم درم فلفل زنجبیل هر یک درم بگویند و باب رازیانه قرص زنده  
 و مشقالی با این مار الاصول بخورند **صفت** پوست بچه کرفس و رازیانه  
 و کاستی هر یک با نر زده درم تخم رازیانه سه درم تخم کرفس دو درم  
 اینسون سه درم اذفر و غافت و حاشا و عهد هر یک نیم درم  
 مویز طایفی پوست درم سه رطل آب بجوشانند تا برطلی و نیم آید  
 و با رطلی قند بقوام آرند و پوست درم یا سبی درم تناول کنند  
 و این قرص نیز مفید بود **صفت** افشین ریوند هر یک سه درم

کل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و کک مغسول هر یک سه درم  
 بکوبند و آب کرفس قرص سازند شربتی کیمشال بود و اسارون  
 و تمام بخوشانند و جگر را با آب آن تنطیل و بشقل آن تضخیم کنند  
 و با بونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته یا روغن سوپن  
 طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم پیندان و شامسقم  
 صغ غدی هر یک سه درم بریان کرده بکباب تر کنند و فرو  
 برند و یک تیهو بریان کنند و با سماق یا زرشک ترش کردند  
 و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب  
 و قلت عطش و تریح روی و اجفان و کثرت خواب و بلادت حواس  
 و بیاض قاروره و سوء بهضم بود علاج بهر روز جلای از زرد  
 و تخم کرفس و پنجه مک و کلقتند تا اول کنند غذا نخورد آب یا زیرین  
 با یک تیهو و دارچینی خورند و ادا فیض کپور و کلقتند و جوارشات کشیزی  
 کرم مفید بود **قرص** مفید از زاننه تخم کرفس هر یک سه درم پیندل  
 پنجه درم بکوبند و آب رازیاننه یا کرفس بپوشند و شتالی باده  
 مشقال سکجین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یا بس بود علا  
 آن نخافت بدن و قلت دم و تشنگی و پیوست طبع و صلابت  
 بنض و بیاض قاروره باشد علاج شیره تخم تورک یا شراب

۱۶۱۲  
 سنبل  
 اسارون  
 کک مغسول  
 کرفس  
 قسط  
 سلیخه  
 سوپن  
 پیندان  
 شامسقم  
 غدی  
 زرشک  
 قاروره  
 سوء بهضم  
 بیاض  
 کلقتند  
 تیهو  
 دارچینی  
 جوارشات  
 کرفس  
 پیندل  
 شتالی  
 سکجین  
 تشنگی  
 تورک

کرم مفید بود  
 پنجه درم  
 کرفس  
 پیندل  
 شتالی  
 سکجین  
 تشنگی  
 تورک  
 شیره  
 کرم  
 پنجه  
 کرفس  
 پیندل  
 شتالی  
 سکجین  
 تشنگی  
 تورک  
 شیره

توبخ مضاعف  
خاوه طاروقین

بیماریست

مسکن و نه نار

جبر الازلی

باز در او

باز در او

باز در او

باز در او

باز در او

باز در او

نیلوفر و خشخاش تناول کنند غذا کدو یا گوشت بزغاله خورند  
یا جریره ابرشیره سوس و نبات و روغن بادام و ما می تاز نه نیز  
شاید و نموم روغن از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی  
و آب کاسنی و آب تورک ترتیب کنند و بر جگر طلا کنند **ضعف کبد**  
یا بسبب سور المزاج بود و علامت آن گفته شد یا بسبب سده بود  
که کبد را غار قرض شود و علامت ضعف کبد قلت اشتها و فساد  
لون و تحافت بدن و اسهال غسالی شپه بغساله طم و وج  
ضلع آفرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در مجرای کبد  
باشد علامت آن است که بول اندک اندک آید و رقیق آید  
علیج هر باید از جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رو باه ترکیب یک  
سه درم رازیانه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کرفس  
نمانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات بحسب فواج یا قوس  
زرشک یا شکبچین ساقچ یا بزوری و غذای زیره باج خورند و  
از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده  
مقعر کبد باشد علامت آن بر از رقیق بود علیج آن بر روز جلابی  
از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخواند و  
تیمین طبیعت کنند بسنا بخدرم و تخم کاسنی سه درم بجوشانند و

بعد از این  
جبر را  
بیماری  
جدید  
ریز و اب  
ساق کبد  
را در  
جبر جدید  
ریز و باز  
بکس از ارناف  
شود و باز  
اب رقیق  
را در

بکس از ارناف  
بیماری  
جدید  
ریز و باز  
بکس از ارناف  
شود و باز  
اب رقیق  
را در

کند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال معجون خیار شنبدران <sup>حل کرده</sup>  
بیا شامند و با بون و شیش هر یک سه درم تخم کرفس پنبیل اسارون  
هر یک درمی بکوبند و آب سداب بر جگر نهند و معجون کرم درین  
صورت نافع باشد **صفت** تخم کرفس و رازیانه ایمل سیخه افور هر یک  
ده درم پنبیل قطرون اس عصاره غافق میر بری بادام تلخ  
هر یک پنج درم ریوند جینی رب السوس هر یک سه درم زعفران  
یک درم مجموع کوفته و پخته با شیر قند یا عسل بپزند و یک مثقال  
ماء الاصول تناول کنند **اورام کبد** درمی که در کبد ظاهر باشد <sup>نور</sup>  
اگر دموی باشد علامت آن تب و تشنگی و لیب و حر  
و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و  
اجتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد که اجتباس بول نیز بود  
علاج اولاً فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت  
گیرند و هر با مداد جلابی از تخم کاپینه و پوست پنج کاسی  
و رو باه ترکیب هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یک  
تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلین طبیعت بمطبوخ  
فواکه کنند یا این حقنه سنا بفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسی  
هر یک پنج درم جو نیم کوفته سوسیس حطی هر یک کفی خیار شنبدر

ن و حوی از قوی

بکری در عام

دی در عام

در سوز

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

بکری در عام

پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و آب گامه هر یک دم  
 و اگر ورم برید یک کید باشد درادر بول سعی بلیغ باید کرد و  
 سه بشیره تخم و آب کاسنی و سببختین بزوری خورند و این قدر تناول  
 کنند تخم کاسنی تخم خربزه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر  
 یکمقال ریوند بندرم لک مغسول درمی بکوبند و آب کاسنی سیر  
 و شتالی بخورند و در ابتدای ورم رو باه تربک و رق کل بنفشه  
 و رق کل کبج طلح آب بیتان افروز و کلاب ضما سازند و  
 چون از ابتدا تجا و زکند استعمال ضما دات نکنند و اگر ورم صفا  
 بود علامت آن شدت تب و تشکی و قلق و سرعت بنفشه تا  
 قاروره و قی و اسهال مراری بود علاج هر باید اول جلابی از تخم  
 کاسنی و بنفشه و نیلوفر و تدر و ترنجبین تناول کنند و ملین طبیعت  
 کند عطبوخ فوکه یا میله یا نفع فوکه یا شیرخشت و ترنجبین و خیا  
 شیره غذا کشکاب یا شیره خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی  
 علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و براند بلغمی و  
 بیاض قاروره بود و احساس ورم کند و اما وجع با فراط  
 نباشد علاج جلابی از رو باه تربک و رازیانه و پنجه مهک و  
 نبات تناول کنند غذا نخود آب یا باش و مغز بادام خورند

از وقت  
 شود و سه بزرگ  
 نای که م شفت  
 سه بی برود  
 و علاج دی و دعا  
 م شرفی به م  
 ند به از می که  
 م شرفی  
 بدن وی که  
 محل م شرفی  
 و شوره بزرگ  
 نای که م شرفی  
 م شرفی  
 و در م چون  
 جینت ابی سی  
 ت دفع اکس  
 ی سوسن می که  
 با سه ن ج  
 سی بزرگ و در

مخبر از قوی  
 بکری در عام  
 دی در عام  
 در سوز  
 بکری در عام  
 بکری در عام  
 بکری در عام  
 بکری در عام  
 بکری در عام

تلمین طبیعت بختنهای نرم کنند یا باین مطبوخ ستا بخورم رازیانه  
هر یک سه درم شکر سه درم بجوشانند و صافی کنند و بیخ مشقال معجون  
خیارشنبز یا بفت درم دران حل کنند و بیا شامند و بعد از تنقیه  
اطریفیل و کلقتند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم  
سوداوی باشد و آن بواسطه سده باشد که میان کبد و طحال واقع  
شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد علاج  
هر روز جلایی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و کاکوزبان و نبات  
تناول کنند و شهاب بالنگو و کاکوزبان لعق کنند و غذا زیره  
باج خورند و تلمین طبیعت بطبوخ افیتون کنند یا سنا بفت درم  
بالنگو بیخ نمک تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سیخ پانزده درم  
و صافی کنند و معجون نجاح بفت مشقال دران حل کنند و بیا شامند  
غذا نخود آب و شیر خشک آنه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین برزقی  
و غصلی و ماء الاصول و قرض زرشک کبیر تناول کنند و کبیر  
بجلیه و بزرک و شمع و سپیط و روغن بنفشه و اکلیل الکلب و بابونج  
و حامیاض تضمید کنند و اگر ورم جگر از ضربه یا از سقطه باشد نخود  
مقشر ریوند هر یک سه درم مویزایی دو درم در روغن بنفشه  
بکدازند و یا بم آینه خفته طلا کنند و **پبله کبیر** اکثر بعد از ورم حاد

حکایت  
درم

حکایت

شود

شود علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و مریض  
 بر پشت باز نماند خفید و چون منبخر شود علامت آن قشعیریه  
 و اسهال مدیه یا چیزی شبیه بردی بود و مریض را خفتی و راحتی  
 حاصل شود و باشد که مدیه بقی یا در دفع شود علاج آن بیشتر  
 از انبجاریه منضجات تضمید کنند و شیر برز یا بزرگ و مریض را  
 تناول کنند و چون منبخر شود اگر تب نباشد چلابی از زوفاف و  
 چغ کرفس و رازیانه و اینسون و بنات تناول کنند و اگر تب باشد  
 نبات و شیرده سه تخم با شراب خشخاش و نیلوفر تناول کنند **نفق کبد** علامت  
 آن ثقل نباشد و وجع ممد بود و تب و حرارت نباشد علاج  
 آن سبجین بر فوری و ماء الاصول و معجونات حار تناول کنند و  
 مسخات تضمید کنند **سده کبد** بسبب اخلاط غلیظه لزجه حادث  
 میشود و علامت آن ثقل کبد باشد بی وجع و تب و علامت  
 ورم اگر سده در مجذب کبد باشد بول اندک رقیق بود و اگر در  
 مقعر کبد بود بر از طب باشد علاج آنکه در مقعر بود منضجات  
 استعمال کنند مثل شراب ینار و ریوند و سکخین و کاشنی  
 ناشسته را آب بکینند و با سبجین بروزی تناول کنند و  
 علاج آن که در مجذب کبد بود ماء الاصول و سبجین بروزی بود

اروم  
فمغز کله  
نیم درم

اروم  
کمانه گاهی  
اروم

اروم  
اروم  
اروم

اروم  
اروم  
اروم

اروم  
اروم  
اروم

اروم  
اروم  
اروم

اروم  
اروم  
اروم

فجاج الازهر  
نیم درم  
ایسرون یک پوس  
نیم درم نیم درم  
منح کبر کافور  
نیم درم یکده انگ  
صلایه نیم درم  
سازنده خوراک  
سدرم

اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم تورک آب کاشنی یا سکنجبین  
و قرص زر رشک نیز مفید بود و غذا زر رشک زیره بوج و انار  
و کیک بوج خوردند **سور القنیه استسقا** سور القنیه از ضعف کبد و فساد  
مزاج آن حادث شود و علامت آن نهج اطراف و بیاض لون  
بود علامتش آنست که تعیقل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب  
نمایند و زر رشک و نخود آب با دارچینی و زیره بوج خوردند و  
تقویت کبد کنند چنانچه در سور المزاج گفته شد و اجمال درین باب  
نمایند که این مقدمه پستقا باشد اما استسقا سه نوعست  
اول از قوی و طبلی **اما الحی** آنست که جمیع اعضا برآمده باشد و سبب  
ضعف جگر و پرودت مزاج آن بود و این پرودت سبب آن  
استفراغ دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا یب بضر آب سرد  
بود در عقب ریاضت یا حمام یا دوش گرم یا سبب ضعف  
طحال بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او  
را سرد کند یا سبب ضعف معده باشد که هضم تام نتواند  
کرد و کیلو پس خام بکشد رود و کبد نیز از ریغ آن عاف نشود  
و اعضا آنرا جذب کند و چون خام باشد جزو بدن نشود و چون  
این مرض شود علامت آن بیاض با صفت لون بود و استفراغ

در سرد کردن بجهت  
استفراغ و زرق  
ناضع است بگر  
سیرات

در بیاض



در استسقا و زرقی باید که در اراری بنید و اهلش مجنی است  
و بجهت اراری لیس سنگین و سوزناک بدیند تا اراری زنی صفت  
سنگین مدد تخم خیار بن و تخم کوزه تخم کاسنی تخم کرفس در سرکه  
کند نرود و بنجیا نند و بجز آن نمانند و کسای تخم بلکدر بوقام آورند

بجمله استسقا و زرقی  
اب برک ترب و  
سنگینی خوردن بیار  
نافع است و مهمل  
در استسقا و زرقی  
دادن هملک است  
و طلا کردن سرگین  
کار با سرگین نافع است  
بجمله زرقی استسقا و  
سوف بجمله استسقا و  
زرقی اینگون بوداده  
ناخنه مصطک در حنی  
تخم کرفس صلاب  
تخم سوزن  
سوزن خاراگر  
دو گفتال  
۲۲

و پیاض و رقت قار و رده و چون انگشت بر اعضا نند فرو  
و زمانی همچنان گو باند علاج آن هر روز جلای از تخم کاشنی و  
رازیانه هر یک دو درم بیخ گلشن و بیخ رازیانه هر یک سه درم  
نبات در درم تناول کنند غذا زیره باج یا کبوتر و کبوتر نیمه  
و کفشک خورد و اندکی زیره و دارچینی در آن کنند و آهوشانند  
که بغایت سرد باشد اندکی میخورند و استقامت آب شور آب  
شبی مفید بود و بر تابه حمام و بر یک خفتیدن و پشت بر آفتاب  
کرده نشستن نافع باشد و درین مرض راد ارار بول مبالعه باید  
کردن بمثل سنگین بزوری و قرص زرشک و کادیوس و اینسون  
و جوده و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلجقه بگویند و دو درم  
یا سنگین بزوری تناول کنند و بوره و زیره و سعد بگویند  
و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محبتس باشد همچون خیار شیرین  
حب ایاره تلین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده  
باشد قوی کنند و کلنگین و اینسون بخورند و یک اصطخیقون تلین کنند  
و همچون کرکم تناول کنند اما استسقا و زرقی است که مایه می میان  
صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین  
استسقا بود علامت آن ثقل و تبرک شدن و وقتا لست

شکم  
انفعا  
بجمله زرقی استسقا و  
سوزن خاراگر  
دو گفتال  
۲۲



بسیار حاصل شود و موجب این مرض شود و علامت آن بزرگ  
 شدن شکم و برآمدن ناف بود و با آن ثقلی نباشد و چون دست بر  
 شکم زنند از آن آواز طبل آید علاج بهر روز جلایی از تخم کاشنی  
 و اینسون و پنج مہک و پنج کاشنی و کلقد تناول کنند غذا نخوردند  
 یا مغز بادام و قلع و زریہ و کرویا و نان خواہ خوردند و روغن  
 و روغن سداب و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانہ و اینسون  
 و زریہ کرمانی و دو قو و تخم کرفس کوهی و قطر اسالیون ہر یک  
 سدہ درم بوسه پنج رازیانہ دہ درم پنج کرفس چہ درم پنج مہک  
 دہ درم پنج اذخر و ققح اذخر ہر یک دہ درم میوینر طایفی بہ  
 درم در جہار رطل آب بخوشانند تا باد و رطل آید پس باد و رطل  
 غسل بقوام آرند و دہ درم تادہ مثقال از آن تناول کنند سنبق  
 تخم کرفس و رازیانہ و اینسون و اسارون و قسط و زراوند ہر  
 دو درم زریہ کرمانی سدہ درم سنبق جعدہ ہر یک درمی و نیم بکوبند  
 و دو مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفتہ را با قند دو  
 چند آن بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواہند کہ تمہین کنند  
 پنج مثقال معجون خیار شنبہ و دہ مثقال ازین ماء الاصول در آب گرم  
 حل کردہ بیاشامند و چون مرض مخط کرد و پنج ساکن شود یا بونہ

پنجم مہک اصل الیوس

ناخواہ زنیان است

در گوشت و فیله و این  
 سوره القیه بقیه  
 اسفناکن و لیساک  
 بهر زمان صفت جگر  
 علامتی است که  
 علاج جگر از قال طیبی  
 بر کرد و ضعیفی  
 انرا در دهن بگذرد  
 انرا با لند و لاند  
 و در دست و پا  
 نگاه بود اگر  
 دراز از این  
 که بگوید  
 هر کس که در این  
 طبیعت را یافته

و تخم شش و بودنه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بگویند و آب سرد است  
 شسته بر شکم طلا کنند و نوعی از استقار طیبی است که آنرا چین گویند و  
 آن انتفاخ و عظم نظن بودنی توناف و شکم ایشان عظیم شبیه شکم استن  
 باشد علاج بهر روز جلای از تخم کثوث و کاشنی و رازیانه و رو باه ترکیب  
 و نبات تناول کنند و تلین طبیعت بدین مطبوخ کنند سنا بهفت درم  
 رو باه ترکیب پنجم درم تخم کاشنی سه درم شکر سیخ و ترنجبین هر یک دو درم  
 انرا مغز خیار شنبز یا بنجده درم آب کاشنی ناشسته پنجاه درم و بنجنه کاشنی  
 شکم را باند و ببا بدانت که بر کاه که با استقانت و تشکی با قراط  
 بود با شیار حاره معالجه نکنند و بر رو باه ترکیب و تخم کاشنی و  
 بیخ آن اکتفا کنند و بنوماش و مغز بادام خورند و تلین بدین  
 مطبوخ کنند سنا و بلبله کابی و ابیح و بلبله هر یک پنجم درم نبغشته و نیلوفر  
 و تخم کاشنی هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم اوسیا کبلی و  
 غناب هر یک ده عدد دبستان پت عدد و مغز خیار شنبز و ترنجبین  
 هر یک ده درم و بعد از تنقیه آب کاشنی و سکنجین ساده خورند  
**برقان** صفوی فاحش بود که در بشرة ظاهر شود بسبب جوای صفا در  
 زیر پوست و حدوث آن اگر از قیل از سخن باشد علامت آن طبیعت  
 و لغنی ذهن بود و در روز باجوری واقع شود علاج آن سهله باشد

و تخم خربزه و سنی زینار  
 خیار و تخم کاشنی  
 به بند و کاشنی  
 و سنی اصل  
 و سنی  
 کاشنی  
 طبیعت

کبر الرفع ال...

علک طلحون...

کلور...

نان...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

دارن...

نهری بیخ کا...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

نهری...

کاشی پست درم با ده درم سبجین تناول کنندند از رشک و مغز ام  
خورد و ماهی تازه با سرکه و اگر ایرقان از سور المزاج کرم باشد که  
کبدر را حادث علامت آن شدت عطش و سرعت نبض و وضع قارون  
و میل آن بسواد بود و با آن زرد اصفر بود و رنگ روی تیره باشد  
و طبیعت محبتس علاج آن جلابی از تخم کاشنه درم و آجان ده عدد و  
هندی و تربجین و نبات تناول کنند و غذا جواب خورند و تبیین  
بمطبخ فواکه یا نفوع فواکه یا شیر خشک و تربجین کنند یا مطبخ خلیله  
و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبید باید کرد بشیره تخم نوارک و سبجین با آب  
و صی خار کرد و یا کشتال طبلا شیر نرم و غذا آوجه و تمر هندی و زرد رشک  
و بنوماش و مغز بادام و اسفناخ خورند و اگر برقان بسبب سوء المزاجی  
حار بود که مزاره را حادث شود و مره صفر بسیار جذب کند  
و در رو غلیانی پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت  
عطش و لیب باشد و این نوع بقتا حادث شود و باشد که بسبب  
جمع بدن عارض شود و علامت آن نخافت و خاریدن بدن و  
براز بود و صفرا بقی و براز دفع شود علاج هر دو نوع اسهال صفا  
و تبرید کبید باشد و اگر برقان بسبب ورم کبید حادث شود علاج آن  
فصد و تبیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر یا کزیدن حیوانی

- ۱ درم سبجین
- ۲ درم کبیده درم
- ۳ درم مغز تخم خار
- ۴ درم مغز تخم خربزه
- ۲ درم کل سرخ
- ۱ درم تر کبید
- ۲ درم رب
- ۲ درم تخم کاشنی
- ۲ درم سبجین
- ۲ درم لبطب
- ۲ درم غثفت
- ۲ درم ک مغبول
- ۲ درم رایون

اسهال  
تقصیر  
از آن  
دارن  
کلیه  
دارن  
کلیه  
دارن  
کلیه  
دارن  
کلیه  
دارن  
کلیه  
دارن  
کلیه  
دارن  
کلیه

بصافه کهنه تافتا  
بر بینه نانها  
کرم کرده یا کز  
در اقماع با سوراخها

کنند  
در بال و سر  
بود الفیه کو و السور  
وضع الفیه  
والده در النفا  
طبع اضاها  
اند که عصاره کرباسه

زهر دارد باشد کیمشقال قرص طباشیر نرم با آب نارین تناول کنند  
یا مشقالی قرص کافور با لعاب بنگو و برمدانه با آب خیار که و بخورد  
و غده اشکاب باروغن با و ام بخورند و جگر بورق کل و صندل  
و اقا قیما کوشیزه بزیک پخدرم کافور نیند آمد با کلاب تصمید کنند و  
نیز بسبب سده که میان طحال و مراه و امعا حادث شود واقع میگردد  
و این نوع تابع قوعنج باشد اولا علاج قوعنج باید کرد و استعمال  
بارده میکنند و ریوند و غاقت بریک مشقالی فشپین دو مشقال  
کبو بند و باده مشقال سبچین تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که  
میان کبد و مراه حادث شود علامت اوان باشد که براز  
بتدریج سفید گردد و علاج آن استعمال صفرا و کوب باشد و بعد از آن  
استعمال مفتحات مثل سبچین بزوری و آب کاشنی و تخم کرفس و  
انیسون و امثال آن **باب دوم در امراض طحال** سور المزاج که  
طحال را عارض کرده و اگر جار باشد علامت آن شدت تشنگی و  
التهاب و عروقت موضع طحال باشد و صفت لون و کموت

بگیرند  
در برین طلا کنند  
و در فاشی از آن بخورند  
و خوردن اب انار و  
تکمید بر هر یک  
وزیره نافع است  
فی استعمار الی  
بوره صیغتی  
سرتک جنطیان با بول  
شترخما دکنند

ان و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوخاقت  
علاج فصد قیغال کنند و یا سلیق از جانب جب و جلاب از تم  
و ترنجبین و نبات خورند و با قرص زر شک با سبچین بزوری  
و غده

خاص که بجهت  
قام استغنا نافع است  
فصد اسلم کند  
از جانب جبابه

زردک

خطب مع  
نونا در المراه  
ضمیمه کوبیدن  
جذب نمیدان  
عصاره کرباسه  
سور مزاج  
صفت لون و کموت

زرشک یا ترهندی یا آلوده یا بنوماش و مغربا دام و لمین طیبند  
 بمطبوخ بامیده زرد و سیاه و مالجمین باسکنجین بروزی و این قرص مفید افتد  
 ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق کل نخچ درم طباشیر سه درم تخم  
 سه تخم درم تخم تورک چهار درم کافور نیمه ایک تمام کوفته و پنجه  
 کاشنی بپوشند و مشغالی باسکنجین تناول کنند سقوط طباشیر ریوند  
 پنج مگک سپین مصطکی غافق هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند  
 و یکمقال تناول کنند و انجیر و کبر سه که نافع بود و تخم ترب و سبندان  
 و شیطرح هر یک سه درم در سه که بچوشانند و نم بران ترکند و بر  
 طحال می نهند یا ورق کبر بکوبند و با آرد جو و سرکه طلا کنند و کبر  
 تب و تشنگی مفوظ بود شیره تخم تورک با آب کاشنی یا آرد خیار  
 که و یا سکنجین تناول کنند و اگر سور المزاج بارد بود علامت آن  
 سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج جلابی از تخم زرشک  
 و پنج آن و اینسون و کلقد تناول کنند با پست مشقال ازین مار <sup>مطلوب</sup>  
**صفت** پوست پنج راز یا نه ده درم پنج کبر نخچ درم پنج کرفس و پنج  
 هر یک سه درم مویز طایفی ده درم تخم خیارین نخچ درم تخم کشو  
 تخم کاشنی راز یا نه پنج کشت هر یک سه درم مجموع در سپه رطل آب  
 بچوشانند تا با یک رطل آید پس صافی کنند و با غسل یافته بقوام آرد

یا آن آب صافی کرده قند یا عسل بجاشنی نهند و بیاشامند غذا نخورند  
 و بشیره خشکانه خورند و اگر طبیعت محبتس باشد باین مطبوخ تبیین  
 کنند سپا پخدرم بایله سیاه هفت درم بیج آذوقه نافت تخم کاشنی هر یک  
 سه درم بنفشه سپ درم الو سیاه ده عدد سپسان پست عدد عناب  
 ده عدد خیارج بنه پانزده درم ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم  
 و طحال را بوق سداب و کزوح کبر و اشتره مجموع در سرکه جوشانند  
 تطیل کنند و اگر سور المزاج یا بس بود علامت آن صلابت طحال  
 و نحافت و کمبودت بدن و خفت نفس باشد علاج آن حلائی از  
 تخم کاشنی و پنجهکشت و بنفشه و روپاه ترکیب و نبات تناول کنند  
 غذا بنوماش و مغز بادام و کد و با فروج فرجه خورند و ماهی تازه  
 نیز شاید و اگر سور المزاج رطب بود علامت آن تر بل بدن و  
 بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین  
 بروزی و ماء الاصول مذکوره تناول کنند غذا نخورند با بشیره  
 خشکانه و قلا یا ر متوبله خورند و تبیین طبیعت کنند بحسب افیتمون و حب  
 ایاره **اورام طحال** اگر ورم طحال موی بود علامت آن تب و سرت  
 نبض و عطش و التهاب و وجع طحال و غلط و سواد قاروره بود علاج  
 آن قند یا سلیق کنند و جلاب از تخم کاشنی و اجاص و نبات تناول

موسی  
 و س



کنند غذا کشکاب باشد و تلین طبیعت کنند بمطبوخ قوکه و صندل و قبا  
 و شیاف امشیا و کشینه تر بر طحال طلا کنند و اگر درم صفاوی بود علا  
 آن حمی حاده و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و براز بود  
 و باشد که با آن یرقان نیز باشد علاج آن جلای از تخم کاشنی و رو با کز  
 و تربندی و نبات تناول کنند یا آب انارین یا نبات غذا جو یا شیوه  
 خشخاش خوردند و تلین طبیعت کنند به قرص طباشیر نرم کمیثقال با  
 سکنجین ده مثقال و طحال را بصندل و تورک و کشینه و ورق پسته  
 کنند و اگر درم بلغمی بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم  
 طحال و بیاض لون قاروره و بطور و نبض بود علاج آن جلای از  
 رو باه ترکیب و پنج مہک و رازیانه و نبات تناول کنند غذا نخود آ  
 خوردند و تلین طبیعت کنند با این مطبوخ سنا ہمیکه زرد هر یک پنجم  
 ترید و درم تخم کاشنی رازیانه کرفس پنجمکشت شکوفه کبر با لنگو کا و  
 زبان هر یک سه درم انجیر پست عد و مویر طایفی پانزده درم شانه  
 یکله پسته خیار شنبه ترنجبین هر یک ده درم و بعد از شقیه قرص زرک  
 با سکنجین بروزی تناول کنند و اگر درم سوداوی بود علامت  
 آن کسافت و نهال بدن و صلابت طحال و خروج او از موضع  
 خویش و ضیق نفس و سواد لون و فساد هضم و لین طبع و سرفش

درم صفاوی

درم تلین

درم کزک دود

بود علاج آن فصد با سلیق یا اسلیم کنند و تلین طبیعت <sup>اقتیون</sup> کتب  
یا مطبوخ آن کنند و غذا زیره با گبک و فروج خورند و بعد  
تنقیه سنگین بر روزی و قرص کبر خورند **صفت** پنجه کش و پنج کبر  
هر یک ده درم زراوند مدور شونیر تخم پسنندان هر یک سه درم  
عنصل بنفشه درم یکونند و سپهرم اشنة بچو شانند و ادویه بدان  
بهرشند و قرص سازند و کیشقال تناول کنند و فرود و بوره  
ارمنی و پنج کبر و غاقت بکوبند و با سرکه بر طحال کنند یا فرود  
بکوبند و با عسل پامیزند و کاغذی بمقدار و درم بچینند و ادویه  
بران بالند و بر طحال نهند و اگر درم طحال متقیع شود و منقبض کرد  
و بمعدره ریزد یقی یا بر از دفع شود و در آن شیر شتر با درات  
مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت محبتس نشود **نفخ طحال** بسبب برودت  
فراج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن تمدد موضع  
طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست بر او نهند زیر دست <sup>بلند</sup>  
و باشد که بان قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سنگین بر روزی  
و آب رازیانه با سنگین عنصلی تناول کنند و نمک و سیوس و کاه  
کرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال** حدوث آن بسبب فضلا  
غلیظه بود که در او مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال بود بی

ورم علاج آن جلابی از رازیانه و ناخته و روبا و ترکاب و اینسون  
 و نبات تناول کنند و سکنجین بزوری و قرص کبر معفید بود و تخم  
 کاسنی و کنزراخ هر یک نیم درم و پنجه شک و پنجه گشت دو درم و نیم  
 کبوند و سپه درم از آن با سکنجین بزوری تناول کنند و باقی  
 معالجات سوء المزاج بجای آرد **یرقان اسود** تغییر لون بدن باشد  
 بسیار بی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده  
 حادث شود و علامت آن ثقل و تمد و طحال و وجب نفس و قلت  
 اشتها و نحافت بدن و بطور بنفش بود و تدریج حادث شود  
 نه بغتاً علاج آن فصد اسپم کنند از جانب جب و جلابی از پنجه  
 و تخم پنجه کاشتی و نبات یا کلقد تناول کنند و غذا ازیره حاج  
 خورد و بعد از نفع سپا پنجه درم پوست پنجه کاسنی سه درم شکرده  
 درم بچوشانند و صافی کنند و پنجه مثقال معجون بنجاح در آن حل کرده  
 تناول کنند یا بمیله زرد و سپیاه و کالیلی هر یک سه درم افیتون  
 یک درم تاریقون و بسفاج هر یک نیم درم کبوند و سه درم از آن  
 بارطلی مار الجین بیا شامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت  
 جاذبه یا ماسکه لطحال بود علامات آن قی و اسهال سودا و سقوط  
 اشتها و کدورت عین بود علاج آن جلابی از اینسون و ورق کلرد







و بنفشه و رازیانه و نبات بدهند و غذا نخورد آب بروغن شیره  
 بجای خود نرود و یکدرم یا یک شقال زریق ناکشسته فرو برد و تر  
 میکند و شکم میماند تا پیرون آید و اگر قویج بسبب اجتناس ثقل  
 و پوست آن باشد علامت آن تقدم اجتناس و تناول محقق  
 بود علاج آن جلای از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک <sup>درم</sup> <sub>درم</sub> <sup>درم</sup> <sub>درم</sub>  
 کنند غذا نخورد آب چرب با مرغ فزیه خورند یا بنفشه چاردرم <sup>درم</sup> <sub>درم</sub>  
 پست عدد بزرگ حلیه و جب الرشاد هر یک <sup>درم</sup> <sub>درم</sub> ترنجبین  
 پانزده درم بجلای سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد  
 علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج آن  
 جلای از بنفشه و روباه ترکب و تخم کاشنی و ترنجبین و نباتیا  
 کنند یا آب خیار کدو یا شیره تخم تورک یا ترنجبین و بدین  
 تلین کنند بنفشه نیلوفر خطمی تخم خیار بی یا بونه اکلیل الملک  
 سبوس جو نیم کوفته بلاب پرسیاوشان هر یک <sup>درم</sup> <sub>درم</sub> غناب  
 پستان پست عدد بخوشانند و صافی کنند و لعاب نیکو و لعاب  
 بزرگ و روغن بنفشه و خیارشیر و ترنجبین هر یک <sup>درم</sup> <sub>درم</sub> با آن ضم کرده  
 استعمال کنند و غذا شیره گندم چرب و مسویای چرب خورند  
 و شکم بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کثیرا بالند **الملاکس** نوعی از

قوی است و آن جناب باشد که ثقل در معاء علیا محبتش شده باشد  
 و از دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غشی واضطراب بود  
 علاج او آنست که اولاً فلونیا رومی سه درم بدهند و چون جمع ساکن  
 شود بدان معاودت نکنند و جوارش سبزه جلی مسهل یا جوارش  
 فلاخی یا شکر یا ریان بدهند و این حقنه را استعمال کنند با بونه شبست نیم  
 تخم کرفس رازیانه حلیه هر یک دو درم انجیر ده عدد متعل پس کبکج و کشمش  
 هر یک دو درم روغن زیت یا پد انجیر ده درم شکر سرخ و آب گامه هر یک  
 با انجیر ده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که دو روز غذا نخورد  
 و اگر نتوانند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن با بونه شبست  
 و خیری در شکم ببالند و شراب صرف کرم کنند و اندک اندک می  
 آشامند و با بونه و شبست و اکلیل اللم و تمام و خشک و برک سبزه  
 و ستر و فودنه و روپاه ترکیب بخوشانند و در آن نشینند و غذا  
 از بوره و نمک هندی و پکنج و شتم خنظل ترتیب کنند و بکا دراز  
**منقص** و جمع بود که اعمار احادش شو شکم می چرد و آن اگر سبب  
 باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح سنگین  
 حاصل شود علاج طبانی از اینسون و رازیانه و روپاه ترکیب کرد  
 با منقص سپهال باشد آن گفته شود و اگر طبیعت محبتش باشد راز

و کلقته تناول کند  
 یا دو درم کوشش کونی  
 بخورد



قزم

و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم تا بخواد و صغیر هر یک چار درم  
 مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند یا کلقتن یاد و درم کوارشن  
 کوفنی بخورند و شکم بروغن کل یا بونه کرکرم کرده مالند و اگر بواسطه  
 تناول اطعمه حاده و حریفه بود علامت آن حرقت امعاء و تشنگی  
 و خروج مره صفا بود علاج آب انارین یا نبات یا نبات بیاشامند  
 یا لعاب نیکو و بدهانه بر سر شترتی از نبات یا بشیره تخم تورک و نیندم  
 یا بشیره و ده درم نبات تناول کنند و اگر معض بواسطه خلطی  
 بالغ باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود و یا بر از بلغم پر و آن آید علا  
 آن تینین طبیعت بچقنها نرم یا این مطبوع پس پنجم درم بنفشه سفیاج  
 رازیانه تخم کاشنی روبا و ترکیب هر یک سه درم غناب ده عدد پستان  
 پست عدد تریب دو درم خیار شبنم یا پنجه درم ترنجبین ده درم شکبه  
 سنج ده درم و اگر بسبب خلطی لزج باشد که در امعاء متکمن شود  
 آن قلت عطش و کثرت بفاق بود و وجع از یک موضع منتقل  
 علاج آن تینین طبیعت باشد بچقنها که در باب قولنج ذکر فر  
 و تقیه معده کنند بقی و کلقتن و رازیانه تناول کنند و غذا نخورند  
 یا بشیره خشکانه خورند و فلفل و دارجینی و زعفران و سقتر در آن  
 کنند و بعد از تقیه جوارشکن کنند و مصطکی تناول کنند و آب سرد

مگر خورند **دیدان** که هنگامی که در امعاء متولد شود بسبب رطوبتی فضلی باشد  
که در امعاء بماند و بطول کثمت متعفن شود و چون حرارت در او غل  
کند با گرم شود و اگر این گرم دراز باشد حیات کویند و او در <sup>امعاء</sup>  
دقاق متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در  
حالت جوع و پیچیدن شکم و پسیلان لعاب و برهم ساییدن دندان  
در خواب علاج آن چهار روز پیای رطبی شیر باده مشقال شکم  
تناول کنند غذا نخورد آب با بشیره خشکدانه و سعفر و دارچینی خورند <sup>روز</sup>  
پنجم در منته ترکی بربنج کابلی مقشتر تر بد قسط م تر مس بهر یک در می  
جب اینل نخچرم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و اگر از آن  
بقیتی بماند و عمل تمام نکند آبکامه ده مشقال با آب گرم بخورند  
ششم خنظل دانگی و نیم قینل نیم درم بکوبند و بزهره کاوشیاف  
سازند و بردارند و در اخر روز شرید کشک با سیر تمام بخورند  
و از تناول اغذیه غلیظه بارده اجتناب نمایند و اگر گرم بین  
باشد آنرا جب القرع کویند و او در امعاء غلظت متولد شود و  
علامت آن صفت لون بود و فروج آن اخیانا و بهر چند که  
چیزی خورند سیر نشوند علاج آن در منته و بربنج کابلی مقشتر بهر یک  
مشقال نمک هندی دانگی و نیم تر بد یک درم شحم خنظل دانگی بکوبند

نهم

و بر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اعذیه زجر احتراز کنند  
 صغیر و ضعیف باشد شنبه بگرم پند و سرکه علامت آن حکم مقعد و د  
 آن باشد علاج آن حقنه کنند باین ادویه با بونه اکلیل الملک و درمنه  
 و برنجاسف هر یک کفی ورق سداب و ورق شقالو هر یک دو درم  
 ورق جقدر و پسته بچوشانند و صافی کنند و روغن پسته زرد الو  
 تلخ و ابکامه هر یک سه درم و شحم حنظل را کمی بر سر آن کنند و بکار  
 دارند و مقعد بروغن پسته زرد الوی تلخ جرب کنند و از بوره  
 نمک زهره کا و شحم حنظل و اسسته زرد الو شیا فی سازند و بر  
 دارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال  
 و صبر اسقوطی نیم درم بکوبند و آب ورق شقالو بر آب  
 طلا کنند **ترجمه** و گئی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضل و با آن  
 تقاضا اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و **ترجمه**  
 اگر خلط مراری باشد یا رطوبتی مالجه که بمعاء مستقیم آید و دغدغه  
 دهد علامت آن وقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج  
 آن سفوف نشاسته یا سفوف کل ارتمی یک مثقال بریان کرده  
 یا شیره تخم تورک بریان کرده تناول کنند و غذا کا و ر **ترجمه**  
 کرده یا مغز بادام و شیره خشخاش خورند و این شیاف استعمال

ح درم تناول کنند  
 یا کل ارتمی م

در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره  
و در کتب معتبره

شماره

کند صدف سوخته کل ارمنی قاقا کلنا ر بهر یک سه درم کوفته باب  
لسان الحمل با آب تورک برشند و شیاف سازند و اگر سبب تفت  
خشک باشد که در امعا محبس شود و خروج آن دشوار بود موجب  
تر فر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول محققات باشد  
علاج آن تلین طبیعت بمرلعات مثل نرفته و خطمی و پستان  
و خیار شنبه و اگر سبب سرمایی بود که بمقعد رسد علاج آن سبب  
مقعد کنند بروغن کل و یا بونه کرم کرده و یا بونه و شنب  
و روپاه ترک و اکلیل الملک بخوشانند و در آن نشینند و  
بر سر اجز کرم کرده نشستن مفید بود باب چهارم در انواع  
اسهال اگر اسهال سبب بحران و دفع فضله مودی بود آنرا جس  
نباید کرد مگر که بحدا فرراط رسد و موجب ضعف شود علاج  
بست جو بود که با قند و کلاب تناول کنند یا بست جو و سیب و  
کنار و کشیز بریان کرده کوفته یا هم پیا میزند و بخورند یا قند  
طبا شیر بست یا رب به یا سفوف انار دانه تناول کنند و  
غذا از رشک و غوره و انار دانه و سماق خورند و اگر اسهال  
بسبب اخلاط مراری بود که بمقعد و امعا ریزد علاج  
آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دین و صوت براز و ل

زمین

اگر کوفته باشد  
نملک بوی کرم در آن  
اندر همه زرده  
بر آن کرم بران  
نشینند

اسهال

اسهال

مفود

معه باشد علاج آن ده مثقال ربت به باکمثقال قرص طباطبائی  
 کنند و بایندهرم کل ارمتی یا ربت سیب گشیز بریان کرده و توت  
 خشک و تخم حاض و فرقت شامی هر یک شش درم طباطبائی سه درم  
 و انار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق و بست کن  
 و سیب هر یک ده درم بکوبند و همه با هم بیا میزند و قدری آن  
 بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را بیکل ارمتی و زیره  
 گرمائی و صندل و راکم و آقا قیاباب مورد تضمید کنند و غده  
 سماق یا انار دانه با کبک و تیمو خورند و اگر اسهال بلغمی بود  
 نفع و قراقر و ثقل و فروج بلغم و برار بی صبح بود علاج آن حب  
 الرشاد یا حرف سه درم بر سر جلای نیم گرم از نبات بیا شامند  
 تا خلط بکلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است  
 سفوف مقلیا تا پنجم باب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم  
 ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و برونغن بادام حوب  
 کنند و فرو بزند و اگر ساکن نشود این حقنه مسکه استعمال کنند  
 بلنج و عدس هر یک کنفی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم  
 بازو و کلنار هر یک پنجم بکوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته  
 و آقا قیابا و کل ارمتی هر یک مثقالی بسایند و بر سر آن ریزند و  
 استعمال

سفوف

اسهال بلغمی

سفوف مقلیا تا صحراناد بریان کرده  
 کبکها سه درم بر سر جلای نیم گرم از نبات  
 درسته خشک و تخم حاض و فرقت شامی هر یک شش درم  
 طباطبائی سه درم انار دانه بریان کرده پنجاه درم  
 زرشک و سماق و بست کن و سیب هر یک ده درم  
 بکوبند و همه با هم بیا میزند و قدری آن  
 بخورند و اگر اسهال با فراط بود معده را بیکل  
 ارمتی و زیره گرمائی و صندل و راکم و آقا قیاباب  
 مورد تضمید کنند و غده سماق یا انار دانه با کبک  
 و تیمو خورند و اگر اسهال بلغمی بود نفع و قراقر  
 و ثقل و فروج بلغم و برار بی صبح بود علاج آن حب  
 الرشاد یا حرف سه درم بر سر جلای نیم گرم از نبات  
 بیا شامند تا خلط بکلی دفع شود و چون دانند که  
 تمام دفع شده است سفوف مقلیا تا پنجم باب سرد  
 تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک  
 مثقالی بریان کرده بکوبند و برونغن بادام حوب  
 کنند و فرو بزند و اگر ساکن نشود این حقنه مسکه  
 استعمال کنند بلنج و عدس هر یک کنفی پوست انار و  
 مورد و بلوط هر یک ده درم بازو و کلنار هر یک  
 پنجم بکوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته و آقا  
 قیابا و کل ارمتی هر یک مثقالی بسایند و بر سر آن  
 ریزند و استعمال

حقنه مسکه

کند بدفعات و این قرصن بخورند سماق جار درم خون سپیا و نشا  
صمغ عربی بریان کرده کلنا را قاقیا هر یک درم بکوبند و بر برب  
بهرشند و مشقانی بار ب سب تناول کنند و این سفوف نیز مفید  
بود زیره کرمانی در هر که خوبسایند و انار دانه هر یک پانجه درم  
دانه مورد پسنل مصطکی کر و یا خرغوب هر یک ده درم اینسون  
تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم تناول کنند و اگر  
اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لذغ معده و خشکی  
و کثرت اشتها بی هضم تام و قراقر معده و نفخ بود و رنگ برازیل  
بسودا باشد علاج آن اولاً تنقیه امعا باید کرد بحقنمای نرم و  
بعد از آن که تنقیه تام کرده باشند قرص طبیا شیربست و قرص  
کربا و سفوف مقلیا تا و سفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول  
کنند و بکوبند و بارتنگ و تخم ریجان و کل ارمتی و صمغ عربی و نشا  
مساوی بریان کرده بکوبند و پنج مثقال از آن با کلاب بخورند  
و از حموضات و شیرینی احتراز کنند و مرغ و کبک گردانیده  
و انار دانه کوفته و زرشک نیز نشاید **اسهال دموی** اگر بسبب انفجاح  
عروق و امعا بود اگر امعا دقاق بود علامت آنست که غایب  
پرونی آید و بعد از آن خون رقیق با ریاح و قراقر و زرد خارج شود

صمغ

سفوف زیره

اسهال سوداوی

اسهال دموی

در کباب

ع

اسهال دموی

و اگر در امعاء غلاظ بود علامت او آنست که اول غایط با خون  
 بیرون آید و بعد از آن بخون و با آن علامت بواسیر نباشد علامت  
 اگر علامت غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود  
 فصد کنند و نیکو و بارشکست تخم ریجان هر یک مثقالی صمغ عربی  
 سه مثقال بریان کرده بروغن کل جرب کنند و فرو برند و غذا کاه  
 شیرابه مقشر با مغز بادام خورند و قرص طباشیرست و قرص کبریا نیز  
 مفید بود و سفوف نشا پسته پنج مثقال بروغن کل جرب کنند و بخورند  
 و اگر این اسهال بسبب صبح بود و صبح آن بود که بواسطه اخلاط حاده و ریفه  
 که با معا ریزد یا بسبب اسهال بسیار معا خراشیده شود و علامت آن  
 تشنگی و پجیدن شکم و وجع امعاء بود علاج آن سفوف نشا پسته یا  
 روغن کل تناول کنند یا صمغ عربی و نشا پسته هر یک و مثقال طباشیر  
 یک مثقال بریان کرده بشیر داغ کرده بیا شامند و غذا کاه و بریان  
 کرده یا برنج بریان کرده با پیله بزیا چربی کوشت یا مغز بادام خورند  
 و این حقنه مسکه را استعمال کنند برنج نشا پسته جو نیم کوفته زرت هر یک  
 کنفی بریان کنند و لسان الحمل و پوست خشخاش و کلنار و زرده  
 کل و کل خطمی و ورق مورد بخوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و  
 نشا پسته بریان کرده و خون سیاوشان و کبریا هر یک در می کشند

فصد در اسهال

صبح

حقنه مسکه

وزرده تخم مرغ بریان کرده در روغن کل یا سپه بر حل کنند و مجموع با تخم  
 آمیخته بکار دارند **ذو پیستار** یا اسهال کبیدی باشد و آن یا خون  
 صرف بود و سبب آن امتداد دم یا تفرق اتصال کبیدی بواسطه  
 قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم  
 باشد یا شبیه بدردی بود یا دیله که منفر شود یا قیتی بود یا غسالی  
 بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف باشد اگر تقدم  
 امتلا و اجتناس خونگی که پس ایلان آن معتاد بوده باشد ظاهر  
 بود و بان علامات سح و مغص و الم بنا شده علاج او آنست که  
 ابتدا غذای نخورند و جس مطلق نیز نزنند تا دام که قوت باقی باشد  
 و ضعف با فراط بنود و جس بشیره تخم تورک بریان کرده یا  
 شراب صندل یا سیب کنند یا بار شک بریان کرده و بیکو  
 بریان کرده بروغن کل جرب کنند و فرو برند یا قرص کافور  
 یا قرص که با و شراب سیب بخورند و شراب انجیر لعق کنند  
 و غذا جو بریان کرده یا خشخاش بریان کرده خورند یا انار  
 دانه یا زیره باج با غوره و کبد را بصندل و کلاب آب  
 و مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی دردی بود  
 علامت او آنست که براز مختلط بود و از دفع آن خفتی و راس

کبیدی  
 ذو پیستار

و سبب آن یا  
 احتراق دم

که زرد که در دم است

صفراوی

ماصل



حاصل شود و با آن پچیدن شکم نباشد و چون معده خالی بود  
 بیشتر باشد و علاج آنست که حبس کلی نکنند و اشربه که مقوی  
 باشد و در وقت قبض زیاد نباشد تناول کنند مثل شراب صندل  
 و حاض و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف چیزی استعمال  
 نکنند و معالجات سور المزاج کبده بجای می آرند تا اخلاط بکلی  
 دفع شود اما آنچه قیچی و غسالی بود دلالت برد پله کبده کند و  
 علاج او گفته شده است **ذریب** اسهال معده باشد و سبب  
 آن سستی و تری معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که غرض  
 او شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغییری  
 نپذیرد و کمش کنند و با آن قی و براز بلغمی نباشد علاج آن  
 تسخین معده باشد بخوارشانات حاده و سفوف متعلیثا و جوارش  
 سفحای قابض و غذا اناردانه با کبک تیهو و زیره و کشمش  
 و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در  
 معده جمع شده علامت آن کثرت بزاق و غشیان بود  
 علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن جوارشانات مقوی  
 معده تناول کنند مثل کوارشس کنند و پیشترهای قابض  
 مفید افتد و اگر بسبب بزه یا قرصه باشد که در معده حادث

اسهال معده

شود و از غذا امتناعی شود و قوت دفعه آنرا دفع کند علامت  
آنست که در معده بعد از اکل و جمعی یا نهند خصوص اکل مویز  
و در برابر صدیدی رقیق باشد و حرارت هین محسوس شود و  
باشد که در او نیز ثبات بود علاج آن قرص طباشیر است و  
سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از رشک و انار دانه نخورد  
و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت  
آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این را اسهال دماغی  
گویند علامت او آن باشد که بعد از خواب بیشتر باشد و <sup>ان</sup> بواسطه  
محبس شود و با آن علامات نزله و فساد مزاج دماغ باشد  
علاج تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب غلیظ  
و شراب خنکاش کنند و باقی در نزله گفته شده است و پشت  
باز خفقتند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند  
کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکه بدن و قلت دم  
و زردی لون بود علاج تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد  
و اگر بسبب زایل شدن برزخ معده باشد و آن بواسطه  
خلطی کمال یا تناول زهری حاصل یا بواسطه اورام واقع شود  
علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود بی لذت

اسهال دماغی

163  
 ووجع و مغص قطن در رایحه نباشد علاج آن تفضید معده باشد  
 بقو ابيض مقویه و مرق فروج فریه و حسواز شیر و نان سفید تناول  
 کنند که محل برویاند و پشتهای قابضه و مقویات معده خورد  
**زلقی معا** اسهال معوی باشد و سبب آن رطوبتی فرلقه باشد که  
 بواسطه آن ثقل در امعا مکث نکند و پیرون آید و علامت آن  
 فروج رطوبات بود و صفرت لون و بنرال بدن علاج آن  
 تناول اشیا خشنه باشد مثل سوسو و کنار و کیل و به و سیب و  
 سفوف مقلیا تا مفید بود و این سفوف نیز نافع افتد **منصل**  
 سگ عود هر یک رمی و نیم بلوط بریان کرده سرانار ترش  
 کرمازک را مک تخم حاض فرنوب انه مویرط ائیش سماق کلنا  
 هر یک چدرم کموبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر سبب  
 بتره یا قرصه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو  
 زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کنند  
 و با برآز صدیدی تنگ باشد علاج قرص طبیا شیر بست یا قرص  
 کلنا ریاریت سیب یارب به یا تخم شا بسفرم و بار تنگ و عود  
 شک و صمغ عربی هر یک رمی بریان کرده بکلاب و روغن آدم  
 چوب کنند و فرو برند غذا کاور پس با برنج بریان کرده یا

اسهال معوی

بزی

عود

بادام خورند و طباشیر و ورق کل و صمغ عربی و نشاسته و تخم  
حماض بکوبند و بلعاب نیکو بپوشند و قرص سازند و کمی قند  
تناول کنند **باب بانزدبهم در امراض کلیه و مثانه** سور المزاج کلیه  
اگر حار بود علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت  
بآب باشد و تشنگی و سرعت نبض و ناریه قاروره علاج آن آب  
نارین بانبات و تربچین و شیر تخم تورک با قرص طباشیر نیم  
تناول کنند غذا کشکاب بانوماش با سفالنج خورند و شراب  
خشخاش و ریواس و غوره لعق کنند و صندل و کلنار و سماق  
هر یک در درم کا فور دانهی طباشیر تخم حماض کشیده کل سرخ <sup>کثیرا</sup>  
کل از منی هر یک سه درم تخم کا بو تخم تورک هر یک بهفت درم بکوبند  
و آب کا بو با تورک بپوشند و قرص سازند و مثقالی با  
آب انار یا شراب عوزه با شیر نه تخم بخورند و صندل و  
کلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سور المزاج بارد بود علامت  
آن قلت عطش و بیاض غلظ قاروره و ضعف شهوت  
با آب غلج کل کنند و رازیانه و کوارستن مکنونی تناول کنند  
غدا نخود آب با بگس تهو و کبوتر و فلفل و دارچینی خورند  
و روغن فستق و زنبق و خیرنی بر کلیه طلا کنند و نار چیل

فندق و پستی با شکر خورند و از موصفات و فواید بارده  
 احتراز نمایند **اورام کلیه** اگر ورم کلیه از ماده صفا یا دم باشد  
 علامت آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و پیچایی و وجع  
 کلیه بود علاج آن فصد با سلیق کنند و جلابی از عناب  
 تخم کاشنی و رویاه ترکیب نبات تهال کنند و غذا جوخ  
 با شیر خشک با لعاب نیکو و بیدانه و موضع کلیه را  
 بصندل و مغاث و شیاف مینا و کاشنی و آب رویاه ترکیب  
 تقصید کنند یا آب کاشنی و آب کشیزه و کاهو و روغن بنفشه  
 و کدو و موم صافی با هم بیا میرند و طلا کنند و چون ورم  
 نضح یا بد علامت اشتداد وجع و سکون و زیادتی ثقل  
 بود آن زمان خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حله و بنفشه  
 و بزرک بچوشانند و همچنان بر کلیه نهند و چون تب  
 زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرکن  
 کبوتر و عناب سیاه و دقیق کر سنه با این ضماد ضم کنند  
 و چون ورم منقرض گردد و مده با بول بیرون آید شیره سه  
 تخم با شراب خشکاش یا شراب عناب بنفشه بخورند  
 و اگر خروج مده متعادی شود مغز سه تخم و کدو و هر یک م

و عناب سیستان  
 خورند و شراب بنفشه  
 و خشکاش سه

خشکاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم جنجاری هر یک دو درم خشکاش  
و کاکنج تخم عدس بکوبند و سپید درم از آن با ده درم شراب خشکاش  
تناول کنند و اگر ورم از ماده بلغمی است و با بود علامت آن ثقل  
موضع کلیه و تب و التهاب باشد و وجع بود و شیبه بقرنیه باشد  
و فرق بدان کنند که حقیقه درین محل مفید نیفتد بلکه زیادت کند بخلا  
قولنج علاج آن جلابی از جنجاری و تخم کاشنی و رازیانه و نبات  
تناول کنند و غذا بنوش و منوبادام باشد و بعد از رنج تلین  
کنند بدین مطبوخ شنا پند درم تخم کرفس و کاشنی و رازیانه و ورق کلو  
یا لنگو و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم و پنجه کرم چهار درم ترب  
دو درم مویر طایفی ده درم عناب ده عدد دبستان پست عدد  
انجیره ده عدد مغز خیار جنبه پانزده درم تربنجبین پانزده درم  
شنا پند درم بیاشامند و بعد از شقیقه شب و با بونه هر یک چهار  
درم بزرک و حلیه هر یک پنجم تخم خطمی تخم خیارین هر یک سه درم  
بکوبند و آب رازیانه برشته شده و ضماد سازند یا مقل در آب گرم  
حل کرده یا مغز ساق کا و وپه بط بمانند **وجع کلیه** اگر از ورم یا  
سور المنج بود علاجش کفته شد و اگر از حصاة و قروح بود  
علاجش کفته شود و اگر ریح بود علامت آن وجع و تعدد بود

و با آن ثقل و علامت حصاة نباشد و در حالت خلو معدة ساکن  
 شود علاج آن مدرات مثل انیسون و ناختواه و زیره تناول کنند  
 و روغن قسط و زینق در موضع کلیه بمالند **اورام مثانه** اگر در موی  
 و صفراوی بود علامت آن شدت وجع و حرقت مثانه و تب  
 محرقه و تشنگی و لیب و سواد لسان و انتفاخ زمار بود و باشد  
 که با آن احتباس بول و براز باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و  
 جلابی از بنفشه و تخم کاشنی و قناب و کسکس و زنجبین تناول کنند و  
 کسکاب یا شیرة خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و جباری  
 و خطمی و پوست خشخاش بپوشانند و در آن نشینند و برعانه میریزند  
 و ثقل آن بر انجامی نهند و صندل و رو باه ترکیب بنفشه و کاکج  
 بآب بستان افزون ضمد کنند و اگر جیس بول باشد شیرة سه تخم  
 سی درم باده درم نیم یا شامند یا سه تخم و کلد و مقشهر هر یک پنج درم  
 تخم تورک سه درم تخم خطمی و جباری و پر سیا و ستان هر یک دو درم  
 بگویند و چار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند  
 و ورق کفتر بگویند یا کفتر مقشهر یا شیر سحقی کنند و ضمد سازند  
 و چون ورم نفع یابد و متع شود شراب بنفشه بالغاب بگویند  
 و غذا بنوماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و جباری و پر سیا و ستان





و از آن

بسیار

در

بسیار

در

بسیار

در

بسیار

و از آن مثانه سفید باشد علاج هر باد و کیمشال قرص کاکج باه  
 مشقال شراب بنفشه یا خشخاش تناول کنند غذا بنوماش و نخود  
 و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل با و در تنگ  
 تناول کنند و اگر طبیعت محبتس باشد جلابی از رو باه ترکیب  
 لبلاب هر یک پنجم بنفشه جادو درم ترنجبین ده درم مغز خیارشیر  
 پانزده درم بیاشامند و نشاپسته چهار درم کثیرا و صمغ عزی  
 و بزرک هر یک دو درم کل ارمنی یک درم بگویند و کیمشال یاد و دم  
 از آن با ده مشقال شراب خشخاش بخورند یا جب الصنوبر است  
 تخم خیار دو درم نشاپسته کیمشال سپین کرفس هر یک سه درم بگویند  
 و دو درم از آن تناول کنند و در قرچه مثانه شیاف ابیض است  
 و در الیل مکانند و از اطعمه حریفه و مالطه و جماع اجتر از نمایند  
**جرب کلیه و مثانه** علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و کله  
 شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب  
 بنفشه و شراب خشخاش تناول کنند یا عناب سه عدد بنفشه پنجم  
 نبات سه درم بخوشانند و با لعاب میگو و برهه انه بیاشامند  
 و غذا بنوماش و مغز بادام یا صیره از سیره سبوس و نبات  
 و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت

بسیار در مثانه  
 و شیاف ابیض است  
 و رسوب نخالی  
 و کله شدید  
 و وجع موضع کلیه  
 یا مثانه بود  
 علاج آن جلابی  
 از شراب بنفشه  
 و شراب خشخاش  
 تناول کنند  
 یا عناب سه عدد  
 بنفشه پنجم  
 نبات سه درم  
 بخوشانند  
 و با لعاب میگو  
 و برهه انه  
 بیاشامند  
 و غذا بنوماش  
 و مغز بادام  
 یا صیره از سیره  
 سبوس و نبات  
 و روغن بادام  
 خورند  
 و در جرب کلیه  
 قی و فصد و  
 اسهال طبیعت

بسیار در مثانه  
 و شیاف ابیض است  
 و رسوب نخالی  
 و کله شدید  
 و وجع موضع کلیه  
 یا مثانه بود  
 علاج آن جلابی  
 از شراب بنفشه  
 و شراب خشخاش  
 تناول کنند  
 یا عناب سه عدد  
 بنفشه پنجم  
 نبات سه درم  
 بخوشانند  
 و با لعاب میگو  
 و برهه انه  
 بیاشامند  
 و غذا بنوماش  
 و مغز بادام  
 یا صیره از سیره  
 سبوس و نبات  
 و روغن بادام  
 خورند  
 و در جرب کلیه  
 قی و فصد و  
 اسهال طبیعت

مفید باشد و در حرب مثانه بلعاب بدهانه و شیر زنان و روغن  
 بادام حقه مثانه کنند **وقت مثانه** اگر بسبب بده لادغ یا قروح  
 بود کفنه شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت  
 مزاج و ماریه قاروره و تشنگی باشد علاج شراب بنفشه و  
 شراب خستخاش با شیره تخم تورک و شیره سه تخم تناول کنند  
 و غذا جواب باروغن بادام یا بنوماش یا روغن بنفشه و مغز  
 بادام خورند و مغز تخم کدو سه تخم بهر یک سه درم تخم خطمی و  
 جناری بهر یک چهار درم مغز بادام هفت درم کثیرا بکند  
 بکوبند و سه درم ازان با آب خیار کدو یا شیره تخم تورک  
 تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و  
 شیاف ما میشاد را جلیل حکانند **حصاة و رمل که در مثانه تولد کند**  
 بسبب خلطی لزج بود که حرارت عنقه رطوبت آنرا نشکند  
 و بزور زمان متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت  
 لزوجه حصات متولد شود و الارمل تولد کند و حصاة  
 کلیه اکثر سمن را حادث شود و حصات مثانه بحینف  
 و علامت حصاة وجع موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و  
 غیر بول و بیاض و رقت آن باشد علامت رمل ثقل و

علاج حوضه  
 و وقت مثانه  
 یکیت که

کبیر

وصفار بول و خروج رمل و سوزش بود و رملی که از کلیه آید سرخ  
 بود و آنچه از مثانه باشد سفید یا زرد <sup>باشد</sup> علاج این مرض آنست که  
 هر روز جلایی از تخم کاشنی و رازیانه و ریخ مهک و نیباده <sup>تینال</sup>  
 کنند یا شیره سه تخم بنبات و رازیانه و انیسون بجوشانند و یا  
 ده درم شیره سه تخم بنخورند و غذا نخورد آب و شیره خپکدانه  
 با لگک تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا  
 نخورند و استعمال ریاضت معتدله و اجیاناقی کردن مفید بود  
 و از میوه انکو رسفید و خربزه شیرین شاید خورد و اگر بدین  
 تدبیر تا زایل نشود بدین مطبوخ <sup>از در</sup> نمین کنند **صفت** سنا جمع خشک  
 مایشا حاشا هر یک پنجم تخم خطمی و کرفس و خجازی و رازیانه هر  
 سه درم تخم کاشنی و بنفشه و ریخ مهک هر یک چهار درم عنایت  
 عدد پستان پست عدد انجیر پانزده عدد پرسیا و شان نخچیر  
 ترنجبین و خیار جنبه هر یک درم و قطن را بروغن شبت و مابونه  
 و خشک بالند و روغن ترب و روغن خشک را حلیل بجانند  
 و مابونه و حلیه و شبت و خشک و اکلیل الملک و فرزنجوش  
 و کرفس و پرسیا و شان و خطمی و بنفشه نیم کوفته بجوشانند و  
 نشینند و اگر علت مستحکم شود ادویه که گفتت حصاة باشد

و نبات م

و حکم از نیم کوفته





ن غلظت  
کرد و بنوعی که از  
کرد و بنوعی که از  
ن غلظت  
کرد و بنوعی که از

لنج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدیم شدن  
اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بود و یا بول اخلاط خام بیرون  
علاج آن جلابی از انیسون تخم کاشنه و تخم کرفس تناول کنند  
یا رازیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش هندی و ناخواه هر یک  
پنجم بگویند و سه درم ازان تناول کنند قد بین قطن مٹانه  
بروغن بابونه و خیری بکنند و گاه باشد که غیر بول سبب  
رقیق بود که در مجاری بول فرود آید و علامت آن حرقت  
مجرى بول و صفرة بول باشد علاج آن لعاب بیکوده درم  
روغن بنفشه پنجم بر سر شربتی از نبات یا شامند و از مدرا  
احذر از کنند و غذا بنوماش با اسفناج و روغن بادام <sup>سبز</sup> یا  
از شیر پسته و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر سبب احتقان  
بول حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و موقوفه و  
فیتق با شکر تناول کنند و شیره تخم تورک و سه تخم و مدرت  
غیر قویه استعمال کنند **پس بول** آن باشد که بول بی ارادت  
بیرون آید علاج آن بر باید ادیک مثقال کوارش کند ریا  
اطریفل کبیر تناول کنند و اغدیه و قلا یا که دران توایل باشد  
خورند و کندر و سعد و خولجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و

و نبات

و جالار

خبر نقل با بجز مشابیه  
تقطیر کن و سرکه تخم  
براده اینها در نان  
عقلمندان خود بکند  
مقاله ابن سینا

١٦  
مقاله باقی  
طعم  
سینی باشد  
از قول لایحه  
مصرع  
مصرع دیگر از خط

و جالینوس شده اند متساوی بگویند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند  
و حب آلاس و بایله کابللی و بلیله آله بربیک سه درم سعید خدرم  
بلوط در سرکه فوسانیده چهار درم بگویند و بعسل بشینند  
مثقالی تناول کنند و اگر فرمن شود همچون ککلانج مفید باشد  
و از آب سرد اجتر از یاید کرد و کسی که بول در فرمش کند فو  
و فردل و حب الرشاد بربیک سه درم کند ریک درم بگویند  
و بعسل بشینند و مثقالی تناول کنند از فواکه خصوص خرزیزه  
و خیارکد و اجتر از کند و جوفه خروس بسوزانند و بسایند  
و دانگی یاد و دانگ باب فاجر بخورند و کندر و بلوط بربیک  
ده درم سعید و خون پیما و شان و قرفه و تخم لجان و وج  
راش بربیک پنجرم بگویند و بعسل بشینند و قرص سازند  
و سه درم از آن تناول کنند و اگر شده اند را بریان کنند و بگویند  
و در میان عسل ریزند و حیانا خورند مفید بود **فی ایتسی** حالتی  
بود میان غیره و استرسال و سبب آن اگر اخلاط بول باشد با  
حاده علامت آن صفرة بول و حرقت آن و علامت غلیبه  
مار بود علل آن شیره تخم خیارین یا شیره تخم تورک بانها  
تناول کنند یا لعاب نیکو و بدانه ده درم روغن بادام پنجرم

سینی باشد  
از قول لایحه  
مصرع

مصرع دیگر از خط

لا محمد نقل

جدید

متر زهره نقل

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

عبد

تقطیر کن  
خبر نقل  
مقاله ابن سینا  
طعم  
سینی باشد  
از قول لایحه  
مصرع  
مصرع دیگر از خط  
لا محمد نقل  
جدید  
متر زهره نقل  
عبد  
عبد  
عبد  
عبد  
عبد  
عبد





علامت آن صفت بول و حرقت آن و علامات غلبه مره  
 بود علاج آن شیره تخم خیارین یا شیره تخم تورک یا نبات  
 تناول کنند یا لعاب نیکو و بهدانه ده درم روغن بادام  
 پنجم درم یا شربت از نبات و عرق پید بسیار شامند و غذا بنوش  
 یا مغز بادام پاکد و و فروج خورند و سه تخم و جازری و حطی  
 هر یک سه درم مغز بادام یک درم صمغ الکویترا هر یک سه درم  
 بگویند و سه درم از آن با شیره تخم تورک یا آب خیار کد و  
 تناول کنند و اگر این مرض را سبب ضعف ماسکه باشد علامت  
 او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صمغ نباشد  
 علاج آن اطفیفیل تناول کنند و غذا نخورد آب با شیره خشکدانه  
 خورند و با پنجه و مویرد و جوز شعل کنند و حب الرشاد و خر  
 و کندر هر یک پنجم درم مغز جوز ده درم سعد درم بگویند و  
 بعسل بیوشند و یکشقال بخورند **بول م** اگر بسبب الفتح عرق  
 بود اندک اندک آید و اگر از اشتاق عرق بود بقتاً بسیار آید  
 و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا سقطه یا تناول ادویه  
 در یقه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد یا سلیق کنند  
 و قرص کبریا و کل رمنی و صمغ عربی یا شراب سیب تناول کنند  
 هر یک مثالی در

و منوع تخم کدوم

که خون کدوم از  
 جرم کردن آن  
 عزیز

تناول کنند یا بنکو و صمغ عربی و بارتنگ و تخم زریحان هر یک شفا  
بریان کرده هر بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و غذا ساق  
با نیوماش و مغز بادام بریان کرده یا فروج خورند و از تناول  
اطعمه حریفه و شیرینی و ترشی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات  
عینقه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صغ  
عربی و کلنار و تخم تورک هر یک ده درم شاخ کاک و کوبی سوخته  
نچدرم بگویند و باب سماق بیهشند و قرص سازند و مشقالی  
تناول کنند یا کلنار و نبتد و کل ارمنی و کل قبرسی هر یک درم  
که با یکدرم و نیم تخم خیار و تخم تورک کثیرا نشاسته هر یک چهارم  
بگویند و باب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرق باشد  
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک آید و با آن  
باشد علاج آن همچون علاج قرحه کلیه و مثانه بود **باب شانزدهم**  
**در امراض اعضاء تناسل و اورام انشین** اگر ورم حار باشد دموی یا  
صفراوی بود علامت آن تب و حرمت لون ورم و حرارت  
و التهاب و تشنگی و صفت قاروره باشد علاج آن فصد یا سلیتی کنند  
و جلابی از غناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین هر یک  
ده درم تناول کنند و غذا جو یا نیوماش و مغز بادام خورند

وآرد جو و عدیس و یا قلا و آب کشیند و زو باه ترکیب و کاشنی و  
 برورم نهند و فرقه بکلابی سرکه تر میکند و بدان می نهند و  
 تلین طبیعت بمطبوخ قوا که کنند یا شرب بنفشه و ترنجبین و مغز  
 خیار شنبه هر یک ۲۰ مثقال و چون مرض مخط شود با بونه و <sup>اکلیل</sup>  
 الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیده تخم مرغ ضما د کنند و اگر  
 ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون و  
 ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلای از رازیانه و <sup>مک</sup>  
 و کلنگین یا کل قند تناول کنند و تلین طبیعت بمطبوخی که در  
 جرد و اینسون باشد یا قی کنند بطنج شبت و <sup>مک</sup> و تخم خیزه  
 و ترب با قدری غسل و مک زیره و آرد با قلا و کندر و روغن  
 یا بونه یا روغن زیت یا حلبه و شیت و اکلیل الملک و آرد با قلا  
 ضما د سازند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن <sup>ضلا</sup>  
 و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن  
 جلای از یا لنگو و رازیانه و <sup>مک</sup> کلقند تناول کنند  
 و تلین طبیعت بمطبوخ <sup>اموال</sup> اقیمون و <sup>مک</sup> آن کنند و نخود و شبت  
 و اکلیل الملک با بونه بکوبند و با آب کربن ضما د سازند  
 و پیه مرغ و بطم و مغز ساق کاه و در روغن زیت و مقل با هم بگذارد

تمام نوعیت از فو تنج گوید  
 و از اسبیز نیز گویند

و در آن بالند **عظم و صغرائین** کاه باشد که خصیه بزرگ شود  
نه بواسطه ورم و نه بکله فربه شود چنانکه بستان بزرگ شود علما  
آن بادویه کنند که در بستان استعمال کنند تا بزرگ نشود و مثل  
کل ارمنی و سرکه و بزرا بلخ و شوکران و فوده اسرب و آب  
کشیز و فوده سنگ آسپیا و سنگ استره و اگر خصیه کوچک باشد  
یا شود و بر بالا جمد علاج آن مداومت جام و آب شنگ  
و استعمال اوغان و ادویه پیخته باشد **اورام قضیب** علامت  
علاج آن همچون علامت و علاج ورم امثین باشد و آنچه  
مخصوص بدو باشد در ورم خار عدس و کلنار و ورق کل و بو  
انار و روغن کل ضماد سازند و در ورم بارد با یونه و اکلیل  
الملک و تمام و خطمی استه فرما و روغن با یونه **قروح قضیب**  
آنچه طری باشد صبر و مرده سنگ و توتیا و شادانه و کلنار و  
سوخته و اقلیمید **قضیه** بمریم بمریم و ضماد و دوز و بکار دارند  
و آنچه کشته باشد کند رو کاغذ سوخته و پوست جوب سر سوخته  
و استعمال کنند و اگر متاکل شود فلد فیون و ادویه اکاله  
بهند تا آنچه متعفن بود زایل شود بعد از آن در محالحمه نهند  
**که خصیه قضیب** بسبب ماده جاده باشد که بدان حوالی ریزد

با سرکه و کلاب و آب  
گرفتن و ما میانه

و بواسطه عرق نیز باشد علاج او آنست که عضو را با آب گرم بشویند  
و سیفیده تخم مرغ و روغن طلا کنند و اگر ساکن نشود ارسال علق  
کنند و ادویه جرب استعمال کنند و مسهل تنقیه کنند **سده مجری** **تصبیب**  
اگر بسبب بشره باشد که در آن مجری حادث شود علامت آن **تصبیب**  
و عسر خروج بول بود علاج آن فصد با سلیق کنند و بشره تخم تورک خرفه  
با نبات بیاشامند و شافابض و روغن کل در اخلیل چکانند  
و اگر بسبب خلط غلیظ باشد که در مجری باند علامت آن عسر بول باشد  
و حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظ پیرون آید و علاج آن  
تناول مدرات باشد **اعوجاج** **تصبیب** بسبب تشنجی بود که عضلات او  
حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول غذیه چیده  
الکیموس و استعمال نظولات و ادوان که در تشنج مستعمل است و از پیم  
بط و مرغ و مغز ساق کاه و موم و کثیرا و لعاب خطمی و رلیج و روغن  
بنفشه موم روغن سازند و در آن می مالند **نقصان باه** اگر بسبب  
الت باشد علاج آن هر روز جلایی از رازیانه و کلکنه تناول  
کنند و غذا نخورد و آب بشیره خشکدانه خورند و بجزیره ایاره تنقیه  
و روغن قط و خیزی و زریق در عضو باند و اگر بسبب تقدم  
استفراغ و تحلیل مفروض بود هر روز شربت از نبات و عرق کل

و تودری سرخ و سفید تناول کنند و غذا نخورد آب بکوشت بره  
 و یکم یتیم و هر نیمه از کوشت بره و بطن بخورند و جلای از قند  
 و نشاسته تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن  
 نحافت بدن باشد و رتبه منی علاج آن شراب سبب کا و زبان  
 ماعق کل و پید تناول کنند و کوشت بره و مرغ و کبک بقلیه کز  
 و شلغم و پیاز با تو ابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدل  
 و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر  
 بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و پیوست بدن و قلت  
 منی بود علاج آن هر نیمه و کوشتهای فریه و نارچیل و شکر و قلیا و  
 حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و فسق و بن و قیظا  
 از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلا سفید  
 و این معجون نیز مفید بود **وصفته** سقنقور و نعناع و خضی الثعلب هر یک  
 سه درم شقاق مغز پسته با قلا هر یک معت درم تخم کز تخم شلغم و ترب  
 و لیون هر یک پنجم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل بسهند و دو درم  
 از آن تناول کنند و اگر بسبب برودة آلات منی باشد علامت  
 آن برودت منی باشد و در حالت خروج علاج آن کلقند و کلنگین  
 و شراب بالنگو و زنجبیل مریا و شقاق مریا و کز مریا تناول کنند و

مغز پسته رانده

کند  
 تناول  
 خواب با این سون و گریا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون  
**صفة** لسان العصاره تخم کز و شلغم و جرجیر و تودری و سرخ و سفید  
 هر یک پنجم درم فلعل سه درم شقاقل جارد درم مغز کجشک دو درم  
 بکوبند و بعسل میسهند و دو درم تاد و مشقال تناول کنند و  
 اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت آن سرعت انزال و  
 غلط منی بود علاج آن شیره تخم تورک و سکنجین و شرب لیمو و <sup>صندل</sup>  
 تناول کنند و دوغ کا و شیرین نیز مفید بود و غذا زرشک و لیمو  
 و انار و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد  
 علامت آن یا مضم <sup>رطوبت</sup> غلط قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم  
 کز و تخم شلغم هر یک سه درم کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا  
 یا قلا یا متوبله خورند و فلعل و دار فلعل و زنجبیل هر یک <sup>سه درم</sup>  
 پنج مهک پنجم تخم پیاز و تخم لیمون هر یک چهار درم نخود سفید  
 ده درم کبچد مقشر هفت درم بکوبند و بعسل میسهند یا جب  
 الزم و جب قلقل و تخم شلغم هر یک سه درم بکوبند و بعسل میسهند  
 و یکشقال تناول کنند و اگر ضعف باه بواسطه آن باشد که  
 مدت ترک کرده باشد او به باهمه تناول کنند و اغذیه مثل شیر و <sup>سندل</sup>  
 و زرد و تخم مرغ و ماهی تازه و قلا یا هر جز و پیاز و گندم خورند <sup>و صندل</sup>





بر روز رطلی شیر با ده درم ترنجبین و ده درم شکر پاشا منند  
 غده گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفناخ خورند و روغن بنفشه  
 و کدو در قزیب و قطن بالند و این حقنه استعمال کنند گوشت سیر  
 پاچه بزغاله پسته روم میون و سیسوس هر یک ده درم بچوشانند و  
 صافی کنند و روغن کما و و پیر مرغ و بطبریکه ده درم بر سر آن کرده  
 بکار دارند **سرعت انزال** اگر بسبب ضعف قوت ماسکه باشد بواسطه  
 بروده و رطوبت علامت کثرت و وقت منی بود و بی ارادت  
 بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و کلقد تناول کنند و نخود آ  
 یا کبک و کبوتر و کبکمشک بخورند و برنج زعفران بازیره و دارچینی  
 و اطریفیل کپور و معجونات حاره تناول کنند و روغن زکس و  
 زریق و بابونه در خصیه و عجان و عانه بالند و اگر بسبب حدت  
 منی بود علامت آن حدت و لذت منی بود در حالت خروج  
 علاج آن شیره تخم تورک و سکنجبین و شراب حاض و صندل  
 و آب خیار کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز نمایند **دور**  
**دردی و منی** اگر منی با احتلام و غیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب  
 کثرت آن بود علامتش خروج منی بسیار بود بی وقوع **ضعف**  
 علاج فصد با سلیق کنند و تعلیل اغذیه که مولد دم و منی باشد و

غوره و زرشک و ریاس تناول کند و غذا عدس و سرکه خورد  
 و آب کاهو و کشیزه و تورک و عرق کل و پید و روغن بنفشه و  
 کدو با هم بیا مینزند و در قطن میمالند و اگر ضعیف کلیه باشد علما  
 آن ضعف و سور المراج کلیه باشد علاج آن شراب ده مثقال  
 پاککنار و کل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند غذا غوره و سما  
 و زرشک خورد و کل ارمنی و اقا قیا و طایث بکوبند با کلات  
 و بر قطن طلا کنند و سیب و به و سیس و انار ترش تناول کنند  
 و تخم کاهو و سداب و پنجه گشت هر یک سه درم سعد و شردانه و این <sup>نوش</sup>  
 هر یک و درم کلنار و ورق کل هر یک درم بکوبند و سه درم ازان  
 بآب سرد تناول کنند **کثرت شوت و افراط آن** شوت جماع و قدر  
 بر کثرت جماعت و قلت ضعف ازان بسبب کثرت منی و  
 امتلا ریدن باشد و این معنی از جمله است که اکثر مردم <sup>طالبین</sup>  
 باشند اما اگر خواهند که در آن تقلیل کنند اولاً قصد باید کرد  
 و هر روز شیرۀ تخم تورک یا سبکجین و شراب غوره تناول  
 کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباب  
 لیمویی و عدسی خورد و کاهو و خیار و ماست و دودغ <sup>مصل</sup>  
 مفید بود و قطعه سرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد

کافور و کاهو و کلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم تورک و تخم کابو و <sup>شدانه</sup>  
 و کشیزه و تخم سداب بکوبند و بآب سداب بپزند و سه درم <sup>از آن</sup>  
 باب ریاس یا انار ترشش باید و غ تناول کنند و گاه باشد که  
 بواسطه ثیره که در او عیب و مجاری منی حادث شود یا حکم که  
 بسبب ماده حاده واقع گردد و افراطی از شهوت باز داید  
 و علامت او آنست که پیر چند جماع کنند شهوت زاید شود  
 و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب غناب و نیلوفر  
 تناول کنند و غذا بنو ماش و شیره مغز بادام خوردند با غوره و  
 تلین طبیعت بمطبوخ هیله یا نقوع فواکه یا شیره خشت و ترنجبین کنند  
 و اگر بسبب کثرت نفع باشد علامت آن شده نغوظ و تقدم  
 تناول منغفات بود و علاج آن تناول دویه باشد که کاس  
 نفخت مثل تخم سداب و پنجه کشک و ایسون و غذا زیره باج  
 خوردند و از بقول و فواکه احتراز نمایند **غذایوط** آن باشد که  
 حالت جماع نایط کنند و آن بسبب استرخا راعصاب و سکل روح  
 بود و پیشتر کسانی را حادث شود که شعفی عظیم بجماع دارند و  
 لذتی مفرط از آن یا بند علاج او آنست که پیش از جماعت  
 بر خلاص کنند و تا نایط نکنند بجماع مشغول نشوند و کل ارغی

غذایوط  
 عاوان و طوی





۲ نیم گرم باق ز سابق صلیقه کن و باق صید براده  
کرد سفت کن هر یک را با آب تنقیح کن و باق

دینجیم کن با بیدار خاج

و نیکه قیاب را با هم

سختی که در خون بود بولد

روغن ریخ با بیدار

بهر سفیجی صید را

نویس محسل بزین

و این از خاج و نیکه

اروای فرس  
ن و پستاب

بازیره و دارچینی خورند و جوارش کنونی و سونیا تناول  
و این سفوف نیز مفید بود تخم سداب و کزبر و کندنا و کروبا  
و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم پنجه گشت  
بکوبند و سه درم ازان تناول کنند و تخم سداب فودنه و و  
و مرزنجوش و شیخ و برنجاسف و ترپس ضماد سازند و روغن  
زینق و قسط و تاردین و شبت و بابونه و خیری میمانند و از  
اشیاء نفاذ احتراز نمایند و آن موضع را بپزند و اگر ماد غلیظ  
بریزد و خصیبه بزرگ و غلیظ گردد آنرا قروطنی گویند و علاج  
به چون علاج ورم صلب باشد **باب سفدهم در امراض رحم** اوام  
رحم بسبب ضربه یا اجتناس طهش یا نفاس یا عیبر و لادت یا  
کثرت جماعت حادث شود علامت ورم خارجی و ضربه  
و تشکی و تلخی و دهن و سیاهی زبان و اختلاط و هیدیان و وجع  
قطن و سرت و تواتر نبض و عسر بول و اجتناس بر بار بود  
علاج آن فصد با سیلیق کشته و شراب بنفشه و عناب بارجمین  
تناول کنند و غذا جو آب با شیر خشکاش تا ببنو ماش و منو بام  
خورند و ناف زمار بار دجو و باقلا و عدیس و خطمی و بنفشه  
هر یک سه درم کا فور دانگی باب کشینز و روباه ترکیب طلا کنند

توی این صندلین  
دفع باب این تورک

حقیقت کند و با بیهوشی

دفعی و زبرد

دفعی و زبرد

رو باه ترکت

تا صندلین بود

بجای این صندلین

براده کن و نوزاد

در این صندلین

در این صندلین

یا علی

177

و رحم را اگر ممکن باشد بلعانی که بهدانه و روغن بنفشه و کدو و  
رو باه ترکت بچوشانند و در آن نشیند و برعانه و قطن میزند  
تا ماده تجلیل برود پس اگر اعراض لازمه و وجع اشتداد  
کند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منفضا  
باید کرد و چون منفض شود شیره سه تخم و شیره تخم تورک  
بانیات تناول کنند و رحم را بلعاب بزرک و عسل حقیقی  
کنند و اگر ورم صلب سودایی بود علامت آن ثقل و صلا  
عانه بود علاج آن هر روز جلای از پنچ مگک و رازیانه و کافور  
زیان و بالکنو و نبات با کلفت تناول کنند و بعد از رفع تنگیه  
کنند بمطبوخ اقیقون یا حیابان و عانه و قطن را بر روغن ققط  
و شبت و زریق و جزوع بالند و پیله بظ و مغز ساق کاه  
و روغن یاسمین و خیری یا بهم بیامینند و میمالند و مرهم  
یاد اخلیون در روغن کل پسرخ بکد ازند و در رحم بجانند  
**سرطان رحم** اکثر بعد از اورام حار و حادث شود بواسطه  
آنکه یکی پاک نشده باشد و علامت آن ضربان و وجع و  
صلابت بود و باشد که از آن رطوبات منتنه آید و علاج  
آن مشکل باشد اما تشکین وجع باید کرد با نکه خام و شبت و

منفوع است  
صندلین و  
و زبیم است  
غده و کثیرا و در آن  
باب خیر کن و جب  
ملقم کن و زوب کن  
جسد خشک در معی آید  
اورا کوره و نخی  
طرح کن و فرود





روغن  
 کنند و غذا بنوشانند و نخود با مغز بادام خورند و شیر به جوجمل درم  
 سوپس و عسل هر یک ده درم و مرهم با سلیقون نیم درم با بهم بزنند  
 و رحم را بدان حقه کنند با مار العسل و آرد حلیه و عدس و کبر استعمل  
 کنند و اگر آنچه بیرون آید سفید و بی تن بود شراب بنفشه و ترنجبین  
 کنند و ورق کل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم  
 مرهم با سلیقون در آن حل کرده و رحم را بدان حقه کنند و اگر آنچه  
 مستفیع شود شبیه بغساله لحم بود شراب سیب و به با کلاب تناول  
 کنند و غذا ساق یا انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار  
 و کلنار و کزمازخ و جفت بلوط و دانه مور و باهم بسایند و بارو  
 کل استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و  
 شراب خشخاش یا شیره سه تخم تناول کنند و اگر بمغز مستقیم ریزد  
 سفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع بیجا است  
 مرد اشک آب کاسنی بسایند و باروغن کل بفرزجه استعمال کنند  
 یا ایون و زعفران و شیر و خران بکار دارند **شفاق** **رحم** **سبب**  
 مفوظ باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت  
 وجع طلق باشد علامت آنست که در حالت مجامعت **خشفت**  
 بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و

بنوماش و شیر و مغز بادام خورند و پسته مرغ و پسته بط و مغز قلم کا و  
پنجدرم روغن بنفشه درم زفت و موم هر یک سه درم موی سازه  
و استعمال کنند از زفت و عکک بطم در روغن سوسن یکد ازند و بر  
**بواسیر رحم** از خلطی سوداوی حادث شود و آنرا یکس لیرین با صبر دریا بند  
و از ورطوبتی شبیه بردی دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از  
سودا و تدهین بروغن نرجس و سوپسن و از عروق پر در استیک  
و اقلیمافضه و روغن بزرک و موم موی سازه و استعمال کنند و اگر  
نشود قطع باید کرد **کله رحم** عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود  
و هر چند مجامعت کنند سیر نشود و شوق زیاده شود و سبب آن  
خلطی حار بورقی باشد که بر آن موضع ریزد و سبب آن حالت <sup>موجب</sup> <sub>شود</sub>  
علاج آب انارین و تمهندی یا نبات تناول کنند غذا غوره یا سماق  
یا انار خورند و دودغ کا و نیر مناسب بود و نهنه یا مطبوخ یا لبانه زرد  
یا مطبوخ فواکه کنند و تخم پهنکشت و تخم کا هو و خشکاش هر یک  
پنجدرم کشیزه سه درم بکوبند و سه درم از ان یا آب انار ترش  
یا آیتب و به ترش تناول کنند **نفخ رحم** سبب سورالمراج بارد یا بشد  
که رحم را حادث شود و غذایی که بد و رسد بضم نتواند کرد و <sup>سبب</sup> <sub>شود</sub>  
نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد باشد

علاج آن جلای از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقد تناول  
 کنند یا جوارش کون مشقالی یا سوسنا نیمشغال با آب نانواه بخورند و  
 و بوره و مقل هر یک سه درم انجیر ده عدد بکوبند با شیر بز بر عانه <sup>طلما</sup>  
 کنند و روغن شبت و بابونه یا لند و برنج سف و انیسون و اکلیل <sup>الملك</sup>  
 و وزنجوش و شیخ و سداب بکوشانند و در آن نشینند **اجتناب**  
 اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت دم باشد  
 علامت آن خفایت بدن و صفة لون و تقدم استفراغ بسیار و عقب باقرط  
 بود علاج آن تقویت قلب و معده کند بر بویات و مفرجات و غده  
 کثیرة الغذا و ترک ریاضت کند و اگر بسبب غلط دم بود یا خلطی  
 غلیظ یا پرودتی که مجاری عروق را تنگ کند علامت آن پیش  
 لون و بطور بنفش و غلط قاروره و ثقل نوم باشد علاج آن جلای  
 از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقد تناول کنند یا پرسیاوشا  
 و مشکطامشیخ هر یک سه درم نبات ده درم برنج سف و تخم کرفس  
 و کرنب و رازیانه و اکلیل الملك و شبت و ابریل و سداب بکوشانند  
 و در آن نشینند و بسیار سیسبل و قرنفل و قاقله و قسط و جوز  
 و دارچینی و قطاع افور بلور سازند و در آب بکوشانند چنانچه آب  
 نیست شود پس هر یک که کنند و گرم بر ناف و عانه زنند یا بکوبند

با سرکه طلا کنند و مشک طرا مشیح و قسط و ریوند و اسارون و حنا  
 و حرمل و جعد و هر یک سه درم تخم گرفس و رازیانه و اینسون هر یک  
 دو درم بکوبند و مشک دو حبه در روغن زنبق بکوبند و ادویه را  
 بدان بیامیزند و بصوف پاره بردارند و اگر اجتناب است بواسطه  
 فربهی بود که مجاری را تنگ گردانند <sup>باید</sup> فصد صافن کنند و استعمال  
 ریاضت و سکنجین و سکنجین و سکنجین و سکنجین و سکنجین و سکنجین و  
 میعه یا بسه و عود و جاوشیره و شیره و مقل و شونیز و نخود سیاه تنجیر  
**کثرت طشت** اگر بسبب کثرت دم و امتلاء رخ و عروق بود علامت آن  
 سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طشت ضعف و خفا  
 و صفت لون حادث شود تدبیر او آنست که جیس نکند <sup>الاولی</sup> <sup>بسیار</sup>  
 که موجب ضعف شود علاج آن فصد با سلیق یا صافن و مجرب  
 نهند و هر باید ادیکم شقال قرص کبریا و یکم شقال کل ارمنی با ده <sup>شقال</sup>  
 ریبیه تناول کنند یا صمغ عربی و باریشک و تخم شاهسفرم هر یک  
 شقالی کلارا و کل ارمنی هر یک نیم شقال بروغن کل حیرت کنند  
 و فرو برند و غذا ساق یا انار دانه خورند و آقا قبا و کندر  
 و دم الاخوین و کربنازخ و مازو و رامک و کاغذ سوخته <sup>می</sup>  
 بسایند و آب مورد بپوشند و بصوف پاره بردارند و اگر

و اطفا را لطیف  
 و کند در مجره  
 اقس نهند و در  
 زیر کینه یا علق  
 بغم و جاوشیره

بسبب رقت و جدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفت لوتن و  
 و جستن نفس و سرعت خروج آن باشد علاج کیشقال صمغ عربی و کیشقال  
 کحل ارمنی یا شراب سیب تناول کند یا قرص کبریا و رب به یا کحل ارمنی  
 یا شراب سیب تناول کند یا قرص کبریا و صمغ عربی هر یک شتعالی باشد  
 تخم تورک بریان کرده تناول کند و اگر بسبب انقباض و انشقاق عری  
 باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و با آن اندک وجهی باشد  
 علاج آن قرص کلار و کحل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده یا رب به  
 تناول کند و کندر و صبر و انزروت هر یک سه درم خون سپیاشان  
 و کحل ارمنی بگو بند و آب مورد بپوشند و بردارند یا مازو و شاخ  
 کوبی و پوست پیپنه و کاغذ و استه خرما و شادنج و کلا مجموع  
 با کبریا و آقا قیا و دم الاخوین و کحل ارمنی بسایند و آب لسان الحمل  
 بپوشند و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه  
 را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض  
 لون و کسول و تهیج روی و جفن بود علاج آن جلای از بیج ماسک  
 و یا لنگو و رازیانه و نبات تناول کند و غذا نخورد آب یکیک و ترو  
 و زیره و دارچینی خورند و تنقیه کعب ایاره و ایاره جالینوس کنند  
 یا سنا پنجم یا لنگو و رازیانه هر یک سه درم شکرده درم بخوشا

درآمد

و پنج شغال معجون خیار شنبه در آن حل کرده بیاشامند و بعد از آن <sup>تنقیح</sup>  
 جابسات که در گرفت استعمال کنند و سرمه و کلنار و شکار هر یک گرم  
 طین مختوم و زیره کرمانی هر یک پنجم گرم بگویند و آب سماق بپزند  
 و بردارند و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فویضت عروق  
 کشاده گردد علامت آن خافت بدن و خشکی دهن و غلظ  
 و سواد دم بود علاج آن شراب بالنگو و شراب کاکوزیان آب  
 گرم پاشامند یا جلای از بالنگو و رخ منک و کاکوزیان و نبات  
 تناول کنند غذا نخود آب یا شیره مغز بادام خورند و بعد از رفع  
 اسهال سودا بطبخ افیتون و معجون بنجاح بکنند و بعد از تنقیح  
 استعمال جابسات کنند **سیلان رطوبت از رحم** این علت اگر بواسطه  
 ضعف قوت غاذیه رحم باشد علامت آن صفه لون و ضعف  
 بود و آن رطوبات بنوبت آید علاج آن شراب صندل <sup>لیمو</sup>  
 و سیب به تناول کنند و قلیا یا رمتوبله و مرغ گردا بینه  
 تناول کنند و معجون مفرح و جوار شنه های گرم تناول کنند و اگر  
 بسبب فضلای که در وجه شود استدلال بمون آن کنند یا که  
 پنبه نوید آن ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود و  
 معلوم گردد که کدام خلط غالبست اگر دم غالب باشد علما

باشد

آن حره لون پستفغ و حرارت و تشنگی و غلط قاروره باشند <sup>علیح</sup>  
 فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای چابسه تناول کنند و خرنوب  
 و جفت بلوط و مازو سوخته بگویند و آب مورد آمیخته بردارند  
 و اگر صفا غالب بود علامت آن صفره لون و شدت تشنگی بود <sup>باشد</sup>  
 که با آن منی تیز بود علیح آن آب نارین با شکر و زنجبین خورند و تلین  
 بمطبوخ فواکه یا مطبوخ بلبه و فواکه میکنند و بعد از آن جالبسات <sup>تعال</sup>  
 کنند و اگر سودا غالب بود علامت آن غلط و سواد رطوبت <sup>بود</sup>  
 علیح آن جلای از با لنگو و کا و زبان و تخم کاشی و نبات تناول کنند  
 غذا نخورد آب بیشتر خشکدانه خورند و شقیقه بمطبوخ افیمون <sup>معجون</sup>  
 نخلج کنند و بعد از شقیقه صمغ عربی چهار درم بریان کنند و بارب <sup>نخورند</sup>  
 و غذا سماق با کیکه تیهو خورند و خون سپیا و شان و شان <sup>درج معقول و دم الاخوین</sup>  
 و کبر با بپسته و شب یانی و کلنار و تخم تورک و کل ارمنی بگویند  
 سه درم از آن با آب سماق و لسان الحمل تناول کنند و قشور کنند  
 پوست انار و زیره مساوی بگویند و آب مورد بپوشند و بر قطن  
 و عانه طلا کنند **عق و غیر حس زنی** که آبتن نشود و اگر بسبب برودتی  
 باشد که موجب تکاثف قوای عروق رحم شود و بواسطه این منی  
 بر جم واصل نشود و منجم گردد و آنرا استعداد قبول صورت بنا

علامت آن قلت و رقت دم و صبح دم طشت بود و دیدی راید و لول  
 ما جش سفید بود و نبض و صلب و تنفوس علاج آن هر روز جلای از  
 رازیانه و بالنگوتنا و لکنند غذا نخود ارباب شیر خشکانه و بعد از نضح  
 تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فارو  
 و مشرو و دیطوس و معونات و جوارشات کرم تناول کنند و قلابار متولیه  
 و اطعمه که در آن توایل باشد خورند و روغن زینق و قسط و نار دین  
 در قطن و عانه بمانند و استعمال فرزجات کنند **فرزج** جهز عفران عود  
 شب یانی سماق هر یک و درم بگویند و بعسل بیامیزند و بعد از ظهر  
 بصوف پاره بردارند چند روز متوالی انفعه خرگوش زهره ماهی و  
 کرک و شیر و سرکن فرکوش با عفضل بگویند و با عسل بیامیزند و بردارند  
 و بعد از آن که استعمال فرزج کنند اگر جماعت اتفاق افتد آبتن  
 شود و اگر عقربیب سور المزاج کرم بود که منی را بسوزاند و رحم را  
 خشک کرده علامت آن سخافت بدن و صفة لون و غلظ و  
 سواد حیض بود و بسیاری موی برزبار علاج آن شیرۀ تخم تورک یا  
 سکنجبین یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیره باج بگوشت  
 مرغ و ترغاله خورند و پیه بط و مرغ آبی و ماکیان کبک ازند و صبح **عظم**  
 در آن حل کنند و بردارند و اگر بیب پیوستی مفرط باشد علامت آن



خوشه

مزال بدن وقت منی و بیوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و  
 و عرق کل و پید و بیلکو و بازنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و غله  
 و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدبیر بر روغن بنفشه و کدو کنند  
 و اگر بسبب طوبتی باشد که موجب از لاق منی گردد علامت آن سیلان  
 رطوبت رحم بود علاج آن جلابی از بالککو و رازیانه و کلکند تناول  
 کنند و غذا نخورد و تنقیه بدن کنند بقی و اسهال و بعد از  
 تنقیه سعد و کندر هر یک پست درم بچوشانند و هر روزه بدم  
 ازان رحم را حننه کنند و مینوعه یا بیه و ساوج بندگی و زعفران بنهند  
 باروغن نار دین بردارند و سکه سپینل و حقی الثعلب و نشاره  
 علاج بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کند اندک زمانی بر همان  
 بیاضت بماند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شود زن را نهانتر  
 فشار و وزنی که بغایت فربه بود بر هیات راکع با او مجامعت  
 کنند تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید  
 و لریج و براق بود و کس بران نشیند و بوی آن چون بوی طلع  
 یا پاسبین باشد و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید  
 وزن میان ناف و فرج و جسی احساس کنند و از جماع متنفذ بود و الم  
 یابد و انزال نکند و حیض منقطع گردد و غشیان و کیل و کرب و نقل

رض  
و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را غایب  
شود و اگر خواهند که تجربه کنند غسل آتش ناید به باب باران بخورند  
اگر چو چیدن شکم حادث شود دلیل آبتنی بود و سیر بردارند اگر بوی  
آن از دهان بشنوند آبتنی نباشد و زنی که به پسر آبتنی باشد روی  
خوبتر بود و نشاط بیشتر باشد و شستها او صیحه بود و در طرفت  
راست ثقلی باید و بستان راست بزرگ شود **کثرت استسقا** اگر  
زن آبتنی شود اما نمک نتواند داشت و مسقط شود اگر بسبب عوارض  
فارجی بود مثل حرکات عینفه و ضربه و سقوطه از آن محترز باید بود  
و اگر از اسباب داخلی باشد اگر رطوبتی باشد که از خار فم رحم کند  
علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم و بیخ اجغان و کثرت  
بزاق علاج آن شراب بالنگو و مار الاصول و شراب بزور  
تناول کنند و قلا یا رمتوبله و بیخ فرغفر با دارچینی خورند و بقی  
حادث کنند و اگر حاجت باشد بجهها و ایار با تنقیه کنند و دوار  
المسک و سنجونیا تناول کنند و زرنباد و درونج هر یک و نرم  
لؤلؤ و کبریا و عود هر یک سه درم شسته و سنبل هر یک نیم درم  
کوبند و بعسل مسرشته و مثقالی تناول کنند و چند پسته بریندم  
و تخم کرفس رازیانه و انیسون و ناسخواه و سعفر و انجودان و فو لنجان

هر یک در می بگویند و مشقالی از آن میخورند و رحم را بغالیه و خلوق و  
 زینق حفته کنند و اگر استقاط بسبب یخی غلیظ بود در رحم علامت آن  
 انتفاخ عانه و زیر ناف و قراق و نفخ معده و سوز بهضم و تاذی از طعمه  
 نفاخ بود و علاج آن جلابی از رارانه و اینسون و تخم کرفس و کلنگین بخورند  
 یا ماء الاصول و غذا نخود آب بشیره خشکدانه و کبک و تیهو خورند و  
 زنباد درونج و جلینت و چند پند پیستر و مازو و طیا شیر هر یک در روغن  
 ده درم مسک و کمی بگویند و با غسل پیامینند و مشقالی تناول کنند  
 و قطن و عانه و قبل بروغن زینق و جیری و نار دین جرب کنند و شکر و جلاب  
 چهل خورند و اگر استقاط بسبب لاری بود چنانچه از غذا را و جیری را  
 نماید که غذا جبین شود علاج آن تناول اغذیه مسخنه بود مثل بره  
 و عصیده و روغن کاه و شکر و تد بین بروغن بنفشه با دام کند و بعد از غذا  
 استعمال مفید بود و اگر بسبب اجضا رطوبت بود زیرا که آن غذا ر جبین می شود  
 و چون مجتسب بود غذا را و نشود و مسقط شود علاج آن استعمال مدات  
**عبره اوله** که بسبب فربس زن و صورم و ضیق مسک و ضعف قوت و اضعاف  
 علاج آن جلاب از مسقط اشیح و پرسیا و شان و نبات تناول کنند و شکم  
 و پشت بروغن بنفشه و پیر مرغ و بوط و مغز ساق کاه و چرب کنند و با بوننه  
 و مزخوش و اکیل الملک بخوشانند و در آن نشینند و چند پند پیستر و کندش

و شونیز عطیه آورند و چون عطسه خواهد آمد پنی و دهن بگیرند تا قوت  
 و جنین پرون آید و سرمه است و فرود کنند و اگر هوا سرد بود با برو  
 که موجب کثافت فم رحم گردد بجام گرم برند و در آب گرم نشاندند  
 اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن نیفته و صندلین و کلاب شکم و شت  
 را بالند و آب انارین با ترنجبین بیاشامند و اگر مقصود طیبیدن دست <sup>چشم</sup> <sup>کرم</sup>  
 یا بستن بر زبان راست نیند آسان برآید و گویند اگر جار مشقال بو  
 خیار شنبه بخوشانند و بیاشامند مفید بود **اجناس شیمی و جنین میت** اگر کرم  
 در کرم پیرد یا همیشه ماند سعی باید کرد که پرون آید تا موجب هلاک جامه  
 نشود و علامت آنست که حرکت جنین محسوس نشود و اطراف جامه  
 سرد شود و نفس او متواتر بود و علامت آنست که جلای از شک  
 ط آشوب و پرسیاوشان و ابله هر یک سه درم ترمس و فودنه هر یک  
 دو درم نبات و دو درم تناول کند یا قند و جاوشیر و چند پد ستر و زرد  
 کا و مساوی بکوبند و یک درم از آن با آب گرم بیاشامند و عطیه آرند  
 بگندش و شونیز خباخته گفته شد و پنی بگیرند و ابله و زراوند و سر  
 و حرف بکوبند و بزیره کا و بوسهند و استعمال کنند و شتم حنظل و قط  
 سداب خشک هر یک سه درم یک درم بکوبند و با زهره کا و میزیند  
 و بر ناف و نانه طلا کنند یا رو جاوشیر و سکنجبین مساوی بکوبند و

عنا  
جان

موت جنین

جلا  
چور  
طن  
در  
قو

ع ب بدل ج پی

نوعی از فی  
 به که بی ۴۳ از  
 که و ۳۳ ج دی  
 دو ۲ قمر زوب  
 کن خ زوب بودی  
 حق ال ب که نای  
 و س ی ب ت ب  
 ده ۳ از ۴  
 شه که می ق  
 شود قمر ق ال ی  
 مس ن ت ج ر ب  
 س ی د س

سازند و پ درم ازان فرو برند و پوست بازو و سر کین کبوتر بود  
 و اگر بدین تدبیر مایرون نیاید دست اندرون کنند و پیرون آرند و پند  
 که چنین را پاره پاره باید کرد و این غسل خط ناک بود **اجتناب** پس **نکات**  
 اگر خون نفاس بسته شود جلای را تخم کرفس و رازیانه و پیرپیا و  
 و مشک ط اشبع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات کنند  
 جنانچه در اجتناب س طت ذکر شده **رجا** علی بود شبیه بجل که از اجتناب طت  
 حادث شود علامت آن سقوط اشتها و تغییر لون بود و احساس  
 حرکتی در شکم کنند بسبب انصباب ماده یاریح غلظت و فرق میانه  
 آن و جیل بدان کنند که پیش از وقت حرکت جبین حرکتی محسوس  
 شود و شکم سخت باشد و با آن سور بهضم و قراقر بود و  
 باستسقا رطوبی نیز مشبه شود و فرق بدان کنند که در سو  
 خلق و خبث نفس باشد و علامت استسقا نیا شد علاج هر دو  
 جلای از رازیانه و تخم کاپینه و تخم کثوث و انیسون و کلقتند  
 تناول کنند و بهار الاصول مدومت کنند **سقوط** تخم کرفس درم  
 زیره در سپر که خوبیا بیند ده درم نگوآه و در بچیل و انیسون  
 هر یک چار درم کبوت بند و با مثل آن قند بیامیزند و دو درم تا  
 سه درم تناول کنند و غذا زیره باج و نمود آب با تو ابل خورند

**انتحاق جسم** علی باشد شبیه بصرع و غشی و مبداء آن از حریم <sup>بسیار</sup> است  
منی در او عینه خویش مجتمع شود و کببیتی رویه تجمل گردد و از آن بخار  
متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود  
و این علت بدور و نوبت باشد و اکثر زنان غریبه را حادث شود  
و علامت آن صفرة لون و اختلال عقل و کسل و خفقان و ضعف  
ساقین و صفو و تفاوت نبض باشد و علیله احساس بخاری کند  
که از عانه مرتفع شود علاج آن در وقت حدوث دگک قد مین  
و بستن ساقین و گرفتن مخزین باشد و کلاب بر روی او زنند  
و صیحه در گوش او بکنند اگر افاقه نشود و شیاطین از او دور آید  
و چیزهای منقش مثل نقطه و کندش و قنیه و جند پدید آید و سیر  
بباز بویانند و عنبه و مشک یا روغن یاسمین بپاشند و فرج  
ببایلانند و هر روز جلایی از بالنگو و رازیانه و پنجه حکم کلکند  
تناول کنند و غذا نخورد آب با شیر و خچکدانه خورند و طبیعت  
ببنا و شکر نرم دارند و چون نفخ ظاهر شود ایاره و تریب <sup>فیرا</sup>  
و صبر اسقو طری هر یک یکدرم حبس لیتل و خالیقون و اینسون  
هر یک نیمدرم شحم حنظل و مقل و مصطکی هر یک <sup>و</sup> کوفته و خچه  
باب رازیانه بسترند و حب سازند و فرو برند و با یار <sup>و</sup>

حب ایاره

تنقیح

تقیه تمامه بکنند و بعد از تنقیه مشرو و بیطویس و ماء الاصول تناول  
کنند و از بقول و قواکه و اطعمه بارده احتراز کنند و بوره ذره  
بکوبند و بعسل امیخته بصوف پاره بردارند و با بونه و  
اکلیل الملک و مرزنجوش و برنجاسف و حسک و شیخ و ورق  
نارنجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن ترکس و تمام بین  
بآن کشند و اگر بیلب احتیاس طشت باشد فصد با سلیق یا صافن کنند  
و در اذراع حیض سعی نمایند و تخم کرفس و رازیانه و اینسون هر یک  
سه درم و تخم نام و بزرک هر یک دو درم بجوشانند و بروغن  
بابونه و شبت هر یک پنجم بیا میرند و رحم را بدان حقه  
کنند و اگر علیله بگرد باشد بغیر از تنویج تصرفی نکنند **باب پنجم**  
**در امراض مقعد** بواسیر زیادتی باشد که در افواه و عروق  
حادث شود و آن یا مشابه ثولول بود و آنرا ثولولیه  
گویند یا شبیه بانگور سرخ و آنرا عنبی گویند و یا مانند توستیاه  
باشد و آنرا تویی گویند و مجموع این یا داخل شرح بود یا خارج  
شرح و از آن خون روان بود و یا شد که خون نیاید علاج  
مجموع فصد با سلیق یا صافن بود و اگر خون از بواسیر نیاید  
منقحات مثل بخور مریم و زهره کاو و آب بیاز و متعل و قنه

تخذیر  
بمعا  
قرص  
ابزل  
فصد

حقیقه  
رحم

ساکن شود

و روغن استه زرد آلو و شقلاوا استعمال کنند تا خون بیاید و وجع  
و تبین طبیعت بمطبوخ بلیله بکشند و اگر پسیلان دم و لین طبیعت باشد  
قرص کبریا و رب سبب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه مرغ  
و کبک خورند و جب بستند و کبریا و صدف سوخته و کل از منی هر یک  
دو درم بلیله پسیاه آمله هر یک پنجم درم تخم کندنا سه درم بکوبند  
و ده درم مقل باب کندنا شپسته حل کنند و ادویه بدان بشند  
و جب سازند و سه درم از آن بخورند **علی حاجی دیکر** طریقت کلنا  
جفت بلوط بلیله پسیاه بلیله آمله هر یک پنجم درم دانه مورد

و ادویه بدان بکوبند و مقل پنجم درم باب ورق سر و حل کنند و اطریقیل صغیر و  
اطریقیل مقل مفید بود و اگر وجع نعایت بود اکلیل الملک و بنفشه  
و خطمی و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن کل و بنفشه بشند  
و بر موضع نهند یا ورق کرنب بخوشانند تا ممتد اشود و با بروغن  
کل و سفیده تخم مرغ و طسوجی فینون بهم سایند همچون مرهمی و استعمال  
کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست پسیا و بونار و جفت بلوط  
و جوز سر و و کندر کوفته مجموع یک شایان روز در آب گنوز بخوشانند  
و در بان بسیارند و بر موضع نهند و بمقل از رزق و کندر و راتینج  
و حل و غل که تخم کفند و اگر بورق سر و و سر باد بجان و مر و تخم  
چنان

دولت



دولت بار و مقل پازد و دکنند پزمرده گردد و بهترین علاج بواسه  
 که قطع کنند یا دارویی حار مثل فلد فیون و دیک بر دیک بنهند  
 تا منقطع شود و بعد از آن سپه بط و سپه مرغ آبی و مرغ و مرغ  
 ساق کا و کوبان شتر و روغن بنفشه و کثیرا و خطمی کوفته  
 با هم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند **اورام مقعد** اگر ورم  
 حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت آن تب و  
 وقت موضع و وجع شدید بود علاج فصد کنند و غناب و  
 اجاص و نبات جلاب سازند و غذا بنوماش و جو با شیر مرغ  
 بادام خورند و بنفشه و خطمی و جنازی و روپاه ترکیب بخوشانند  
 و صافی کنند و بار و غن کل و بنفشه بیامیزد و استعمال کنند  
 یا سفیده تخم مرغ و روغن کل و طسوجی افیون با هم بزنند و بگا  
 دارند یا اسفندج بچرم کنند در می و نیم اقلیمیا فصد و درم  
 بسایند و بار و غن کل و موم مرهم سازند و استعمال کنند  
 و اگر فرمن شود مرهم داخلیون بنهند **ناصور** قرصه خبیثه باشد  
 که در طرف معار مستقیم حادث شود و از آن صدید آید و اگر  
 غیر نافذ باشد بیفشارند تا آنچه درو باشد بیرون آید و دم  
 الاخوین و سپر مه و شب یمانی و کلنار هر یک جار در دم

و کند و عنزروت هر یک سه درم زنجاریند کمک بروغن بنفشه <sup>منه</sup>  
سازند و بکار دارند و اگر تا فزود قطع باید کرد با بن یادارو  
تیز و بعد از آن استعمال مرهمهای ملجمه **شقایق مفید** بسبب پوستی  
مفطره یا کدشتن ثقل یا بس بود علاج آن شراب بنفشه و ترکیب  
باب گرم یا شامند و غذا بنوماش با کد و واسفناخ خورند و  
طبیعت را نرم دارند و مرهم شادانه و مرهم مقل <sup>استعمال</sup>  
کنند یا پیه بط و پیه مرغ و بز و مغز ساق کا و باروغن بنفشه <sup>منه</sup>  
و بکار دارند و اگر با شقایق و جمع و التهاب باشد اسفیداج <sup>رصاص</sup>  
یک درم کافور دانه کی یا سفیده تخم مرغ بریزند و طلا کنند با آب زو  
ترکیب و کاپس و تخم تورک و خطی و جهازی بگیرند و با موم و کیترا  
و روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید  
حاجبات دم بکار دارند **پسته فابریج** است که ریح و غایط بی اثر  
پرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا تنگ بوسیر بود  
علاج پذیر نباشد و اگر بسبب سترخار عصب بود بواسطه برود  
علاج آن جلابی از یا لنگه و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا  
نخود آب یا شیره خشکدانه خورند و قطن بروغن قنط و زریق  
بالند و شا بسفوم و ورق غار و تخم تربت بجوشانند و در آن <sup>شستند</sup>

صفت کله  
تغذیه از روغن  
مندان در آن  
این طبعی را  
حاکمت و اگر  
در روزهای  
و در وقت بلوغ  
و از روزی که  
در آن روز و سال  
چون است  
و در وقت بلوغ  
و از روزی که  
در آن روز و سال  
چون است

و معالجات فالج بکار برند **بروز مقعد** اگر مقعد بپس تر فارش می شود  
علامت آنست که چون دست بر و نهند باز گردد علاج آنست که جوز  
و آقا قی و جفت بلوط و ماز و بوجوشاند و در آن شینند و مقعد بآب  
مورد بآب مورد و آب لسان المثل آلوده کنند و جوز مهر و آقا قی  
و ماز و قشور کنند و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند  
و غذا سماق خورند و از لبنیات اجتناب کنند **باب نوزدهم در**  
**امراض پشت** اما حدیه اگر فقه از فقرات پشت از موضع خود بیرون  
آید اگر بیخارج مایل شود آنرا حدیه گویند و اگر بداخل آنرا قفس  
و اگر بجانبی مایل شود التواء و سبب آن ورمی باشد که در عضلات  
فقرات حادث شود و بواسطه ضغط فقه را از موضع خود مایل  
کنند علامت آن تب نام و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی  
و قاروره ناری و نبض غظیم بود علاج فصد با سلیق کنند  
و جلابی از عناب و روباه ترکیب و ترنجبین و نبات تناول و در سایه  
کنند و غذا کشکاب خورند و یلبین طبیعت کنند بدین مطبوخ  
شاهبخت درم بنفشه نیلوفر تخم کاپسینخ همک هر یک هر دم  
روباه ترکیب پنجم تر بد فرا شده نیم کوفته یکدم خیار شنبلیله  
و ترنجبین هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن شود و ورم مایل  
و اگر این کرم

باز ایند زعفران  
کرم  
در وقت بلوغ  
و از روزی که  
در آن روز و سال  
چون است  
و در وقت بلوغ  
و از روزی که  
در آن روز و سال  
چون است  
و در وقت بلوغ  
و از روزی که  
در آن روز و سال  
چون است

کرد و کبچد مقشرست درم ورق وز نجوشس پنجرم بکوبند و بز  
 نهند یا مقل ده درم باب کرم کند و پیه مرغ و رط و مغز ساق کاه  
 هر یک سی درم بکد ازند و با هم بیا میزند و استعمال کند و فقط  
 بروغن قسط و ناروین بآلند **رابع** افرسته همین علت باشد که  
 بسبب ریگی غلیظ حادث شود علامت آن آنست که با آن  
 تب و تشنگی نباشد و بعد از وجعی شدید پیدا شود علاج آنست  
 که هر روز جلای از اینسور و رازیانه و پیچ مرک و کلنگین تناول  
 کنند و غذا نخورد آب بشیر و خسکدانه و زیره و دارچینی خورند  
 و همین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند یا این **ج** **صفت**  
 سورنجان و تربد هر یک درمی صیرا سقوطی درمی جب الینیل  
 غاریقون <sup>شمال</sup> لهر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک انگلی بکوبند و  
 باب کرفس بپوشند و جب سازند و این شربت یک باشد  
**صفت** مار الاصول پیچ رازیانه پیچ مرک هر یک پست درم  
 پیچ کبر و پیچ کرفس و پیچ غاف هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه  
 و شبت و اینسور هر یک پنجرم در چهار رطل آب بجوشانند تا آب  
 آید پس صاف کنند و با غسل باقوام آرند و بده درم از آن بد  
 نمایند و شبت و مرزنجوش تمام و باب اکلیل الملک و خرفه

از وجع شبت

اینسور

و در حمام بر پشت میریزند و روغن فروع در فرقات بالند یا  
چار درم خشک درم بچوشانند و روغن شیر بران ریزند چنانکه  
آب برود و روغن بماند و آن روغن در پشت مالند و اگر  
این مرض بسبب ضرب یا سقطه یا شد فقره برق یا موضع خود  
برند و قسط و کبر و پنبیل و مروکرنب و سیخه متساوی بگویند  
و یا خل خمر طلا کنند **وج نظر** در پشت کمر از کثرت بلغم و  
برودت مزاج عارض شود علامت آن بیاض لون و قارو  
و بطور نبض و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و امتلا  
و تناول فواکه و بقول بارده شتدا و کند و در راه رغن و  
ریاضت تسکین یابد علاج هر روز جلای از انیسون و پنخ  
مهک و کلنکین تناول کنند و غذا نخورند آب شیره خشکدانه  
خورند و بعد از نفع بطبوخ سورنجان و جمان و حب صبر  
تنقیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و امتلا شب  
جماع احتراز کنند و روغن قسط و خیری و یا بونه در پشت مالند  
و اچنانا بخته جوش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و  
کثرت جماعت بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام  
و تدبیر بروغن نبفشه و نرکس و اگر بسبب امراض کلیه بود

در حمام بر پشت میریزند  
و روغن فروع در فرقات بالند  
یا چار درم خشک درم بچوشانند  
و روغن شیر بران ریزند  
چنانکه آب برود و روغن بماند  
و آن روغن در پشت مالند  
و اگر این مرض بسبب ضرب  
یا سقطه یا شد فقره برق  
یا موضع خود برند و قسط  
و کبر و پنبیل و مروکرنب  
و سیخه متساوی بگویند  
و یا خل خمر طلا کنند  
وج نظر در پشت کمر  
از کثرت بلغم و برودت  
مزاج عارض شود  
علامت آن بیاض لون  
و قارو و بطور نبض  
و علامات غلبه بلغم  
بود و بعد از خواب  
و امتلا و تناول فواکه  
و بقول بارده شتدا  
و کند و در راه رغن  
و ریاضت تسکین یابد  
علاج هر روز جلای  
از انیسون و پنخ مهک  
و کلنکین تناول کنند  
و غذا نخورند آب شیره  
خشکدانه خورند  
و بعد از نفع بطبوخ  
سورنجان و جمان  
و حب صبر تنقیه کنند  
و بقی عادت کنند  
و از تناول فواکه  
و امتلا شب جماع  
احتراز کنند  
و روغن قسط  
و خیری و یا بونه  
در پشت مالند  
و اچنانا بخته  
جوش تناول کنند  
و اگر وجع بسبب  
تعب و کثرت  
جماعت بود  
منع سبب کنند  
و استعمال  
ترفه و حمام  
و تدبیر  
بر روغن  
نبفشه و نرکس  
و اگر بسبب  
امراض کلیه  
بود

در حمام بر پشت میریزند  
و روغن فروع در فرقات بالند  
یا چار درم خشک درم بچوشانند  
و روغن شیر بران ریزند  
چنانکه آب برود و روغن بماند  
و آن روغن در پشت مالند  
و اگر این مرض بسبب ضرب  
یا سقطه یا شد فقره برق  
یا موضع خود برند و قسط  
و کبر و پنبیل و مروکرنب  
و سیخه متساوی بگویند  
و یا خل خمر طلا کنند  
وج نظر در پشت کمر  
از کثرت بلغم و برودت  
مزاج عارض شود  
علامت آن بیاض لون  
و قارو و بطور نبض  
و علامات غلبه بلغم  
بود و بعد از خواب  
و امتلا و تناول فواکه  
و بقول بارده شتدا  
و کند و در راه رغن  
و ریاضت تسکین یابد  
علاج هر روز جلای  
از انیسون و پنخ مهک  
و کلنکین تناول کنند  
و غذا نخورند آب شیره  
خشکدانه خورند  
و بعد از نفع بطبوخ  
سورنجان و جمان  
و حب صبر تنقیه کنند  
و بقی عادت کنند  
و از تناول فواکه  
و امتلا شب جماع  
احتراز کنند  
و روغن قسط  
و خیری و یا بونه  
در پشت مالند  
و اچنانا بخته  
جوش تناول کنند  
و اگر وجع بسبب  
تعب و کثرت  
جماعت بود  
منع سبب کنند  
و استعمال  
ترفه و حمام  
و تدبیر  
بر روغن  
نبفشه و نرکس  
و اگر بسبب  
امراض کلیه  
بود

در حمام بر پشت میریزند  
و روغن فروع در فرقات بالند  
یا چار درم خشک درم بچوشانند  
و روغن شیر بران ریزند  
چنانکه آب برود و روغن بماند  
و آن روغن در پشت مالند  
و اگر این مرض بسبب ضرب  
یا سقطه یا شد فقره برق  
یا موضع خود برند و قسط  
و کبر و پنبیل و مروکرنب  
و سیخه متساوی بگویند  
و یا خل خمر طلا کنند  
وج نظر در پشت کمر  
از کثرت بلغم و برودت  
مزاج عارض شود  
علامت آن بیاض لون  
و قارو و بطور نبض  
و علامات غلبه بلغم  
بود و بعد از خواب  
و امتلا و تناول فواکه  
و بقول بارده شتدا  
و کند و در راه رغن  
و ریاضت تسکین یابد  
علاج هر روز جلای  
از انیسون و پنخ مهک  
و کلنکین تناول کنند  
و غذا نخورند آب شیره  
خشکدانه خورند  
و بعد از نفع بطبوخ  
سورنجان و جمان  
و حب صبر تنقیه کنند  
و بقی عادت کنند  
و از تناول فواکه  
و امتلا شب جماع  
احتراز کنند  
و روغن قسط  
و خیری و یا بونه  
در پشت مالند  
و اچنانا بخته  
جوش تناول کنند  
و اگر وجع بسبب  
تعب و کثرت  
جماعت بود  
منع سبب کنند  
و استعمال  
ترفه و حمام  
و تدبیر  
بر روغن  
نبفشه و نرکس  
و اگر بسبب  
امراض کلیه  
بود

علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که درد پشت  
 اتملا عروق و بود علامات آن حرمت لون پشت و حرارت  
 و ثقل آن و وجع و تشنگی بود علاج آن فصد با سلیق باشد و  
 تناول جلابی از غناب و رو باه ترکیب و نبات یا آب انار برینا  
 یا ترندی با نبات و غذا بنوماش با شیر بادام و اسفناخ خوش  
 و در مواضع بارده ساکن شوند **باب بیستم در اوجاع نفوس**  
**و مفاسل دوالی علیت که عروق ساق و قدم فرخ شود و**  
 پشتر پیکان و حمالان و برپای ایستادگان حادث شود  
 علامت آن ظهور رگهای سبز باشد که کرد ساق و قدم  
 پدید آید علاج آن فصد سلیق کند و جلابی از رازیانه و رو با  
 ترکیب نبات و غناب و رو باه خوردند و غذا بنوماش و مغز  
 بادام خوردند و بعد از رفع تنقیه بطبوخ و حب اقیتمون کنند و بعد  
 از تنقیه این عروق را فصد کنند و برقی یا لندتا باریک شود  
 و آزاری بران بچند و محکم بمانند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند  
 و پایرا ریاضت فرمایند **دواء الفیل** آن باشد که ساق و قدم  
 بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه بیای فیل گردد  
 و سبب آن ماده سوداوی بود که بر ساق و قدم بریزد علا

براید

کثر پدید آید

آن

این کتاب در طب است  
 و در آن کتاب  
 در باب بیستم  
 در اوجاع نفوس  
 و مفاسل دوالی  
 علیت که عروق  
 ساق و قدم فرخ  
 شود و پشتر  
 پیکان و حمالان  
 و برپای ایستادگان  
 حادث شود  
 علامت آن ظهور  
 رگهای سبز  
 است که کرد ساق  
 و قدم پدید  
 آید  
 علاج آن فصد  
 سلیق کند  
 و جلابی از  
 رازیانه و رو با  
 ترکیب نبات  
 و غناب و رو باه  
 خوردند  
 و غذا بنوماش  
 و مغز بادام  
 خوردند  
 و بعد از رفع  
 تنقیه بطبوخ  
 و حب اقیتمون  
 کنند  
 و بعد از تنقیه  
 این عروق را  
 فصد کنند  
 و برقی یا لندتا  
 باریک شود  
 و آزاری بران  
 بچند و محکم  
 بمانند  
 و از اغذیه  
 غلیظه  
 اجتناب  
 نمایند  
 و پایرا ریاضت  
 فرمایند  
**دواء الفیل**  
 آن باشد که  
 ساق و قدم  
 بزرگ شود  
 و رنگ آن  
 متغیر گردد  
 و شبیه بیای  
 فیل گردد  
 و سبب آن  
 ماده سوداوی  
 بود که بر  
 ساق و قدم  
 بریزد  
 علا

آن کبودت لون ساق و حرارت آن بود علاج فصد با سلیق کنند  
 و در هفته دو و نوبت می کنند و تلین طبیعت بمطبوخ افیمون و  
 آن کنند یا باین جب **صفت** قطور ریون باریک شحم خنظل هر یک  
 دانه و نیم ترید مثقالی مقل کثیره امصطکی هر یک دانه کی بگو بند  
 و آب راز یانه بپوشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد  
 مابض رگبه کنند و بوره و آرد شیل و خاکستر کربن آب  
 بر ساق طلا کنند و ساق تا زانو بضمایه محکم به چنجد و از اغذیه  
 غلیظه و کثرت رفتن و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر بسبب  
 ماده بلغم غلیظه باشد علامت آن غلظ ساق باشد بی حرارت  
 و کبودت علاج آن جلابی از پنچ مہک و راز یانه و کلقد  
 تناول کنند و غذا نخورد آب بشیره خشکدانه خورند و بعد از  
 نفع تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و بقیه مداومت نمایند  
 و بعد از قی اطر فیل صغیره تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر  
 هر یک سه درم قر و مانا و کر و یا هر یک جا درم بگو بند و مثل  
 آن قند بیا مینزد و دو مثقال تاپه مثقال میخوزند و صبر و  
 کندر و اقا قیا و مرو تم اسبست بگو بند و بسر که بپوشند و بیا  
 طلا کنند و از اطعمه غلیظه اجتناب نمایند و هوا که و بقول بارده









خالی گاه زرد

موضع همی مست با شیم

باز برهنی حالتی

و موضع صدف عظیمی

و علامت بلغم سیاه

و بلغمی بزور در او

زور از شتر و ضعیف

مکن انموضع و ما را

بجز در آن پوست آن

اگر آنکست به زور آن

از موضع دیگر کم

المکمل زور زرد

به شتر زور زرد

و چون گوی آن زرد

نخود اب یا شیر خسکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از  
نفع تمام تبین طبیعت کج سورنجان یا جل سورنجان یا جل شیطان  
یا این جگ کنند **صفت** جهر اسقوطی سورنجان ترد بر وزن پام  
جگ کرد و هر یک در می بوزید آن ماهی زهره هر یک نیندم شتم الحظفل  
دو دانگ نمک هندی داکمی و نیم مقل و مصطکی هر یک داکمی بکوبند  
و آب گزفس بسپاشند و جگ سازند **جگ شیطان** بایله زرد ترد  
هر یک در می ایاره فیه امتقالی شتم الحظفل اینسون تا نخواد تخم  
گزفس سکنج مقل هر یک داکمی شیطان فردل زنجبیل و ج هر یک نیندم  
مقل را در آب گرم حل کنند و او دید بکوبند و بدان بسپاشند  
و جگ سازند و این دو شربت بود و یاید که در ابتدا جهرهای  
قوی نیند بهند که ماده رقیق دفع میشود و غلیظ باقی میماند بکوب  
بتدریج تصرف می کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا  
حذر کنند و زرا در جبار و جطیا تا هر یک در دم اشق و  
صبر و زیره هر یک نیندم بکوبند و ضماد سازند **صفت** بزرگ  
و در شکم تخم شا مسقم و سلیمه و فمات هر یک در می زنجبیل  
هر یک نیندم **نطول** شش و بر نجاسف و مرزنجوش حاشا سقر فودنه  
خندق قوی بخوشانند و در آن نشیند و مرق و بیلوس و تریاق کبر

**ح** خرد و این ضعیف  
نیاید و این ضعیف  
احبار آمده که در اندن  
است که شیطان لاجون امکان  
صلاح را دارد متعین علاج  
نه اند با شرف بلغم  
خلیظ و تبدیل مزاج  
معاصین کار  
**بخدی** نماید  
ابتداء به استنواع  
آخر

**ترکیبات** نماید که بلغم غلیظ  
رفع کرد و آن حال  
کلیت نماید

دسته از آن تبدیل  
نارون و مرق و بیلوس  
و سایر صفت  
نارنج یا بیلوس  
که بکوبند و بیلوس  
نارنج یا بیلوس  
نارنج یا بیلوس  
نارنج یا بیلوس  
نارنج یا بیلوس



شنبه بیانی حل می

کرمه کرمه روز

دلمه ضایعه

باغچه دراز کرم

در این کجا می

سهم که در اعضا

واقع شده است

ان عضو است

یکباره باشد

زند با نمک کرم

روغن بنفشه

و اکسیر

بشم و کاه

کنسم در ایوبه

192

**طلاله**

و عاقر قراچین درم و ورق خارده درم و قسط درم و پوره درم  
هر یک سه درم و حرف چار درم بگویند و باروغن یا سمین طلا  
کنند و روغنهای کرم و تخمها و مغزهای مالند و اگر ماده آن  
مرض مرکب بود علامت آن باشد که از اشیا بارده  
و از ماده فقط متاذی شود و بعضی علامات ماده حاره و  
علامت بارده باشد و علاج آن بحیث است که در مرکب باشد

**تعقد**

**تعقد مفصل** اگر مفصل صلب بسته شود چنانکه حرکت نتواند  
کرد هر روز جلایی از پنجه نمک و رازیانه و کافور زبان و نبات  
تناول کنند و غذا خود آب و بشیره خشکدان خورند و بعد از  
نفع بطیوخها و جیهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن  
کنجد و پسته مرغ و بوط و لعاب حلیمه و بزرک و خطمی مالند یا  
کنج آب مرزنجوش صمغ کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه  
و حموضات و امتلار شب و جماع و آب سرد و تناول اشیا  
بارده و استعمال آن احتراز نمایند و بقی مدامت کنند  
و معجونات و حواریات حاره تناول کنند و گویند اگر زردی  
یا کفاری زنده در روغن زیت بچوشانند و در آن نشینند  
مفید باشد و استعمال طولیات و ضمادات از شب و راز

و بنویسد چنانچه چون  
اوردند و حمرناس

**اصول**  
**کتاب الفقهی در احوال**

**سرفشار**

را طول کنند و اگر  
سیاه شده باشد  
بزنند یا زرد کهنه  
بعصار آن را لایق  
که کنار زردی چون

اگر زردی در احوال  
سینه شود یا زردی  
بزنند یا زرد کهنه  
بعصار آن را لایق  
که کنار زردی چون

در این کجا می  
سهم که در اعضا  
واقع شده است  
ان عضو است  
یکباره باشد  
زند با نمک کرم  
روغن بنفشه  
و اکسیر  
بشم و کاه  
کنسم در ایوبه

در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**

و اکلیل الملک و ماشاد تمام و ورق غار و برنخاسف و شاسفم  
 نافع افتد و الشافی هوانند **تفاله سیم در قمیات** بد آنکه حی حرارتی  
 غریبه باشد که در قلب مشعل شود و از اینجا بواسطه ثلثین  
 منبعث گردد و جمیع بدن را گرم گرداند و ضارا آن بافعال  
 طبیعی لاحق شود و اجناس عالییه حی سه است حی یوم حی دق  
 حی عنق زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط  
 پس اگر حرارت او را تعلق بروح گیرد آنرا حی یوم گویند و  
 اگر منبعث باعضا شود حی دق و اگر لاحق اخلاط شود حی عنق و  
 بیان هر یک در سه باب گفته شود انشاء الله تعالی **باب اول**  
**در حی یوم** و آن تبی باشد که اولاً روح را گرم کند پس از قلب  
 شراین بجمیع اعضا منبعث گردد و آن تب از سیاه بادیه  
 مسخنة حادث شود مثل ملاقات آفتاب و آتش و تناول  
 اشیا خارجه و انفعالات بدنی و اعراض نفسانی و شاید که  
 آن تب یکروز پیش نباشد و یا شده که تا سه روز بکشد و تا  
 هفت روز نیز گفته اند اما آنچه از حرارت آفتاب باشد  
 علامت آن التهاب و تشنگی و حرارت لمس و قشع حلق  
 بود علاج آنست که در باره نشیند و خویش را واکنند و

در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**

در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**  
 در این روز می شود که در تمام **کتاب** **در این روز** **در این روز**

وغنایان سینه

سینه اوسه بر سینه

سینه اوسه و سینه

سینه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

سینه اوسه کله سینه

و کلاب بویند و شربتی از تره مندی و ترنجبین و نبات هر یک یک  
 با سکنجین پست درم با عرق کل و مید و آب سرد بیا شامند  
 و غذا کشکاب با اسفناخ خورند یا بگیا هو و خیار و خیار کدو  
 و اجاص و انار می کنند و چون تب زایل شود بحام معتدل  
 روند و تدبیر بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشسته  
 بواسطه تناول اوویه تاره باشد یا شرب صرفی علاجی  
 آن خشکی دهن و زبان و تشکی و حرارت موضع کبد و سرخی  
 روی و چشم و سرعت نبض و حره قاروره بود علاج آن  
 جلابی از تخم کاسنی و غناب و اجاص و نبات بیا شامند  
 یا آب انارین و نبات با شیره تخم تورک و سکنجین و لیمون  
 طبیعت تنقیح فواکه کنند و شرب غوره و ریاس تناول  
 کنند و اگر بسبب غمی مفرط باشد علامت آن حرارت کوفه  
 و ناریه قاروره و غلبه پوست و صف نبض و زردی روی  
 غوار چشم و علاج آن از راه غم کنند بهر حلیه که باشد و شربتی از  
 شرب صندل و حمض با عرق کل و پند نخورند و استعمال  
 مشهورات بارده کنند و اگر بسبب غضب بود علامت آن  
 برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود و باشد که با آن  
 به بندند

و تنقله

تخلیه

حب نزله افیون ۲  
 بزر الیج ۲ پنخ لغاح  
 ۲ تخم کاهو ۲ رگه کس  
 کثیرا ۲ زعفران ۲  
 صغ غبر ۲ اجزارا  
 کی بیده حب نزله  
 بقدر نخ در اجزای  
 نزله بند حقیض یکی  
 صغ غبر ۲ یا صغ  
 زعفران کف دریا  
 عود خام مهر ساوی  
 اجزارا کی سیده با سفینه  
 تخم مرغ غنوج تخم  
 کبریا سی خام این تخم  
 بر پهن بر و صد عین  
 به بندند

۱۹۳

رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرک و صندل و لیمو آب انار  
و نبات هر کدام خواهند تناول کنند و غذا انار دانه یا غوره  
خورند و از خمر اجتناب نمایند و اگر بسبب پخوانی بود علامت  
آن ثقل و خفقان و تکدر بول و ضعف نبض و صفت وجه بود  
علاج آن شرابی از شراب بنفشه و خشکاش با عرق کل و پدید آید  
و غذا جو یا کدو و اسفناخ خورند یا شیره مغز بادام و روغن  
بنفشه و کدو در سپر مالند و بنفشه و نرگس و شنبلیله بسفوف  
و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و بیوست  
جلد بود و اجتناب از خشکی و صغرو ضعف نبض و بول رقیقانی  
بود علاج آن حرطیات کنند و استعمال آهن و تدبیرن و حمام نیز  
جایز بود و اگر بسبب اسهال مفروط بود جس طبعیت کنند بسفوف  
انار دانه و رب به جنابنه گفته شد و اگر بعد از غشی باشد علاج  
کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیرب به با عرق کل و  
پید و کاک و زبان و یکمقال مفرح یا قوی بخورند و اگر بسبب  
جلد و انسداد مسام بود که بواسطه قلت استعمال یا ملقات غنا  
یا اغتسال آب سرد پیدا شود و موجب حرقن حرارت  
و تولد تب بود علامت آن سرعت نبض و اختلاف و حره

تناول



قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی  
 و عناب و نیلوفر و تربجین و نبات بیاضا منده و بعد از  
 قنور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محبتس بود  
 بتقوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلین کنند و اگر علامت غلبه  
 خون بود فصد کنند و اگر تب از تخم حادث شود قی کنند  
 و طبیعت بمطبوخ یا حقه نرم دارند و بعد از شقیه استحمام  
 کنند و معده را بروغن مصطکی و روغن به مالند و اگر سبب  
 خواب مفراط بود که موجب عدم تحمل شود علامت آن بطور  
 و امتلا و اختلاف نبض بود و غلظت قاروره علاج جلابی از  
 تخم کاسنی و پنچ منک با نبات تناول کنند و غذای بنوماش  
 باغزه مقشره با دام خورند و استقام و تغلیل ماکول و مشروب کنند و  
 اگر سبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم تورک یا آبخیار  
 که و یا سلجین ساده یا نبات خورند و غذا کشکاب با که و و  
 اگر سبب زکام و نزله باشد شراب عناب بنفشه و نیلوفر و نبات  
 جلاب سازند و اگر علامت غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت  
 محبتس بود بتقوع فواکه تلین کنند یا تربجین و مر بار بنفشه **با دوم**  
**در می دق** و آن تبی باشد که حرارت یا اعضا علی الخصوص قلب متعیش

کرده و موجب افکار رطوبت شود و مراتب او سه است  
 زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق به رطوباتی شود که در عروق  
 صفرا موجود است آنرا مرتبه اولی گویند و اگر این رطوبت را  
 فانی کند و تبش بر رطوباتی شود که در اعضا بمنزله طحال است  
 آنرا مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبت نیز فانی کند و  
 رطوباتی شود که الی تمام اعضا بدان باشد آنرا مرتبه ثالثه  
 گویند و جمیع ذوق اکثر بعد از جمیع یوم و جمیع عین و جمیع اورام  
 و اسهال و خطای ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود  
 طیب و خبط بعضی  
 حادث شود و ابتداً حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون غذا  
 کمزور واقع شود علقت تناول کند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی گردد و چون  
 او است که نبض  
 از ابتداً سجاور کند نخول و بنوکت بدن و تقشف جلد و جفا  
 پوست شکم و کردن ظاهراً شود و باریکی روی و اعضا زایل  
 شود و سرپنی و روی و کردن باریک شود و کوش کوچک  
 کرده و در بول دهنیتی باشند امید بر باید داشت اما ابتداً  
 علاج پذیر باشد و علاج آنست که در منازل باره و  
 شمال و کنار آنها مسکن سازند و بر ورق پید و کدو و نغیشه  
 خفتند و خویش بکشند و کلاب و کافور پیش خود نهند و تریه  
 خیشند

و تربیب کوشند و هر روز شربتی از شراب غناب و خشکاش <sup>صندل</sup>  
 با شیرۀ تخم تورک یا آب خیار که و با نبات خورند و غذا جوایش  
 اسفناخ و کدو و فروج کوچک و ماهیان خرد خورند و سلطان و  
 بزقاله بغایت مفید بود و تدبیر برون بنفشه و کدو کنند <sup>نقول</sup>  
 کا هو و کاسنی و تورک و خیار از فواکه انار شیرین و شنباقول  
 و سیب و امرود و اجاص و زردالو و فربزه و آنکو <sup>مفید</sup>  
 و سینه و جگر بصندل و کلاب و آبستان افزوز طلا کنند و از  
 جماع و عوارض نفسانی و اشیار خار و یالیس احتراز کنند  
 و سعی نمایند که برحلیکه باشد نخواب روند و بحام معتدل  
 رفتن و آب بنفشه و نیلوفر و برک پید و کدو بدن شستن <sup>نفا</sup>  
 مفید بود و اجیانامفوح بارد تناول کنند و اگر این تب <sup>سوطه</sup>  
 پنجوایی مفوظ حادث شود شراب خشکاش و بنفشه و لعاب <sup>بنکو</sup>  
 و بیدانه و عرق کل و پید خورند و اسپتجام و تدبیر مکرر کنند و  
 اگر بسبب اسهال حادث شود جس طبعیت بقص طباشیر و رب  
 کنند و این قرص نیز مفید بود **صفت** کل از منی شاه بلوط هر یک  
 چار درم مغز تخم خیار گد و تخم تورک بریان کرده هر یک پنجم  
 کافور یک درم نشا پسته دو درم مجموع بکوبند و آب بشیرند

و مخففات

ورق کل تخم  
 حاضی طباشیر  
 صغریا هر یک  
 درمی که بادانه  
 هر یک سه درم  
 م



در صفت سردی و سردی  
در صفت سردی و سردی

در صفت سردی و سردی  
در صفت سردی و سردی

و ملس سپرد بود علاج تسخین و ترطیب بود مثل شراب کاز زبان  
 و شراب انار شیرین و شراب سیب شامی و اغذیه کثیره الغذا مثل  
 هرپه مرغ و بظ و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و  
 حلوائی شکرکی و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و عقنماهی  
 و مشومات معتدله مثل عینر و لادن و یاسمین و کرکس و شویند از  
 بروغن بنفشه بادام و پیه مرغ **باب سیسم در رمی عنقه** و آن عینا  
 بی باشد که حرارت او لاجت اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن نعمت  
 بقلب و روح رسد پس بسیار اعضا و این حرارت که لاجت خلط میشود  
 خالی نیست که آنرا متعفن میکند یا نه اگر نمیکند آنرا سوخو سوخوس گویند  
 و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر متعفن میگردد آنرا  
 به پینیم که بعضی او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق  
 از آن جمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون  
 متعفن شود مطبقة گویند و اگر صرفا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه  
 و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر مر تعفن در خارج عروق بود مثل  
 معده و کبد وطحال و مراره از آن جمیات ایره متولد شود  
 زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت  
 تحلیل برود و تب زایل گردد و اما آن گاه که ماده باز جمع شود و آن

و ملس سپرد بود علاج تسخین و ترطیب بود مثل شراب کاز زبان  
 و شراب انار شیرین و شراب سیب شامی و اغذیه کثیره الغذا مثل  
 هرپه مرغ و بظ و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و  
 حلوائی شکرکی و شیر و شکر و استعمال حمام معتدل و عقنماهی  
 و مشومات معتدله مثل عینر و لادن و یاسمین و کرکس و شویند از  
 بروغن بنفشه بادام و پیه مرغ **باب سیسم در رمی عنقه** و آن عینا  
 بی باشد که حرارت او لاجت اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن نعمت  
 بقلب و روح رسد پس بسیار اعضا و این حرارت که لاجت خلط میشود  
 خالی نیست که آنرا متعفن میکند یا نه اگر نمیکند آنرا سوخو سوخوس گویند  
 و آن از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر متعفن میگردد آنرا  
 به پینیم که بعضی او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق  
 از آن جمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون  
 متعفن شود مطبقة گویند و اگر صرفا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه  
 و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر مر تعفن در خارج عروق بود مثل  
 معده و کبد وطحال و مراره از آن جمیات ایره متولد شود  
 زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت  
 تحلیل برود و تب زایل گردد و اما آن گاه که ماده باز جمع شود و آن

روغن کاه  
 در صفت سردی و سردی  
 در صفت سردی و سردی  
 در صفت سردی و سردی

ماده اگر صفا بود غب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نامیده و اگر  
سودا بود ربغ و تعفن دم در خارج عروق در او رام بود و آن  
عضوی باشد این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب  
آن یا از اجناس متعاقده بود همچون ترکیب حمی دق و حمی خلطی  
یا از اجناس مستقار بود همچون ترکیب حمی صفاوی و حمی بلغمی  
یا ترکیب آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غیب لازمه  
یا غیب ایره یا ترکیب آن از اضاف نوعی بود و واحد همچون  
دوربع و دوغب و بیان هر یک کرده شود انشاء الله تعالی  
و بدانکه عفونت بسبب غذایی ردی الجوهر بود و یا غذایی که مستحیل  
بدی صالح نشود مثل پست و خیار یا غذایی که ایجه از و حاصل  
شود پست بعد قبول عفونت شود مثل فواکه یا عفونت بسبب  
کثرت و لزوم حلاط حادث شود **حمی مطبقه** تری باشد که از تعفن  
و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول تراید  
یعنی هر روز زیاده شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او  
بسیار بود و عفونت زیاده از تحلیل بود و این صنف بدترین  
اضفاف او بود دوم متناقصه و آن آنست که هر روز نقصان که ایدم  
پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زیاده باشد سیم واقفه و آن است

حال بود نندزاده شود و نه کم بسبب آنکه تعفن و تحلیل برابر باشند  
 و باشد که این تب محرقه و سرسام منتقل شود و اگر درین تب ثبات  
 سیاه و سبتر بر بدن ظاهر گردد دلیل بود و علامات جمعی مطبوعه  
 حره و وجه و عین و اتفاح عروق و ضیق نفس و حمه و غلط قاروه  
 و عظم و سرعت و امتلا رنض بود و با این تب قعیره نبود و اشتداد  
 بطریق غیب نکند علاج از اول تا سیم قصد اکل یا باسلیق کند و اخراج  
 بحسب قوت و احتیاج کند و اگر چه بدفعات بود و حجامت و تعریف  
 نیز بشاید و هر روز جلای از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و نبات با تتر  
 بندی و ترنجبین تناول کند و غذا لشکاب و عناب خورد و میا  
 روز نبات و عرق بید و کل و نیکو ترست کند و خورد و اگر نشه  
 نباشد شراب غوره و ریواس و لیمو مفید بود و طبیعت را  
 محبتس نکند ازند و بنقوع فواکه و ترنجبین تلین کند و هر روز بان  
 و زبان بسکه و کلاب بشویند و لعاب نیکو و بدهانه در زبان  
 بالند و در نیم یا هشتم اسهال طبیعت کند باین مطبوعه **صفت**  
 سنارکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی و ورق کل هر یک پنجم غنای  
 ده عدد پستان میت عدد آوی سیاه ده عدد آوی کیلی  
 پست عدد شیر خشک و ترنجبین هر یک پانزده درم بدهند و اگر  
 پانزده

علیل ضعیف باشد آلو سیاه و آوکیه هر یک با نرود عد و عناب ده عدد  
نخ کاسنی و نیلو فر هر یک پنجم درم شیر خشک و ترنجبین هر یک ده درم  
بدهند و بشیاف چهارشنبه در کنند و اگر احتیاج افتد این حفته است  
کنند **صفحه** بنفشه نیلو فر هر یک سه درم پستان سی عدد جو نیم کوفه  
کفی ورق جغندر پسته شکر سیخ و روغن بنفشه هر یک ده درم  
که بکامه پنجم درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه و نیلو فر  
و عناب و پستان و نبات تناول کنند و تلمین طبیعت بنفشه  
مربی و ترنجبین و ترنجبین هر یک ده مثقال بکنند **سوناخس** از کثرت  
و غلیان خون حادث شود و علامات این همین علامات بود از جمعی  
یوم اقوی بود و از مطبوعه اضعف و علاج آن فصد و تبرید **و فصد**  
بود و اقتصار بمزورات حامضه و اگر احتیاج به تلمین باشد  
نبقوع فواکه و ترنجبین کنند **حی حرقه** بی صفراوی باشد که ماده آن  
در عروق متعفن شود و این تب لازم باشد و بطریق غیب  
اشتهاد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و پخوابی و خشونت  
و صفرت زبان و صداع و بزیان و فرورقن چشم و بنفیس سرج  
متواتر و قاروره ناری بود و علاج آن هر روز جلابی از نخم  
کاسنی و بنفشه و نیلو فر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول

و خیار شیره

کنند



کند و غذا جو یا شیره خشکاش خوردند و اگر سرفه نباشد میانهای روز  
 سبکچین و شراب حاضریه و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب  
 خشکاش و بنفشه و تلین طبیعت بمطبوخ فواکه بکنند و اگر از مطبوخ  
 تنفی باشد شراب ورد مکرر جمل درم با سبکچین سانج و تندول  
 کنند آب برف و اگر سرفه باشد پینارکی پنجدرم بنفشه و نیلوفر  
 تخم کاسنی و تخم جنازی هر یک سه درم عناب سه عدد سپستان  
 پست عدد و شیر خشک و ترنجبین هر یک پانزده درم و شنبلیله  
 بارده استعمال کند و اگر پنخوای بود وقت خواب شراب خشکاش  
 لعق کند و در تبرید و تلین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم کاسنی  
 با شیره تخم کاسنی یا سبکچین تناول کنند و نقوع زرد آلوی نرمناس  
 بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حاضریه  
 و لیمو و صندل کنند و ضروره از قهقهه و آلوی کبلی و انار  
 دانه و نارنج با فروج خوردند **غیب خالص تب صفراوی** بود که  
 ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این به ترتیب روزی  
 آید و روزی نه و زمان آن از چهار ساعت تا دو روز است  
 باشد و با این تب قهقریه و ناقص باشد و زمان سرمار آن  
 باشد و باشد که مرکب از دو غیب باشد و بهر روز باشد علما  
 اید

و نقوع آن م

آن تشنگی با فراط و غثیان و قی صفراوی و اضطراب و بنفش سرخ و قارو  
ناری بود علاج آن هر روز جلای از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات  
تناول کنند با آب انارین با ترنجبین و نبات و غذا جو یا ترهندی یا  
الوجه خورند و تبیین طبیعت کنند بدین مطبوخ در ششم یاد هم سنا و ورق  
کل هر یک پنجم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خجاری هر یک سه درم  
سیاه و کیلی هر یک پست عدد و غناب ۲ عدد پستان پست عدد  
ترنجبین و شیر خشک هر یک ده مثقال یا این هر یک سه درم غناب  
حقنه استعمال کنند صیقلی هفت درم ورق کل پنجم بنفشه نیلوفر  
تخم کاسنی هر یک سه درم غناب ۲ عدد پستان و اجاص هر یک پست  
سوسن خطی و جو نیم کوفته هر یک کفی لبلاب و ورق جعفر درسته  
خیار شنبه و شکر سرخ هر یک ده درم روغن بنفشه ده درم و  
ورد یا سکنجین و شراب دنیاری با شراب بنفشه مفید بود  
و بعد از اسهال و استفراغ صفا شراب مبرده مثل آب خیار  
که و نوشیده تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حاض و لیمو و صند  
و سکنجین تناول کنند و اگر در طبیعت جسی باشد بنفع  
و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و سکنجین تبیین کنند صفت قرص طباشیر  
طباشیر درم تخم کدوی مقشر درم و نیم کتیرا صمغ عربی خشک شده

رکبین دوزم و نیم

نندرم بگویند و بلعایت بر سرشند و قرص سازند و مشقالی بخورند و بعد  
 مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریاس کبچین و امثال آن  
 آب سرد و عرق کل و پودتناول کنند و فروره از زردک انار دانه  
 و تمرهندی با فروج خورند **حمی باغی نایب** و آنرا مویز پسته نیر کونید و ماده  
 آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب هر روز  
 آید و عطر الیه باشد تخصیص که در فریف و شت حادث شود و اقل  
 زمان آن شت ساعت و اکثر آن بترده ساعت بود علامت آن  
 نافض و شدت سرما و کثرت بزاق و غشیان و صفت با پراض لونه  
 و تبج روی و چشم باشد و زود گرم نشوند و تشکی و اشتها نباشد  
علاج آن هر روز جلایی از کرم کاشی و پنج نمک و رازیانه و کلقتند  
تناول کنند یا کبچین و کلقتند تناول کنند غذا جو و نخود با اندک  
رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق کل و کاوزبان  
عم و شامسوم یا شامند و کبچین سادج و بزوری و شراب لیمو  
شراب کاوزبان و بالنگو و نیلو فر نیز شاید و وقت نوبت بطبخ  
شبت و ترب و پنج نمک یا بالنگو کاوزبان هر یک جاردرم رازیانه  
افشین تخم کاسنی پوست پنچ کبر هر یک سه درم تربه خرداشیده  
دو درم نار دین درمی و نیم مویز طاری پانزده درم کلقتند ده درم

بیاشامند

و اندکی غسل بکنند  
 قی کنند و چون ماده  
 نفع یا بد یا این بطبع  
 تلخیص کنند سنا بخورند  
 و پنج نمک و

خیارشیر پانزده درم شکر سرخ ده درم و اگر فرج قوی باشد کمثال  
 ایاره فیهو بر سر این مطبوخ کنند و بعد از دوروز یا سه روز ترنجبک  
 کنند باین **صفت** ترنجبک کرفس اینسون هر یک سه درم مکثندی  
 دو دانگ غار بقون نیم درم بگویند و آب رازیانه بپوشند و آب  
 ساخته بچ کنند و تقویت معده مکرر بطلقند و رازیانه کنند و اگر  
 متادوی شود و بچ ایاره و قرص و رد و قرص غاف و امثال آن  
 همین کنند **صفت قرص غاف** عصارة غاف ترنجبین هر یک شش  
 درم طباشیر و زق کل پسبیل هر یک دو درم بگویند و آب رازیانه  
 قرص سازند و یکمثقال با سبجین بزوری تناول کنند **صفت کبجین بزوری**  
 نیم کاشنی و کثوش و رازیانه هر یک سه درم عصارة غاف دو درم  
 پوست پنجه کرفس و بکره و رازیانه هر یک پنجم اینسون یکدرم مجموع نیم  
 کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب و ربع رطلی سرکه بخوبی پاشند  
 پس بجوشانند تا بارطلی آید و بارطلی قند یا عسل بمقوام آرند **صفت**  
 بی بلغمی لازم بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد علا  
 آن همچون علامت ایره باشد اما با آن سرما و ناقض نباشد و در  
 شبانروزی شش ساعت فاستر گردد و باز اشتهاد یابد و تشکی  
 باشد و بنض پسر بچ بود و قاروره غلیظ و کدر علاج آن جلای آن  
 هر روز

اینست که در این کتاب  
 از کتاب طب  
 صفت کبجین بزوری  
 صفت قرص غاف  
 صفت کبجین بزوری

علاج

و اگر از ضربه  
 قوی باشد  
 اینست که  
 با سبجین  
 کبجین  
 کبجین





بنفشه چار درم بالنگو کا و زبان تخم کاشنی و رازیانه و کشوٹ و  
 اسطوخودوس و سفناج و نیلو فر و بلبله و آملہ ہر یک سے درم مویر  
 طایفی پانزدہ درم ورق کل چار درم ہلیکہ زرد و کابلی و ایتھون  
 ہفت درم شاہ ترہ دپستہ و اگر نیا شدہ درم تخم آن ترید و درم  
 عناب ۶ عدد و پستان سی عدد و ترنجبین و مغز خیار شیر بہر یک  
 درم و بعد از دو سپہ روز مطبوخ ایتھون یا حب آن یا معجون  
 بنج یا شد یا شاہ ترہ و بالنگو و پستانا و ل کنند زیرا کہ این مادہ  
 پتک مہل زایل نشود و ایجنہ از احراق صفا باشد جلا بی از پنج مہک  
 و کا و زبان و تخم کاشنی و اجاص و ترنجبین و نبات تناول کنند و بعد  
 نفع تین کنند باین مطبوخ پنا ہفت درم بنفشہ نیلو فر تخم کاشنی  
 ہر یک چہار درم پوست ہلیکہ زرد پنچ درم مویر طایفی پانزدہ درم  
 ترنجبین و خیار شیر بہر یک ۶ درم یا ہفت درم بالنگو و کا  
 زبان ہر یک چار درم بجو شانند و صافی کنند و معجون بنج مختلف  
 دران حل کردہ یا شانند یا این حب بلع کنند پوست ہلیکہ کابلی  
 بسفناج اسطوخودوس ایتھون و ورق کل سرخ ہر یک درم  
 نمک ہندی کثیر ہر یک داکمی مصطکی نیم درم کیترا را باب حل  
 کنند و باقی او ویہ بکوبند و بدان بسرشند و جب سازند و

افستون  
 مطبوخ  
 نفع

افستون  
 مطبوخ

علاج آنچه از احراق بلغم باشد جلابی از پنجه مرکب و راز یا نه تخم  
 کاسنی و کلغنه تناول کنند و غذا نخورند و آب بشیرة خشکدانه خورند  
 و تمکین طبیعت باین مطبوخ کنند سارکنی بمیله کالی و سیاه و افسین  
 هر یک هفت درم تریبید و دو درم راز یا نه تخم کاسنی تخم کشوث  
 افسین اسطوخودوس بسفاح هر یک سه درم بالنگو و کافور  
 هر یک جاز درم مویر طایفی چار درم خیار شبنم پانزده درم شکر  
 سیخ و ده درم و در تب ربع طریقه است که در روز نوبت  
 امساک کنند و پنج نخورند تا در معده چیزی نباشد و اسهال  
 روز راحت کنند و طبیعت را مجتنب نگذارند و اگر مجتنب شود  
 مثل سنا و شکر سیخ و تربخین و اجاص و بنفشه و مویر طایفی تمکین  
 کنند و ما الجین با سپنجین مفید بود و خروس پیر با نخود و اندکی  
 بسفاح بجنه کنند و شور بای آن تناول کنند و اجناسا مشرود بطوس  
 و تریاق کبیر نخورند و این معجون نافع بود پس بل فوج هر یک  
 پنجم فلفل زنجبیل حلیت هر یک درمی ناخواه سیلخه هر یک چار درم  
 بکوبند و بعسل مسرشد و شتالی تناول کنند و رعایت حال  
 طحال و کبد تعرض زرشک و ما الاصول و سکنجین بزور می کنند  
 و ببايد دانست که این تب مرضی بیخطر است و اما است از جدم

مصحح  
 مطبوخ

چهار

یا جان سازند که  
 وقت نوبت م

الجین  
 اسطوخودوس  
 بکوبند و بعسل مسرشد

و من در یک

ما الاصول  
 کبیر

مصحح  
 مطبوخ

دیاپوریا



دراز میکشد چنانچه گویند تا دوازده سال نیز می باشد **می ربع** لازم  
 تبی سودایی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با این  
 مایع و قشر بریده و عرق نباشد و نبوت ربع اشتداد کند و در با  
 از زمان فایز بود و علاج آن همچون ربع باشد و در آن فصد  
 باشد و استعمال مسخحات و ادویه قویه در و کتر باید کرد  
 و اعتدال لازم باشد **می نفس پس بر وسیع** تب خمس آن باشد  
 که یکروز آید و سه روز روزه و سدیس است که یکروز آید  
 و چهار روزه و وسیع است که یکروز آید و پنج روزه  
 و این تبها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه بر ربع باشد و  
 و علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته  
 شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و کنگر  
 زوده درم و برگ پنجه ترب بچوشانند و یکدرم نمک و ده درم  
 عسل در آن حل کرده بیاشانند و می کنند و باقی علاج همچون  
 علاج ربع باشد **می انقباض پس** تبی باشد که در آن احسایس  
 برود می عظیم کند در باطن و ملس گرم باشد و با آن تشنگی و بز  
 نباشد و ماده این تب بلغمی زجاجی بود و علاج آن هر روز جلا

دور او

فایده آن  
 در سایر احوال  
 و دمه آن

از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس کلقتد تناول کنند و غذا بخورند  
یا شیر خشک آنه خورند و بعد از نفع تنقیه کنند باین **صفت**  
صبر اسقوطی تربد سفید هر یک در می غاریقون نیم درم مقل  
بکوبند و آب رازیانه بشنند و جب سازند و بعد از دو روز  
قرص ورد مثقالی یا سبکچین بزوری ده مثقال تناول کنند  
و باقی علاج آن همچون علاج بلغمی است **حمی ایقور** یا بجی باشد که در  
باطن حرارتی شدید و محسوس شود و ظاهر حرارتی نباشد  
بکه برودت باشد و باین نشانی و اسباب اضطراب عظیم بود  
و ماده این تب بلغمی لزج بود علاج آن هر روز جلای از  
بالنگو و نیلوفر و رازیانه و پنجه کک کلقتد تناول کنند و بعد  
از نفع تبیین بمطبوخ خیار شبز کنند یا باین مطبوخ سنا  
هفت درم بنفشه چار درم ورق کل پنجه درم تخم کاشنی سه درم  
تربد یک درم اسطوخودوس سه درم عناب الکوی و کیل هر یک ده  
رازیانه بالنگو کا و زبان هر یک دو درم مغز خیار شبز ترنجبین  
هر یک ده درم مویز طایفی ده درم شکر سیخ پنجه درم و بعد از  
تنقیه کلقتد و اینسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و اینسون  
هر یک دو درم بگو شانند و با ده درم کلقتد بیا شامند و شام

هو اند **حیات مرکب** بدانکه حیات مرکبه و فنون ترکیب آن  
 بسیار است چنانچه دایره بالازمه و دایره با دایره و لازمه با  
 و بیشتر ترکیب حیات از صفا و بلغم بود و بسیار باشد که آنرا  
 قانونی و ترتیبی نباشد اما آنچه نامی نهادند و قانونی معین دارد  
 شرط العقب است و غب غیر خالص و ترکیب آن بر چهار گونه  
 باشد زیرا که یا مرکب از غب ایره و بلغمی لازمه باشد یا غب  
 دایره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره  
 علامات آن متمیز باشد از علامات صفا و بلغم و درین حیات  
 اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه استدلالات علامت  
 کنند و فرق میان شرط العقب و غب غیر خالص آنست که در شرط  
 العقب صفا و بلغم متمیز و مختلط نباشد و نوبت متفرق بود  
 چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و در غب  
 غیر خالص صفا و بلغم متمیز باشد و متحد و فرق میان نوبت تب  
 نتوان کرد و این تب عسر الی باشد و از معالجه ملول ملول نباید  
 شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفا رقیق زود <sup>مستغرق</sup>  
 شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامات صفا  
 غالب باشد هر روز جلای از تخم کاسنی و پیچ مک و نیلوفر

با عراض

اصطفا  
از جابجا  
طریقه

هر یک سه درم و اجاص ده عدد و نبات ده درم تناول کنند  
 غذا جو با انکه نخود خورند و بعد از نفض ملین باین مطبوخ کنند  
**صفت** سنارکی بلبله زرد و کابلی هر یک پنجم درم نبفشه و نیلو فرد  
 تخم کاشنی و رازیانه و پنجه مک هر یک سه درم اسطوخودوس  
 بسفنج هر یک چار درم مویر طایفی ده درم اجاص و آلو  
 کیلی و عناب هر یک ده عدد مغز خیارشتر پانزده درم  
 ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قرص نبفشه کنند  
**صفت** نبفشه دو درم ترب بلبله زرد هر یک سه درم رب  
 نیم درم سقمونیا مشوی بنده انک مجموع کوفته بآب بشه شده و  
 با جلابی از نبات تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر  
 احطاط بمحذب کبد مایل شود علامت آن ثقل شده اسیف  
 یعنی بود مدرات مثل اینسون و تخم کرفس و ناختوا با  
 جلاب ضم کنند و اگر بمقو کبد مایل شود علامت آن ثقل  
 معده و قی و غثیان بود پس بملات بلغم ملین طبیعت کنند  
 و بعد از تنقیه سکنجین بروزی و ساده با کلقد تناول کنند  
 و قرص ورد نیز نافع بود **صفت** ورق کلده درم سیبیل پنجم  
 هر یک پنجم درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چار درم بکونند و

و اگر علامت بلغم غالب  
 بود هر روز جلابی از  
 پنجه مک و رازیانه  
 و کلقد تناول کنند

اصطفا  
 از جابجا  
 طریقه  
 زنی  
 عقیق  
 سکنجین  
 رب معنی  
 کون و تقطیر  
 این معطل رو  
 زنی کوکب  
 ارد هم و مو  
 اصطلار  
 ضحی این ناول  
 سکنجین

علی بن ابی طالب  
سید عالم  
سید عالم

سید عالم  
سید عالم

سید عالم  
سید عالم

راز یا نه بر شند و بکشتال با سکنجین تناول کنند و اگر متدا  
شود بقرص غاف تملین تحریک کنند و معالجات که در  
بلغمی دایره ذکر رفت بکار دارند **حیات مختلطه** چنان باشد  
که آزادی و نوبتی معین نباشند و علامات آن مختلط  
باشد و درین تهاطریقه آنست که تخمیر و حد پس معرفت ترکیب  
خلط و محلبه یکی بردگیری و تعفن آن در خارج عروق داخل  
آن حاصل کنند و علاج چنان کنند که گاهی استفراغ ماده  
بمسلمات ایمنه خفیفه و گاهی تسکین و تقویت مشغول شوند  
و ماده که خط آن پیش بود اول استفراغ آن کنند چنانچه در  
بتی که از صفا و بلغم مرکب بود و صفا غالب باشد اگر اول  
بدفع بلغم مشغول شوند موجب خط باشد پس اول صفا دفع  
کنند و اگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در تقویه طبیعت  
کوشند **غشی** بتی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود  
و این تب پیشتر از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب  
آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بضم معده  
رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی  
گردد علامت آن باشد که پیشتر اوقات بد و بلغمی آید و

زرنیج باز سبق  
و نول در جرب کن  
و تسعید کن در دفع  
سعی بکفری داده  
ز سبق مله کن  
و باه کوگر دکو کن  
و در زرق نمی کن  
بسیست بکر کل عقد  
کن و بعد هم وزن  
عقاب کوی کن و ده  
طل و عقد هم با عنق اب

زنی روح  
صید قلع نظر  
دانی اسم فخر  
انوار کنی در اب  
۲ اوه  
قلع

تبخ و وجه و علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی  
 و کلاب و آب سرد بر روی زنده و اطراف ببندند و شکم  
 برفق میمالند و سببجین آب کرم بدهند شاید که تمی کنند و هر روز  
 جلای از تخم کاسنی و رازیانه و کاکوزبان و کلقد تناول کنند  
 یا تخم کرفس سپه درم بچوشانند و با سببجین ساده بیاشامند  
 غذا جواب یا قند خورند و تلین طبیعت کنند بدین حقه سنا  
 هفت درم رازیانه قنطاریون باریک نبشته نیلوفر پنج درم  
 هر یک سه درم روغن زیت و آب گامه هر یک ده درم نمک  
 و بوره ارمنی هر یک نیم درم و اگر این تب از ماده صفرا  
 کراشی یا زنجاری حادث شود علامت آن عطش با کرب  
 واضطراب بود و بدو رعین آید علاج آن بر روز آب  
 انارین یا ترهندی یا نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا  
 کشکاب با انار یا ترهندی خورند و تلین طبیعت بمطبوخ  
 فواکه یا نقوع آن کنند و صندل و کلاب و کافور و عرق  
 پند و افاقیا بر پینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه  
 بلکه تبدرج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیاده نشود  
**ایح لیلیه و ناریه** حمای لیلیه آن باشد که شب آید و روز را

برک جغندر کشته  
 سبوس کنی خیار کز  
 پانزده درم ترنجبین  
 و شکر پنج هر یک ده  
 ده درم

کنند

کند و یومیه آنکه بروز آید و بشب رها کند و این بدتر بود  
 غالب آن باشد که بدق کشد علاج آن سکنجین ساده و کلقتند  
 تناول کنند یا جلای از تخم کاشنی و پنخ مہک و نبات و غذا جو  
 با نخود خورد و تیسین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیار شنبه  
 کنند و در نهاری غذا بشب خورد اما باید که تملی نخفتند بلکه بخوابی  
 مناسب بود و در لیلی غذا بروز خورد و جان خو کنند که  
 وقت نوبت معده خالی بود **حی و باینه** تی باشد که در و باقا  
 شود و اوزان حی تولد کند و علامات و با آنست که هوا متکدر  
 گردد و باران کم آید و حیوانات زکیه الحیس مثل لعلق و **ب**  
 و خفاف بگریزند و ضفادع و حشرات بسیار شوند و حشرات  
 بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و ما  
 بروی زمین آیند و علامت این تب کرب و تواتر نفس  
 و تشکی و خشکی و بدن و سقوط اشتها و عثیان و وجع معده  
 غظم طحال و غشی و عرق و براز منترن بود علاج آن فصد کنند  
 و هر روز شربتی از ترهندی و نبات با سکنجین و کلاب  
 باب سرد تر شربت کنند و بخورند و شراب غوره و زریک  
 و ریاس و صندل و لیمو و حامض مفید بود و غذا سما

و سبب او آن باشد که معده  
 افسار مزاج روح تند و سبب  
 نفعن رکوبات است  
 سرد در

تنقل

در شکم انار یا فروج خورند و تعفن محوضات و مخملات کنند  
 و اگر رطوبات بدن بسیار بود و تسکین و تبرید مفید نبود <sup>تیمین</sup>  
 طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین حال بهتر  
 از تحریک بود و مسمومات و بخورات استعمال کنند چنانچه در  
 تدبیر فصول گفته شد **حی حصیه جدری** بدانکه ماده آبله خونیست  
 و بسبب غلیان او حادث شود و بهترین آبله آنست که سفید  
 رنگ باشد و اینوه نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و  
 اینوه باشد و علامت ظهور جدری در پشت و خاریدن  
 بینی و نخس اعضا و حمرة عین و اضطراب تشکی و درد سینه و  
 حلق و ضیق نفس بود و ماده حصیه صغیرا باشد و آن کوچک  
 تر از جدری بود و آنرا پوئوری بنویسند بلکه با پوست راست بود  
 و بهترین او آنست که سرخ بود و آبله بنفش و سبز بود بغا  
 بد باشد و علامات او قرینیت بعلامات جدری علاج  
 آن پیش از پیرون آمدن آبله و حصیه اگر سن مقتضی باشد  
 فصد کنند اما چون ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک  
 تیمین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر  
 یا شکرک تناول کنند و غذا جو باعد پس و عناب خورند

قور

این که گفته اند حصیه  
 این که گفته اند حصیه  
 این که گفته اند حصیه  
 این که گفته اند حصیه  
 این که گفته اند حصیه



سکه در آن تو نوره کنی که سه باضه

مخده وسط 2 بن هم کنی

لبتابند نوسه هم وزن کنی

و بول رول ریخته  
وزنه زوب کی  
و در آن ریخته

خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شغرتک در فراش بریزند  
تا تمام پیرون آید بعد از آن خود را گرم داشتن احتیاج نباشد  
بلکه استنشاق جبهه ترویج قلب اولی باشد و اگر در پیرون آید  
انجیر و مویر طایفی و عدس بخشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند  
و خود را گرم دارند و خوب انار و انجیر و زرد دود کنند و چون  
آب تمام پیرون آید کاور پس در فراش بریزند یا کیسه بزرگ  
بدوزند و کاور سن در آنجا کنند و بر روی آن بخفتند و خوب  
کرد و دود کنند یا خوب گز بخشانند و با کلاب بیامیزند و بر  
اعضای بریزند یا ورق کل سخی کنند و بر اعضا مالند و عصاره شمشیر  
و کشیز تر و سماق در چشم بجانند و در عین الیه نظر کنند و اگر  
طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بست یا شراب صندل بخورند  
و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه و در حصه قطعا طبیعت  
تحریک نباید کرد و در لین طبع غذا شعیب با مغز بادام و جادو  
برای آن کرده یا خشخاش بریان کرده تناول کنند و قرص کافور  
یا شراب سیب استعمال کنند یا شراب به و اگر پوستی بر طبیعت  
غالب شود شراب بنفشه و نیلو فراب کرم حل کرده بیاشامند  
و بیستان و بنفشه در آب جوانه از بند و پیش ازین تصرف نکنند

و در تبرید و تطفیه دم سعی نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریسا  
و لیمو و غوره و تتراب کادی مفید افتد و الله اعلم **تدبیر ناقه**  
چون تعاقبت حالت میان صحت و مرض تدبیر او مشترک  
باشد میان تدبیر صحیح و تدبیر و مریض پس باید که تفقد حال  
ناقه کنند و احوال و اعراض که او را حادث شود متفحص  
پس اگر در نبض او سرعت و در قاروره غلط و صبع و صداع  
و ثقل و خبث نفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند  
که بقیه از مواد باقیست باید که بحسن تدبیر و معالجاتی که ناقه  
از آن تنگ نیاید مشغول شوند و بلینیات غیر قویه و  
نقوعات تلین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود  
و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج یابد و بتدریج  
عادت بدان کنند و چون پس روز ازین بگذرد ضروریست که متنا  
فراج باشد با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلا و جموع و تناول  
سخنات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استعمال مناسب بود  
و در پیرون آمدن از حمام محافظت واجب است تا از هوا ضرری نرسد  
و در مسخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تمانی  
با مسکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی مانند غم و فرح و غصه و غم

احتراز کنند و اگر بهضم کاین معنی نباشد و طبیعت نرم بود معلوم شود  
 که غذا بسیار میخورد و غذا کثرت کند و تقویت معده و بسکبجین سفر جلی و غذا  
 زیره باج بانا ردانه یا سماق خورند و کوارشن مصطکی تناول کنند  
 و تا بدن را قوت حاصل نشود جماع نکنند و چون قوت گیرد بر مایه  
 زیان ندارد و بتدریج در غذای غلیظ تصرف کنند و انشائی بود  
**مقاله چهارم** در امراضی که ظاهر بدن را عارض شود مشتعل بر هفت باب  
**باب اول در اورام** ورم اتفاحی و غلظی باشد که بسبب انصباب  
 ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا ماده  
 سه یاریج اما ورم که ماده آن دم باشد فلغونی گویند و آنچه  
 صفرائی بود حمزه و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمزه فلغونی  
 یا فلغونی حمزه گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم  
 بلغمی اگر مخاط عضو باشد رخ گویند و اگر متخیر باشد سلعه و ورم  
 سودایی اگر داخل عضو بود و مولم بود سرطان گویند و اگر  
 مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهرا بود و صلا  
 گویند و اگر ظاهرا نباشد غده و آنچه از مایته باشد اگر عام بود  
 استسقا رزقی و اگر خاص باشد قیله مایی و آنچه از ریح بود اگر  
 مخاط عضو بود و نرم بود تیغ گویند و اگر مجتمع و صلیب باشد

نفخه گویند و بیان هر یک گفته میشود **ورم فلقونی** از ماده دم خاد  
 شود و علامت آن تمدد و ضربان و اتفاح و تب و تشنگی بود و **ورم**  
**ورم سرخ** بود و یکم در دست مایل بود علاج آن در ابتدا فصد کنند  
 از رگی که مناسب بود و چنانچه اگر ورم در اعالی بدن بود قیفا  
 بکشایند و اگر در اسافل باشد با سلیق و تنزیب نباشد و نیلوفر  
 و عناب تناول کنند یا آب انارین و نبات با شیره تخم تورک  
 و سبزینه و غنچه جوی آب خورند یا بنوماش و مغز بادام و طبعیت  
 مطبوع فواکه یا نعنع آن کنند و اگر ورم نه در مغزین بود یعنی  
 اغضاء ریسه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود  
 که ماده هنوز تمام نریخته بود استعمال مبردات و رادعات میکنند  
 مثل صندل و کلاب و فوفل و اقا قیا و کل ارمتی و ما میشد و آب کشنده  
 و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند  
 و بعد از سه چهار روز که مواد بریزد محملات مثل با بونه و  
 خطمی و رو باه ترکیب و حلبیه و اکلیل الملک با رادعات پیاپی  
 و چون ماده ریخته باشد محملات با منصفجات مثل نیریک و  
 مرو رشک و حلبیه و انجیر و شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن  
 اشتداد و وجع باشد و چون نفع یابد منفر کرده اند یا دو به یا با

**ورم سرخ**

**ادویه رادعه**

**ادویه محمله**

**ادویه منصفجه**

فقط استعمال کنند

و اگر ماده جمع

میشود محملات

و علامت

و علامت نفع سکون و جع باشد و چون دست بر و نهند فرورود  
 از آنکه منبج گردد و ماده بکلی مستفیع میشود و همه ای مدله استعمال  
 کنند اما اگر ورم در مفرغه اعصاب ریمه حادث شود یا بسبب ضربه  
 و سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن یا محلات  
 استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات و رادعات نکند و صنفی  
 از فلغونی هست که سقا قلوپس <sup>انزاع</sup> گویند و آن آنست که ورم منوط  
 نه تجلیل رود و نه جمع شود اگر از آن فساد جوهر عضو پیداشود  
 هر عضو را بمراند علاج آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم بماند  
 و اگر تمام نباشد حجامت کند و بیشتر با عمیق فرو برد تا ماده مستفیع  
 شود و بعد از آن کرپسند یا کلا بطلک کنند **حمره** ورمی باشد که ماده آن  
 صفا بود و علامت آن آنست که مایل بسطح جلد بود و لون او سرخی  
 روشن بود و براق و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون  
 بردارد معاودت کند و با آن تب و تشنگی و حرقت و التهاب  
 باشد و علاج آن همچون علاج فلغونی بود لیکن درو تیرید بیشتر  
 باید کرد و در فلغونی تجفیف بیشتر **ورم زخرو آنرا اوزیا نیز گویند**  
 از ماده بلغم حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم  
 نباشد و چون دست بران نهند فرورود و زمانی بچنان بماند علاج

شفا قلوب

سینه باد  
شتر از آن  
ماده سینه را گویند

مالکین که سینه  
ز آن شراری یعنی  
سینه سرد در سینه  
بارد حساب  
نمایند

آن هر روز جلای از بیخ مهک و رازیانه و کلنگین تناول کنند  
و غذا نخوابد و شیره خشکدانه خورند و بعد از نفع طبعین طبعیت  
کنند نجب ایاره و معجون خیار شیره و مسهلات بلغم و بوره آبی  
و گندم زیت و سرکه بروم طلا کنند و کف دریا در سرکه خوینند  
و قناد سازند یا افستین و صبر یا سرکه طلا کنند و سعد و زعفران  
و مازو نیز مفید بود **سپله** ورم غلیظ بود که آنرا غلامی باشد از  
عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی تا بطیخ باشد علاج آن  
تنقیه بدن باشد نجب ایاره و ایاره لوغادیا و استعمال مرهم حلی  
دیاخلیون و اگر تجلیل نرود بشکافند یا ادویه مقرحه مثل نظ فیون  
و دیکت و دیک نهند و چون منبج شود کیسه که غلاف او سیاه  
پرون آید و مرهمهای مدله بکار دارند **سرطان** ورم سودا می  
و علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که برآید  
بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن محسوس  
شود و در ورکهای سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر  
شود علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا  
بمطبوخ افیتمون و غاریقون و این جب نیز مفید بود **صفت**  
افیتمون یک گرم ببنفشاج اسطوخودوس هر یک در می و نیم

سیاه و کابلی هر یک گرمی تک نطفی و اکثی غاریقون نیم درم مجموع  
 آب کرفس بپوشند و حب سازند و در اول حدوش این ورم  
 را محامات استعمال کنند و بعد از تنقیه محملات مثل روغن کل  
 خیزی یا توتیا ر مغسول و مرهم و یا خلیون و اگر صلب باشد و آدویه  
 در آن اثر نکند طبع ازان قطع کنند و اگر متقیح شود توتیا ر شسته  
 و طین محنوم و کل ارمنی و ورق کل متساوی بکوبند و باروغن کل ازان  
 نهند یا سرطان نرکا بگیرند و بشکافند و بپزند یا بسوزانند و یا  
 روغن کل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود  
 در ادرار طشت سعی نمایند **خا زیر** ورم بود مثل سلع اما آن با توتیا  
 آمیخته بود و متعدد بود و صلب تر از سلع و پیشتر در کردن  
 و بن ران واقع شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا  
 و اجتناب از اغذیه غلیظه و آدویه محله استعمال کنند مثل مرهم  
 و یا خلیون یا آرد جو و ترمس یا بول کوهکان یا آرد با قلا و  
 آرد جو هر یک پست درم دایر ساوزفت و شمع و پیه بقطعه  
 ده درم ضماد سازند و اگر تجلیل نرود بشکافند و بعد ازان  
 آدویه لمحه بکار دارند **ضماد** اشنة کرسنه هر یک هفت درم قنا  
 الحار و ورق غار بارزد هر یک سه درم غلک بطم جار درم بکوبند

مشابه

با بول کوه کان استعمال کنند نوعی دیگر پیه خوک و راتنج و  
 بول شتر ضما و سازند و نوعی از خنازیر هست که بر بول  
 نیک ظاهری نباشد و این بدترین خنازیر بود و علاج آن قطع  
 باشد اما باید که با احتیاط قطع کنند تا عروق و شریان منقطع  
 نشود و بعد از قطع اگر بقیتی بماند فلد فیول استعمال کنند  
 و بعد از آن ادویه بلغمه بکار دارند **درم صلب** آنرا سقروس  
 خوانند از ماده سودا یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورما  
 حار که استعمال میرد ات با قراط کرده باشند ماده  
 متجزی شود علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون  
 همچون بونیدن بود اما آنچه از ماده سودا بود م لون او همچون  
 لون اسرب باشد علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و بلغم  
 و استعمال ادویه مجلله مثل پیه بط و مرغ و خرگوش و رو با  
 و مغز ساق کاه و مقل و اشنه و روغن یا بونه و خیری **ضمما**  
 بزرگ و مرؤر شک و خطی هر یک ه درم طلیه بچدرم انجیر پت  
 عدو با هم بکوبند و بنهند نوعی دیگر مقل اشق جا و شیره پیه  
 و رو با ه با هم بکوبند و استعمال کنند **عدو** آنرا دشت کونند  
 و فوق میان او وسیع است که آن در میان عضو باشد

فز زرد رنگ  
 روح با قوی  
 کوه کان  
 با ان سبب  
 م الی دی م  
 و انکودادیم  
 مکی زرد رنگ



آنرا علفانی نباشد علاج آن تنقیه بدن یا شد از بلغم و سودا و مرم بهم  
 دیا خلیون استعمل کنند و بعضی آنرا کبویند و قطعه اسرب بران  
 بندند و اگر گویاک باشد پنهان سازند تا آنجکه درو یا شد بیرون آید  
 پس اسرب برو بندند و اگر در پس گوش باشد آنرا فوخیلا گویند  
 و آنرا بجا کستره حلزون و پید بی نمک طلا کنند **طاعون** ورم بود که  
 در اعضاء غددی مثل خصیه و شدی و بغل و بن ران واقع شود و حد آن  
 از ماده سستی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ روی آن متغیر  
 سازد و باشد که از آن صدید و دم مترشح شود و علامت آن  
 قی و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز بود  
 قتال باشد و درین ورم قصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب  
 حاض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا اشک که  
 عدس خورند و در حوالی خود بر فویج و برک سپد و بنفشه و  
 کل و پستان افروز بپزند و در مواضع بارده ساکن شوند و  
 صندل و کلاب و کافور بپویند و بر بسینه طلا کنند و بر ورم  
 هیچ طلا نکنند اما اگر ورم آن موضع را حجامت کنند و ماده  
 جذب کنند و بعد از آن بابت گرم بشویند مناسب بود **نفخه**  
 ورم ریکی بود و علامت آن است که همچون خنکی پریاد بود

چون انگشت بر و نهند فرورود و در زمان با حال اول آید  
 محسوس گردد که در و مده نیست و اگر بزرگ باشد چون دست  
 زند آواز کند علاج آن جلابی از تخم کاسنی و سداب و مورز یا  
 کلقد یا نبات تناول کنند و غذا نخورد یا شیرده خشکدانه خورند  
 و تو ابل در آن کنند و مجیمه بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و <sup>سداب</sup>  
 در آن مالند یا تخم کرفس و بنسون و ناخواه هر یک در دم بکشند  
 و روغن زیت بر سر آن کنند و ضامی کنند و استعمال کنند **دپله**  
**فراج** دپله و رمی بزرگ بود و لون او همچون لون بدن بود و <sup>صلب</sup>  
 باشد و با آن وجعی نباشد و در آن مواد جیسه عجیبه غریبه جمع شده  
 باشد و ضایح آنست که در و مده جمع شده باشد از اورام و با آن  
 حرقت و حرارت باشد علاج آن تبسین طبیعت است <sup>کنند</sup> و اخراج خلطی  
 که غالب باشد و منضجات بر ورم نهند تا نفع یابد و بعد از نفع بخور  
 گردانند و مواد ردیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای مدله  
 بکار دارند و گویند اگر چرخ نرکس یا عسل طلا کنند یا داخل <sup>بالعاب</sup>  
 فردل منجو کرد **دباب** **وم** در **شور** بر آب همچون اورام بود بعضی  
 دمونی همچون شراب و دل و بعضی صفراوی همچون نمله و جمره و بعضی  
 بلغمی همچون شراب بلغمی و سوداوی همچون جوب و قو لول **دل** شیره باشد  
 بعضی

و همچو شانند تا  
 روغن باقی ماند  
 و

و ماده آن در سینه که با آن رطوبتی فاسده آمیخته باشد و از ردت  
 هضم و کثرت تناول گوشت و شیرینی حادث شود و بدترین او  
 آنست که در غور باشد علاج آن فصد کنند و تنقیه <sup>متولد</sup> بمطبوخ فواکه  
 یا مطبوخ بلیله و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج او نرم  
 نمایند **شرا** ثوری بود پهن و مایل نحمة بود و حکاک و مکر باشد  
 و در فقا حادث شود و سبب آن بخاری بود که از دم مراری یا بلغم  
 بورقی برخیزد آنچه دموی بود سرخر و کرمتر باشد و در روز  
 اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب اشتداد کند علاج دموی  
 فصد باشد و تبیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقونیا یا مطبوخ بلیله  
 و در بلغم پهلین اکتفا نمایند و فصد کنند و بدن را با آب گرم و  
 بسوس و سرکه و کلاب بشویند **بنات الفیل** ثوری جند فرد بود که  
 در شب حادث شود و با آن خارش عظیم بود علاج آن فصد کنند  
 و بحام روند و اندام بسوس و تخم فزبره بشویند و اگر احتیاج باشد  
 تبیین کنند **نمله جا ورسیه** نمه ثوری چند صفاوی بود و تند سچ پهن  
 شود و یکدیگر متصل گردد و مایل باشد بصفه اما جا ورسیه ثوری  
 بود شمشیری و رسپ واصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن  
 خارش و سوزش عظیم بود علاج آن پردوز تنقیه کنند از صفا

و علاج او کمی علاج او درام گفته

بنات اللد سورا  
 البيا على النول  
 صوانه ایدو الحاروم

ن و عجمی از صومعه  
 ۴ سیم و سوم ع قنا  
 ب و سوم دارو اش  
 کن ۴ از ای زن ۳  
 ا ج ز ابون بسا  
 زی د و ۷ زی ب  
 ق ت و ی این  
 بوت کن ی دو  
 دم س د ه ی د  
 و این بوت کرا  
 سوز رن ح اسی  
 ب ک ز اری د  
 و دم س د ه ی د  
 ان وقت ی ک ب  
 ک ۷ ن ح اسوزن  
 ی د و ۲ قهرم ای  
 دم ی د قهرم است

و رو باه ترکیب و جفضم و عدیس و آفاقیا و صندل باب کاشنی  
 رو با ترکیب طلا کنند و اگر قمع کرده و تمهادی شود و قرص اندر خون  
 طلا کنند **صفت** مازو کند رشب یمانی و بهر یک سه درم قلعید  
 درمن زرا و نده درم بکوبند و بشرباب میسرشند و قرص سازند  
 و خشک کنند و بوقت احتیاج بکلاب بسایند و طلا کنند **مفید**  
 مازوی سبزم و اسنک رز و جوبه کلنار زرا و نده طویل قسین کوبند  
 و با موم روغن بیامیزند و استعمال کنند **جره** شوروی چند پهن باشد  
 و بغایت سرخ بود و یا آن سوزش و المی عظیم بود و ماده آن  
 صفا بود که باد می رقیق آمیخته بود و علاج آن تنقیه بدن کنند  
 از صفا و بجمه بر موضع نهند بشرط عمیق تا مواد مستفوع شود  
 و باقی علاج آن همچون علاج نمله باشد **مار فارسی** نثره چینه باشد  
 که مادتش شود و زود خشک شود و با آن کله و حرقت باشد  
 و در اندرون آن آبی باشد و در ابتدا رطوبت و آن خطهای سرخ  
 و طوسی مانند زبانه آتش بود علاج آن حضض و کافور و  
 لعاب تبکو ضما سازند و مازو و فوفل نیز با سکه مفید بود  
 و از طلاوی و گوشت اختار کنند **نقاط** آبله چند بود که در  
 اندرون آن خونی یا آبی تنگ باشد و آن از طلیان خون حاد

۴  
 نوعی از موم  
 شود



پنجم با سوم روغن بیا میرند و بالند و اگر کبسلد بشکافند و آنچه  
باقی باشد پیرون آرند و بعد از آن مراهم مدله بکار برند **سقف** قرص  
باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا اثرات متفرقه باشد  
و متعج شود و خشک ریشه شود و اکثر صبا نرا واقع شود و  
آنچه از آن صدید آید آنرا شیرنج گویند علاج آن اگر سن و مزاج  
مقتضی باشد فصد قیصال و عرق یا فوخ مناسب باشد و الا  
حمامت کنند از پس سپر و شقیه بدن کنند بمطبوخ بلبله و شانه  
و از گوشت و شیرینی اجترار کنند و با دام تلخ و زرد جو به پریک  
پست درم بگویند و پنجم درم مقل در خل خمر حل کنند و بهمه با هم بپزند  
و قوص سازند و در وقت حاجت با آب کاستی و روغن کل  
بسایند و طلا کنند یا زراوند طویل و کلنار و رلتیخ و آقا قیابو  
و با حل خمر و روغن کل طلا کنند و عروق و پوست نامر و مرده  
و چنانچه مفید بود و آنچه خشک بود بر آن همچون پوستی سفید باشد  
از ماده سودا بود روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در پی  
کنند و آنرا بر روغن کدو و اسقناخ بالند و اگر غلیظ و صلب  
باشد با ستره نخر اشند و علق بر آن نهند و فرود آید یا روغن کل  
و سرکه بسایند و طلا کنند یا فله فیون یا سرکه طلا کنند و نوعی

از سعفه هست که آنرا سندی گویند و در آن سوراخها باشد که در آن  
 چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن کنند و بزنجار و عسل  
 طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن رطوبتی همچون غساله گوشت  
 آید علاج آنست که محجمه بروینند تا آنچه در آن باشد بیرون آید  
 و کل ارمنی و مرداسنگ و روغن کل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر  
 است که بغایت سرخ باشد مادی که بسیار بی زنده کاغذ سوخته و  
 اسرب سوخته و انزروت هر یک سه درم کبریت یک درم بکوبند با  
 خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود کل ارمنی و کافور  
 و زعفران با کلاب و خل خمر طلا کنند **ثولول** بتره صغیر است  
 که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلط غلیظ بود از بلغم  
 یا سودا علاج آن تنقیه بدن بود بمطبوخ افیتون یا نارنگون  
 و چک بز با سرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام با پهن کشت با سرکه و  
 آنرا با بن قطع کنند و اگر خواهند که قطع کنند فلد فیون و دیگر  
 برویک بنهند یا اشنان سبز و زهره کا و وزنجار و شوم حنظل و **ثولول**  
 و آبک آب نرزه بسایند و آب اشنان طلا کنند و نوعی است  
 که اثر اعدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و  
 پشانی ظاهر شود و آنرا بوق مورد و آب شونیز طلا کنند

سینه سوز  
که آنرا با  
بخیج حشرونند

یا صغ بطم و صغ الو و کندش و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند **بخینه**  
 بثره که متفحج گردد و خشک ریشه باشد و از آن صدید آید علاج  
 تنقیه بدن کنند و آنرا بکل ارمنی و سرکه طلا کنند یا متعل و زراوند  
 و زنجار و فردل و میونج و راتنج مساوی بکوبند و با عسل درخت  
 و سرکه طلا کنند **قو** با بثره خشن باشد که در اعضای ظاهر گردد و  
 پهن شود و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی آن  
 پوستی باشد همچون فلوس ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند  
 و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه کنند و آنرا بپلیته زرد و  
 صغ الو و صبر و سرکه و روغن کل طلا کنند یا علك بطم و صغ  
 الو و کبریت با روغن زیت و شمع و بهم سازند و بجالند و یا  
 پیه مرغ و بطم و روغن بنفشه بآلند یا مورد و مغزات بر سرکه طلا  
 کنند و در ابتدا پوک دندان صایم و روغن کندم و کندم مقید بود  
 و چون در من شود قدومانا و میونج هر یک ده درم و لیر سا  
 کبریت زرد هر یک پخدرم نخود و پشک بزهر یک شش درم بپزند  
 و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمه غلیظه احتراز  
 کنند **تویشم** بثره باشد که از اخلاط محترقه حادث شود و اکثر  
 در روی بود علاج آن تنقیه بدن کند و از ایشان **طایفه** احتراز

باشد  
 قوی  
 علاج سرکه زده  
 اما قویا پیش درند  
 قوی با عسل  
 با بند بان محل نفع  
 شکر از تخمه  
 از آقیل  
 دندان سحر کرده نخورند

تویشم



نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا با بن بخاشند تا از آن خون بیاید  
 پس مرهم گندم بنهند **جرب** شتراتی بود که با آن کله و سوزش باشد و آن  
 از سودا و بلغم مالج و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک  
 باشد و امتداد نیابد و بعضی تو باشد و از آن صدید آید  
 علاج آن فصد کنند و هر روز جلای از غاب و سپستان بنفشه  
 و تخم کاشنی و بوج نمک و نبات و غذا بنوماش و نخود و مغز  
 بادام خورند و بعد از نفض تام مطبوخ با میله با صبر و ترید بیاشند  
 یا این مطبوخ سنا هفت درم پوست میله زرد پنجم درم مویز  
 طایفی ده درم شاهتره پیسته بنفشه و نیلو فر هر یک سه درم <sup>افستین</sup>  
 یک درم آلوی سپیاه و کیلی هر یک پست عدد غناب <sup>پستان</sup>  
 پست عدد بوج شانند و چون وقت فرو گرفتن باشد <sup>تیمون</sup> <sup>درم</sup>  
 در فوکه گمان بسته در آن نمازند تا بوج شود پس صافی کنند و پست  
 درم خیار شنبز و ترنجبین پانزده درم بر سپران کنند و بیاشند  
 و شاهتره با میله زرد و مار الجمن با افیتمون مر این را مفید بود  
 و جب شاهتره بغایت مفید است **صفت** میله زرد و سپیاه کالی  
 و تخم شاهتره و صبل سقوطی هر یک درمی سقویا بریان کرده  
 نیک آبک مقل دکنی بکوبند و با آب شاهتره جب سازند و بعد

تنقیه جرب را با دویّه محفقه طلا کنند **دوای دیگر** کبریت زرد  
پنجم درم موم زنجفر دمانا هر یک دو درم با سرکه طلا کنند دیگر  
زریق مغسول خرز سر قسطا اقلیمیا فقه کنند <sup>بگویند</sup> متساوی بگویند  
و باروغن کل و سرکه طلا کنند و بوره مغسول کبریت کنند  
خرزبره قسط خنادر را وند میعه سایله بگویند باروغن کل و  
ماست و سرکه طلا کنند در حمام و بعد از آن با آبی که در آن در  
مورد و سوپن جوشانند بشویند و بعد از آن بچند لگلا  
یا لند و اگر جرب خشک باشد هر روز بحمام روند و تمهین  
بروغن بنفشه و کد و کنند و بادام تلخ و مروشا و مرداشک  
هر یک سه درم بچند پنجم بگویند و باروغن کل و خل خمر طلا کنند  
**جکه اعضا** بسبب بخارات حاده و اخلاط مراری لذا عه حاد  
شود و علاج آن فصد کنند و نقوع فواکه یا متمر بندی و تخمین  
و نبات خورند و روغن بنفشه و کد و در اعضا مالند و کلا  
و خل خمر و آب سلوق و خبازی در اعضا میمالند و اگر بسبب  
اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که سخت  
الجلد متعفن شود علامت آن نتن رایحه بدن باشد و درین  
نوع استحمام با آب ریاب شور مفید بود و بول کدو کدان

در اندام بالیدن مفید بود و مغز با دام و ششهاش بکوبند و با سکه  
 بالند و مشاج را بواسطه ضعف و تولد بلغم مالح حادث شود و علاج  
 آن مداومت حمام و تدبیرین باشد **باب سیم در جراحات و قروح**  
 جراحات تفوق اتصال باشد که لحم را حادث شود و علاج آنست که آنرا  
 از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چیزی در آن  
 که مانع التیام باشد و آنرا جان بپزند که بیکدیگر متصل گردد و اگر  
 متصل نشود و بیاید و دوشن و اگر جراحات غایب باشد در وقت  
 جلجلیه محفقه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا  
 و توتیا و اگر در آن فیض و وسخ بسیار باشد این ادویه با غسل بسیر  
 و استعمال کنند و پنجه کهنه در آن کنند تا از چرک پاک شود آنگاه دارو را  
 و در همه ثابت استعمال کنند **مهری که گوشت بر ویاند کندر غلزوت ایرسا**  
**هریکه و درم هر داسنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم**  
**سازند مهری دیگر که گوشت بر ویاند خون سپیا و شان غلزوت و عرق**  
**مساوی بکوبند و در آن ریزند و جراحات مرکبات که با او ورم و کسه**  
**قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد و علاج آن فصد با سیلیق**  
**باشد و تناول شربتی از تمر هندی یا آب انارین یا نقوع فواکه و اگر**  
**با کسه استخوان بود شما در جمل استعمال کنند و اگر با ورم باشد حوالی آن**

بعد از آنکه در آن روز  
 جبهه و هم در آن روز  
 با آنکه در آن روز  
 در آن روز

موعیر از ضرب

از بیق و یک

تبار اول قدم کن

و باز در بیخ ریح

کن و با ما اسرار

که ۲ کسر باشد

یک اجمک

بیخ بده یک لیج

تا حسرت

شود بنام ح الی

شریح کن قدم شود

یا خدش را از

کن قدم شود

کثیر و رواج ترک و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد مهم  
 بران نهند تا پند آرد **واجبات** عصب جراحی که بر عصب واقع شود اگر بطول  
 سلامت تر باشد و علاج آنست که از حیوان سرد آب سرد نگاه دارند  
 و آنرا بروغن زیت مالند و بیخند تا دو سه روز بگذرد و از حد  
 ورم ایمن شوند بعد از آن قرفیون و زیت و شمع مهم سازند و بنهند  
 و اگر متورم شده باشد فلقه پسی کیدرم تریاج نیدرم تو بال  
 قنه چندم قشور کندر هشت درم زفت سی درم بایک رطل سرکه  
 سخی کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیک سنگین مهم سازند  
 و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا یکار بنهند و اگر آن جراحت  
 موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا دماغ متبأذی نشود و بر  
 دماغ کنند و فوات را بروغن بفته و پیه مرغ و مغز ساق کاه و با  
 و اگر بر سر جراحی واقع شود و نبوی غشا و دماغ رسد علاج  
 که صوفه بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بگذرانند تا از  
 ورم ایمن شود و بعد از آن در و رات استعمال کنند **جراحات**  
 جراحی که بر شریان و ورید واقع شود علاج آنست که فرقه بیه  
 و کلاب بیالایند و در جراحات کنند و اطراف جراحات میزد  
 قویه طلا کنند و از بسوزانند و بخل نخر آتش آن نیشاند و بسازند  
 خوبانند

در آن روز  
 در آن روز  
 در آن روز  
 در آن روز

و شیمی شوم  
 سو کرد و قوی و زینق مل فقه



بوق حک و کف  
 ملح قلیان شکر  
 ۱۸ از این بوق را  
 با ده کم الفاسکی  
 کرده و در لینه  
 نصف روز آشی  
 داده کف شده  
 ۱۸ از این کم با  
 دو نیم دارق  
 و ده عبد کفی  
 کرده و در کالیته  
 می دم می کشید  
 داده و زوب  
 باید کرده عبد  
 زوب شود یک  
 برده می زن

اولاً فصد و یمن طبیعت کنند و غصو را محکم ببندند و اگر از سینه خار  
 پیدا شود بکشایند و آب گرم بر آن ریزند و عصایه به سرکه و کلاب  
 کنند و بر آن نهند و ببندند و چون دوسه روزی بگذرد و ورم نباشد  
 مغاث و مورد و کل ارمنی و آقا قیا بر آن طلا کنند و اغذیه لزج  
 مثل بهر پسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر و رمی باشد صندل  
 و آب کاشنی و آب کشیره طلا کنند و به ببندند و اگر از آن خون آید  
 و در خون سپاوشان بکوبند و بر آن افشانند و اگر استخوان پاره  
 شده باشد و از گوشت جدا شده بیرون آرند و اگر متصل بگوشت  
 باشد نیک باز جای نهند و به ببندند و معالجات جراحی که می آید  
 خلق است که مفصل از جای خود بیرون آید و علامت آنست  
 که مفصل از بهیات خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند  
 کرد و علاج آنست که مفصل را برفق با جای خود برند و بعد از آن  
 تسکین وجع و از آنکه ورم کنند و می آنست که مفصل از جای خود برود  
 اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان  
 کرد و بهین المیت که عارض عظم شود بی آنکه تفوق اتصال جاد  
 شود و علاج همه آنست که عضو را برفق بمانند و اگر از جای رفته  
 باشد باز جای نهند و مورد و مغاث و خطی سحق کنند و باز در آن

کز قوی  
 در زینت طرح  
 ان وقت بکسیر  
 دینه دفع از قوی  
 و باز زینت کز  
 و باز زینت کز  
 کدوب اس زینت  
 ان عرق را  
 نوله عیبی



و آب سرد تر کنند و بران نهند و اعضا را و را یک دگ کنند **نشوب**  
**و فصل** اگر پکان در عضوی رود آنرا بگلبتین پیرون آرند و صبر و  
و کند و مرد در آن کند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود پیرون تواند  
آورد و زراوند بدو صبح و عاشق و کند و روغن تی و عکاب بگلم در وقت  
و رانج بعضی یا مجموع با عسل کنند **سحج جلد** اگر بسبب ملاقات خیزد  
درشت و کشیدن ریمان پوست فرایند و با نهند قصد با سلیق کنند  
و فرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و مردان سنگ و کل را رنی با  
گلاب و روغن طلا کنند یا روغن کل مالند و مورد و کل سخن  
کنند و بران افشانند یا هر هم مردان سنگ و اسفیداج بار و روغن کل  
مالند و مورد و کل سخن کنند و بران افشانند یا هر هم مردان سنگ  
و بنفشه و سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند و اگر مسیعی  
حاد در چالپین و عانه و اطراف انشین سحج واقع شود روغن خا  
دران مالند و اسفیداج و مردان سنگ و ورق کل دید و بنفشه  
بگویند و بران افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از  
که شست و شیرینی احتراز نمایند **وق** اعضا عضوی که با تش بسوزد  
علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و فرقه  
کشان بگلاب تر کنند و بران اندازند و عدد سن بچشانند و بنا



و بران طلا کنند یا کل ارمنی با سرکه و کلاب یا اسفندلیج و مردانک  
 سرکه مالند و اگر بلبکم روغن کرم سوخته شود پیش ازان که آبله  
 کند آب زیتون شور کرده و خاکستر و کلاب سرد کنند و بران  
<sup>کند</sup> و اگر آبله کند مرم اسفندلیج یا پوره مالند یا پست جو با سفید  
 تخم مرغ و اگر عضو بواسطه بلا در بسوزد آب خیار که با شیره  
 تخم تورک یا سفینین تناول کنند و اغذیه حارقه و کدو و اسفنج  
 خورند و آن موضع را حامت کنند و مرم خل طلا کنند و اگر بسبب  
 ملاقات آفتاب بسوزد مرم خل و مرم کافور مالند **داطراف سبب**  
 برودت سرمای سخت که بعضو رسد پوست سخت کند و مسام بند  
 و حرارت و دم و بخارات محقق گرداند و موجب تعفن اعضا  
 پس اگر سپر ما برسد و عضو متورم نشود اعضا به پوستین و  
 نم گرم کنند و بجام گرم روند و خود را بغایت گرم کردند  
 و نخود آب یا گلب و تیهو و کفتک با شیره خشکدانه و توایل خورند  
 یا اگر عضو متورم گردد با بونه و شبت و گندم و اکلیل الک و سیوس  
 و تمام و شلغم و کرن و شیخ و مرزنجوش و بزرک و برنجاسف و حبه  
 بچوشاند و عضو متورم دران نهند و اگر سیاه یا سبز شود بیشتر  
 عیق بزند و در آب گرم نهند تا خون ازان روان شود و بعد

علاج کرم مزه

اگر آفتاب برش در بند

قول یا آب کاهو

ب بند بان

شلغم را بجز بجز

در آب ز قیل صندل

در مضمضه با کوه کند

کل اسفندلیج که دکلاب

طلا کند و بعد از شش روز

بب کرم و سرکه کشند و اگر سختی

سوزد چنانکه نزدیک باشد که انگشتها  
 بپوشد اطراف معلق در کرب در روغن  
 بنهند تا آنگاه که متعفن شده باشد  
 بنهند تا آنگاه که دوباره رنگ  
 بپوشد اطراف معلق در کرب در روغن  
 در واقع خلی و بخاری بکنند  
 باراد غنی بنهند در آن  
 آینه و بعد ازان

بعلاج قرچه مشغول شوند **اشفاق اصلع** سبب بزرگ شدن و خاریدن  
 انگشتان احقان فضلات و نجارات بود بواسطه برودت هوا  
 علاج آنست که کلمند و سبچین بروزی تناول کنند و کلمه **هوسوسا**  
 و سلق بخوشانند و انگشتهای آن بشویند و با بونه و اکلیل الملک  
 و شلغم و کرنب و عدس و انجیر بخوشانند و انگشتان در آن نهند  
 یا انجیر در شراب بخوشانند و قها سازند و اگر رنگ انگشتان تیره  
 شود و بیشتر برزند تا خون بیاید و عدس و رزیت بخوشانند و طلا  
 کنند **اکله** تعفن و قسادی بود که در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف  
 روح حیوانی یا آنستکه مانع آن شود یا بسبب هموم یا اورامی **تعب**  
 که ماده آن سمی باشد پس اگر پند که رنگ عضو متغیر میشود و ضایع  
 او زایل میشود ابتدا تعفن باشد آنرا بغوغل و آقا قیا و ورق  
 و کل از منی و ضدل در سر که طلا کنند و فصد عرق کنند که در بر  
 آن عضو باشد یا حجامت و ارسال عاق کنند و اگر تا بیستان  
 بود در مواضع بارده ساکن شوند و خیار کد و برکت **تعب**  
 خود بینند و کاه و کاسنی و خیار کد و تناول کنند و غلات  
 تعفن آنست که عضو سیاه شود و **مستخرجی** کردد آنزمان **ادویه**  
 اکاله استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل گردد و پاک شود **انزما**

عالمندو

رهی که گوشت رو باید استعمال کنند و اگر تعفن زایل نکند و دروزی  
 شود و باغ کنند و اگر بر هیچ معالجه نباشد آن عضو قطع کنند تا  
 دیگر اعضا سالم ماند **باب پنجم در جذام و امراض جلده** جذام علی بن  
 و میری است از ائمه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرموده که فر من الجذوم كما تغیر من الاسب و این مرض را در اول  
 نیز گویند و آن از غلبه و کثرت و احراق سودا حادث شود و  
 مزاج و بیانات شکل و اعضا را متغیر گرداند و باشد که فساد آن  
 رسد که اعضا را فرو ریزاند و باشد که متقح شود و این علت  
 چون مستحکم شود بر آن ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت  
 حرارت مفرطه و سور المزاج کبد باشد و سبب مادگی آن غده  
 سوداوی بود علامت ابتداء جذام حره لون بدن بود **تحصین**  
 و مایل سیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بخت صوت و بارگی  
 موی و ریختن آن و تن عرق و خبث نفس و خوابهای ناپایه و قوی  
 شدن لبها و ظهور غدد در اعضا و ترکیدن ناخن بود علاج آن  
 در ابتدا قصد و داجس و الکلین و رک پس کوش بکند و خون  
 بسیار بیرون کند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلای از نیل  
 و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک سه درم

تناول کنند و غذا نخورد و بنوشد بشیره مغز بادام و استنخاخ  
خورند و بعد از نفع تام بمطبوخ بلبله یا تربد و اقیتمون یا مطبوخ  
بلبله یا تربد و اقیتمون یا مطبوخ غار یقون یا ایاره و شتم الحنظل  
ملین کنند و بعد از هفتبه که از تنقیه بگذرد مار الجین یا این بنفوس یا  
بلبله سیاه و کابلی هر یک پنجم غار یقون سدرم بسفنج و اقیتمون و  
اسطوخودوس و کاکوزبان هر یک چار درم نمک نفی و سنک  
لاچورد هر یک درم و نیم بکنند و سه درم ازان شربتی باشد و بعد از  
تنقیه مکررا بحمام روند و با بونه و شبت و بنفشه و اکلیل الکلی <sup>یا کبک</sup>  
و اندام بدان می شویند و روغن بنفشه و کدو و بادام میمالند و نیم  
روباه و خرس و ربط و مرغ و مغز ساق کاه و نیر مفید بود و اغذیه  
مربطه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاپچه و شیر و ماهی تازه خورند  
و حسوا از نشایسته و قند و روغن بادام نیز مناسب <sup>اقند</sup> قند و تربد  
فاروق و ترباق اربعه اجان تناول کنند و گوشت اقمی و خمری  
در آن اقمی مرده باشد و شیر بز که جوان و سرخ بود <sup>اقند</sup> غلظت مفید  
و از بقول گله شنی و خیار مناسب بود و در مواضع حاره رطبه کن  
سازند و از جماع و مسکن بارده یا بسپه احتراز کنند اما چون <sup>علت</sup> برین  
مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و قی <sup>تنقیه</sup>

دو نوبت و بدن را بدین دو یه طلا کنند که بریت قسط هر یک <sup>در</sup> <sup>روز</sup>  
 ورق صنوبر بر حسب الغار هر یک پست درم بگویند و بآب و روغن  
 طلا کنند نوعی دیگر از وی سوخته موزج یا نیکه سیاه سوخته بلبله مشاوی  
 بگویند و با سرکه طلا کنند و علامت بزهر آن باشد که بسوی از بدن  
 جدا شود **برص** سفیدی بود که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوه  
 مغیره و غلبه بلغم و سور المزاج بار که آن عضو را حادث شود  
 سفید بود و آن موضع از دیگر بشیره فرو تر بود و اگر سوزن  
 فرو برند بجای خون رطوبتی بیرون آید سفید علاج آن هر روز  
 جلای از اینسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و کلنگین تناول  
 کنند و غذا نخورد آب یا تو ابل خورند و بعد از بیخ استغراق بلغم تکب  
 ایاره کنند یا این حب صیر اسقوطی مشغالی ترب سفید یا بی زهره  
 ایاره فیتوا هر یک در می شخم الخنظل مقل مصطکی هر یک <sup>لا</sup> <sup>اکی</sup> و نیم حب  
 ایسل نیم درم مجموع بگویند و بآب کرفس بپوشند و حب سازند  
 و بعد از آنکه فرو برند شربت کرم از شکر بیاشامند و بعد از  
 تنقیه اطریفل کپه و مشرو و دبطوس پس تناول کنند و زرنج طاشق  
 و فودل و شونیز و بوره و شیطخ و کبریت و پوست کج کبر و عاقر قرقا  
 و کندش یا سرکه طلا کنند و زفت و نغض سفید و فرفی سیاه و سفید

علامت آن باشد  
 که نرم و براق  
 و سفید بود و بوی  
 که بر آن رسته و  
 گوشت آن مرم

دانشی علی نغلی ص

میونج و تخم ترب و بصل الفار نیز مفید بود یا ادویه مفترحه مثل ذراغ  
و غسل با دور و تانفیا و تخم ترب و سرکین کبوتر و ما ذریون با سرکه  
طلا کنند و اگر مفید نیفتد آب باز و طلا کنند پس آب نراج بعد از آن  
احدید و سرد آب پوست انار بخوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زایل  
یاد و ناس و نیل و خبث حدید و زرد آب پوست انار بخوشانند هر یک  
دری و بوره و کبریت و دردی ضرر هر یک جاردرم با سرکه طلا کنند  
**بشق ایض** سفید بیست و سبب آن رطوبتی است محترق که طبیعت آنرا  
دفع کند و بیق زود زایل شود بخلاف برص و علامت او آنست که سینه  
سفید و براق نباشد و باندام راست بود و چون سوزن در او فرو  
نخون بر آید و موی آن موضع سپیاه بود و اکثر شکل او مدور بود  
او هر روز جلای از رازیانه و بالنگو و کلقتن تناول کنند و بعد از آن  
اسهال طبیعت مطبوع ترب و غاریقون کنند و تمی کردن نیز مفید بود  
و بعد از شقیه ادویه که در برص ذکر رفت طلا کنند و اگر بجزئی  
درشت بماند و بعد از آن شحم الحنظل و قشور یون با ریک طلا کنند  
مفید بود **بشق اسود** نشانه های سپیاه باشند که در بدن نفا می شود  
بسبب صفراء محترقه و این مقدمه جذام باشد و علامت آنست که  
چون بماند چیزی همچون سیوس از آن جدا شود و رنگ آن مانع گشت

علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلین طبیعت بمطبوخ افیمون و جب آن  
 موم بکنند و ترتیب بدن کنند و پوست بچ کبر و حمله و خریق پسیاه و  
 شیطخ و زجاج و کبریت و زرنج طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر روی <sup>افتد</sup>  
 و مایل باشد بسیار بی و آن بسبب سودا و حرارت اخلاط بود علما  
 آن فصد یا سلیق کنند و تلین طبیعت بمطبوخ افیمون و غار افیمون  
 و جب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جوجیه و قسط و بوره و فلفل  
 و بادام تلخ بآب معصف طلا کنند یا بچ نی و تخم ترب و جوجیه هر یک  
 درمی بکنند شش سردرم بگویند و با سرکه طلا کنند یا آرد با قلی و <sup>عدس</sup>  
 و پوست تخم مرغ و شیخ سوخته و اشنان بگویند و آب کرم طلا  
 کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و پنچ سوپن هر یک  
 سه درم تخم ترب پنجم درم بگویند و با سرکه طلا کنند و شبی را کنند  
 و روزی دیگر بآبی که در سوپن و پرسیا و شان جوشانیده <sup>باشند</sup>  
 بشویند و زینق بکنند و بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند  
**خیلان و برش و نمش** خیلان خالهای پسیاه باشد و برش نقطهها  
 خرد پسیاه بود که بر روی افتد و نمش خیطانی قطعه سیاه مستدیر  
 و گاه باشد که همچون کلف پهن باشد **سبب** خال دم محترق باشد  
 که از فوئات عروق پرون آید و محبت پس شود و **سبب** برش و  
 نمش م سودایی بود علاج آن فصد و اسهال طبیعت بود

در کفتم

و بعد از تنقیه بادویه که ذکر رفت طلا کنند و اگر حال بادویه  
 نشود سوزنی در روز نهد تا خون پیرون آید و نمک سرکه  
 بشویند و بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند **باوشنام**  
 باشد قبیح بنیه بلون مخدوم که در روی ظاهر شود بسبب احتباس  
 بخارات که از دم متصاعد گردد علاج آن فصد کنند و ارسال  
 علق و تبین طبیعت مطبوخ بلیمه و تربد و انرا بآب کرم و سیسوی  
 بشویند و اگر فرمن باشد بجا یون طلا کنند و بآب کرم و سیسوی  
 بشویند و آب سرد ترسانند و از مسکن بارده احتراز نمایند  
**آثار قروح و آبله** اثری که بر بدن از قرحه و آبله مانند مرده استکس  
 کل پیورده و آرد نخود و برنج و چغنی و استخوان پوسیده  
 قسط و تخم فربزه بآب با قلا طلا کنند اما خضرة و سپاهی که نسبت  
 بار که وزمه کاد و سقطه حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند  
 طلا کنند  
 فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا بآب بوره بشویند  
 و علق انباط طلا کنند و اگر خون در زیر پوسته شود بشکافند  
 خون پیرون کنند پس بوره طلا کنند اما و ششم که بنیل و مدامثال  
 آن کرده باشند و خواهند که زایل شود بآب کرم و سیسوی  
 بوره بسیار مالند و علق بطم با عسل طلا کنند و بنفقه بگذرانند  
 پس بآب کرم و نمک سرکه بشویند و باز بهمان طلا کنند و نمک سرکه

یا مرسند و سنج  
 بار که وزمه کاد  
 طلا کنند

تا خون از آن بیاید  
 سوزن در آن ببرد  
 آلو بام که طلا کنند  
 با بوره و کندش وضع  
 م





ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بحار الجین و کثرت  
استقام و تدبیر بر و عن غشته و کدو و پیه مرغ و مغز ساق کاه و کند و از  
اغذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند و درین مرض ایهام ننمایند  
که بخند ام نکشد **باب ششم در امر ای که تعلق بموی دارد** قرآز سبوی  
باشد که در سرداوت شود سبب بخارات که از مواد بلغمی باسودا  
متصاعه کردد علاج آن تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه  
سرباب خطمی سفید و برک جعفر زوآرد یا قلا و ورق کبجد و اندک  
پوره بشویند یا سرتراشند و بروغن کل و اندک سرکه بجانند یا  
زهره گاه و وطن قیولیا یا سرکه طلا کنند **در الثعلب** علی است  
که موی بریزد و اگر پوست نیر یا موی جدا شود آنرا در الحی کوبیند  
و حدوث آن از فاده رویه باشند که در ضایع شود استقرار گیرد  
و از موی غذا منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامت آن  
حمه لون و عظم و سرعت نبض و غلط قاروره بود علاج آن فصد  
کنند و شراب عناب بر لایب نارین تناول کنند و موضع را با آب  
زوفار تر بخرقه درشت بمانند یا بیاز عنصل و سیر خردل بکوبند  
یا سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت آن غلاط غلیظه  
بلغم بود علاج تنقیه بدن بحب قوقایا و مطبوخ ترید و غار یقون کنند

و غرّه نخردل و کینجین غصلی مفید بود و موضع را بجمه الحضره پوست  
 سوخته و بیاز غصل و بادام تلخ و حبه البان طلا کنند و اگر از ماده  
 سودایی بود همین طبیعت کنند بمطبوخ ایتمون و اسطوخودوس  
 و موضع را بسیر و پیاز مالند و کبریت زرد و خردل و فرقیون و سبزه  
 و خاکستر سم بز و برنج سف سوخته باروغن زیتق و نار دین طلا کنند  
 و اگر ماده صفا بود علامت آن صفة موضع و پوست و قش  
 جلد آن و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج هر روز موضع با آب  
 سلق و برگ پد و سیوسیس بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند  
 با سقونیا یا مطبوخ بایله باشلهه و فستین و بعد از تنقیه موضع خرقه  
 درشت مالند تا سبخ شود و پیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا  
 شیخ سوخته و حفض و جو سوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زیتق  
 مالند و اگر پشه و خیس و کرک با سرکه بسایند و طلا کنند یا  
 سرکس در آن موضع مالند تا موی برویاند و در الحیه را  
 همین علاج بود و در آن تهین بروغن نبشته و کد و مناسب بود  
 اما اگر ریختن موی بسبب ضیق مسام بود روغن استعمال بکنند  
 و بوره و زهره کا و و کچک و شیخ سوخته و قیصوم سوخته مالند  
 یا جنین و پیسته فرما و و سسه مجموع سوخته باز زیتق طلا کنند **انتشار**  
 باروغن زیتق

گاه باشد که موی بسبب قلت غذا و نقصان بخار و خانی بریزد و خجسته  
 در تقابست و غسل و دق و علامات آن بعد از سبب محله و متعاسا  
 اراض بود و علاج آن تناول اغذیه جیده الکی موس کثیره غذا بود و استعمال  
 و شستن موی بخلط و برک پید و در شک و تدبیرین بروغن بنفشه  
 و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه پس و کثافت جلد علامت آن  
 جعودت و غلط شعر بود و موی را بقوت بر توان کند علاج آن  
 مداومت حمام و تدبیرین بروغن بادام و بابونه کنند و با وام سوخته  
 و شیخ سوخته بازیت بیا میرند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت  
 بود علامت آن وقت و سرعت انتشار بود و چون موی بگیرند  
 بی آنکه قوت کنند جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و در کک  
 موضع بخرقهای درشت و بعد از دکل بر نخاستف و شیخ و بادام  
 تخم بسوزانند و باز بره کاه و بوره طلا کنند و اغذیه و رطبه و  
 لبنیات احتراز کنند و توایل در طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و  
 سعت مسام موی بریزد زیرا که بخاری که ماده مویست متفرق  
 شود علاج استعمال روغن آمله و مورد و هلیله و ماز و باشد  
 تا جلد را کثیف گردانند **صلح** آنست که موی سبز ایل شود و آن اگر  
 در پیری بود علاج پذیر نبود و اگر در جوانی عیاش بود اسباب

۲۱۰۱  
 سده بیست و یک  
 ۲۳۰۱  
 سده بیست و سه  
 ۲۵۰۱  
 سده بیست و پنج  
 ۱۰۰۰  
 ۹۹۹۹  
 ۹۹۹۸  
 ۱۰۱  
 سده بیست و یک  
 ۲۵۰۱  
 سده بیست و سه  
 ۲۷۰۱  
 سده بیست و پنج  
 ۱۰۱  
 سده بیست و یک  
 ۹۰۰۰  
 ۶۹۹۲  
 شش هزار و نه صد و بیست و دو

علاج  
 قلیلی  
 زده بالیه  
 شنجرف و لالریج  
 وز طر منوع بود  
 بعضی بنیان لاک بود

۲۱۰۰  
 شش هزار و صد  
 ۵۰۰۰  
 پنج هزار و صد

بوی الالمی

زاد...

زاد...

زاد...

زاد...

زاد...

زاد...

زاد...

زاد...

و علاج آن بجان بود که ذکر رفت **شیب** سفید شدن موی بسبب  
حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود  
اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم و هر هفته قی کنند  
و از اغذیه بلغمی اجتناب کنند و قلیا را متوبله و گوشت زربینه و کبک و تیو  
و کبوتر و کفنگ و کوشتهای شکاری مفید بود و اجیان اطریفل و بلبله  
فرباتناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود و خضابات استعمال  
کنند **تشفیق شعرا** اگر موی شکافه شود بسبب پوست کثرت جام مفید بود  
و روغن نجف و کدو و لعاب بکوه و بیدانه و مور و رشک طلا کنند و اگر  
با قراط باشد تنقیه بدن از سودا باید کرد **باب مفتم در آنچه تعلق بزینت**  
و حفظ شوکر خواهد که موی دراز شود پورق کجند و کدو بشویند  
و روغن مورد و روغن غار بالند و مورد و کل و آله بکوبند و بر  
موی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا دیر بر آید حیا لعاب  
وجه الحضا و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع مالند یا  
نالیه یا پیه کرک و خرس و شونیز سوخته مالند و اگر خواهد که موی  
برعانه و بغل بر نیاید بخون سلخات یا بنوع یا خایه مورچه طلا کنند یا  
افیون مرچ و آب کابو مالند و اگر خواهد که بی استره موی سبزند  
آبک سفید آب نروده رطلی زینج و خاکستر زهر یک پست درم

ان وقت آن  
ببین تا سد دفع  
ان وقت آن  
جای کثرت شود  
مقتی را اینج  
زینج بیده و زینج  
را تسعید کن  
زینج قرص شود  
انما از زینج  
اول با سبب و نملک  
سحق کن و تسعید کن  
ان وقت آن مقتی  
را این زینج  
و تسعید کن  
این را بقی از نملک بود

و همین مقتی  
لاجر کو که در زارده  
۳ رطل و ۳  
لنجرف و سدر  
سحق کن و از آن  
ببین مقتی با این  
لنجرف و سدر

کل خطی ده درم بکنند و باب کرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه <sup>طلا</sup>  
 و بعد از آن موضع را بروغن گل مالند یا آنکه پانزده درم وزینج  
 سه درم بشیره چونیک سخن کنند و طلا کنند و بعد از آن باب با قلا  
 بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود در دستک ده درم مازو  
 و آمله هر یک پنجم بکنند و باب مورد طلا کنند یا حله و آمله  
 و ورق سرو و کزمانج بکنند و بر موی مالند و اگر خواهند که موی  
 باریک نشود جو و با قلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه  
 شود و سه جمل درم خا پنجم بسیارند و بروغن جرب کنند و  
 باب کرم بپوشند و بگذارند تا خیر بر آید و شب بر موی مالند  
 و با مالدی باب مورد بشویند نوعی دیگر شقایق و کل با قلا سخن کنند  
 و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت میسایند تا ده روز  
 بگذرد و بعد از آن در موی مالند نوعی دیگر لادن پنجم در دستک  
 روغن مورد اندازند و شبان روزی بگذارند پس آتش نرم بچویند  
 و میوی مالند نوعی دیگر بهار جوز و مقل پیود بسیارند و باروغن  
 زیت در موی مالند نوعی دیگر جوز سرو در سر که خویسایند <sup>دوازده</sup>  
 درم مازو در زیت خویسایند و پیرسپایشان و شب میانی و آفتاب  
 و آنکه هر یک شش درم مس سوخته جوز تر هر یک ده درم بکنند و باب  
 پوستند

باروم

و روغن بشیره  
 بر سر آن کنند

در کسند

بیشند و بالند و اگر موی جان نماید که چرک گشت و دستار و کلاه چرب  
 یعنی عادت باید کرد و بعد از قی اطریقل تناول کند و سرآب یا  
 آب نمک و یوره بشویند یا سوپس و نوشادریا مورد و بلوط  
 و جوز سر و در آب بجوشانند و سردان بشویند **حفظ بشره** اگر خواهند  
 که روی پاک سفید گردد هر باید اسکنجین با شراب سیب شامی  
 با کلاب تناول کنند و کوشتهای سبک با بیاز خوردند و از اغذیه  
 غلیظه و خایفه احتراز نمایند و آرد با قلا و نخود و جود و ترمس و مغز  
 بادام تلخ بهر یک در دم و کثیرا پنجه رم بگویند و بشیر بشیر شدند  
 و در روی مالند یا پنخنی و تخم خربزه و پوست عدیس و اشنان  
 در اندرون خیار کرده و پیورده متساوی بگویند و آب **طللا**  
 کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود کوشته بره و شیرین  
 و بیاز و سپیر و جوز و امثال آن تناول کنند و بحام روید و  
 آب گرم بالند و اسفیداج رصاص و کله ر روی بالند **فساد لون**  
 اگر بسبب فساد مزاج طحال یا کبد باشند علامت آن ضعف اعضا **این م**  
 بود و علاج آن تقویت آن عضو باشد و اگر بسبب غلبه فضلات  
 بود همچون یرقان علاج آن کفنه شد و اگر بسبب کثرت تناول  
 چیززی بود که موجب فساد لون باشند چنانچه از کثرت **کثرت**





باید که هر روز دوسه دانه انجیر خشک بخورد و مشرد و بطوس و تریاق  
 اربعه و تریاق کبیر با خود داشته باشد و اچیان خورد و همه مردم  
 باید که تا چیزی نشناسند نخورند و در دست بگیرند و در زیر درخت  
 بزرگ و میان گیاه و نزد یک آشیان لعلق و کلان نخسپند و در آب  
 و چرنمای روان مثل روغن و غسل و دوشاب و سرکه و شربت  
 کنند پس بخورند و بدانند که هر یک با کیفیت بود یا کمال بود یا بجز  
 کیفیت بود همچون رنجار یا مسخن و مله ب همچون فریون یا مخدو  
 میرد همچون افیون یا مسد و همچون مرد اسنگ و آنچه بجز بر تاثیر  
 کند همچون پیش و مرارات بود و باید که کسی را که زهر دهند مطلقا  
 خواب نکند و فی کند و معده را پاک کند و شیر و نمک بخورد  
 سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج کند و بسوی قی و  
 دهن توان دانست و استدل لال کرد و اگر بعینه معلوم نشود که  
 در معده و امعاء خرقه و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد  
 دلیل است که زهر حار بوده قی کند و روغن کل و بنفشه و نقوع  
 فواکه و لعاب بنکو و شیر و روغن بادام و روغن کاه و قوس  
 کافور هر کدام باشد برف سرد کنند و بیاشامند و خیار و کاه  
 و خیار کدو و شفا لونه خورند و صندل و کافور و کلاب بر جگر

بنویندم

و باید که رالمه زهر داد و شسته  
قوی از نکه

ترياق طين مخموم جب الغار و طين مخموم بهر يك سه درم و ايرسا <sup>دو درم</sup>  
بگو بند و بزريت بسهند و مثقالی ازان بخورند و اين حقنه بكار <sup>دارد</sup>  
**صفت** نفثه و نيلو فر بهر يك سه درم غناب سه عد و پستان پست  
سوس جو نیم کوفته هر يك کفی روغن نفثه پست درم و اگر جانچه  
سبات و ثقل وجود اعضا و زبان محسوس شود بداند که تر  
بارد بوده شراب کهنه با سير و سداب <sup>گرفته</sup> بياشامند و ترياق <sup>اربع</sup>  
يا مژده طلوس مثقالی بخورند يا فودنه و فلفل و عاقر قرحا و  
قرونا و قسط و سداب بهر يك درمی حلیت جا درم بگو بند و  
يعسل بسهند و مثقالی بخورند و ادويه که با سوم مقامت  
کند شکوفه با قلی و ابل و برنجاسف و گوشت راسو خشک کرده  
و سکن خرکوش و تخم شلغم و پرسیاوشان و جباری و دارچینی و  
مغز کوش و آب و ورق سیب و کل ارمني و بدانکه زهر يا معدنی  
بود همچون زینق و مرداسنگ و اسفیناج و زنجفر و مرک موش و زنجار  
و براده آهن و زرنج و آبگه مزاج و شب يا حیوانی بود همچون  
ذرا لنج و ارنب نحی و مرغ و ضفدع و زهره افعی و بلنگه و تها  
سرد و شوار مخموم يا بانی بود پیش و قرون پسنبل و الیان <sup>عادت</sup>  
و از ریون و سقمونیا و بلاد و قرز بهره و پوست برنج و ترب

دو درم

زرد و سیاه و غاریقون سیاه و افیون و پنجهوز ماشل و شوکران  
 و کاکاؤ و کندش و مغز بادام کبرفته معدنیات زیق اینجه مصعد باشند  
 قائل بود و از شرب آن در شکم و امعاء و اسهال دم و ثقل زبان حاصل  
 شود علاج آنست که تخم شیش و ترب بچوشانند و با اندکی بوره  
 عسل بیاشامند و قی کنند مکر را و اگر با آن سوج باشند سفوف طین  
 باروغن و کل و شیر داغ کرده بخورند اما زیق تا کشته قائل نباشند  
 لیکن در شکم آرد علاج آن قی و شیر آب کهنه باشند و اگر زیق در  
 گوش کسی ریزد موجب تشنج و اختلال عقل و وجع شدید بود  
 و تدبیر آنست که بیک پای بایستد و سر را میل دهد و بر مچوبه و  
 گرم در گوش جکانه و بکندش عطسه آرد و اگر بدینها پیرون  
 میلی از رصاص در گوش کنند و میکردا اند تا بدان متعلق  
 شود و پیرون آید ز جعفر و شک مرگ موش بود و اعراض آن  
 همچون اعراض زیق مصعد بود علاجش همان مرد استک از شرب  
 آن قولنج و عسر بول و ثقل زبان و معده و امعاء و ورم بدن  
 حادث شود علاج تخم کرفس و شیش بهر یک دو درم بچوشانند  
 و بوره نیم درم و عسل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکر  
 قی کنند و جوارش سفر جلی و قلاقلی و شیر یارن و زنجبیل پرورده  
 مهمل

افراطی

در بخش شکم و روده

بر کدام باشد بخورد غذا سفید بواج جرب بگوشت بزغاله خورد و  
 آن اسهال و ادرار بول بود اما چسبن نوعی از شکب کج باشد و اثر  
 آن خنق و قویج حادث شود مار العسل و لعاب نکبو و بیدانه تناول  
 کنند و اگر طبیعت محبتس باشد سقویا نیم گرم باده درم شکر پاشانند  
اسفید بواج از شراب آن فواق و سعال و درد معده و خشکی دهن  
 و تدمراق و استرخار اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد  
 و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن بطسح شبت قی کنند و اسفید بواج  
 یا مار العسل تناول کنند یا تخم کرفس و اینسون بخوشانند و بیاشانند  
 یا کجند پاره بخورند و شراب بر باله آن بیاشانند و اگر مفید نیست  
 حقه بکنند زنجار و زریج از خوردن آن پچیدن شکم و قروح امعا  
 شود نوره از ایتک وجع معده و خشکی دهن و غیر بول و اسهال  
 دم و خنق و غشی و برودت اطراف حادث شود و اگر بول  
 کنند ایتک یا بول پرون آید علاج مجموع بزرگ و جرجیره و خجاری بخوشانند  
 و با عسل پاشانند و قی کنند و شیر و لعاب بزرگ و دور شک  
 خوردن و مرقهای جرب با خجاری میخورند براده آهن از خوردن  
 و لبب آن درد شکم و صداع و خشکی دهن حادث شود علاج چسپو چتر  
 و شیر و روغن خوردن و روغن کل و بنفشه با سرکه آمالند و اگر

طبیعت

طبیعت

طبیعت قبض باشند بفرقات مسهل دهند نواج و سبب از شرب آن  
 سعال شدید حادث شود علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن  
 و صومالی جرب بود بنیانات پیش بدترین زهر است و از شرب  
 آن ورم لب و زبان و دوار و غشیش حادث شود علاج آن تخم شلغم  
 بچوشاند و با روغن کهنه بیاشامند و مکرر قی کنند و بعد از آن  
 تریاق کبیر و مشرود و یطو پس خورند و فاذا زهر بسیار بندد و با آنکه  
 مشک خورند و تریاق پیش پنج کبیر است قرون سبب از شرب آن  
 سواد زبان و اعراض سرسام و بول دم حادث شود علاج  
 آن قی کنند و قرص کافور با کلاب و دوع بخورند و آب خیار  
 با شیره جو و لعاب بنگو خورند و روغن بادام نیز برف سرد  
 کنند و ماست ترش نیز مفید بود فیسون از آن اسهال مفراط  
 کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود علاج قی کنند  
 و روغن و مسکه خورند و استعمال معالجات قرون کنند تیوعا  
 تیوع باقی بود که آنرا شیری یا شده همچون شیر انجیر همچون بچینند  
 از وظا هر شود و از تیوعا آنچه مشهور است بعفت است شیرم  
 ما زریون عشر لاغیه عمر طینش ما جود انه خمس اوراق و ازین البان اگر  
 قدری تناول کنند اسهال مفراط پیدا شود و تدبیر آنست که در ابتدا شرب

سبب

روغن و شیر و مسکه خورند و بعد از آن قابضات مثل قرص طباشیر و پسته  
و قرص کبریا بارب به و سیب بدهند و گویند دو درم شیر شرم قاتل باشد  
و در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت و سه درم شیر عشر قابل  
باشد و شارب آن نادر خلاص شود دو درم از آن قاتل باشد  
و کثیر غایله آن بروغ و برف کنند و رب سیب به و ریاس تنا و ل کنند  
از ریون دو درم قابل باشد و از شرب آن قی و اسهال دم و لذغ احتیاج  
فوق و الم جمیع بدن حادث شود علاج آنست که شیر و روغن بسیار  
خورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر یا مترو و مطو پس یا تریاق اربعه  
یا طین محتمم تنا و ل کنند و بعد از سکون قی و اسهال آب کاشنی یا کبیر  
خورند و غذ از رشک قلی خور دست بسیار از آن مملک باشد  
و اندک از آن موجب کرب و لیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن می  
قی کنند و بعد از آن لعاب تنکو و بیدانه و عور رشک باروغن کتل  
کنند و پنجه گشت بچوشانند و بیاشامند و شیرینها و جو پها خورند طوی  
حلبه مفید افتد بلادر اگر چه بعضی مردم میخورند و مضرت نمی یابند لیکن  
بعضی را التهاب و حرقت فم معده و لذغ امعا و بشور و آبها در بدن  
و لب حادث شود و گویند فاد زهر آن مؤخوز است علاج  
کبر و روغن کبیر و آب کرم قی کنند و بعد از آن شیر و جوبار و روغن مادام

بخورند و بنوماشن ناکند و واسفناخ و مغز بادام تناول کنند و رو  
 بنفشه درین بخانند و نقوع فواکه و آب انار <sup>میخورد</sup> زیاده نشاند و در آب سرد  
 نشیند کنند شرب آن موجب غشیا و خنق بود و خریق سفید و غار سیاه  
 موجب تشنج و عرق سرد بود و خریق سیاه موجب اسهال و خنق و وقت  
 زبان و جشا و نفخ بسیار بود و ترید زرد و سیاه نیرجین بود علاج  
 مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال را بر یوبات و اقربان  
 بارده علاج کنند لبوب زکمه از تناول مغزهای کره که کره مثل منغز  
 و فندق و فستق غشیا و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد  
 از آن تناول موضات ایون موجب سبابت و کزاز و خدر بود  
 و در او روفواق و ثقل زبان و تاریکی چشم از آن حادث شود و  
 دو درم قابل بود بخصیص که با شرب خورند علاج قی کنند و جند  
 و حلیت و فلفل و ابل متساوی بکنند و در مشقال با شرب  
 ریحانی یا شرب کهنه بخورند و بدن را بروغن قسط و نار دین  
 بمانند و اگر طبعیت قبض باشد حقها بکار دارند چند پدستر اگر  
 کند شود زهر قابل باشد و از آن اعراض سرسام حادث شود  
 علاج آن قی باشد و بعد از آن تناول موضات مثل ترنج و لیمو  
 و دوغ کا و بایرف بزرابخره و غنصل ردی از تناول آن مغص

و تشنج و خفمان  
ص

ظلم روش برین

نملد و کوبد بیه و مقطر

را روی این زاج و

این کوبد و در پی غفلت

زاج و نملد قلابا

هفته صفت بعد

توی اب قویان

ایر شود و این

در کفر این

مک قلابا کوی

کوبد لا سنی

و کبابان را به  
 تا حل شود باشد  
 تقطیر کنی و ارزرا  
 تا حل شده دفع مقطر  
 تا تسخیر و تسویه  
 بده و آن مقطر که  
 از بی گرفتاری روغن  
 برین و باز تقطیر کنی  
 و باز مقطر را آنکه  
 و باز از زرافل مقطر  
 تا حل شده دفع ب تسویه  
 تسویه بده و باز مقطر را  
 روغن برین و باز تقطیر کنی و هم  
 چینی نام بچکد

و فوج معا و سعال حادث شود علاج قی کنند و بعد از آن شرب بنفشه  
 و خفاش و لعاب بهدانه و بنکوتناول کنند جوز مائل یکدم از آن  
 زهر باشد و اعراض آن دوار و سبات و سیکر و حمرة عین و عرق سرد  
 باشد علاج آن قی باب کرم و بوره و روغن کبجد و بعد از آن  
 شرب ریحانی تناول کنند و روغن زیت و نارون در بدن بیا کنند  
 پیروح اعراض او همچون اعراض جوز مائل باشد علاج آنست که بکند  
 که خواب رود و موی سرش بر میکند تا منتهی شود و روغن کبجد و  
 غسل و نمک باب کرم بیا شامند تا قی آید و روغن کل و سرکه در سر  
 مالند شوکران از شرب آن خاف و برد اطراف و ثقل بدن و تاری  
 چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شرب صرف با فلفل بیا شامند  
 و میعه و قد و مانا و انجدان نیز با شرب مفید بود و روغن کافورستین  
 تناول کنند و شکم بارد کنندم تضییع کنند غلبه رو باه ترکب  
 سیاه موجب کمودت لون و خدر و خشکی زبان و فواق و قی او و ریم  
 و سچ بود علاج آن قی کنند و بعد از آن شیر خر یا شیر بز با غسل  
 و با دهن تلخ نیز مفید بود و نخود اب با مغ غورند کستیر تر هر که  
 بسیار خورد او را دوار و سرد و احتمال عقل و کحه صوت و غثان  
 و سکر و غشی حادث شود بزر قوطونا هر که بسیار بخورد نبض قوت و

این مقطر  
 بجز در کتب  
 کس او نمی  
 بود و زین  
 ساقط  
 ساقط  
 ساقط



ساقط شود و بدن سپرد گردد و ضیق نفس و خفقان و خناق و خدر  
و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شیت با عسل  
و بعد از آن زرده پیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و پین  
و فلفل و دارچینی با شراب مفید بود کاکجه آجونه سیاه و طماوسی بود  
و رایحه آن گریه باشد قاتل بود و اعراض آن خناق و ضیق نفس  
و قلیخ و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب ترب و فودنه  
و سکنجین و بوره و بعد از آن شراب مصرف یا آب گامه نجرانی یا  
و تریاق از بعه و سنجین و جوارش فلافل و کمونی یا شراب بخورند  
خوه کبجی چون بغایت افشده باشند و سرد شده از آن پیضه حادث  
شود و قاتل باشد علاج آن قی و شقیه معده باشد جوانات ذاریج  
یک فروج قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و  
چیدن شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون باشد و کاه شده  
که سوج و غشمان و احتلال عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن  
کنجد و آب کرم و بعد از قی شیر باغاب بدهند و بنکویا آب تورک  
یا مسکه تناول کنند و مر قوماهی چرب و روغن بادام و پیه بط و زرده  
پیضه و عسل مفید بود و روغن کل با سفیده تخم مرغ بزنند و در اجلیل  
بجائند و زرغنه و صر با از تناول آن قی و در دل حادث شود و تدبیر

بخار است







مضغه بشراب ریجانی بکشد و بعد از آن بروغن کل و آبگامه مص کند  
 در آن میالغه کند و بعد از آن ادویه جذبه مثل سیر و بیاز و بوره آنی  
 و زفت و جاویش و فرقیون بر آن موضع نهند و اگر فروسی بریان کرده  
 همچنان بشکافند و گرم بر آن موضع نهند مفید بود و اگر آن عضو قطع  
 توان کرد چنانکه اگر انگشتی باشد قطع کنند که دیگر اعضا سالم ماند تواند  
 بود و تریاق کبیر و مترو و دیطوپس و تریاق افای تناول کنند و سیر  
 بیاز و کندنا و هر بل با شراب کهنه بخورند و اینسون و تخم کشوشت و  
 فلفل مبریکه درم زرراوند بدجج چند پند پتر مبریکه نهند <sup>بکشد</sup>  
 و یعلل بهر شدند و سه درم یا شراب تناول کنند و روغن کهنه و  
 کوشت را سوختن کرده شور نموده مقدار سه درم و سیر  
 بریان کرده نیر مفید بود و باید که قطعا بخواب نروند و در میان  
 شیر نشینند و اگر جمیع بدن متاثری شده باشد جمیع تریاقات استعمال  
 کنند و اگر موضع لسعه خاص متاثری شده باشد ادویه واضمه  
 بکار درازند و گویند اگر پیاز <sup>بچینی</sup> بچینی بخامند و آب آن فرو برند  
 و ثقل آن بر موضع نهند مفید افتد و سداب و مرزنجوش و برک  
 شبت و مخلصه و طلیث با شراب در دفع سموم مفید افتد و بول  
 آدمی نیز آورده اند همچون نافع حب الغار ایرسانه بچینیل زرد

در آن میالغه کند  
 و زفت و جاویش  
 و فرقیون بر آن  
 موضع نهند  
 و اگر فروسی  
 بریان کرده  
 همچنان بشکافند  
 و گرم بر آن  
 موضع نهند  
 مفید بود  
 و اگر آن عضو  
 قطع توان کرد  
 چنانکه اگر انگشتی  
 باشد قطع کنند  
 که دیگر اعضا  
 سالم ماند تواند  
 بود و تریاق کبیر  
 و مترو و دیطوپس  
 و تریاق افای  
 تناول کنند  
 و سیر بیاز و کندنا  
 و هر بل با شراب  
 کهنه بخورند  
 و اینسون و تخم  
 کشوشت و فلفل  
 مبریکه درم زرراوند  
 بدجج چند پند  
 پتر مبریکه نهند  
 و یعلل بهر شدند  
 و سه درم یا شراب  
 تناول کنند  
 و روغن کهنه و کوشت  
 را سوختن کرده  
 شور نموده  
 مقدار سه درم  
 و سیر بریان  
 کرده نیر مفید  
 بود و باید که  
 قطعا بخواب  
 نروند و در میان  
 شیر نشینند  
 و اگر جمیع بدن  
 متاثری شده  
 باشد جمیع تریاقات  
 استعمال کنند  
 و اگر موضع لسعه  
 خاص متاثری  
 شده باشد ادویه  
 واضمه بکار  
 درازند و گویند  
 اگر پیاز بچینی  
 بخامند و آب آن  
 فرو برند و ثقل  
 آن بر موضع  
 نهند مفید  
 افتد و سداب  
 و مرزنجوش و برک  
 شبت و مخلصه  
 و طلیث با شراب  
 در دفع سموم  
 مفید افتد و بول  
 آدمی نیز آورده  
 اند همچون نافع  
 حب الغار ایرسانه  
 بچینیل زرد  
 روی آن زقل  
 حل عقدا کن  
 نوی در ف سفار

درم فلفل

مدح هر یک پنجم سداب بری و کندر هر یک چار درم کرسنه سه درم  
بکوبند و بشرباب بنفشه شند و شقالی با شرباب بخورند و کوبند اگر مده  
مار از خود بیا و یزند یا بسایند و لعق کنند مفید بود لذع عقارب  
عقرب ماده بزرگتر بود و کزیدن او سخت باشد و از کزیدن عقرب  
خفقان و استرخاء بدن و برودت اطراف حادث شود و گاهی  
احساس سردی کند و گاهی احساس لیبب علاج آنست که بالای  
موضع بنهند و آنرا بکنند و عقرب بکوبند و بران نهند یا حلیت  
و سیر و عاقر قرقا یا مغزندق و بزرک و کبریت و نمک و عکاس  
بران طلا کنند و کوبند اگر موشی یا فغدغی زنده بگیرند و بدو نیم کنند  
و بران موضع نهند مفید بود و انجیر خام و لعاب بزرک و خطمی بانگ  
و عصاره سداب و بادروج و پنخ حنظل و عصاره حنظل قوی نیز مفید بود  
و پنخ افشتین و کبر و زراوند و کاسنی بری بکوبند و بعسل بنهند  
صبی را دو دانگ و دیگر را چهار دانگ بدهند یا سیر و جوز هر یک  
دو درم و سداب و حلیت و هر هر یک پنجم بکوبند و با انجیر  
بنهند و سه درم بخورند و قرمان و حلیت و سعد و بادروج بنهند  
سکنج با شرباب مفید بود و از ادویه مفتوحه خصوصاً کرفس اجنبی  
و کوبند اگر کسی کرفس خورده باشد و او را عقرب بکند و خلاصی نماید

این کتب در کتابخانه  
موسسه عالی علمیه  
تهران موجود است  
شماره ثبت کتابخانه  
۱۹

و اگر

و اگر تراب و باد روج خورده باشد حضرت بد و نرسد من بجزایات الحضرة  
النورية فی لدغ العقرب فخلصه در آب بگوشتانند و موضع در آن آب  
بگوشتانند و موضع در آن آب نهند یا فاد ز مهر حیوانی یا فاد ز جویوانی

یا ماه فرغین بعرق گا و بزبان بسایند و بران موضع نهند و شراب  
حامض و عرق کل و عرق گا و بزبان بشربت بخورند و غذا نخود آب و صغ  
و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدری بر موضع لسع عقرب نهند  
دیگر نوعی از عقرب مست که آنرا جواره گویند و آن عقرب خورده با  
و دنبال در زمین کشد و زهرا و کرم باشد و آن در نواحی اهواز و  
خورستان و عسکر بسیار باشد و چون بکزد بعد از یکروز اشپز کنند  
و از و تا در خلاص یابند و اطبا را اینجا معالجه بفسد کنند فی الحال  
بیاشانند و موضع را بچمه مص کنند و بکنند پسترو و فرغیون طلا  
کنند و حوالی آنرا بکل ارمنی و سرکه طلا کنند و این تریاق دهند کاستی  
بری خشک بر کبر جنطانا افسس کیش خشک مسوی بگویند و آب

و نوعی

سیب بپوشند و درم ازان با شراب سیب ترش بدهند و اگر ازان التماسید حادث  
خفقان عارض شود شراب سیب و قرحس کافور دهند و اگر طبیعت محتسب  
حقنه کنند و آب کاستی و سکنجین غرغره کنند و غذا نخود آب با  
غوره و انار خورند بشش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت

شود شراب فواکه ببارف  
دهند و اگر

و اگر زبان سفید شود  
عرق زبانه بپوشد

بود  
باشد و بروی نقطه‌های سپیاه باشد و نزدیک بهن او دوشاخ  
که بدان بکنزد و او را اصناف هست بدترین آن مصری باشد  
آن شبیه است به پروانه و بعضی سرخ و بعضی سپیاه و بعضی سفید  
و بعضی زرد و علاج کزبون زیتل است که موضع را بکند و بحمام  
و آب گرم بر آن ریزند و موضع زخم را بمر و نمک و خاکستر جو  
انجیر و قلعه و آهک تفخیم کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و  
این تریاق تناول کنند فلفل زراوند ایرسپا نار دین عاقر قرحا و  
زیره گرمانی بوره ارمنی سرانار مایه حرکوشن ارچینی میوه بلبل  
سرطان نری مساوی بگویند و آب کبر بسپارند و دود درم تناول  
کنند و آن کزیدن عنکبوت ریح و قواقر شکم و قشغیره و برود  
اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج آنست که بحمام روند  
و عرق کنند و شونیز و سدایب بهر یک بچند درم با شتراب صرف بخورند  
و نوعی از عنکبوت هست که آنرا عنذب گویند سپیاه و پای کوتاه بود و از  
کزیدن آن خارش موضع و سپیاه شدن آن و حمی مطلقه حادث شود و  
زهر او جار بود علاج فصد کنند و تر بهندی و نبات آب و خیار  
و سکنجبین تناول کنند و تبیین لطیعت بمطبوخ فواکه یا نفع فواکه  
بکنند و اگر آن موضع متفرج شود و تدبیر قرحه کنند و اگر متعفن شود



باهن جدا کنند و نوعی دیگر است که آنرا فمد گویند و آن عنکبوتی سفید بود  
 که بر نقطه های سیاه باشد و دست و پای او بغایت کوتاه بود و  
 مگس گیرد و از کزیدن او حکاک حادث شود آنرا بحضض و روغن گل  
 طلا کنند و بچ کزیدن رسر که بجوشانند و بران ریزند و نوعی دیگر است  
 سیاره که قوایم او دراز بود و از کزیدن او وجع معده و قی و عسر بول و  
 قویخ حادث شود علاج لذع او بهیچو علاج لدع ریتلا بود قله البسر  
 نامدایت همچون قرادی خرد و از کزیدن او رعا ف و نفث بول  
 و دم حادث شود علاج آن رب سیب و بر آب برف تناول  
 کنند و شیره تخم تورک و شیره آب کاهو و کاسنی و خیار که و بیاض  
 و طین مخموم و جد و اریا شیره سفید بود و موضع لسه را آب کاهو و  
 سرخ و فاد زهر طلا کنند زما پیر زنبور با نوع است بعضی بزرگ بود  
 و سر او سپاه باشد و بعضی شبیه بلون مار بود و این دو صفت بدترین  
 زما پیر باشد و بعضی کوچک بود علاج کزیدن زنبور آنست که  
 موضع کزیده را بستر شتر یا سوزن فراخ کنند و مهر کنند و شتراب غوره  
 ریاس و لیمو با عرق کلید بید تناول کنند و آب انارین و آب خیار  
 بیاض مانند و موضع را آب جنازی و باد روچ و رو باد ترکیب طلا کنند  
 یا آب کف با انجیر و سرکه یا آب غوره و کل با سرکین کا و و ورق کبجد طلا کنند

۵۶ را لچون کند  
 و موضع در آن  
 بر شود

وگزیدن نخل که مگس غسل است و زنبور بار خود اسام باشد و نخل تیش و غصو  
کشد عضایه بیارسی که با سوکوفیند چون بگذرد دندانهای خورده باریک  
کرنیده در موضع بگذارد و تدبیر است که آن دندانها بیرون آرند و گویند  
اگر قرنیا بریشم در آن مالند دندانها در آن بسته بیرون آید یا خاکستر و  
برونند تا بیرون آید و موضع را مص کنند و در آب کرم نمند و تریاک  
که در گزیدن ریتلا ذکر رفت بخورند سام برص نوعی از وزعه است  
و او کوبک تر باشد و بزود نقطهای سیاه بود و در مواضع خراب باشد  
و او نیز چون بگذرد دندانها در غصو را کند علاج آنست که پاره قزبر  
کار دی چمزد و در آن موضع می مالند یا بزود قطن و صمغ ضماد است  
و شبها نروزی بگذارند و بعد از آن برفق جدا کنند تا از آن بیرون  
آید و باقی علاج آن همچون علاج گزیدن ما باشد سالار مندر را نامست  
شبهه بعضایه و چهار پای دارد دنیا لش کوتاه بود و گویند اگر درش  
افتد آتش را بمراند و نسوزد و از گزیدن او حرقت شدید و وجع  
التهاب و ورم زبان حادث شود علاج آنست که موضع را بچمکه  
مص کنند و شیر بالخاب بکنند و بهدانه یا شیره تخم تورک باروغن کل  
و نیفشه تناول کنند و مسکه و مرهم جرب خورند و غسل و برنج  
نیز مفید بود و گوشت ضفدع و خایه سلحفاة بر موضع نمند الاربعه

والاربعون هزار پای باشد در کزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از  
 که او را در ونیش باشد و چون فرو برد در عضو بگذارد و خود پبفتد و حرکت  
 نکنند علاج آنست که او را بگویند و بران موضع نهند و زرافند و جنطیانا  
 و بوستنج کبر یا شراب بخورند صف و ع ایچنه بری باشد کزیدن آن  
 سهل باشد و علاج آن همچون علاج زهرهای سرد بود اما ایچنه بحری باشد  
 سرخ بود و از کزیدن آن ورمی عظیم ظاهر شود و گویند بر جسد و بر دم  
 افتد و اگر نتواند رسید نغذ بد و مضرت رساند علاج آن تریاق  
 کبیر و مشرود و یطوس خورند و معالجات <sup>کزیدن</sup> رتیل استمال کنند **باب سی و دوم**  
**کزیدن آدمی و چهار پان** اما آدمی اگر محروم فرج و کرسینه باشد کزیدن او بید  
 بود و علاج آنست که زیت بران موضع مالند و آرد با قلا و سرکه یا بیخ رازیانه  
 و عسل یا پازایا خاکستر زرد سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرد استنشاق <sup>فستق</sup>  
 و زیت و بیه و شمع مرهم سازند و بمانند عص شیر و پلنگ کزیدن و جرات  
 جنگال این حیوانات بزراوند و ایرسا و عسل طلا کنند و بعد از آن لیسره  
 بشویند و مرهمی از ایرسا و زنجار و چرک نقره و قویال مس و شمع و زیت  
 بمانند عص کرک و سگ دران موضع سرکه بمانند و بعوده ارمتی با سرکه طلا  
 کنند یا بیار و نمک و سداب و با قلا و بادام تلخ بگویند و با عسل طلا کنند  
 یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک یا شراب یا آب گامه بران نهند کلیه

سکه یوانه باشد و از کزیدن او و سوس و افکار فاسده و اختلال عقل و  
فواق و تشنگی و خشکی دمان حادث شود و از مردم و جایهای روشن کزید  
و اعضا بخصیص روی مسخ شود و در روی قعج پیدا شود و آواز کزید  
و از تشنگی فریاد کند و چون آب پند برسد و دور شود و باشد که آواز  
سک کند و خواهد که مردم را بکزد و اگر کسی را بکزد یا کسی از فضل آب و طعام  
او بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از  
شش ماه عارض شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سکه در زریف  
و ریخ دیوانه شود و علامت سکه دیوانه آن باشد که کرسنه و تشنه  
بود و آب و طعام نخورد و از آب کزید و چشم او مسخ بود و کوشه شامه  
و چون پستان بر او رود و آواز او گرفته بود و چون شیخی پند حمله کند  
سکان از او کزید و اگر کسی را سک بکزد باید که نیک تحقیق کند که سکه  
دیوانه بوده است یا نه و جان بجزیه کنند که پاره مان بخواند که از آن موضع  
آید بیالایند و پیش سکان اندازند اگر نخورد سکه دیوانه بوده است  
یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند  
اگر نخورد یا بخورد و میزد سکه دیوانه بوده است علاج آنست که جراحت  
کنند از آنکه ماتم شود و بخلاف جراحتی که از سکه دیوانه نباشند و باید که  
سر جراحت فراح کشند و بجزیه مکرر مرص کنند تا خون بسیار بیاید و جراحی

و نوشادر در دم  
و قلندیس شست  
در دم

سکه بران نهند یا حلیت آب جعفر در بانگ و زنگار هر یک سه درم است  
بریان کرده شانزده درم و سداب چهار درم و نجاس سوخته چهار درم  
بکوبند و با سکه برشند و طلا کنند و این تدبیر را در ابتدا باید کرد تا بخوابند  
کنند بخارج اما چون مغنه بگذرد تنقید بدن بمطبوخ بیله و مطبوخ اقیقون کنند  
یا این حب سنار کمی بچدرم بیله کابی صفت درم اقیقون مثقالی و نیم تک  
بندی نیم درم استغاج و جراحی کیمشقالی بکوبند و با آب بکنند و برشند  
و کوه مثقال بسفاج کیمشقال جراحی نیم مثقال حب سازند و شترقی دو مثقال  
بود و مارالین با اقیقون نیز مفید بود و غذای حریب و گوشت مرغ  
و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کهنه و آبی که خورند باید که  
چند نوبت آهن نرفته در آن اندازند و باید که حلیت کنند تا آب نخورد  
و الا پیم بلاکت بود و کوبند اگر از پوست سکه یوانه آب خورند  
یا از پوست کفتار نافع بود یا انانی که از رزخالص ساخته باشند و پوست  
کفتار بپوشانند و از آن آب خورند و اگر جگر سگ یوانه بر موضع  
نهند یا بریان کنند و بخورند مفید بود و تریاق کبیر و تریاق اربعه و  
السرطان لصفه و السرطان سرطان نری زنده در دیکمی نهند از  
مسح و بیزم تاگ آتش کنند تا بسوزد و ده درم از آن با ده درم خطبا  
و بچدرم کند بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دوم دو مثقال

و دو مثقال از آن شترقی  
باشد یا بیلله کابیر  
و دو مثقال و عارنون  
یک مثقال و نیم اقیقون  
صفت و کوه بندی  
سم مثقال  
کفتار یا از پوست

در تون  
در دم

در اول کند

صفه آن

و در سیم سر مشتقال با روغن بخورند و در وار الذر اربع نیز مفید بود  
ذرائع بکشتقال عدس معتبر کیمشتقال زعفران پسبل قرنفل دارچینی  
هر یک نیم درم بگویند و با آب بپوشند و قرص سازند و یک درم ازان آب  
گرم بخورند و از سرما و حمام اجتناب نمایند عض سباح و سک آبی و دماهی  
سیاه موضع کزیدن آنرا بعل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه  
در آن بمانند و بعد ازان که پاک شود پنبه مرغ آبی و پنبه کا و کوبنی  
و اگر پنبه مساج بدست آید بهتر بود و باقی علاج همچون علاج کلبه  
کلب بود عض کربه اگر از کزیدن کربه و جعی حادث شود سباز و  
فودنه با شونیر و کنبه ضماد سازند عض راسو اگر کسی راسو بکشد  
سیر و بیاز بخورد و ضماد سازد یا کرسپنه و انجیر خام ضماد کنند و  
صرف بیا شامند و اگر پوست راسو بکنند و بر آن موضع نهند در  
تسکین یابد **باب چهارم در دفع هوام و ط و حشرات و بهایم** اگر سینه  
و فودنه و چکشت در خانه و نزد یک مرقد نهند هوام بگریزند و بجه  
بجوب رز و انار و پنخ مرهک و قند و مقل و سکنج و حلیت و حب الغار  
داشته و قرون و اخلاط و حوافر حیوانات همین خاصیت دارد  
و کمد اشتن لکک و ط و س و مرغابی و خار پشته و کا و کوبی  
و کوسفند کوبی و راسو و کربه در خانها مفید بود و اگر ریسائی بقا

آوده کنند و کرد مرقد بگردانند هیچ کزنده کرد نکند و اگر جراغی داشته  
از مرقد نهند خشرات نزدیک چراغ گردند و پیش نیایند طر دجیات از دو  
کردن بشاخ کا و کوهی و پیشم بز و موی آدمی و سکنیج و زفت مار آن  
و اگر موضع آب نوشادر و خردل آب زنند مار بمیرد و آب دهن روزه  
و ار خصوصاً که نوشادر دهن گیرد چون در دهن مار اندازند بمیرد طرد  
عقارب از شاخ و آب ترب و باد روج عقرب بگریزد و دود کرد  
بعقرب و کبریت و شم فروز زنج و پیه بز و روغن کا و آب طلیث  
در خانه ریختن همین خاصیت دارد و اگر میعه و زرنیج و پیشک کوسفه  
و پیه کا و با هم بیا مینند و بر در سوراخ عقرب و دکنند عقرب  
آید و اگر زنج ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند پرون ناید  
طرد براغش اگر حفظ یا سداب بخوشانند و در خانه بریزند یک  
بمیرد و اگر جوی به پیه خار پشت بیالایند یک بران جمع شود و  
اگر کربت و ورق فزهره بریزند یکوایش بگریزند طرد پشه  
اگر جوب سر و وبرک جوز و شونیز و مورد و سرکین کا و کبریت  
و عمل دو دکنند پشه بگریزد و اگر افستین و عمل و شونیز بخوشانند  
و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن ترب جرب کنند  
پشه بران نمیشند طرد مل مورچه از مفاطیس و زفت و حلیث و





در از جهته که در این کتاب  
 به شرحی که در این کتاب  
 در این کتاب در این کتاب  
 در این کتاب در این کتاب  
 در این کتاب در این کتاب  
 در این کتاب در این کتاب  
 در این کتاب در این کتاب

**فصل دوم** در ادویه مفروده و اغذیه مشتمل بر دو مقاله مقاله اول  
 در ذکر بعضی ادویه مفروده و اغذیه مشتمل بر هفت باب **باب اول**  
 در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیزی که آنرا در بدن تاثیر از  
 کیفیات باشد چون وارد بدن شود و از حرارت غریزی او متاثر  
 شود اگر کمترین تاثیر زیاده از کیفیتی که بدن را حاصل باشد مکنند  
 آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیت زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر  
 محسوس نشود آن کیفیت در درجه اول باشد و اگر محسوس شود  
 اما مضر نباشد در درجه ثانیه باشد و اگر مضرت رساند لیکن  
 مملک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه باشد و اگر اضرار آن  
 به سلامت رسد در درجه رابعه باشد چون ادویه ستمیه و بایدها  
 که تاثیر دلشاید که در خارج بود و در داخل همچون بیاز که ضما و آن  
 مفرحت و اکل آن نه و بعکس آن همچون اسفیداج که اکل آن مملک  
 بود و ضما و آن نه و شاید که تاثیر خارجی دواء مضاد تاثیر داخلی  
 او بود همچون کشیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج تحلیل  
 و بدانکه بعضی ادویه را قوی مختلف باشد و شاید که قوت او  
 چنان مستحکم بود که آتش آنرا تحلیل نبرد همچون فوسف شاید  
 که آتش آنرا تحلیل برد لیکن اما بطبع تحلیل نرود و بچکدام زایل نشود

فروع از علوم قریب  
 این کتاب است کیمی قلم سینه  
 خالکی از ادویه خفیش  
 و قدری را بنویسند  
 اودم چیل و زینتی  
 بعد از آن فحش او را  
 رنگ و در این کتاب  
 خالکی از ادویه  
 و ابلش و در این  
 در این کتاب  
 خجی یا در این کتاب

بچگونگی با بوننه که در وقت  
 قاضی و حکام است و بطبع  
 تحلیل نرود و در

و شاید که طبع آنرا بتجلیل برود لیکن بغسل زایل نشود همچون عسک  
بطبع قوت محکمۀ او بتجلیل برود و قوت قابضه باقی ماند و شاید  
که قوت مفتحه او جان ضعیف بود که بغسل زایل شود همچون کاسنی  
که مفتح و مبرداست و بشستن قوت تغنیج و تلطیف او بتجلیل برود  
و تبرید باقی ماند و چون ادویه مفرده بسیار است و معرفت  
کیفیت و خاصیت آنرا قوائین نیست و فکر آن بتطویل می انجامد  
بذکر بعضی ادویه که احتیاج با استعمال آن پیشتر است اکتفا می نماید  
**ادویه** که در درجه اول از حرارت مشتة کند با بونه افسنتین فندق  
اسفند مغاث پوست ترنج نمود زرفا تراسطو خود و ساشنه  
کر سنه بزرگ لادن شاهتره و آنچه در درجه دوم ازو مشتة کند بود  
اذخر ایرسایا سمین الطار الطیب جمده هزار جستان حله فواسیون  
کندر سلیمه نام صبر عنبر حند قوقی و آنچه در درجه سیم ازو مشتة کند  
اسقیل شو نیز پر نجاسف سیراز یا نه قبه راسن شیخ جب البیان  
قرنفل سعتره قودنه سرو فلنجشک سعد قسط قردمانا مرزنجوش  
مشک طر امشیع اقحوان سکا سارون ملج ابله کرویا و ما جوز لیسو  
هل زرنباد افیتمون کر فیس رومی نر و قاف خشک همانا زراوند  
ریزه زنجبیل کبیر عفزان کبریت چکنشت چند پید ستر و ج دار چینی

دار فلفل بیاض حاشا جطیلیا ناورنج سقونیا و انجبه در درجه چهارم از و  
 حرف کندش میونج ما میدان فلفل خود سداب بری ادویه که در  
 درجه اول از برودت مشته کند بلیله المله بلوط خیارشیر بلیله انهد  
 اجاص اسفناخ بسته بنفشه کل سنج و انجبه در درجه دوم از و مشته کند  
 کلنار زرشک بزرد الونبکولسان المل دم الاخین حاض امرد  
انجبه در درجه سیم از و مشته کند کاپوکشیر حاض تورک زعفران  
 مازوم صندل کافور و انجبه در درجه چهارم از و مشته کند جوز ماتل  
 ایون نک سیاه ادویه که در درجه اول از رطوبت مشته کند آلو نخود  
 اسفناخ کاوزبان مغاش خیارشیر و انجبه در درجه دوم از رطوبت  
 مشته کند ترنجبین تورک بنفشه تکوزرد الوزوفار و انجبه در درجه  
 سیم از و مشته کند کاپو قز ادویه که در درجه اول از بیوست مشته  
 اذرفندق حله زعفران اشند با بونه جبه الحضا پر سیا شان و انجبه  
 در درجه دوم از و مشته کند مر حاشا کافور یوس صندل کلنار کند حاض  
 سوپن کل سنج زنجبیل و ار فلفل هزار جشان در درجه جعه حباب  
 ایر سادم الاخین اسارون انهد آتوس برنجاسف بسته چنکاشت  
 اقوان جطیلیا انجبه حبابان بلیله المله اسقیل فسنین و انجبه در درجه  
 سیم از و مشته کند ابل سقونیا سیر شو نیر اما قیاسن انیسون قر نفل <sup>افمنون</sup>

نوع دیگر از شمشیری  
 یکدیگر و در نفس  
 و در روح و در نفس  
 زوب کنی در بدنی  
 فارو حجاب رود  
 در درون کند انجبه  
 قوت شو در بدن  
 ناید تا فلفل  
 پند شو در کس  
 کند از وقت  
 در او بکنان  
 زنی در کس  
 کباب نش  
 در آن  
 وقت  
 یک از این  
 و دیگر از  
 شمشیری  
 کباب نش  
 و شمشیری  
 محبوب و  
 رایج

اسند ۴  
 بوده ۹



نوع از قوی  
از زنجیر  
۱۸  
۱۵  
۱۴  
۱۳  
۱۲  
۱۱  
۱۰  
۹  
۸  
۷  
۶  
۵  
۴  
۳  
۲  
۱

بخاره بوزه جندپد پسر خردل قرطم سیرا ذفر خچکشت بابونه دارچینی  
وج زوفار خشک قسط سقر قرومانا زراوند صوف حاشا حومل کادر  
مشک طرامشع ایرسا نام سداب نانخواه سلکین عاقر قرحا در رات  
ادویه که در اروپا و حیض کنند ابل قحوان ترمس شونیز انیسون رازیانه  
انجمن قظوریون پرنجاسف قرومانا بابونه قسط کبابه پرسیاشا  
جندپد پسر فراسیون عروق عود فادانیا جنطیانا نانخواه جاوه  
تخم که زردارچینی جعه سداب سعد میعه سلکین نام زوفار خشک  
مشک طرامشع کرفس مرزنجوش کادر یوس حبه الحضا مفتات ادویه  
که حصات را بریزاند اسارون پرنجاسف صمغ آلو تخم خربزه خشک  
پرسیا و شان نخود سیاه حجر الیهود با و ام تلخ سعد کینج رازیانه  
قابضات ادویه که طبیعت را بنده در برنج بلوط بسد با قلی جوز سرد  
نخ کاور پس ذفر تخم کل مورد غیره کلندر دم الاخوین زعفران خود و  
رزق اورد طیار شیر مصطکی کبریا طین محنوم کندر کرویا نار دین ساق  
عدس نشاسته تخم شاهسقم بار شک بنق محلات ادویه که خلط و  
صلابت را تخمیل برد کادر یوس پس کبر حاشا زراوند اکلیل الملک  
وج خربزه هزار جشان جعه جاوشیر اشق پرسیا و شان استقیل  
بابونه روباه ترکیب پرنجاسف ذفر با قلا اسارون قحوان خطمی رق

فودنه ص ری  
دش و در  
دوی ک  
ب اثرت ن  
ر س ز کنی  
ب ترو این  
ت اس ی ا  
ی ب ک و را  
ن وقت  
س ک و ن  
م ک ب ت و  
ای دین ا  
س ک و ن  
ش و دان و  
ت ی ک م  
قال ب ی ب  
سرت م سنان  
ز م س ت ک

نوع از قوی  
از زنجیر  
۱۸  
۱۵  
۱۴  
۱۳  
۱۲  
۱۱  
۱۰  
۹  
۸  
۷  
۶  
۵  
۴  
۳  
۲  
۱



مصطکی نعناع نشاسته مازو قظور یون ریوند شاد نه جوز سر و کثیره <sup>البنج</sup>  
 ادویه که قروح را مندیل کرده اند کلثا آمد صمغ الکوانزوت اسفنج  
 ورق بلوط دم الاغون زراوند لسان الحل زیره ایرسا صیرطین مخموم  
 ادویه که قروح و سینه پاک کند اهل زفت نمک ابکا مه ایرسا غسل راتیخ  
 حب بلسان ادویه که گوشت زاید از قروح زایل کرد اند انزروت شان  
 نمک و دانگ توپال مس صدف سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند  
 توپا صیر صدف سوخته انزروت استه فرما سوخته ایک شسته ادویه  
 قلبیه مقویات دل و مفرحات بود یا قوت کبریا لولولا ثور و کافور  
 کاوزبان به سیاه مرود کثیر خشک طباشیر طین مخموم زرنباد زعفران  
 دارچینی کل سرخ درونج بلبله بستد بالنگو با درونج تمر بندی انار شیرین  
 ضد لیل زرباسی شقاق قل قاقله قرفه قرفه فستق زرنقره عنبر عود نعناع سو  
 سنبل سعد سلیمه فر بنفشک فادانیا حمام نیلوفر مورد اسطوخودوس  
 اترنج ابریشم آله بهمین بسفنج جد و ارنجار مشک نارنج پوست تبرنج  
 ادویه که مقوست معده یا شد پوست تبرنج آله بلبله بالنگو جوز بو  
 دارچینی بلبله کل سرخ زرنباد طباشیر کندر کروییا مصطکی مشک طریخ  
 نعناع سعد سلیمه سماق سفجل قرفه قرفه قاقله افخر سادج بندی  
 مقویات کبد شنه اطفا را الطیب حب البلسا جوز بو دارچینی سما کشتو

زفت م

و تامل کنی بر این نام  
و یک قوس ملاحظه کنی

سببش در این

نیاید و بجای آن

نیاید و بجای آن

نیاید و بجای آن

مصطکی نار وین قرنفل قرفه غافه ادویه یا بیه کوزر چه با میون حبه  
الحضه اگر فوس کنج حب الزلم با قلا نخود لو بیا قرفه خولجان دار چینی  
بنیاسه جلعوزه فندق پیستق کثیرا حلیمت قسط زرنباد خصیتر الثعلب  
شقاقل زنجبیل سورنجان سفنوز پیخته کبوتر کفتک کبک مغز شکر  
بره پنیامه شتر شیر میش اکمور انجیر رطب نار چل مغز بادام مغز جوز

**باب دوم** در جویب کندم کرم و تراست بدرجه اول و نان او بپزنی  
تا نماند و غذا تمام ده و نان خشک غذا کمتر ده و دیگر کوارد بچنگلا  
کرده و نان نارس غذا تمام ده و دیگر کوارد و کلهچه فربه کند اما  
آرد و موعده را مضربود جو سرد و خشک است بدرجه اول و غذا کمتر  
از کندم ده و پوست جو قابض و میرد بود و کشکاب میرد و بر طب  
باشد برنج خشک بدرجه اول و در حرارت و برودت او خلا  
و او غذا لطیف بسیار ده و زود کوارد و او را با زعفران  
و روغن تمام پزند یا با شیرینی و شیر کاور پس وزره یارد و یا  
اند و غذا اندک دهند و قابض باشند و مصلح ایشان شیر و روغن بود  
عدس یارد یا بس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیگر کوارد  
و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد و آب آن مطلق و جرم  
آن قابض بود و آنرا با جعفر خورند یا قلی یارد یا بس بود غذا



انکه به آب و لطیف بود و وریه و حلق و امراض سینه را مفید بود  
 اما نقل بود و مصلح آن نمک و سقر باشد نخود حار رطب است غذا  
 بسیار دپ و تقویت یاه و ادرار و تفتیح کند و ضفاح لون و تسهیل  
 پدید آرد و آنچه سپیاه و سرخ بود گرمتر باشد و ادرار آن بیشتر بود  
 قریبست بخود و در ادرار بول اقوی بود بنوباستس بارد رطبت  
 و کیمورا و محمود بود بهار گرم و سرفه را میفند بود و غذا را مضر باشد مصلح  
 مغز بادلم است کجند حار رطب است دیر کوارد و افسا و غذا کند و معده را  
 در میان زمانه اما دفع پیوست کند و فریبی آرد و قوت یاه دپ و مصلح آن  
 شیرینی است خشکاش بارد رطبت سعال و خشونت حلق و نزله  
 و ضعف یاه را نافع بود و آنچه سیاه باشد محذر بود و سیات آرد و نوز  
 حار رطبت نزله و سعال را میفند بود و قوت یاه دپ شنا بدانه  
 حار یا بس است و مجفف و مصلح بود شهوة جماع ضعیف کند پیش بول  
 را میفند بود و مصلح آن شیرینی بود قرطم خشکدانه باشد حار یا بس بود  
 و مسهل بلغم باشد و باد ما بشکند تخم ریحان حار یا بس بود مفتح  
 و مقوی قلب باشد و در اورعاف باز دارد **باب سییم**  
 لحم و البان بهترین گوشتها گوشت کوسفند است و خصی بهتر از فحل  
 بود و نر به از ماده و بسیار موی بهتر از اندک موی و چرند بهتر

در کباب  
 کیده شده گوشت

بسته و گوشت کوسفند حار رطبت است و گوشت بره را رطوبت  
 پش بود و گوشت میش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت  
 بز خاله سرد تر بود و گوشت بز سرد و خشک و بهترین بز ماده  
 یکساله بود و گوشت کبش بغایت بود گوشت گاو سرد و خشک  
 و غلیظ بود گوشت کوساله معتدل است و زود تر هضم شود  
 شتر کرم و خشک باشد و بهترین آن بز و رست گوشت کوسفند  
 گوهی کرم و خشکست لقوه و اقلج را مفید بود گوشت اسب و گاو  
 فر کرم و خشکست و سرد و رابتر شش باید بخت گوشت خرد گوشت کرم  
 تر بود و غلیظ باشد و آنرا با تو ابل خورند گوشت گاو گوهی سرد و  
 غلیظ و اولی آنست که از آن اجتناب نمایند گوشت مرغ جوان  
 بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر بود گوشت گاو  
 بگوشک و فاخته و دراج و کلنگ کرم و خشک باشد و مقوی با مرغ  
 آبی و بط کرم و تر باشد و غلیظ گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد  
 و دیر کوار و ماهی شور کرم و خشک و ثقیل بود شیر هر حیوانی مناسب  
 مزاج آن حیوان باشد بلکه رطوبت شیر گاو چربتر و غلیظتر بود شیر شتر  
 و اسب بعکس آن شیر بز معتدل بود شیر میش چربتر از آن بود مسکه  
 حار رطبت تبیین کند و فریبه کرداند و سعال و خشونت را مفید بود

گوشت کبوتر کرم  
 و تر باشد و تنوگ  
 باه بوده

روغن که مثر از آن باشد پیر تر سرد و تر باشد ترطیب بدن و تسکین کند  
 و مصلح آن شیرینی باشد پیر خشک کرم و خشک و قابض بود و مصلح جود  
 و بادام باشد قوت معده را قوت دهد و قابض باشد ماست سرد  
 و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن  
 تنک و نعناع بود اما آنچه شیرین بود ریه و سینه را مفید بود و تر  
 بدن کند و وع برید کند و قابض باشد و غذای یک دهد پشمای خایه هر  
 مناسب فرج او بود و بهترین آن خایه مرغ خاکست است خصوصاً زرده  
 پیرشت که غذای تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده پخته غلیظ و  
 موله اخلاط باشد و پخته کفشک کیو تر مقوی باه بود و الله اعلم  
**باب چهارم در فوکه و شیرینی انگور حار** رطبت خون نیک از  
 حاصل شود و فریه کند و قوه باه دهد و بهترین آن انگور سفید بود که  
 پوست آن تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد  
 نفع آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک است و پوست انگور سرد و  
 مویر پوست مایل بود معده و جگر را مفید بود گسترش از ولطیف بود  
 غوره سرد و خشک است دفع تسکین صفا و حبس طبیعت نماید آنچه گرم  
 و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک گرداند و لطیف بطنم و قطع  
 اخلاط و ادرار بول کند و شبش آورد و مصلح آن جوز و بادام بود آنچه

دانه انگور گرم است

خشک را طوبت کتر بود نثره نخل سرد و قسب کرم و خشک باشد <sup>معه</sup> مقوی  
 و کبد و قابض باشد رطب کرم و تر بود و تقویت باه و معده <sup>تسکین</sup> و <sup>در</sup> <sup>زین</sup>  
 بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشکاش بود خرما کرم  
 خشک بود و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و از  
 سودا تو لکد و مصلح آن سکبجین باشد نمره مندی سرد و خشک بود  
 تسکین صفا و تلمین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین کرم  
 و تر باشد و مقوی <sup>معه</sup> و مسکن صفا و دافع عطش باشد و اگر  
 با شمع پیش از نرسیدن صفا بود بیر ترش بارد یا بس است و مفرح  
 و مقوی معده و دافع خمار و قابض بود و تولید قوای کند و آنچه  
 شیرین باشد با اعتدال اقراب بود سیب شیرین معتدل بود و مقوی  
 قلب و معده و مفرح و مانع عفونت و با سموم مقاومست کند  
 و آنچه ترش بود دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود  
امرو بارد و یا بس است و از سبب به غذا پشترده و ادرار کند  
 مقوی معده و دل بود و تسکین عطش و غشيان دهد شفالو بارد  
 دفع حرارت و تشنگی کند و دیر کوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم  
 باشد زرد الو بارد رطبست دفع حرارت و تلمین صفا کند اما در  
 معده فاسد شود و خون بد از و حاصل گردد الو بارد رطبست و تلمین

قلب و مفرح بود و دفع  
 سعال کند و مجاری  
 را پاک گرداند انار  
 ترش سرد و خشک  
 باشد و مقوی ص

کند

کند و معده را مضروب و قداسیا الی بابی را کونند بار دیاس یا بشند  
 شیرین باشد تبسین طبیعت کند و آنچه ترشش بود معده را مفید باشد  
 توت بار در طبیعت تسکین عطش و خون و دفع خار کند و در معده فاسد  
 شود و معده را مضروب و ترنج مفوح است و پوست آن خاریس  
 و مقوی معده و مفوح بود و یوی دهن را خوش کند و گوشت  
 آن خار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیگر دارد و خاص آن بارد  
 یابس بود تقویت معده و دل و دفع خفقان کند و منع غشی و  
 غلیان صفا کند و تخم آن خار رطبت مقاومت با جمیع سموم کند و  
 بوی ترنج دفع مضرت و یا کند و پوست آن در پشانی مالند دفع  
 صداع خاری کند نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد لیکن  
 طبیعت و خاصیت همچون ترنج بود زیتون آنچه نارسیده بود بارد  
 یابس باشد و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بخرارت مایل بود  
 اعصاب و اوجاع مفصل را مفید باشد جوز گرم و خشکست مقوی  
 باه و مصدع و مولد اخلاط و مقصد معده باشد جوز رسیده از جمل  
 خاریس است لیکن حرارت او بیشتر از میوست بود و آنچه تر باشد  
 خار رطب باشد و مقوی باه و دافع برودت باشد و آنچه کهنه بود  
 گرم شکم بکشد خندق خار رطبت غذا اندکی دهد و تقویت باه کند

پوست آن در پشانی  
 مالند دفع صداع خاری  
 کند

بفراید

و دفع مضرت زهر با دام حار رطبات غذار بسیار و در وقت  
و سینه و مجاری پاک کند و مصلح آن شیرینی بود و آنچه تلخ باشد  
پسوست مایل بود و منع و مقطع و دافع فضول است گرم و  
خشکست و مقوی یاه و سعال بلغمی و کزیدن هوام را مفید بود  
و پوست آن مقوی معده و دافع غشيان بن گرم و خشکست و مقوی  
باه و کرده بود و معده و طحال را مضر باشد غیبه یا برد یا بس بود  
و مانع اسهال و قی باشد بقی کنار است یا برد یا بس است و فایده او  
تبرید و قبض است غاب بقولی معتدلست در کیفیات اربعه و  
بقولی بارد درجه اول و معتدل در رطوبت و بیوست و غلیظت  
سینه و ریه و غلیان دم را مفید بود و جسم و تغلیظ دم کند پستان  
بارد رطبت ملین حلق و سینه و مسهل سودا بود زرشک یا برد یا بس  
تقویت کبد و قلب معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال کند  
و سده بکشاید زرع و بار برد یا بس است مقوی معده و مانع قی و  
مسکن صفا بود خرزهره آنچه شیرین بود گرم و تر باشد و ادرار و  
سرعت انخار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد رطبت بود  
و تولید رطوبات فضلی کند و مصلح خرزهره سکنجبین است خیار و  
زه یارد رطبت بیدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم مدر باشد  
انام

و بجز آن

و معده را مضر بزند و آنه بارد و رطبت تب محرق و جگر گرم را نافع بود  
 و معده را مضر و مصلح آن شیرینی بود نیشکر خار رطبت است خلق و  
 سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر دیدن قی  
 کنند دفع بلغم کند خار رطبت تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری  
 کند و مولد صفر بود و تشنگی آرد و فایده مقوی باه بود و باد و نفخ  
 مفید باشد نبات از همه لطیف تر باشد ترنجبین معتدل بود در  
 و برودت و رطبت بدرجه دوم سعال و خشونت خلق و امراض  
 ریه و آلات تنفس را مفید و مسهل صفر او دفع عطش باشد شیر  
 در حرارت از ترنجبین کمتر و در تلخین شکر کز تکبین خار رطبت و مقوی  
 معده و مقطع بلغم بود و تقطیع مجاری کند و باد بشکند عسل طبع او کا  
 یابس بود و بهترین آن عسل سفید خوشبوی بود و فایده آن جلا و  
 تقطیع بلغم و منع برودت باشد و مضرت آن احداث سخونت  
 تولید صفر بود و مصلح آن موضعات باشد خشک تکبین خار یا بیل  
 و فایده آن همچون فایده عسل ملبه اقوی بود و در کسر ریح و انقباض  
 قولنج نافع بود **باب پنجم** در بقول کا هو مارد رطبت تشنگی نشاء  
 و زود هضم شود و خون نیک از و متولد گردد و خواب آرد  
 و منع تولد کند و چشم را مضر بود کاستنی بارد بود و مایل بیست

245  
 و باز مسکله را  
 نظر جلد بر مکتوب  
 در وقت وقوع  
 از نیشکر خار  
 الوده کن  
 و برب در اس  
 ملس شود





نوع از آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن  
و در آن

بود و منع بخارات کند و خفقان و معده ناکرم را مفید بود و باه را مضر باشد

کند تا خاریا بر است مقوی بهضم و مقطع بلغم بود و صداع آرد سفت و سست  
و شبت گرم و خشکند و تقویت کنند و بادها بشکنند شلغم حار طریقی  
باه و بصیر بود و آلات صدر و مفاصل و نفوس را مفید بود و غذا  
نیکو داند کز حار رطبت غذا بسیار دهد و مقوی باه و مقطع بلغم بود  
و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید بود اما دیر کوارد و روی الکیوس

بود ترب حار رطبت است آب آن مقطع و ملطف بلغم و مفتح و مقوی  
اشتها و جرم آن دیر کوارد و زود متعفن شود و مقوی بود جفنده در طبع  
خلاف کرده اند کید و طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود بواسطه  
بورقیتی که در دست اماردی الکیوس بود پیاز حار رطبت است مقطع  
بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه یا شد و در دفع ضراحتلا

آب هوایی نظیر باشد پیر حار یا بر است بادها بشکنند و ادرار بول  
و تلین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با  
سوم کند و چشم را مضر بود کنگر حار رطبت تقویت باه و تنقیه  
بدن و مجاری و آلات صدر و آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی  
خوش گرداند پیر حار دیر کوارد است تسکین صفرا و حرارت و

تسکنی و منع غشيان و بخارات و اسهال کند و مقوی قلب و معده باشد  
فما بین چندی بکنید  
و دم را بدینده و در  
بدر زبور  
بدر زبور  
بدر زبور  
بدر زبور  
بدر زبور

که ویار در رطبت ترتیب بدن و دماغ کند و طبیعت نرم کند و معده را  
زیان دارد با دیجان مختلف الاثر است آب آن حار یا بره و مطلق است  
و جرم آن بار دیابرس و قابض و مقوی معده و مضرت آن فساد لون و  
احداثت امراض سوداوی و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یا بره است  
محلل بود عرق النساء و طحال را مفید بود و در ارطش کند و گرم شکم را  
کشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سده طحال بکشد و بلغم را  
از معده زایل گرداند و اشتها آور د باب ششم در توایل نمک حار یا بره  
بود تحلیل و تخلیف رطوبات کند و منع عفونات و تقویت بنضم کند  
و کثرت استعمال آن مضعف بیه و بصیر بود سدر که بار دیابرس بود قوی مضعف  
و منع عفونت و تطفیه حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و عصاره  
و میرود را مضر بود فلفل حار یا بره است جگر و معده را تقویت کند  
و بادها بشکند زنجبیل حار یا بره است بادها بشکند و بلغم و رطوبات  
زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند دارچینی حار یا بره  
بود تخفیف و تطهیر اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره  
و کروی حار یا بره بود بادها بشکند و بلغم زایل کند و مقوی معده  
باشد نانخواه حار یا بره است رطوبت معده کم کند و جگر کرده و مجاری  
بول را مفید بود و در اربول آورد زعفران حار یا بره است تقویت  
کنند

دل و کبک و تفریح و اشتقاق لون کند و معده و دماغ را مضر بود شونیه حار  
 یا بس بود قطع بلغم و کپریاچ کند و حصاة را زایل کند اندک نشینه خشک باد  
 یا بس بود قابض و مانع بخار و صداع است قوی و جشاء حامض را مفید بود  
 رازیانه حار پست باد تا بشکند و سده بکشاید و مقوی بصر بود یا بس **بمفتم**  
 در ریاحین و طیوس کل سرح سرد و خشک است و مقوی اعضای باطن و بوی  
 مقوی دل و دماغ بود سوپن و تشرین حار و یا بس اند صرع و لقمه  
 و فالج را مفید بود شاهسوم کرم و خشک باشد بوی آن خوابش  
 آرد و دل و دماغ را قوت دهد زرکس معتدل است و مایل بکرات صداع  
 یارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بغشه و سیاه  
 یارد و طبلند صداع کرم را مفید باشد مورد یارد یا بس بود و پرو  
 آن موی سیاه کند بستان آفر و زارد یا بس بود و صداع را مفید است  
 و صفرا و تشنگی نبشاند و کزیدن عکبوت را مفید بود مشک حار یا بس  
اغرد باشد و مقوی و مفرح و مقوی قلب تریاق زهرنا بود و ذهن تیز  
 کند و خفقان باز دارد عشبر کرم بود و در رطوبت و بیوست معتدل  
 و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یا بس است مفرح سده  
 مقوی قلب و دماغ و مفرح بود خاییدن آن بوی دماغ خوش کند  
 و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض بود غالیه مفرح است

مسکوت و پویدن آن مضموع را مفید بود و صداع باردار و ضماد آن اورم  
 صلب را نرم کند و احتقان بدان اوجاع رحم را مفید بود صندل بار  
 یابن است خفقان و حمیات حاده و جگر کرم و صداع کرم را مفید بود  
سپین جاربیس بود و مقوی معدة و دماغ و مفتح سنده و اوجاع طحال  
 و رقان را مفید بود لادن جاربیس بود موی برویاند و چون بخورد  
 او را بول کند و جنین میت پرون آورد و بلغم زایل کند زیاد  
 کرم است بدرجه سیم و در رطوبت و پیوست معدل **مقاله دوم**  
 در اویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر پست **باب اول**  
 در کیفیت ترکیب اویه و بیان قوت آن و امتحان تریاق بدانکه  
 کسی که ترکیب اویه میکند باید که اویه نیک تازه پیدا کند و آنرا  
 از خاشاک و غبار پاک کند و اویه که آنرا باید کوفت جدا جدا  
 بگوید تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند و بپزند و زن آن  
 همه درست گردانند و همه با هم در ماون سخن کنند تا با هم آمیخته شود  
 و اگر بعسل معجون میکنند غسل خوش طعم خوشش بوی آب نیده  
 را کف بگیرند و اویه در آن ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف  
 ریزند و باید که ظرف طلو نباشد و سر ظرف بنوشند تا سرد شود  
 و تا بقیه هر روز یکبار زمانی سر ظرف بر میدارند تا بخاران بروند

نوعی است که در وقت سرما  
 زینبیا ملغمه کن و خوب  
 با آب ملغمه طعم سخن من  
 زینبیا با آب زینبیا  
 زینبیا با آب زینبیا  
 زینبیا با آب زینبیا

و از فساد و غلظت این شود و اگر قرصی سازند اگر در وضع یا شند صمغ بخورند  
 و ادویه بد و بیهوشند و الا با آب اندک چند آنکه ادویه بهم ملصق شود بیهوشند  
 و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز  
 میکردند تا گره بگیرد و اگر مطبوخ تریب کنند مثل غناب و آلو برد و را  
 بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چوبها و پنجهای نیم کوفته در دیک  
 ریزند و بعد از آن تخمها و بعد از آن فواکه و در عقب آن گیاهها بپخته  
 و نیلوفر و پر سیا و شان و شکوفه در آخر همه باید ریخت و اگر اقیتمون  
 در مطبوخ کنند آن را در فرقه گتان بپزند و در وقت فرو کردن در  
 دیک اندازند پس بپشارند و ترنجبین و شیر خشک و خیار شیرین بخورند یا  
 و آب گرم حل کنند و بعد از آنکه مطبوخ را فرو گیرند و صاف کنند بر  
 سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سرد اروج بود مثل ایاره و صبر و تربد و  
 سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بیهوشند و جب سازند و فرو بزند  
 در عقب آن مطبوخ بیا شامند یا کبوتر از آن مطبوخ بردارند و سرد اروج  
 کوفته در آن ریزند و بیا شامند پس در عقب آن مطبوخ بیا شامند  
 تخم چند بریان کنند در ظرف نوبریان کنند یا تاوه را نیک گرم کنند  
 و از آتش فرود آورند و تخمها در ریزند و برهم میزنند چند آنکه بوی  
 آن بد پس فرو گیرند و ادویه چری مثل توتیا و کل و جمل را شورند و

از وقت هم و زینبیا  
 زینبیا بد و  
 یکت سعید کن  
 و باز در وقت

در وقت  
 زینبیا

وامثال آن در باون بکوبند و بآب سحی کنند پس بگذارند تا فرو نشینند <sup>آب</sup>  
از آن بریزند و خشک کنند و بعد از آن بسایند و غسل آدویه محری را مثل  
ندکورات و اقلییا و خشک پاد حدید بدین طریق ببا بدشت و آدویه که با  
سوختم مثل سرطان <sup>بپسند</sup> و کربا در کوزه آب نارسیده کنند و در کل  
گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول سست و پای جدا کنند و شکم بشکافند  
و بآب نمک و خاکستر زربشونید و بعد از آن بآب خالص بشویند و <sup>انگاه</sup>  
استعمال کنند و اگر در آب جو پزند بکوبند و در دیک اندازند و اگر خواهند  
که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چند آنکه نزدیک بکند اختن  
شود پس بردارند و در آب قلیه اندازند و بعد از آن بسایند و صد  
و شش را چون سوزانند در کل گیرند و در تنور نهند و عقرب را که سوزانند  
زنده بگیرند و در ظرفی مسین نهند و سر آنرا بخیج حکم کنند و در تنور نهند  
و صافی کنند و آن <sup>و اگر مس</sup> سوزانند آنرا تنگ سازند و بلیله و بلیله و آله را بچوشند  
آب در دیک <sup>و آن صفا</sup> مس را گرم میکنند و درین آب می اندازند تا پست و یکبار <sup>چنین</sup>  
مس بچوشانند <sup>کنند</sup> بعد از آن فرو گیرند و آنچه راست شده باشد بردارند و باز بر  
آتش نهند و قدری بول گا و در آن ریزند و پست و یکبار دیگر آن  
صفا <sup>بعد از آن</sup> مس را گرم کنند و در آن اندازند و رسوب این را با آن رسوب  
ضم کرده بسایند و قولاد را بچین سوزانند اما سوختن نقره <sup>بود</sup> جان

سوخته

که بسوختن بسایند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند در کفچه آهنین تا محترق  
 شود و اگر نسوزد اندک کبریت زرد در آید از نند که شود و سرب را همچنین  
 سوزانند و اگر زرد سوزانند آت را بسوختن بسایند و پاره سرب را نیز  
 با آن بسایند و با هم بکند از نند پس رها کنند تا سرد شود و باز بسایند و  
 پاره دیگر سرب با آن بسایند و با آب نمک در کفچه آهنین کنند و می  
 جوشانند تا آب نیست شود پس در ماهی کنند و بسایند اما مقدار  
 زمان بقار قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بد آنکه تریاق کبیر  
 بعد از پنج سال تا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این  
 مرکب بلا مضرت بعد از این مدت ظهور میرسد و تا سی سال قوت او  
 در تریاق بود و بعد از آن قوی باشد اما نقصان پدید می آید تا بشصت  
 سال رسد آنگاه همچون معاجین کبار باشد اما تریاق نو بغایت قوی  
 باشد و استعمال آن در سموم ادویه قائله و زهرش موام و افاعی کنند  
 و تریاق غمزه و مژ و دیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت  
 آن تا هفت سال باقی باشد و قرص افاعی و اندر خون و عنصل بعد از  
 دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و قلوب نیار رومی و قار  
 و بر شفا بعد از شش ماه استعمال کنند و تا نیز آن سه سال باشد و  
 دوار المسک و پنجهش و ماده الحیوة و اطریفالات از دو ماه تا سه سال

نیکو بود و جبوب و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون خیار بزر  
 و شربیان و سفرجلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد و تا  
 دو ماه نیک باشد و قوت سقوط یاد و ماه نیک بود و قوت قصرها  
 تا شش ماه و مریم مجین بود و ر و عنها تا متغیر نشده باشد استعمال  
 کرد و لیکن چون بوی آن متغیر شود بسیج کار نشاید الار و غن بلسا  
 و فومیا که هر چند کمند تر شود بهتر بود اما اشربه در روز که بسیار  
 استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار یا قی بود و مطبوع فی الحال که  
 بچوشانند استعمال کنند و چون ده ساعت گذرد ضعیف شود  
 اما امتحان تریاق بد آنکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی دوار مسئل  
سقونیا و شحم الحنظل خورد و بعد از آن بندرم تریاق بخورد اگر  
 اسهال بعد از آنکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیکست و  
تپانیدرم بخورد فرو پس هند و مار افعی یا یکی از بوام فانده بر  
 مسلط کنند اگر فرو س میرد تریاق قوی باشد و الا یا ضعیف یا  
مغشوش بود و تریاق تا امتحان نکنند و قوت ضعف آن بدانند  
 استعمال آن نباید کرد اما مقدار تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب  
کلب کشتال و در گزیدن عقوب بندرم و در گزیدن زنبور انگی شیم  
 یا سکر و کسی که دوای سمی خورد ده باشد نیم مشقال تا یک مشقال خورد



وکسی را که در دسینه و سعال مزمن باشد یاد در معده و امعاء احشا  
و شهوت کلبشی یا فسنجی تب بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع  
و سکتة و فالج و لقوه بود نیمدرم تا یکدرم بخورد و کسی را که قولنج  
بود نیمدرم **باب دوم** در تریاقها تریاق کبیر و آنرا تریاق فاروق

باب سداب ص

گویند تریاقی جلیل القدر عظم المنفعة باشد و مقاومت بازهرما  
و ادویها را قائل کند و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح امعاء  
و اسهال و نفث دم و بلوا پسر و مغض و قولنج و درد معده و استسقا  
و گرم شکم و صداع و صمم و ضعف کبد و بصر و برص و جذام و بترق  
و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود **صفت**  
آن اقراض عنصل جبل و هشت مثقال قرص افغانی و قرص اندروخون  
هر یک پست و چهار مثقال افیون و فلفل و دار فلفل هر یک پست  
چهار مثقال تخم شلغم بری سیربری دارچینی ورق کل ایرسا خار یقون  
رب السوسیس روغن یلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل  
ریوند قطر اسالیون قطا قیلون فودنه جیلی فراسیون قسط هر سلطه  
سکه خود و شش فلفل ابیض گندک گندک مشک طر امشع ققاج اف فر صغ بقم بکنه  
سپنبل الطیب هر یک شش مثقال جعد مبعده سایله تخم کرفس کلوب  
حرف با بلی کا دیوس نامخواه کا فیطوس عصارة لیمه لیس نار دین

در استسقا و اسهال و قروح  
مدرم باب سداب و در ضیق  
نفسی دانگ و نیم با سکنجبین  
عنصل در جذام مثالی باب  
افیمون و کا و زبان و در  
حصاة کلبه و شانیه نیم دانگ  
باب کرفسی و در میضه دانگ  
و نیم با شراب و در ضعف  
شهوت و شهوة کلبی  
با شراب و در احساس  
طقت یکسما با مشکطرا شیح  
ص

فلفل اسود

دار اراک و اول و طریقت و زعفران

جعد

پسبل روی اقلیطی شج حلی ورق سادج <sup>مرد</sup> موجظا تا تخم راز با نه <sup>مجموع</sup> طین  
 ناز محرق <sup>موج</sup> حلسان <sup>اصغ</sup> عنی قرومانا نیسون آفاقا هر یک چهار  
 شقال و وقوفه <sup>فوقه</sup> مقل الیهود یا و شیر <sup>سکنج</sup> چند پیدستر ملد آورد  
 مدجج و قطوریون باریک زراوند طویل <sup>هریک</sup> و شقال غسل کف گرفته ده  
 رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل و نیم <sup>انجمه</sup> کوفتی باشد بکوبند و صمغ و  
 عصارات بخوبی سازند و اویه کوفته بروغن بلسان ملوث گردانند  
 و در غسل و شراب برشند و در ظرفی نقره یا جینی کنند و ظرفی <sup>مطلوبه</sup>  
 نسازند و هر دو روز سر آن بر میدارند و بعد از نالی استعمال کنند  
 و بعضی بعد از پنج سال گفته اند و بعضی بعد از ده سال و بعضی <sup>از ده</sup>  
 قرص <sup>پستیل</sup> و آنرا <sup>اعضل</sup> نیز گویند طریق اینست که عضل تازه در خمیر  
 گیرند و بریان کنند پس از خمیر بدر <sup>بدر</sup> گیرند <sup>بدر</sup> آب آنرا <sup>سحق</sup> کنند و با بچند  
 دقیق کرپسند یا میزند و دست بروغن کل مالند و آنرا قرص سازند  
 قرص <sup>ند</sup> و خون مصطکی دارش <sup>شغان</sup> قصب الزیره سیخه قوا <sup>سارو</sup>  
 عود بلسان <sup>هریک</sup> شش <sup>شقال</sup> قعاح اذخر زعفران <sup>هریک</sup> و از ده  
 شقال <sup>شقال</sup> اقحوان پست <sup>شقال</sup> دارچینی و حاما <sup>هریک</sup> پست و چهار  
 بکوبند و آنرا <sup>نخ</sup> یر به <sup>پزند</sup> و بشراب ریحانی یا بنید مویری <sup>بسر</sup>  
 و دست بروغن بلسان جرب کنند و آنرا قرص سازند <sup>قرص</sup>

افعی جوان ماده اشقر سرپین حاصل کند و ماده را بدان بداند که او  
 چهار نیش بود و نر را د و نیش و جوان را بدان بداند که بغایت  
 و سر برداشته و جستم او سرخ بود و باید که در بهار صید کند و در روز از  
 سر و دنبال او چار انگشت <sup>باید که</sup> جدا کند و بشکافند و پاک بشویند و یکی  
 کواره بنهند و آب رومی <sup>بگذرند</sup> نهند و نمک و شاخهای شیش درو اندازند  
 و میجوشانند تا مضر اشود و گوشت و استخوان از هم جدا شود و  
 خالص در باون پنبکین نیک بکوبند و باربع آن کفک بسایزند و باهم  
 بسایند و با آن مرق بمیشند و دست بر و عن بلسان جرب بکنند  
 و قرص سازند و در سایه خشک کنند چون در اول مذاق نماید <sup>طریقی</sup> در  
 آب گینه کنند و نمکه دارند تریاق غوره قایم مقام تریاق کبیر بود <sup>صفت</sup>  
 هر ص جامه اسپنبل میندی ساج کفک ما میثاق قرنفل دارچینی قیمولیا قسط  
 در جنطیانا هر یک و از ده مثقال قفاح افرو عصاره الحیه الیتیس  
 مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقر قرقار از یانه کبریت خام  
 تخم شبت اسارون قره مانا فریبون اینسون نار دین شکوفه زرنگل  
 باقلی تخم کرپس گوهی دو هوا فیتون پسبل الطیب هر یک سه مثقال  
 کیتة اشغاش سفید فلفل سی مثقال نمبر البج نیست و هشت مثقال سیلفه  
 ورق کل قرص اندر و خون هر یک نه مثقال تخم سداب یک مثقال دانه

بنیدازند و باقی پودت  
 بکنند

کفک

فطر السایرون ص

ترنج سماق شامی هر یک و مثقال روغن بلسان پست و چهار مثقال فلفل  
چار مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت مثقال و ورق ترنج سینه ده مثقال  
آنچه کوفتی باشد بکوبند و صغها در شراب حل کنند و با مقدار ادویه  
عسل بپوشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند ترنج  
اربعه زبریا و بادام غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را  
مفید بود و صفت جنطیانا حب الغار زراوند متساوی بکوبند و با  
جندان عسل بپوشند شربت کیمثال باشد تریاوی الاغ فلفل سفید  
فرنگشک فاشده هر یک ده درم مافیون حب الغار هر یک هفت  
جنطیانا زراوند طویل زعفران جد و ارغصل هر یک چار درم  
ناردین عاقرقاجا فرقیون هر یک و درم چند پیدستر بکوبند  
و با سه جندان عسل بپوشند و بعد از شش ماه استعمال کنند مطر  
مژ و دیطوس از تریاویها بزرگست و منافع پیشمار دارد سیخه قرنفل  
سفید و سیاه سورنجان جوده سیربری دو قوا کلیل الملک جنطیانا  
روغن بلسان مقل هر یک هفت درم اسارون سفنقر هر یک چار  
درم و نیم پنبل خردل سفید عود و بلسان اسطوخودوس اسرافوقط  
سیالیوس کافیتوس قندهار فلفل عصاره لیمو البیس چند بیدستر جاو  
ساروج میعه هر یک شش درم زعفران غاریون تخم سداب کیم  
هشت

کنده

دارچینی عنکب بطم کثیرا هر یک ۵ درم فستق نار دین مصطکی صغ علی  
 قرمانا ایون بزر الیج ورق کل مشک طرامشع هر یک چدرم ادویه  
 بکوبند و صغها در شراب حل کنند و بعسل سه برابر ادویه بپوشند و  
 مثقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ ارو شبیه است تبریاق و  
 منافع بسیار دارد صفت زعفران بزر الیج سفید هر یک چارده درم  
 فلفل سفید دو درم ایون فریون هر یک پست درم سنبل میعه سالیله  
 هر یک ۵ و ازده درم ساج قرنفل هر یک چار درم لؤلؤ ناسفته  
 نوشاد در تخم سداب بری مسک کافور قاقله دارچینی سلیمه هر یک  
 تخم پشندان نافر قرقا دار فلفل هر یک چار درم سکنجبین پسته ستر جاوه  
 هر یک دو درم زرنبا درونج عقربی روغن بسان قسط هر یک شش  
 درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاقی  
 که دفع ضرر زهرنا کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک سی ام  
 میربری پست درم نمک ۵ درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و نیم  
 تناول کنند تا بخیری نوعی دیگر زراوند طویل و مدحج هر یک درم نیم  
 مر ایون سبندان زیره هر یک ۵ درم شونیز پنچدرم جنطیانا سه درم  
 دو درم بکوبند و بعسل و آب هر چه بپوشند و مثقالی تناول کنند  
**باب سیم** در مفرجات مفرج معدل لؤلؤ ناسفته بستد عود خام

کاوزبان ہر یک دہ درم کربا تخم کاسنی کشیز ہر یک پندرہ صدقہ لسن طبا  
 ہر یک ہشت درم بلغم شک افیتون ورق کل ہر یک شش درم دروہج  
 عنبر ہر یک و درم ساج ہندی زرنبا دبا لکنو خشا شش نقشہ کل از می  
 ہر یک چہار درم کافور یک درم مسک پندرہ کوبند و شراب سبب ہر شند و <sup>مشقا</sup>  
 تناول کنند مفح یا قوی لو لونا سفہ ہشت درم بستہ جار درم یا قوت  
 دو درم بالکنو صندل سرخ ہمین کل مختوم ریونہ حسنی ہر یک و درم ورق  
 زرنبالی تجلا جورد مشقالی وینم لعل عقیق کربا نیلو فر زرنشک کشیز  
 تخم کل عود پوست تبرج کاوزبان تخم کاسنی کافور عنبر اشہب ہر یک درم  
 طباشیر ہندل سفید ورق کل ہر یک پندرہ ساج زرنبا دروہج ہر یک  
 درمی وینم شک نیم مشقال ابریشم سوختہ یک درم املہ ہلیدہ کابلی ہر یک  
 درم کلاب قند ہر یک منی شراب سبب و بہ آیت انار شیرین ہر یک  
 پست درم مفح حار قرفہ قرنفل دارچینی پسبل فرنجشک دروہج  
 ہر یک ۵ درم زرنبا د و کبابہ قاقلہ ہر یک پندرہ نارمشک  
 عوداشہ ساج ہر یک ۵ درم زعفران معطلکی ہر یک مشقالی عنبر  
 درمی مشک نیم مشقال ورق زرنبدرم آج در آب مویر جو شایندہ  
 خشک کردہ پانزدہ درم مجموع کوفتہ و پختہ و بعسل ہلیدہ سبب  
مفح بارد ورق کل طباشیر بمن سفید کاوزبان ہر یک درمی کشیز  
 پندرہ

درمی

شک

فول

سبب

۳

این دم و او

خون و کرم

صحرای

او این

جگر

م

ب این علم

م

م

خنگ صندل هر یک پنجم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم زرشک دانه  
 پرون کرده سه درم لؤلؤ ناسفته کبریا بستد هر یک انگی بکوبند و بشیره قند  
 برشند آخ حفقان کرم رامفید بود بستد لؤلؤ کبریا با کوزبان کل امری  
 هر یک و درم مسک یک درم قنده درم بکوبند و قشراب سیب برشند  
آخ حفقان سرورافع باشد کوزبان در و پنج هر یک شش درم زرنبا د  
 سه درم بکوبند و بعسل برشند آخ ضعف دل و حفقان و غشی رامفید بود  
 مصطکی دارچینی دار فلفل خام فرج بشک باد روچ و سادج هر یک پنجم درم  
 کشیز خشک پسنیل هر یک سه درم کبریا لؤلؤ طباشیر هر یک دو درم و نیم  
 بالکوهشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم بکوبند و بعسل بمایند  
و وار المشک خلو حفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را  
 میفد بود زرنبا در و پنج بنین سادج پسنیل قاقله قره قره فلفل خرد پند  
 اشده هر یک درم لؤلؤ ناسفته کبریا بستد ابریشم خام بمقراض چیده هر یک  
 درم و نیم زنجبیل دار فلفل هر یک نیم مثقال مسک انگی بکوبند و بعسل  
 یا شیره قند برشند و وار المشک حفقان سوداوی و سور التراج قلب  
 رامفید بود سنبل مر مشک سادج هر یک دو درم زعفران تا نخواه کم  
 کرفس هر یک چار درم صبر استقوطی افسنتین رومی هر یک هشت درم  
 ریون چینی شش درم چند پدستر درم و نیم انوش در و مقوی قلب

بده بسکوف ننگویه  
 تا وقتیکه کرب  
 نیس شرح کنی  
 چه بود

صوفی	۱۲	۱۳	۱۴
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
۲۳	۲۴	۲۵	۲۶

باز از کبریا  
و صید بهمان  
باز از کبریا  
و صید بهمان  
باز از کبریا  
و صید بهمان  
باز از کبریا  
و صید بهمان

معه و کبد باشد و معج و مقوی نفس و بدن و بوی دمان و رنگ و  
کند صفت و ورق کل سرخ شش درم سعد پنجم درم زعفران قوفه زرب  
دار چینی قاقله هیل جوز بوا بسا سه هر یک درم مصطکی قرنفل  
اسارون پینل هر یک سه درم یکونید و پینزد و آمله یک رطل در نه  
رطل آب بجوشانند تا باثلثی آید پس صافی کنند و باد و رطل قند بقوام  
آرد و ادویه کوفه در آن ریزند و بجوب پدید بزنند فلو نیار رومی  
قویج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنجم درم  
فلفل سفید نبر البج هر یک پست درم افیون ده درم فطر اسالیون  
سنبل هر یک چار درم تخم کرفس سه درم سادج سلیمه غاقر قرقا حیسان  
فریون هر یک درم یکونید و بر و عن بلسان ملو ش کرد اند و عمل  
سه برابر ادویه بپوشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلو نیار فارسی  
قویج و خفقان و قویج و اوجاع رحم و کثرت استقا را نافع باشد صفت  
فلفل سفید نبر البج هر یک پست درم افیون ده درم زعفران پنجم درم  
سنبل غاقر قرقا فریون هر یک دو درم چند پند پست زرنبا در روغ  
هر یک نیم درم لوگو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانه کی یکونید و عمل  
سه وزن ادویه بپوشند و درمی بعد از شش ماه تناول کنند **چهارم**  
در معاجین و اطریفات معجون سحاح مسهل سواد او اخلاط غلیظه با

بکرمی  
نوعی از آن  
نوع دسیه کرمی  
یکه صید و یک  
پنجمی زوب کن  
و یک علم بزن  
و بدم تا یک  
به و و یک  
بم اند باز یک  
دیگر بده و یک علم  
بزن و بدم تا  
هر حج کسر میکند  
بکند آن وقت یک  
به عفره ترحم کن

بیم  
زهره مکلس شود و مقنن  
نرم باشد آن مکلس را یک برده زهره دی که در حج کن فم نرم باشد



دره فام تقابله

دره امیند کین زیز زیز

دره از زلفن چه سران و

دره در تن زینقی بود

دره در تن زینقی بود

دره در تن زینقی بود

بیله پیماه بیلده آله هر یک درم اسطوخودوس ترید هر یک پنجم کوبه  
 و بعسل می‌شند شربت می‌چشمقال باشد معجون ترید قویج بکشاید و در دشت  
 و بادها را می‌فید بود سقونیا بکشقال ترید ده مثقال خیر بوا قاقله کجیل  
 و ارچینی قرقه نارمشک قرنفل فعلل هر یک درم شکر ده مثقال چغندر  
 کوبند و بعسل می‌شند شربت پنجم باشد معجون خیار شبنم ترید پنجم درم  
 بنفشه ده درم نمک بندی هفت درم رب السوسپس هفت درم رازیانه  
 و اینسون مصطکی هر یک درم و نیم عسل خیار شبنم پنجاه درم فایند پنجاه  
 روغن بادام پیست درم ادویه را کوبند و بعسل و فایند می‌شند  
 معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک گرداند و در اریول کند تخم خربزه  
 و خیارین و کدو و مجموع مقشر و حب کلج هر یک پنجم حجر الیهود پنجاه  
 کوبند و بعسل می‌شند شربت می‌چشمقال باشد معجون عقرب کلیه و مثانه  
 از حصاة و رمل پاک کند عقرب سوخته درم و نیم جنطیا یا تا یک درم و نیم  
 زنجبیل یک درم فعلل دار فلفل هر یک درم چ کالج پنجم چند پید  
 جار درم کوبند و بعسل می‌شند شربت داکمی باشد معجون طلیت فعلل  
 م و ورق سداب متساوی کوبند و بعسل می‌شند و شربت می‌چشمقال بود  
 معجون کالج قروح کلیه و مثانه را می‌فید بود بزرنج تخم کرپس رازیانه  
 هر یک سه درم کالج پیست و پنج عدد کیشرا جار درم کوبند و بعسل یا  
 حجام

بجارت حل ما هم در  
 بیروت حل ما هم در  
 قم عیدی از نجل  
 و چار درم  
 بسیدین  
 کونیا کلام  
 چون بدارت تو

ت ربع و کریدین غوطه  
 و رتیل را می‌فید بود  
 حلیت ص

می نخته بر سر شند شربتیکشمال باشد همچون شهریاران قویخ و فنج معده  
 و امعا را مفید بود زنجبیل قرفه دارچینی جوز بوا مصطکی قرنفل سیلخه  
 سنبل قاقله حب لبان هر یک جار درم و نیم سقونیا سه درم تربید  
 حب الینل هر یک مشت درم شکر سفید بنقا و درم بکوبند و با <sup>خند</sup> <sup>دانه</sup>  
 ادویه عسل بیاغزند و شربتیک دو مثقال بود همچون فلاسفه و آنرا  
 ماده المیوه کوبند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریح و  
 اوجاع پشت و مفاصل رفع کند و رنگ روی و بوی و برین خوش  
 کند و عقل بیفزاید فلفل دار فلفل زنجبیل دارچینی آله شیطح زرا  
 مدح اصل با بونه جلقوزه جوز هندی خضیه الثعلب هر یک سه درم مویز  
 طایفی سه درم مجموع کوفه بعسل پیس برابر ادویه بر سر شند همچون  
 بر شفا اوجاع قویخ و رمد و پستانه را مفید افتد فلفل سفید و سیاه  
 هر یک پست درم بزر الیخ ایون مصری هر یک سه درم زعفران  
 پنجه درم فریون سنبل عا قرقح هر یک مثقالی بکوبند و با صند و  
 مثقال عسل بر سر شند و در ظرفی آبکینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی  
 بخورند همچون مشک و جوج و برودت کبد را مفید بود و سینه <sup>کشاید</sup>  
 مشک سیلخه سنبل سادج هندی لک ریوند جنطیانا هر یک دو درم  
 تا نحوه تخم کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک نیم درم <sup>بکوبند</sup>

سازم

و بصل سه برابر ادویه برشته و شربتی یکدم باشد مجموع و در افوارم  
 صلب کبد را مفید بود و ورق کل چارده درم سوپسن اسما بخونی هفت  
 درم ریوند چینی لک معسول هر یک سه درم و نیم مرزغفران هر یک نیم درم  
 کوفته و چغنه بصل برشته و شربتی یکمقال بود مجموع الراحة در دست  
 و ریاح را مفید بود و قویج را یکشاید مصطکی دار فلفل فلفل قرمفل  
 زنجبیل جوز بو اسقونیام کون سداب خولجان قرفه متساوی بگویند  
 و بصل یا شیره قند برشته شربتی مثقالی باشد مجموع وجع دمع سطلان  
 اشک را مفید بود و ج حلیت زنجبیل رازیانه متساوی بگویند و بصل  
 برشته و مثقالی تناول کند مجموع لیوب منی سفراید و قوت باه  
 دید و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت دید و زنگ روی نیکو کند  
 مغز بادام و جوز و جلفوزه و حب زلم و فندق و پستق و نارچیل و  
 خشکاش و نو دری سرخ و سفید و کجند و تخم کز و جوجیر و تخم پاز  
 و شلغم و اسبست و بهمن و زنجبیل و دار فلفل و کبابه و فلفل و قرفه  
 و دار چینی و ششقال و خولجان و تخم بلهون اجزا مساوی با عسل سیر  
 ادویه بیامیزند و مثقالی یاد و مثقال تناول کند مجموع تیاده طوس  
 مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و  
 قویج و حیض بکشد و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظ و باد آبکشد







شراب نیلوفر

237

شراب نیلوفر مبرد و مرطب بود و صداع و سعال کرم و حمیات  
صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است  
شراب غناب غلبه دم و ماشر او حصه و جذری را نافع بود غناب  
که کمانی یک رطل در چار رطل آب جوشانند و صافی کنند و با قند  
بقوام آرند شراب به مقوی قلب و معده و قابض بود و تشنگی نشا  
به ترش تازه پاره کنند و دانه ازان پیرون کنند و در ماهون سنگین  
بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند شراب سیب  
مقوی قلب و معده و مفرح بود و قوی و اسهال باز دارد و آنرا  
همچنین ترتیب کنند شراب انار صداع و تشنگی و قوی صفراوی را مفید  
بود و مقوی معده با شد آب انار مزگیرند و با قند جدا که مذاق  
خوش آید بقوام آرند شراب ورد حمیات صفراوی را مفید بود  
و تشنگین عطش قلمین طبیعت کند و ورق گل تازه سنخ جار من درخت  
کنند و ده من آب کرم بر سر آن ریزند و شبانروزی بگذارند و یک  
بالند و در یک کنند و بجوشانند تا بوی و طعم کل با آب دهد پس  
صافی کنند و هر یکین آب را دو من قند بجاشنی کنند و بقوام آرند  
و اگر بعد از آنکه صافی کنند و بهر یکین آب را جار من دیگر ورق  
کل در آن آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند

نوعی از  
لشون جوی  
طرح کرده  
لشون جوی و  
عرق قهوه را  
سرخ نازک کن و  
لشون جوی و  
کم بکی  
و نوبی بوته  
بکن اسرار و حکم  
در سینه ابکیس  
و بالبان روز

دمس جاده بعود  
دمس ۲۶ سال  
۴ زده که از او بکنی

این شراب  
توی این شراب  
نویز و ضرر  
نویز و ضرر  
نویز و ضرر  
نویز و ضرر  
نویز و ضرر  
نویز و ضرر

و با قند بقوام آوند؟

آنرا شراب ورد مکرر گویند و اسهال و قایده او پیش بود شراب  
فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و قی صفراوی را مفید بود  
به ویسب ترش و سماق و امرود و انار ترش و زرشک و زعفران  
و بنق متساوی بگویند و آب آن بکیرند شراب ریاس اسهال  
و حیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد ریاس  
بگویند و آب آن بکیرند و با قند بقوام آوند شراب توت او جاع  
طلق را مفید بود و آنرا همچنین سازند شراب خشخاش شش سوال فزاید  
و قروح سینه و ریه و سپهر را مفید بود و خشخاش بگویند و در خرقة  
گشان بنند و در دیک سنگین اندازند و بخوشانند و بهردم بیرون  
آرند و بدست میمالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آوند  
شراب لیمو مقوی قلب و معده بود و صفرا و تشنگی بنشاندند  
جلاب سازند و بقوام آوند و زمان فرود گرفتن آب لیمو بخندند  
اختیاج باشد در ورزیزند و بزیزند و فرو گیرند و شراب حاض  
و نارنج جنین سازند شراب صندل صندل مقاصری بسوآن  
و پنجاه درم از آن در یکین کلاب شبان روزی بخویسند پس با شش  
نرم بخوشانند پس بدست میمالند تا با نیمه آید پس صافی کنند و با کهن  
قند بقوام آوند شراب نفع غیشان و قی و فواق را مفید بود دیک



نفع تازه در سپر رطل آب بجوشانند تا بانه نیمه آید و باد و رطل قند بقوام  
 آرند شراب زوقاضق نفس و ریو و سعال را مفید بود و سینه از  
 اخلاط پاک کند انجیر سفید پست عددمویر طایفی پنجاه عدد و بنفشه  
 چار درم پرسیا و شان هفت درم تخم خطمی پنجم درم بیخ مرگ زوقار  
 خشک هر یک هفت درم مجموع درد و من آب بجوشانند تا بانه نیمه آید  
 پس صافی کنند و بایکمن قند بقوام آرند شراب دیناری شرابی بسیار  
 منفعت است سده بکشاید و یرقان و حرارت کبد را مفید بود  
 و در اربول و ملین طبیعت را کند بحد پوست بیخ کاستی یا نرزه  
 درم تخم سه تخم پانزده درم ورق کل ده درم ریوند چینی سه درم  
 مجموع نیم کوفته درد و من آب بجوشانند و ریوند کوفته در فرقه بندند  
 و در دیگر اندازند تا با چار و یک آید پس با دو من قند بقوام آرند  
 و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بنزند اقوی  
 بود شراب بزوری پوست بیخ کاستی پست درم پوست بیخ  
 رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجم درم تخم کاستی هفت درم  
 تخم رازیانه پنجم درم سه تخم ده درم مجموع نیم کوفته درد و من آب  
 بجوشانند تا بانه نیمه آید و بایکمن قند بقوام آرند شراب عبوره  
 آب عبوره بگیرند و بجوشانند تا با چهار دانگ آید و دو درم

پوست بیخ کرفس پنجم  
 پوست بیخ رازیانه  
 ده درم تخم کلانی  
 پانزده درم سه

در آن اندازند و با قند بقوام آرند شراب انجیر را سهال د موی و نفث و تر  
 دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد انجیر هفت مثقال قرط  
 پنجمثال صندل سفید و سرخ هر یک چار مثقال صندل بسویان مساوند  
 باقی بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند نافع باشد شراب اسطوخودوس  
 امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود اسطوخودوس شش پرسیاوشا  
 هر یک ده درم عود الصلیب پنج درمک کا و زبان رازیانه تخم کرفس  
 تخم خطمی هر یک پنجم درم سپستان سی عدد و مویز طایفی پست عدد  
 بنفشه ورق کل هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا  
 با ثلثی آید و با سه رطل قند بقوام آرند نسخه اخری صم و سده دماغ را  
 مفید بود اسطوخودوس ده درم بسفناخ پنجم با ککو کا و زبان  
 بهجین قند یا عسل رطلی شراب پستین سقوط اشتها و ضعف معده  
 مفید بود و پستین صد درم در پنج رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید  
 و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث  
 رطلی و شراب عسل هر یک نصف رطلی مجموع با هم قسم کنند و بقوام  
 آرند شراب بختة جوش جهت ضعف معده و کبد و باه و درد پست و نقص  
 و فالج و لقوه و کپردیاج و ادار بول آب انکور شتالی صد من  
 بره بختة قرنه پست من در دیک کنند و بجوشانند و عود ده درم

زعفران  
 بده و هم  
 نندی ناره زرف  
 کب این رو  
 کور زنبق کوا  
 بده کوریک  
 صفتا بره  
 نسی که تری کوی  
 کوریک

نوع قرصی

۲۵۹

بند قرصی و عا زینق

صلو کن و بانمک

و اب قواح سحر کن

شود بعد باید که

و یک نمک سحر کن

و خل روزه برین و

تبخیر بد تا سه ساعت

بعد در اس روی

کفچ حدید با کن

بانی صلابیم تاب

شود بع دیک زای

تا شد شود یک

و یک نمک سحر کن

و با خل خمیر کن

این ملقمه استوی

این خمیر است و نمک

باز اس و نور

بیشی در روی کفنی

کل به مال و یک تالی

ز عقوان و مصطکی و خولجان و جوز بو اهریک پنجم قرنفل و سیاه

وزرباد و سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی عا قرص سحر

هر یک رمی مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیک اندازند و میجو شاد

تا گوشت مدها شود و بعضی با کتکو و نعناع نیز بریزند و لحظه لحظه آن

کیسه را بدست می مالند و می افشارند و بعد از آن فرو گیرند و صاف

کنند و مشک و دانهک و غیره یک شال در رطلی کلاب حل کنند و بر سر آن

ریزند و با پنجن قندی یا غسل بقوام آرند میست ضعف معده و کبد

وقتی و تشنگی را مفید بود بر پشیده پاره کنند و از دانه پاک کنند

و در ناون پسکین یا جوین بکوبند و پست من از آن آب بگیرند

و ده من شراب صافی بستانند و تغل به شبانه روزی در آن بپوشند

و صافی کنند و آن تغل را با آب بشویند چنانچه در آن هیچ طعمی نماند

و بریزند و آن آبها با هم در دیک کلیش چوشانند تا با نیمه آید پس دیگر بار

بپالایند و با پنجن قندی یا غسل در دیک کنند و قرنفل دو درم قافله

کبار و صفار و زعفران ریشه و دارچینی هر یک سه درم مصطکی و

زنجبیل هر یک رمی و نیم باغور سازند و در کیسه کنند و در دیک اندازند

بند و بر دم می مالند تا قوت باب ده پس بیرون آرند و بقوام آرند

و یک درم مشک در کلاب حل کنند و در آن ریزند و برزند ار روه

نورانی که کباب و کباب

نورانی که کباب و کباب  
 خمیر کن و این صلوه  
 بند و نمک و خل  
 کفچ حدید با کن  
 تبخیر بد تا سه ساعت  
 بعد در اس روی  
 کفچ حدید با کن  
 بانی صلابیم تاب  
 شود بع دیک زای  
 تا شد شود یک  
 و یک نمک سحر کن  
 و با خل خمیر کن  
 این ملقمه استوی  
 این خمیر است و نمک  
 باز اس و نور  
 بیشی در روی کفنی  
 کل به مال و یک تالی

ربوب فو که خان باشد که آب آن بگیرند و بی شیرینی بقوام آرند رجاس

التهاب و حیات و بیوست طبع و عطش را مفید بود دالوسیا آب

نخوشانند و صافی کنند و آن آب همچو شانند تا بقوام آید و بیشتر بود

بدین طریق گیرند سبجین ساده حیات حاده و تشکی و سده را

مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند سرکه سفید رطلی یا نیم رطل آب

و یکن قند یا عسل بقوام آرند سبجین بزوری بارداستقا و سود

القینه و حیات حاده را مفید بود تخم کاسنی پخدرم تخم سه تخم پازنه

پوست پخ کاسنی ده درم پوست پخ رازیانه پخدرم و نیم کوفته در سه رطل

آب و رطلی سرکه بخوبی شانند شبانروزی و بعد از آن بخوشانند و نقل

بدست بماند و صافی کنند و با یکمن قند و رطلی سرکه بقوام آرند سبجین

بزوری خار سده بکشاید و در آب بول کند و معده را از فضلات پاک

کند سبجین کز تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و کشتوت و ایسون هر یک پخدرم

پوست پخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافله ریون پختنی

در سه رطل آب کاسنی رازیانه کرفس هر یک سه درم سبجین بزوری معتدل تخم

هفت درم پوست پخ رازیانه پخدرم سبجین سفحلی تقویت معده و

کبد کند و اشتها آرد و سده بکشاید و نافع را مفید بود سبجین آب به زمین

اما در باب عمل

شش و کفدن او مفید

بمرازه من او سفال نیک

کله و سفال سوز

و سفال نراق سبجین

اینو چس اجزا را

سای و وقت

بمرازی تو

کلیه در نیم سن و ده

بی رونی در وقت

قدری در وقت

طاب کسب

در آری زوزنی

رزیان بر آب

و بار آب کسب

متره که سافات

قند

و نیز غسسه

قند و سرکه رطبی یا کته بچسب اراده بقوام آرند سبجین غصلی ربو و سعال  
 بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و امراض بلغمی را مفید بود سرکه  
 عضلانی ده من شراب صافی دو من غسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل  
 و رازیانه و اینسون و حلینث و عاقر قرقا و فودنه و سداب و قفل  
 هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم نیم کوفته در سینه  
 آینه ریزند و بفته بگذارد بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند سرکه  
 غصص غصص را بکار در جوین بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند  
 یکمن ازان باده من پسر که شصت روز در آفتاب نهند سبجین را  
 حیات محرقه و معده و کبد را مفید بود آب انار مرغین آب زرشک  
 یا غوره یا ریسیاس میسر که بحسب اراده یکمن کلاب سی درم با هم بپزند  
 و هر یکمن ازان را یکمن قند بجاشنی نهند و بقوام آرند سبجین ریونند  
 او جاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریونند چاره سعال  
 غاریقون تربید بسفاح ککم کاستی هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم نیم  
 کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا باد و رطل آید و با چهار رطل  
 قند با قوام آرند لعوق پستان سعال و خشونت طلق و ریه را مفید  
 بود و طبیعت نرم کند پستان دوست عدد مویز طایفی دانه پیرو  
 کرده جمل درم مغز خیارشبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند

فلج و زینبق  
مغز کن و تسعد کن

او بر از انز و باران نظری  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی

استعد را روبر  
ارز کن تا در دفع  
بعد طرح رود مستعد

تا بیک کاسه آید و بارطلی شکر بقوام آرند لعوق روفار بود و سعا  
ضمن رامفید بود و ریه و سینه را پاک کند ایر ساز و فامبریک  
پست درم در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و بارطلی قند

گرد را با سفید  
سحق کن و بکنار  
خلک شود و رو

الرشادده درم پنج فمک جار درم رازیانه انیسون هر یک درم  
ینم کوفته در دو رطل آب بجوشانند تا با رطلی آید و بارطلی غسل  
آرند لعوق طباشیر سیل و قروح ریه رامفید بود صمغ عربی قاقله هر یک

قین بارام روش  
رین و در سینه  
الشیکن روغن

شش درم نشا پسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر جار درم جلعوز  
بفت درم تخم خیار هفت درم قند شفت درم بکوبند و بارطلی  
عسل و پست درم روغن بادلم بیا میزند لعوق حله سعال و

و سفید بود  
و کوبند  
اب سوزان

خسوت حلق و جوزه رامفید بود صمغ عربی کثیرا نشا سترنج  
فمک هر یک ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هر یک  
پنج درم حله جار درم قند پست درم بکوبند و در میان رطلی

کوگرد را با سه م  
باش غسل خمیر کن و

شیره قند کنند لعوق غصصل سعال رطب و ربو رامفید بود  
غصصل بریان کرده سه درم ایر سادو درم فراسیون زوفا  
هر کدام درمی بکوبند و در میان غسل کنند لعوق جلعوز قروح

ریه و نفث دم و سعال بلغمی رامفید بود جلعوزه مقشر کثیرا

او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی  
او بر ده انگ از خلدی

توی م اس اس رسم قابل  
تبخ بد و اب فلسفی کند

سوزن نفوس با بابا از ابراهیم

برای سوزن نفوس

برای سوزن نفوس

برای سوزن نفوس

ابری صمغ عربی هر یک ده درم بزرگ بریان فرمادانه پیرون  
هر یک هفتاد درم با هم بسایند و بروغن کاو و جرب کنند و در  
میان غسل گرم ریزند لعوق رب السوسیس سعال مزمن را  
مفید بود رب السوسیس کثیرا مفید بادام تخم رازیانه مساوی  
بکوبند و در میان غسل ریزند مار الاصول قلع ولقوه و ریح  
و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست بچ کرفس  
و رازیانه هر یک ده درم بچ ادرخند درم تخم کرفس رازیانه  
هر یک چار درم مصطکی سپنل ققاع اذ فرج بلسان اسارون  
جنطیانا هر یک ده درم عود بلسان بوزیدان هر یک درم سیلخه تخم  
سپندان هر یک سه درم مویر طایفی دانه پیرون کرده پست درم  
سه من آب بجوشانند تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آید و آفر  
احتناق رحم را مفید بود و طشت بکشاید پوست بچ کرفس  
و کبر هر یک هفت درم پوست بچ رازیانه ده درم تخم کرفس  
و رازیانه و اینسون و زراوند و قنطور یون دقیق عود و قانی  
جب الرشاد هر یک سه درم مویر طایفی پانزده درم آفر حصاة  
کلیه و مثانه را مفید بود بچ کرفس و کبر هر یک پنج درم  
هندی تخم خیار هر یک هفت درم پرسیاوشان بیاز دشتی هر

تخم کرفس  
شش چار ماهی  
گر رنگس داد بر روی  
بادن هر یک  
اگر توزر کنی  
سرخ از صس پاک  
کد از سخت ده از  
روی احلاص  
عبار سر ده مهر  
کرد به کلون پیرو  
بغروئس در بازار  
جندون جنینی کرده  
اهد جن نیری جنزایی  
دیگر نبود نویسن کا  
نای

سه درم مویرطایفی ده درم انجیرده عدد در سه رطل آب  
 بجوشانند تا باقی نماند و بارطلی قند بقوام آرند و پنجم درم حج  
 ایله بود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبک طحال  
 و برودت معده و پوستقا و حیات بلغمی را مفید بود بو  
 پنج کرفس رازیا نه هر یک سفت درم پنج اذخر ففاح اوفه هر یک  
 پنجم درم مصطکی سنبل هر یک رمی و نیم لک عود بلسان هر یک ده  
 درم باد آورد غاف پوست پنج کبر افستین ورق کل هر یک ده  
 مویرطایفی پست درم انجیرده عدد در دو من آب بجوشانند  
 تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند کلقند مقوی معده و دفع  
 بلغم بود ورق کل سرخ یکم در دست بالند تا پزمرده شود و  
 یکمن قند جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و  
 هر گاه کم میشود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و کلنگتین  
 نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بالند و نیم از آن کین  
 شیر قند بر سر کنند و در آفتاب نهند سیب قرما مقوی قلب  
 معده بود سیب شیرین پنجاه عدد در پوست باز کنند و در دیک  
 سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند  
 آنرا پاره کنند و اندرون آن پاک کنند با دام مربی سرفه و نقصان

سه درم مویرطایفی ده درم انجیرده عدد در سه رطل آب  
 بجوشانند تا باقی نماند و بارطلی قند بقوام آرند و پنجم درم حج  
 ایله بود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبک طحال  
 و برودت معده و پوستقا و حیات بلغمی را مفید بود بو  
 پنج کرفس رازیا نه هر یک سفت درم پنج اذخر ففاح اوفه هر یک  
 پنجم درم مصطکی سنبل هر یک رمی و نیم لک عود بلسان هر یک ده  
 درم باد آورد غاف پوست پنج کبر افستین ورق کل هر یک ده  
 مویرطایفی پست درم انجیرده عدد در دو من آب بجوشانند  
 تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند کلقند مقوی معده و دفع  
 بلغم بود ورق کل سرخ یکم در دست بالند تا پزمرده شود و  
 یکمن قند جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و  
 هر گاه کم میشود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و کلنگتین  
 نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بالند و نیم از آن کین  
 شیر قند بر سر کنند و در آفتاب نهند سیب قرما مقوی قلب  
 معده بود سیب شیرین پنجاه عدد در پوست باز کنند و در دیک  
 سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند  
 آنرا پاره کنند و اندرون آن پاک کنند با دام مربی سرفه و نقصان

باز  
 درم مویرطایفی ده درم انجیرده عدد در سه رطل آب  
 بجوشانند تا باقی نماند و بارطلی قند بقوام آرند و پنجم درم حج  
 ایله بود بکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبک طحال  
 و برودت معده و پوستقا و حیات بلغمی را مفید بود بو  
 پنج کرفس رازیا نه هر یک سفت درم پنج اذخر ففاح اوفه هر یک  
 پنجم درم مصطکی سنبل هر یک رمی و نیم لک عود بلسان هر یک ده  
 درم باد آورد غاف پوست پنج کبر افستین ورق کل هر یک ده  
 مویرطایفی پست درم انجیرده عدد در دو من آب بجوشانند  
 تا با یکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند کلقند مقوی معده و دفع  
 بلغم بود ورق کل سرخ یکم در دست بالند تا پزمرده شود و  
 یکمن قند جلاب سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و  
 هر گاه کم میشود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و کلنگتین  
 نیز چنین سازند بنفشه شکر سر بنفشه نیک بالند و نیم از آن کین  
 شیر قند بر سر کنند و در آفتاب نهند سیب قرما مقوی قلب  
 معده بود سیب شیرین پنجاه عدد در پوست باز کنند و در دیک  
 سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند  
 آنرا پاره کنند و اندرون آن پاک کنند با دام مربی سرفه و نقصان





اما اگر باشد بهتر بود و در یک سپکین با آب و عسل بخوشانند تا مایه  
او نیت شود پس در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند جوز مرئی  
یا بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست  
خارج و داخل از آن پاک کنند و در عسل بخوشانند و در ظرفی کنند  
**باب ششم** در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سورجضم و آوغ  
رحم را مفید بود قاقله صغار و کبار بسیار بسیار در چینی هر یک دارم  
زنجبیل و ارقلقل قرقه قرقه قرقه نقل زعفران هر یک دو درم  
اشنه پسبل مصطکی هر یک دو درم جوز بو ایند درم مشک یک درم  
بگویند و بنیزند و بعسل بپوشند و شربتی متغالی باشد جوارش  
سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قوی بکشد و باد با بشکند  
پرسیده یک درم پاره کند و در ده من سرکه یا شراب بخوشانند  
و بعد از آن بگویند و پفشارند و صافی کنند و باد و رطل عسل  
بقوام آرند آنکه زنجبیل و دارچینی و دارقلقل هر یک دو درم  
هیل و قاقله و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقونیا  
تر بدسی درم بگویند و در آن میان ریزند تا با هم آمیخته شود آنکه  
فرو گیرند و بر سر پستکی یا تخم که برای این کار باشد پهن کنند  
بعد از آنکه آنرا جرب کرده باشند پس بگذارند تا خشک شود

ح درم  
ع درم

و بکار دپاره کند و شرتی نچشقال باشد آخوبه را در خمیر کینه در در میان نشاند  
 تا بریان شود و آنگاه جار درم ازان با یکدرم سقونیا و نیمدرم فلفل و نیمدرم  
 زنجبیل بکوبند و بعسل بپوشند و شرتی ازان یکدرم باشد سفر علی قابض  
 ضعف معده و قوی و اسهال را مفید بود به رسیدن دو من کوفته در  
 حل خربخوشا نند جابجحه مرا شود پس صافی کنند و با یکمن قند تقوایم  
 و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک جار درم تخم کرفس و نانخواه هر یک  
 درم زعفران و درم بکوبند و با آن بیا میزند جابجحه گفته شد و شرتی  
 مثقالی باشد جوارش تری قوی و اوجاع معده را مفید بود بوره  
 زیره ارمنی اگر مانی فطر اسالیون زنجبیل فلفل هر یک و درم و نیم سقونیا  
 بریان کرده پنجمدرم مغز بادام برگ سداب هر یک درم بکوبند  
 و فرماز نیک انده پرون کرده پست درم شبان روزی در حل تخم  
 خویسانینده تا حل شود پس بیالایند و با غسل بیا میزند و ادویه  
 بپوشند شرتی نچشقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوز  
 استمرار و بلغم غلیظ را مفید بود فلفل جوز بواز زنجبیل دار فلفل و پسته  
 بسا سه قرفه نارمشک فرنجشک قرفل کافور زعفران مساوی  
 و بعسل بپوشند جوارش عود تقویت معده و ازاله رطوبت  
 و بلغم کند قافله صفار کبابه قرفل دار چینی زنجبیل دار فلفل زعفران

در میان نشاند  
 تا بریان شود  
 زنجبیل بکوبند  
 ضعف معده و قوی  
 مثقالی باشد  
 زیره ارمنی  
 بریان کرده  
 و فرماز نیک  
 خویسانینده  
 بپوشند شرتی  
 استمرار و بلغم  
 بسا سه قرفه  
 و بعسل بپوشند  
 و بلغم کند

شرتی نچشقال  
 جوارش عود  
 قافله صفار  
 کبابه قرفل  
 دار چینی  
 زنجبیل  
 دار فلفل  
 زعفران

نوعی از نیشکر و سفال بنام  
 مسکه و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام

هر یک در موعود فلفل هر یک پنجم گرم بگویند و با شیره قند یا غسل بیاینند  
 شربتی یکثقال آخر سبیل تخم کرفس اینسون مصطکی هر یک در موعود سه گرم  
 بسیار سیاه بلیله کابلی قرنفل فرنجشک هر یک در موعود نیم جوز بو  
 یکدرم در موعود سه گرم و ورق کل قضیبا لذریه هر یک دو درم جوارش  
 بسیار برودت معده و سورهم و ریاح غلیظه و بواسیر را مفید  
 بود بسیار قرفه قافله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اساف  
 هر یک پنجم گرم فلفل قرنفل هر یک دو درم جوارش مصطکی برودت معده  
 و کبد و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود مصطکی هفت گرم بگویند  
 و بارطلی قند بقوام آرد جوارش کون حیات بلغمی و سودا و  
 و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره گرماتی شیانری  
 در سر که خو بسیارند و خشک کرده بریان کنند و جمل درم از آن با ورق  
 سداب و فلفل و زنجبیل هر یک سه گرم بوره ارتمی ده گرم بگویند و  
 یا سه جندان غسل می کنند شربتی یکثقال جوارش بلاد در ذین و فکر  
 صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل بلیله کابلی بلیله  
 آله چند پند پسر هر یک جارد در موعود قسط سعد حب الغار هر یک پنجم گرم  
 بیاینند و بعد از شش ماه دو درم بخورد جوارش  
 انج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند بوی

بسیار برودت معده و سورهم و ریاح غلیظه و بواسیر را مفید بود بسیار قرفه قافله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اساف هر یک پنجم گرم فلفل قرنفل هر یک دو درم جوارش مصطکی برودت معده و کبد و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود مصطکی هفت گرم بگویند و بارطلی قند بقوام آرد جوارش کون حیات بلغمی و سودا و و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره گرماتی شیانری در سر که خو بسیارند و خشک کرده بریان کنند و جمل درم از آن با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یک سه گرم بوره ارتمی ده گرم بگویند و یا سه جندان غسل می کنند شربتی یکثقال جوارش بلاد در ذین و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل بلیله کابلی بلیله آله چند پند پسر هر یک جارد در موعود قسط سعد حب الغار هر یک پنجم گرم بیاینند و بعد از شش ماه دو درم بخورد جوارش انج هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند بوی

بگویند و غسل بلاد و روشنی کا و هر یک با زرد در موعود

نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام  
 نیشکر و سفال بنام

از فلفل

ترنج سی درم قرنفل جوز بوا فلفل خیره بوا دارچینی زنجبیل خولجان  
درم مسکه انگی بکونند و بعسل بسرشدند جوارش مقلیا ثا بوا  
ومغض وزجیر رامفید بود حرف بریان کرده زیره در سه که خوشه  
بریان کرده هر یک در می مصطکی سه درم پوست بلبله کلایی برو  
کا و بریان کرده نیم درم بکونند و بکلاب بسرشدند جوارش سماق  
اسمال باز دار سماق ده درم دانه مورد پنجم درم دانه انار شیرین  
و ترش هر یک سی درم صمغ عربی کلنا هر یک سه درم بکونند و  
بکلاب بسرشدند شربتی یک شقال بود جوارش شمشک خفکان و  
قلب و معد و رامفید بود مشک نیم شقال قاقله خیره بوا قرنفل  
زنجبیل از فلفل عود هر یک ده درم دارچینی سه درم زعفران دو درم  
قد مقدار ادویه بکونند و بعسل بسرشدند جوارش سفقور مقوی  
باه و کلبه بود تخم ملیون و پیاز و شلغم و اسپست و کندنا و جرجیر  
و انجیر و ترب هر یک سه درم جبه الحظه اسان العصاره کبجید جلفوز  
جبالرشاد غنصل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل ششقال  
خولجان از فلفل هر یک پنجم جوز بوا بزمین هر یک دو درم سفقور  
پنجم فایند بوزن جمیع ادویه بکونند و بعسل بسرشدند شربتی دو درم  
باشد جوارش مسمن بوا سیر و بهضم طعام رامفید بود و قوه باه

از کبر  
ان وقت  
این زمان  
حق بابیده  
و در سه  
باید  
باین کم آب  
تمام شود  
داس و سرف  
کن و باز  
دلی آب  
نانگوزده دفع  
باین نوی

دفعه سوم  
این زمان  
ملک  
باین نوی



شربتی دو درم بود **باب** **بهنتم** در قرصهای مسوله و غیره **مفید**  
 طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات محرقة و سعال و تشنگی را  
 مفید بود طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درم نیم  
 نشاسته صمغ عربی ششخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلغای  
 بسر شند شربتی مثقالی بود آخر ورق کل سرخ ترنجبین هر یک شش درم  
 طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند و بآب ترنجبین  
 قرص طباشیر معتدل حمیات حاده و لیب و عطش را مفید بود  
 طباشیر زرشک ورق کل هر یک درمی و نیم خیارین و کدو و کاهو  
 کاسنی و تورک و صندل هر یک نیم ادانک بکوبند و بلغای کثیرا  
 قرص طباشیر پست ورق کل پنجم تخم حاض شش درم طباشیر جا  
 درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بکلاب بسر شند  
 شربتی مثقالی بود آخر صمغ عربی تخم حاض بریان کرده نشاسته هر  
 دو درم ورق کل سه درم طباشیر سماق زرشک کل ارمنی هر یک  
 درمی و نیم قرص زرشک کبیر حمیات بلغمی و اورام کبد و معده  
 مفید بود عصارة زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق کل ترنجبین  
 هر یک شش درم تخم کشوت رب السوس طباشیر تخم کاسنی مسکه  
 سنبل غافت روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یک درم

درم

سرخ

درم کافور نیم

کافور نیم درم  
 زعفران یک درم  
 سنبل غافت روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم  
 زرشک کبیر حیات بلغمی و اورام کبد و معده  
 درمی و نیم قرص زرشک کبیر حیات بلغمی و اورام کبد و معده  
 مفید بود عصارة زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق کل ترنجبین  
 هر یک شش درم تخم کشوت رب السوس طباشیر تخم کاسنی مسکه  
 سنبل غافت روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم زعفران یک درم

تجرباتی

و باب ترنجبین بر سر شند آخر صغیر ز رشک انه پروان کرده پانزده درم  
 تخم خیارین هر یک سه درم و ورق کل پنجم درم ریوند چینی پینیل هر یک  
 یکو بند و یک بگین بر سر شند قرص کبریا نقش درم و ترغیبه رامفید بود  
 خفاش سفید مصطکی کبریا هر یک سه درم زعفران دو درم بکوبند و  
 باب بر سر شند قرص کلنار اسهال و زرق درم رامفید بود سیلین  
 محتوم صغری متساوی بکوبند و باب کلنار بر سر شند قرص حکمت  
 سده کبد و طحال رامفید بود تخم پنجه شکست و تخم کاسنی و تورک و مغز  
 تخم کدو و متساوی بکوبند و سیلین بر سر شند قرص اسپنتین سده کبد و  
 طحال و غیر بول و امراض بلغمی رامفید بود اسپنتین تخم کاسنی تخم کرفس  
 انیسون اسارون بادام تلخ متساوی بکوبند و باب قراح قرص  
 سازند قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی رامفید بود ورق  
 کل هفت درم عصاره غاف طباشیر پینیل رب السوسنی یک  
 درم بکوبند و باب بر سر شند آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را  
 مفید بود ورق کل شش درم پنجه شکست جار درم پینیل یک درم قرص  
 ریوند حمیات فرمونه و امراض کبد و طحال رامفید بود ریوند چینی  
 شش درم روناس یک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره  
 غاف هر یک دو درم بکوبند و باب بر سر شند قرص کافور حمیات

۵۶

۵۵

قاده



حاده و دق را مفید بود ورق کلش در صمغ عربی طباشیر بهتر  
 چاردرم مغز تخم خیار کدو و تخم تورک و پنجه مملک هر یک هشت درم  
 نشاپسته سه درم زعفران و درم کافور نیم درم بکوبند و بلغا  
 نکوبند قرص بنفشه مسهل صفا و بلغم بود و صداع و سردی را  
 مفید بود بنفشه دو درم تربید یک درم پنجه مملک یک درم بلبله زرین نخودم  
 سقونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و باب بستر شدند و این شربت  
 باشد آخر بنفشه ده درم تربید پنجه مملک هر یک سه درم بکوبند و  
 باب بستر شدند شربت سه درم باشد قرص کاج قروح کلیه متان را مفید  
 بود تخم کرفس شمدانه هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران  
 الصنوبر تخم حاض مغز بادام فیون هر یک سه درم جب کاج پنجه  
 درم عدد تخم خیار بن مقشر بکوبند و باب رازیانه بستر شدند شربت متفالی  
 بود قرص حشاش قروح ریه و درد سینه را مفید بود ورق کل  
 صمغ عربی هر یک چاردرم نشاپسته کیشرا پنجه مملک هر یک دو درم  
 زعفران دو دانگ حشاش سفید پسیاه هر یک سه درم طباشیر نخودم  
قرص کاسل و نفث دم را نافع بود کل از منی نشاپسته کل سرخ هر یک  
 شش درم سرطان سوخته ده درم کیشرا طباشیر شاون پنجه هر یک نخودم  
 پنجه مملک سه درم بکوبند و باب کاوزیان بستر شدند شربت دو درم آخر

رب سوسک

پستوم

تخم خیارین مقشر چندم تخم تورک پنج نمک بهر یک جارد درم طباشیر سرطانی  
 سوخته بهر یک دو درم نشا پسته کثیرا بهر یک درمی **باب هشتم** در  
 حیایاره تغیه دماغ کند از بلغم و اخلاط علیظه و صرع و سکه و وسیل  
 و غشاوه را مفید بود ایاره فیه اثر بد سعید حب الیئلی بهر یک درمی  
 غاریقون اینسون بهر یک نیم درم شحم الحنظل نمک چندی بهر یک  
 و انکی و نیم بگو بند و باب رازیانه بشنند و آن شربتی باشد **حب**  
**ذهب** و وجع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صبر  
 اسقوطی میست درم بگو بند و باب قراح بشنند شربتی دو درم  
 باشد **حب** بسیار صبر اسقوطی مضطکی عصاره الفستق بهر یک درم  
 سقونیا شحم الحنظل بهر یک درمی بگو بند و باب کرفس بشنند شربتی  
 یکمقال **حب** صبر و وجع نفوس و مفاصل و قراح و لقوه را مفید بود  
 و تغیه دماغ و معده کند از بلغم صبر اسقوطی مثقالی تربید **حب** الیئلی  
 بهر یک درمی غاریقون اینسون بهر یک نیم درم شحم حنظل نمک چندی  
 بهر یک و انکی و نیم مقل کثیرا بهر یک و انکی بگو بند و باب کرفس بسیار  
**حب** سورخجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر اسقوطی  
 تربید سفید ماهی زهره بهر یک درمی سورخجان یکمقال کثیرا تخم  
 حنظل بهر یک و انکی **حب** الیئلی غاریقون بهر یک نیم درم نمک انکی و

کلام الله عزوجل  
 در بیان فضیلت  
 این کتاب  
 در روز  
 قیامت  
 خواهد بود

بگو بند



بلغم کند بینه کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقونیا هر یک درم  
 افیتمون پنج درم ایاره فیترا ترید هر یک هفت درم قرنفل یک درم  
 کرفس اسارون اینسون هر یک دو درم بکوبند و بعسل بپوشند شربت  
 یکمقال بود آخر ترید دو درم صبر اسقوطی حب الیثیل هر یک درم  
 شحم الخطل سقونیا هر یک دو دانگ بکوبند و آب بپوشند شربت متفا  
 بود حب افیتمون مسهل صفا بود افیتمون دو درم غاریقون ترید  
 فراشیده بروغن بادام حب کرده اسطوخودوس سفلیخ درم  
 فاک هندی سه درم درمی بکوبند و آب رازیانه بپوشند و این شربت  
 باشد آخر ایاره سفلیخ هر یک ده درم افیتمون سپه درم غاریقون  
 نیم درم اسطوخودوس هفت درم فاک هندی سه درم شربت سه درم  
 باشد حب افایه قولنج بکشاید و باد بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل  
 قرفل ارجینی فلفل ارفلفل نارمشک مصطکی هر یک درم و نیم  
 سقونیا سه درم و مجموع بکوبند و بشکر بپوشند و حب سازند بمقدار  
 نخودی و هر حب از آن نوبتی اسهال کند حب شیطرح اوجاع مفصل  
 و لقوه و قبالج را مفید بود و وطیت بکشاید ترید ده درم صبر اسقوطی  
 پست درم زنجبیل خردل سفید شیطرح و ج هر یک دو درم فلفل دار  
 فلفل عاقد قرصا هر یک درم فایند جار درم بکوبند و آب بکند نا

سودر

نجد درم

بپوشند

نارمشک

ضماد سهل چون کینج  
 ران ضماد نایا سهل  
 صفرا نایا و بر معده  
 اسهال بلغم نماید  
 و بر ورکین اسهال  
 سودا و بر لبان  
 اسهال خون و از اسهال  
 لبت ستمی نرم  
 بکوبند و ضلج بقوه  
 و صف او و طلق ممکن  
 بقدر خمس و زهره کار  
 بقدر ربع و بانیر  
 تازه در در یک نیم  
 گرفته بچون کنند  
 تا استخراج گیرند

بهرشند شربتی سه درم باشد جایاره او غل مله در معده را مفید بود  
 ایاره فیهرا شربتی درم بیلید زرد چار درم نمک هندی دو درم و نیم  
 بکوبند و آب کرفس بهرشند شربتی دو درم و نیم باشد آخ ترید ایاره  
 فیهرا هر یک درم نمک هندی نیم درم سقوتیا دانگی شخم المنطل دانگی نیم  
 بکوبند و آب بهرشند و این شربتی باشد جیب السعال سعال را که از  
 و ارت بود مفید باشد مغز بادام مقشر و تخم خیارین مقشر نشاسته  
 صغری خنکاش هر یک درم رب السوسن دو درم باقی سه درم بکوبند  
 و بلعاب بنکو بهرشند و جیب سازند بمقدار نخودی و در زیر زبان  
 نهند آخر سعال را که از برودت بود مفید باشد مغز بادام تخم  
 پرپسیا و شان رب السوسن تخم کرفس پنج رازیانہ متساوی بکوبند و  
 بلعاب بنکو بهرشند جیبی که بوی دهن خوش کند جوز بو افاقه فلفل  
 قرنفل کافور دارچینی خولجان هر یک درم بکوبند مسک دانگی بکوبند  
 حل کنند و ادویه بدان بهرشند و جیب سازند آخ پوست ترنج وری  
 ترنج فرنجشک سپیل قرنفل جوز بو انار مشک میل زنجبیل کبابه بسا  
 سعد هر یک سه درم مشک یک درم نیم در ایارجات  
 ایاره فیهرا امراض پیره و معده و قولنج و مفاصل و فالج و لقوقه  
 را مفید بود مصطکی زعفران جیب بلسان سپیل اسارون سلیخه دار

شربت زرد که مهر  
 است جهت اوجاع  
 سینه و سرفه کهنه و تازه  
 در شمار تنفس و صلابت  
 معده و سرفه آشفق  
 زرد فاقه شک

بندان  
 کوبند  
 مفید  
 در  
 سینه  
 و سرفه  
 کهنه  
 و تازه  
 در شمار  
 تنفس  
 و صلابت  
 معده  
 و سرفه  
 آشفق  
 زرد فاقه  
 شک

بار از زبان  
 از مریک در منقل  
 جان بنده ابر  
 ادرا با دور گل  
 سفید بوقلمون  
 ابر کز کز  
 همچنان منقار  
 است منقار  
 طبع و منقار  
 و معده در منقار  
 بکبر و لود و العنق  
 است

و در چنین نمودن بر یک و درم صبر سقوطی جارد درم مجموع یکو بند و نیم  
 بیا میزند و یکشقال ازان استعمال کنند ایاره جالوس تخم حنظل غار  
 بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا میوه قاریقون بر یک شانزده  
 بسفاج ایتیمون مقل کادریوس سلخه فراسیون بر یک سه درم  
 زراوند طویل فلفل دار فلفل دار جینی جاو شیر جنید پدستر فطر اسالیون  
 بر یک جارد درم یکو بند و دو مثقال ازان شربتی باشد ایاره لوعا  
 تنقیه بدن از فضلات غلیظه لزجه کند و سکتة و فلج و لقعوه و عرش  
 و صرع و جذام و دار التقلب و دار القبل را مفید بود و او جامع  
 و برص هتق و سعه و صم و دو و او را تغییر عقل و وسوس و امراض کلیه  
 و مثانه را مفید بود و تخم الحنظل نیم درم بصل الفار بریان کرده غاریقون  
 سقمونیا حاشا و ج حرقی سیاه سیربری هیو قاریقون فراسیون جعد  
 سلخه فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دار جینی بسفاج سکنج  
 سدر فطر اسالیون زراوند آفستین فرقیون پسنل جاما زنجبیل خطیا  
 اسطوخودوس بر یک و درم ایتیمون کادریوس مقل صبر سقوطی  
 و بسفاج و زرافا و پوست بلیله کابلی و کا و زبان و اسطوخودوس  
 ایاره لوعا و فسر دار التقلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند

در منقار  
 بسفاج ایتیمون  
 کادریوس سلخه  
 نیت و باقیات  
 بر یک جارد درم  
 و شربتی یک شاکر

تخم خرنوزه کرک  
 بر یک که منقار بود  
 پنخ کاسین پنخ رازبان  
 بر یک که منقار کل  
 اینون بر یک که منقار  
 سه درم و بسفاج و زرافا و پوست بلیله کابلی و کا و زبان و اسطوخودوس  
 ایاره لوعا و فسر دار التقلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند

چون بنده با نود  
 منقال لک با نود  
 بقوام ارنه  
 در منقار  
 زرافا  
 کادریوس  
 سکنج  
 فراسیون  
 جعد  
 سقمونیا  
 حاشا  
 حرقی  
 سیاه  
 سیربری  
 هیو  
 قاریقون  
 فراسیون  
 جعد  
 سلخه  
 فلفل  
 سفید  
 و  
 سیاه  
 دار  
 فلفل  
 زعفران  
 دار  
 جینی  
 بسفاج  
 سکنج  
 سدر  
 فطر  
 اسالیون  
 زراوند  
 آفستین  
 فرقیون  
 پسنل  
 جاما  
 زنجبیل  
 خطیا  
 اسطوخودوس  
 بر یک  
 و  
 درم  
 ایتیمون  
 کادریوس  
 مقل  
 صبر  
 سقوطی  
 و  
 بسفاج  
 و  
 زرافا  
 و  
 پوست  
 بلیله  
 کابلی  
 و  
 کا  
 و  
 زبان  
 و  
 اسطوخودوس



ایاره که مقوی بصر بود و صداع و علل معده و کبد و طحال را مفید بود  
شتم حظل و <sup>۵۰</sup> درم کا در یو پس سلخه فلفل سفید و سیاه هر یک درم  
صبر اسقوطی مرز عرفان هر یک درمی سفونیا شش درم عصاره  
افستیخ و درم بکوبند و بعسل میسهند شربت جارد درم بود **باب دوم**  
در سفوفها سفوف انار دانه ضعف کبد و معده و امعاء و تشکی و قی  
و اسهال را مفید بود انار دانه بریان کرده یا تزرده درم زیره کرمان  
در سرکه خوبیا نده بریان کرده فرو توب سماق دانه مورد پست کن  
آرد سوشاه بلوط کشیز بریان کرده قرظ هر یک پنجم درم بکوبند  
و با بیه میا میزند آفر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد <sup>زیره</sup>  
موصوف شویب کنار کشیز بریان کرده فرو توب هر یک پنجم درم  
سک را یک هر یک و درم و نیم سفوف تعلیانا اسهال و مغض  
زخیر و ضعف معده و بواسیر را مفید بود حوف بریان کرده درم  
زیره موصوف درم بزرگ تخم گندنا بلبله سیاه در زیرت خوبیا نده  
هر یک پنجم درم مصطکی دو درم بزرگ تخم کنجد مجموع بکوبند و متفاسا  
باب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال و سوج را مفید بود بکوبند  
و در شک تخم شاهسوم مجموع بریان کرده نشاسته صمغ عربی کل  
ارمنی هر یک درم بکوبند و پنجم درم با کلاب بخورند سفوف سماق

نوعی از شدم  
سی بی بی روزی  
باق و کوبند با  
۴۳ با س اخو بوق  
زرف یکی کن و اب کول  
روشد برفش و  
خنده و وقت بی  
اب کول از شدم  
بباز اب کول شنبه  
باز شدم و سوم  
بند بده و سوم  
نیز ن او قز یکم  
اب دیکه که کن کپ  
سن ن بود ان وقت  
سن ن پس ن دار  
که کن کپ و زین بق  
کو کرد و کد و زین بق  
قش اب است سن ن ان و  
ن یک وقت ن یک شدم  
ن بده ان وقت  
ن بده ان وقت  
ن بده ان وقت

اسهال  
ای که در کوبند  
و قش کوبند  
ای که در کوبند  
و قش کوبند  
ای که در کوبند  
و قش کوبند



اسهال و تشکی را مفید بود و ساق انار دانه زرشک هر سه بریان کرده  
 هر یک سه درم نمور و پنجم فرغوب سی درم صمغ عربی کلنار هر یک درم  
 بکوبند و مثقالی بخورند سوف زرشک مقوی معده و طابین بود  
 زرشک انار دانه و ساق بریان کرده نانخواه زنجبیل آرد سوخته  
 ده درم بکوبند و استعمال نمایند سوف بزور باد با بکشد نانخواه  
 کرویا انیسون تخم کرفس هر یک دو درم قرفنقل قاقله صفرا زنجبیل  
 دار قفل هر یک نیم درم قند زیست مشقال آفرشته آرد و زرشک روی  
 نیکو کند و زنان حامله را مفید بود زرباد تخم کرفس هر یک درم  
 نانخواه کندر هر یک سه درم چند پدیدترینم درم زیره کرمانی دو درم  
 کجد ده درم قند زیست درم آفر سرعت خروج منی را که از حرارت  
 باشد مفید بود نیکو دو درم تخم تورک سه درم کشیزه کیدرم بکوبند  
 و مثقالی بخورند آفر لعن عقارب را مفید بود ریوند جینی زرافه  
طویل پنج کبریا قرقط هر یک سه درم بکوبند شربت سی درم باشد  
آفر نفیس و وجع مفاصل را مفید بود سوربخان ده درم قند  
 پنجم درم زعفران دایمی آفر اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع  
 قاقله پستیل مرا حور سعد هر یک و درم مصطکی تخم کرفس و رقیق  
 کل کربا هر یک سه درم سکا آفر هر یک درم بکوبند و سه درم

اسهال و تشکی را مفید بود  
 ساق انار دانه زرشک  
 هر سه بریان کرده  
 هر یک سه درم  
 نمور و پنجم  
 فرغوب سی درم  
 صمغ عربی کلنار  
 هر یک درم  
 بکوبند و مثقالی  
 بخورند  
 سوف زرشک  
 مقوی معده و طابین  
 بود  
 زرشک انار دانه  
 و ساق بریان کرده  
 نانخواه زنجبیل آرد  
 سوخته ده درم  
 بکوبند و استعمال  
 نمایند  
 سوف بزور باد  
 با بکشد نانخواه  
 کرویا انیسون  
 تخم کرفس هر یک  
 دو درم قرفنقل  
 قاقله صفرا  
 زنجبیل دار قفل  
 هر یک نیم درم  
 قند زیست مشقال  
 آفرشته آرد و  
 زرشک روی نیکو  
 کند و زنان  
 حامله را مفید  
 بود زرباد تخم  
 کرفس هر یک درم  
 نانخواه کندر  
 هر یک سه درم  
 چند پدیدترینم  
 درم زیره کرمانی  
 دو درم کجد ده  
 درم قند زیست  
 درم آفر سرعت  
 خروج منی را که  
 از حرارت باشد  
 مفید بود نیکو  
 دو درم تخم تورک  
 سه درم کشیزه  
 کیدرم بکوبند  
 و مثقالی بخورند  
 آفر لعن عقارب  
 را مفید بود ریوند  
 جینی زرافه  
 طویل پنج کبریا  
 قرقط هر یک سه  
 درم بکوبند  
 شربت سی درم  
 باشد آفر نفیس  
 و وجع مفاصل  
 را مفید بود  
 سوربخان ده درم  
 قند پنجم درم  
 زعفران دایمی  
 آفر اوجاع و  
 ضعف معده را  
 نافع بود نعناع  
 قاقله پستیل  
 مرا حور سعد  
 هر یک و درم  
 مصطکی تخم  
 کرفس و رقیق  
 کل کربا هر یک  
 سه درم سکا  
 آفر هر یک درم  
 بکوبند و سه درم

کون بخورند  
 و بی کوبند  
 انوار و صفت  
 شریک زرشک  
 و ساق بریان کرده  
 نانخواه زنجبیل  
 آرد سوخته ده درم  
 بکوبند و استعمال  
 نمایند  
 سوف بزور باد  
 با بکشد نانخواه  
 کرویا انیسون  
 تخم کرفس هر یک  
 دو درم قرفنقل  
 قاقله صفرا  
 زنجبیل دار قفل  
 هر یک نیم درم  
 قند زیست مشقال  
 آفرشته آرد و  
 زرشک روی نیکو  
 کند و زنان  
 حامله را مفید  
 بود زرباد تخم  
 کرفس هر یک درم  
 نانخواه کندر  
 هر یک سه درم  
 چند پدیدترینم  
 درم زیره کرمانی  
 دو درم کجد ده  
 درم قند زیست  
 درم آفر سرعت  
 خروج منی را که  
 از حرارت باشد  
 مفید بود نیکو  
 دو درم تخم تورک  
 سه درم کشیزه  
 کیدرم بکوبند  
 و مثقالی بخورند  
 آفر لعن عقارب  
 را مفید بود ریوند  
 جینی زرافه  
 طویل پنج کبریا  
 قرقط هر یک سه  
 درم بکوبند  
 شربت سی درم  
 باشد آفر نفیس  
 و وجع مفاصل  
 را مفید بود  
 سوربخان ده درم  
 قند پنجم درم  
 زعفران دایمی  
 آفر اوجاع و  
 ضعف معده را  
 نافع بود نعناع  
 قاقله پستیل  
 مرا حور سعد  
 هر یک و درم  
 مصطکی تخم  
 کرفس و رقیق  
 کل کربا هر یک  
 سه درم سکا  
 آفر هر یک درم  
 بکوبند و سه درم





سوربخان

جباری هر یک چار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ  
 اخلاط محرقه و بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود  
 درم پنج تنک سوربخان رو با ترکیب هر یک پنجم ترید را زیاده تخم کاه  
 بنفشه هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد پستان پست  
 کلقته خیار شنبه ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ که حیات محرقه  
 و ذات الجنب را مفید بود ستار مکی بنفشه هر یک پنجم نیلو فرجا کرم  
 عناب ده عدد پستان پست عدد تخم کاسنی و جباری هر یک سه درم  
 شیر خشک و ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع صبر صداع سوداوی را  
 مفید بود افسنتین ده درم صبر اسقوطی شش درم کوبند و با سه  
 آب زرفی کنند و روز در آفتاب می نهند و شب در جای گرم و بعد  
 از سه روز صافی کنند و پست درم ازان یا ده درم روغن بادام  
 بیاشامند نقوع بلبله مسهل صفا بود و صداع کرم را مفید بود  
 پوست بلبله زرده درم الوپسیا و عناب هر یک پست  
 پستان سی عدد تمه بندی پست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاه بود  
 هر یک سه درم خیار شنبه درم ترنجبین ده درم در پسته رطلان  
 کرم شبان روزی بخوبی مانند و رطلی ازان بیاشامند نقوع  
 مسهل صفا بود الوپسیا و کیلی هر یک پست عدد عناب ده عدد

الوی

مهری

رو با ب  
 و بی  
 کاه  
 مسهل  
 فارسی  
 پستان  
 دوت  
 وات  
 نقوع  
 در  
 کرم  
 ازان  
 رقی  
 کند











نوعی از شحم سب

بکری مرده کور کرد

۲۶۹

و در طحال که سوس بر  
شوم این کور کرد  
بزرگ لرنی و  
ت از ح ل م ک ل س

کنار صدف سوخته نشاپسته قرط سوخته شب یانی زعفران هر یک یکدم  
افیون نیم درم بکوبند و بآب بپوشند و بردارند تا خبر مر آفتاب ریو  
لادن زعفران کافور کل ارمنی مساوی بکوبند و بآب لسان الحمل  
بیامیزند قرزج که طشت باز دارد و ورق کل پوست انار مورد  
عوج پوست طلع بچوشانند و با عصا در لویه الیتین استعمال کنند قرزج  
که ضعف رحم را مفید بود و بلسان روغن نار دین هر یک سه درم  
قرنفل جوز بوکتان سوخته هر یک رمی زیره دو درم چند پسته  
نیم درم قرزج که ریاح را مفید بود تخم شبت کرفس سداب قند  
سیکنج مصطکی زیره مرحما قسطامیعه سایله سپنبل عکسا بناط اشق چند  
سه درم مساوی بکوبند و با روغن شبت و یا بونه استعمال کنند قرزج که دم  
طشت باز دارد شب یانی نیم درم افیون بزرالنج هر یک انگی قرزج  
مردانستک زاج کلنار طین محتوم کل ارمنی سرمه بکوبند و شافه سازند و  
قرزج که فرج را گرم دارد تخم نازریون که کلنار بکوبند و بروغن زیتق  
بیامیزند و بردارند قرزج که فرج را تنگ و خوش کند سگف زعفران  
در شراب بچوشانند و فرقه را کتان در آن اندازند تا آب برچیند و  
شود و آنرا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره ازان بردارند  
از جاع قرزج که فرج را تنگ کند قفاح اذخر یکدم بازو دو درم

شوم و ان وقت  
ده زری ب ق روی  
این زج ل م ک ل س  
ری زری در زری ب ق  
می بن و ان و  
ق این زری ب ق  
ب س س ک ا ت س  
عی د ک زری و  
زری ب ق بال ا  
می ای در ت ب  
ال زری تشو کن

ب د و ب از ت س  
عی د ک زری و  
ق د ق ع ا ن و  
ن زری ب ق ف ق م ز

ای سوس بر ل م ک ل س  
ان سوس بر ل م ک ل س  
بضم زری ب ق ف ق م ز  
بضم زری ب ق ف ق م ز

عده است و نافع است  
عنه کاب

نوع اول  
نوع دوم  
نوع سوم  
نوع چهارم  
نوع پنجم  
نوع ششم  
نوع هفتم  
نوع هشتم  
نوع نهم  
نوع دهم

بگویند و فوکه بشراب تر کنند و بان بیالایند و خشک کنند و پاره ازان  
بکار میدارند فوج که رطوبت فوج را باز دارد ما زو تخم حاضر است  
و درم سرمه خبث الحید هر یک نیم درم بگویند و جفت و کلانزنجوشانند  
و فوکه بدان تر کنند و بدین ادویه بیالایند و استعمال کنند **باب چهارم**  
در روغن نارون نارون منافع بسیار دارد جمیع اوجاع و امراض  
بارده را مفید بود و شرب ضما و آن اوجاع اندرونی را نافع بود و  
احتقان رحم بدان اوجاع رحم را و در ارجل جکایتن کلیه و متانند  
را قصب الذریره و ورق غار سعد و بلسان ساج اذخر رکن  
ابهل مورد قدما از زنجوش هر یک پست درم بگویند و دردی  
با شراب آب جند که بر سر آن بایستد و پنچ رطل روغن کبچ بر آن ریزند  
و آبش بجوشانند و صافی کنند و سبیل روم و قرفل و میعه نیم کوفته  
کنند و با آب شراب این روغن صافی بجوشانند پس صافی کنند  
و روغن بلسان شصت درم با آن ضم کنند و میجوشانند تا آب برو  
و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب بود و اوجاع بارده را مفید  
باشد قسط قره استنه ایرسا میعه ساج هر یک درم مرغ نیم  
مجموع نیم کوفته بشی در سرکه خویسانند و در پنچ رطل آب بجوشانند تا با  
آید و پنچ رطل روغن کبچ بر سر آن ریزند و میجوشانند تا آب برو

در روغن

کتاب و تصنیف

کتاب و علم

سخن گویند

بسی کس در آن

کس و او حق

دو تن رین و باغ

ای کل بکین بر روی

خوبه با کس و

خوبی تا هر

کل شش

و این سخن کس در آن

روغن بماند آوق قطره درم قلعه و سیلخه شش درم ورق سماجوز  
 نیم کوفته بشی در شراب رطلی و نیم خوبیا نیده و رطلی و نیم روغن کبجد  
 بر سر آن کنند و میخوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صافی  
 کنند روغن مورد موی را بر روی بماند و تقویت کند و ورق مورد  
 تازه دو اوزه من بکوبند و درده من آب بخوشانند و در من  
 نیم روغن کبجد بر سر آن ریزند و میخوشانند تا آب برود و  
 روغن بماند روغن بابونه بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند  
 و یک رطل ازان در رطل روغن کبجد اندازند و در آفتاب بنهند  
 و روغن افسنتین چنین گیرند آخر بابونه تریاخشک کین در جار من  
 بخوشانند تا بیا یکین آید و صافی کنند و با یکین روغن کبجد بخوشانند  
 روغن گل و ورق گل تازه یکین با دام مقشه یا کبجد مقشه جار من  
 کیسه کنند و در زیر فراشش کنند تا ورق گل خشک شود آنگاه  
 با دام را روغن گیرند و این را روغن کلایا دام کوبند و بعضی رطلی  
 و رطل کل دست مالند و با یکین روغن کبجد در شیشه کنند و با قناب بنهند  
 روغن بخت با دام بنفشه تازه یکین با دام جنابچه گفته شد  
 سازد هبند و روغن یلو فرور کپس و شقایق چنین گیرند روغن  
 کدو کدو را پوست بجزاشند و مغز آن بدر کنند و کبکوبند و آب

و این سخن کس در آن  
 خوبانند  
 پس بین و روغن  
 با بود از خشک شد  
 در شراب کبجد  
 بخوشانند و در سایه خشک کنند  
 و در آفتاب بنهند  
 و روغن افسنتین  
 کین در جار من  
 بخوشانند

مغز اسوی علم  
 برین و اسوی علم  
 تازه کن تا بدین  
 بنج در ناوقتی  
 که علم غیب شود

۲۲ الی ۲۳  
 دار و سنگی و بک  
 عقاب سحر کنی

و لعل کنی  
 ناوقتی  
 کم از دالو  
 با سفید و لعل  
 این الی ۲۳

نوع کوفتی

و عرق را از آن کف

و در آن کف با سفید کف

و در آن کف

و در آن کف

و در آن کف

و چار من از آن آب ریگن روغن کجند بخوشانند روغن مصطکی ضعیف  
 او را م معده را مفید بود و صلابات نرم کند بیکرطل مصطکی در سه  
 رطل روغن کجند و شش رطل آب بخوشند تا آب برود و روغن  
 بماند و بهتر است که مصطکی بکوبند و با روغن میخوشانند تا کد آن  
 شود روغن آنکه تقویت است و تسویه شو کند آمد پوست خ صندوب  
 مساوی نیم کوفته در آب بخوشانند و صافی کنند تا آنگاه که بارو  
 کجند بخوشانند روغن غار دار الثعلب و اوجاع بارده را مفید بود  
 ورق و جب غار در روغن شیره بخوشانند و در ظرفی کنند و هفت  
 در آفتاب نهند روغن حنک غیر بول در د کرده را مفید بود  
 زنجبیل چار درم خشک در در رطلی آب بخوشانند تا با نیمه آب  
 و رطلی روغن کجند بران ریزند و میخوشانند روغن زنبق امرض  
 بارده مفید بود کل زنبق با روغن کجند در ظرفی کنند و در آفتاب  
 نهند روغن یاسمین و جیری و افخره بچین گیرند روغن سوپن او را م  
 و صلابات نرم کند سلیمه قسط جب البان مصطکی هر یک ده درم  
 قرنفل قرقه هر یک پنج درم زعفران سه درم نیم کوفته با سفید  
 کل سوپن آسمان بجزنی ورق کرده در روغن کجند رطلی بخوشانند  
 و در ظرفی کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند روغن

طیفی او را  
 کند و کوفد  
 در روغن  
 کف کند و کوفد  
 کف کند و کوفد

در خواص این

از خواص

در خواص

نوع از

نوع از کوی ساریق

دانه کبریا و دانه

جیب ساریق

سلب برودت کلیه و متانه و رحم و پسترها اعصاب ریح را مفید  
 نیم من ورق سلب از چهار من روغن کبچ و چهار من آب بکوشانند  
 تا روغن باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین گیرد و روغنی که موی  
 و دراز کند ساج اما ما ز و مح قسط هر یک سه درم لادن یک درم  
 یک درم و نیم کوفته در رطلی آب بکوشانند تا با نیمه آید و صافی کنند  
 و با نیم رطل روغن زیت بکوشانند آخسر دانه مور در تخم کرفس  
 برگ مور در تخم جعد زکلی شقایق پوست جوز تر لادن پر سیاوش  
 متساوی بکوبند چنانکه گفته شد روغنی که بوا سیر و امراض بار دیا  
 مفید بود مقلده درم اشق جا و شیر بسفاج حب البسان مغز  
 بادام تلخ هر یک پنجم و نیم کوفته در جار رطل آب بکوشانند  
 تا بار رطلی آید و بار رطلی روغن کبچ بکوشانند و استعمال کنند  
**باب پانزدهم** در سعوطات و عطوسات و غاغ و ستونات سعوط  
 که سر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهور و روغن بنفشه یا نیلوفر  
 زنان متساوی با هم بیا مینند و در بینی کشند آخسر صداع گرم را  
 مفید بود طباشیر و درم کافور نشایسته هر یک نیم درم بکوبند  
 و بار روغن بنفشه بر کشند آخ صداع بارد و لقهه را مفید بود چند  
 ستر جا و شیر زعفران زهره گرگ متساوی بکوبند آخ جدام را مفید

روی جیب ساریق  
 در دانه کبریا  
 کبریا  
 را بگیر و روی  
 جیب جدید  
 و آب جیب را  
 کرفس را  
 روی کرفس را  
 جدید  
 جیب  
 آخسر فای و لقهه  
 را مفید بود  
 بورد متساوی

رود بارز

جدید کنی

بعد از آن

ببندد

از وقت

ببندد

ببندد

ببندد

ببینید بهتر است  
کار و بار از جلد  
و مضمون و مضمون

سیا نایق این  
مفضل ارارو

تقطیع کرم

عقاب سحقی

هم و زان حبس

خود کنان

روالی این تامل

که صوه بار آبر خارج

مغناج زین

زینتی جی

۱۰

۱۰

بود از طفل ما میران شیطیح هر یک در می مشک طرامشع فنجکشت  
هر یک سه درم بگویند و بار و عن کفی بر کشند عطفوسی که لقوقه و فایح  
سفید بود شتم الخطل فلفل اسطوخودوس چند پسته کندش مستسا  
بگویند و در فرقه کتک بنزند و بپویند آخر شونیز بوره چند پسته  
شتم الخطل فلفل هر یک در می کندش صبر هر یک درم و زنجبوش  
سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقر قرقا بوره نوشادر صبر  
جینی و زنجوش فریق سفید چند پسته مستسا و می بگویند آخر سیات  
و صدغ را میفند بود فریق سیاه و زنجوش هر یک درم شش  
فودل کندش شونیز تخم کل هر یک پنجم مسک دانگی فلفل و از فلفل  
هر یک سه درم غرغره که فضلات از دماغ فرود آورد عاقر قرقا  
زنجبیل و از فلفل هر یک درم فودل فلفل جارد درم انار  
دانه پنجم بگویند و با سبغین عسلی پیا میزند و بدان غرغره کنند  
غرغره که خنق و ذبحه را میفند بود عدس کفی عناب ده عدد  
رو با ترکیب یک درم بجوشانند و با ده درم آب کشیز پیا میزند و  
رب قوت ده درم در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خنق را نفع ده  
و منفجر گرداند شیر سی درم خمیر ترش ده درم مر و رشک پنجم درم  
غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را میفند بود شنب و ورق

کده رکه قه یک  
وزینتی ۲  
با سه علم که نیدانم  
که علم شبیه است  
روغن بید زنجبیل  
کده سحقی کده سیم  
الکس و ادیم  
از این قه و زینتی  
و علم بازینتی ط  
که از این شوی  
دش و سه و کلند  
زوب کر ریم قه  
قمانم در آمد و  
قور ریم شکله  
آمد باید کارش  
راکت

ط ۱۰

کنز و یک مس و یک  
کون و یک کون

و لنگانه با عجب کون

تا آب تمام شود

کند و زینتی

این اب اراروی

و جود علقه کن و

قل بجوشان

اب قوام و بیاه

عصاره

و نیش

۲

عصاره حلیه الیپس در مار العسل بخوشانند و بدان غرغره کنند <sup>مضمضه</sup>  
 که درد دندان را مفید بود و رقیق غاریا حیات خا در سرکه کوه ساند  
 و بدان مضمضه کنند مضمضه که قلاع را مفید بود کثیر خشک عدس  
 هر یک و درم طباشیر یک درم بگو بند و با آب کشیز بیا میزند و  
 بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود  
 شب یا نانی ماز و یک و درم تخم کل جا درم مر یک درم بگو بند و با  
 ماء العسل بیا میزند مضمضه که ثقل زیبا را مفید بود زنجبیل عاقر  
 قرقا فلفل قر دل متساوی بگو بند و با آب گرم و سرکه بیا میزند  
سنوی که دندانها از جبرک پاک کند شاخ کا و کوهی سوخته زید  
 البر هر یک پنجم نو شاد را و فر مصطلکی هر یک و درم و نیم  
 شاد نه یک درم عاقر قرقا سه درم بگو بند و بمسواک دندان  
سنوی که دندان که سیاه شده یا شد پاک کند قنبیل ده درم  
 فلفل جا درم حماما سه درم ساقچ بندی دو درم ماز و سوخته  
 هشت درم سنوی صدف شاخ کا و کوهی سرطان مجموع سوخته  
 زراوند صحر هر یک جا درم نمک اندرانی سوخته سه درم  
 بگو بند سنوی که بوی دمان خوش کند و لثه سخت کرد و  
 دندان پاک کرد اند شیخ جوب زرنیم سوخته لیم اندرانی زید

کوه کوهی  
 اوج زینبیا  
 کن زاج  
 زنجبیل

کوه  
 علم  
 حقیق کن  
 با کوه  
 صحر و زینبیا  
 و نوی بویه  
 زرنیم  
 کوه

د توتی یا مویز

روی زاج است

زاج ابریزد

اول زین بود

کون و لاسخ

د بسوی

د مویز

د مویز

د مویز

د مویز

د مویز

د مویز

د مویز

کم کجی کردید یک قس را

د قس میکنی و یک قس را

روی زاج ابریزد

د قس را از قس کن

و یک قس را روی

آخسر شیر غونیز یک

دورم یک یک گرم

بکوبند و بردند آن

د روی ملو یک

قس لاسخ را

و اول یک قس

مویز را و رویش

زاج ابریزد

الوجهریک ده درم عاقرقرا کلیه غره کزهریک پنجم شنبی  
 دو درم قرفعل یک درم سماق چهار درم پیوستی که لته سخت کند  
 و رطوبت آن زایل کند کلنار فودنه نمک سوخته هر یک ده درم  
 و سیلان خون از آن باز دارد و غیره که سنگ هر یک سه درم کیمیه  
 الیپس طین مخموم اهل هر یک درمی دار چینی پنجم سنونی فودنه  
 که درم شنبی یا فی پنجم پیوستی که دندان متحرک سخت کند سنگ  
 کاو کوبی سوخته ده درم نمک سوخته پنجم زعفران هر سه پینل  
 مصطکی سداب هر یک ده درم سماق کلنار هر یک درم سنونی  
 که بن دندان سخت کند فم عود کز زنج ابروی زید البومش  
 سنونی که درد دندان که از برودت باشد مفید بود فلفل  
 ده درم بوره ارمی شش درم عاقرقرا میونج زنجبیل هر یک  
 چار درم آخر میونج پنج شنبی قسط و آخریک که قلع پستان کند  
 شب یامنی و ومتساوی بکوبند و بران دندان نهند چنانچه دندان  
 دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که برآید آخر بیشتر در اطراف دندان  
 فرورد و زاج و مازو و میونج و شب یامنی و دار فلفل سداب  
 و بشمع و قطران بپوشند و بردندان نهند آخر عاقرقرا

د مویز  
 د مویز  
 د مویز  
 د مویز



در سر که خوشایند چهل روز و بعد از آن بسایند و بیشتر در حوالی دندان  
 فرو برند و این دو اینند **باب شانزدهم** در اطلیه و فحاشات و نقطه  
 طلائی که کلف و نمش را مفید بود پوست پیضم و ششمان **باب هفدهم**  
 پرورده آرد جو پنج پوست فی عدس آرد یا قلی فو قل زرد الجوز  
 ما میران نخود بادام تلخ ایر صاحب بلسان زرد الجوز راوند  
 مدحج بریک و درم فلفل تخم ترب کندی بریک درم سیرکین  
 کفتیک آنزروت بریک درم و نیم بکوبند و آب سیوس بسزند  
 طلائی که بهق سفید را مفید بود زرنیج ده درم کندی شیطان  
 بریک پنجم بکوبند و بروغن زیت بسزند طلائی که برص را  
 به شیطح خربق سیاه پوست بچ که تخم ترب روناس فردل  
 مساوی بکوبند و با سرکه و آب مورد طلا کنند طلائی که بهق  
 سیاه و سفید را مفید بود کندی خربق سفید مویزج سقونی  
 بریک ده درم شقایق پسته درم روناس شیطان فردل از رویه  
 تخم ترب تخم الحنظل بریک مشت درم بکوبند و سرکه بسزند طلائی  
 که جرب را مفید بود کبریت فلفل مرداسیج چوک نقه زراوند  
 زهره مساوی بکوبند و زینق در زیت کشند و همه با هم بیامیزند  
 و طلا کنند در آفتاب و شش ساعت بگذارند پس آب ایشان

تساوی بکوبند و آب ترب  
 و زینق در زیت کشند و غلط  
 کنند **باب هجدهم** در  
 جرب که در کف است  
 بریک چهار درم غلط  
 بادام تلخ ده

امداد محمد شمس علی

فردن ده مسقا لپورا

مسورده مسقا

تمک کهلا

بشوند طلائی که جرب و قویار امفید بود زرنج اقلید زرنج  
 افاقیا حفض سعید شیاف ما میثاز عفران کل ارمنی بکوبند و آب  
 کشیزه بپوشند ضامادی که اورام حاره کبد را مفید بود صد  
 یا بونه اکلیل الملک هر یک سی درم ورق کل قوفل بنفشه آرد جو  
 هر یک جمل درم بکوبند و بروغن کل بپوشند و بران نهند ضامادی  
 که ضعف کبد است مسقا امفید بود سینبل مصطکی افستین حضر حفض  
 فیلزده لادن هر یک دو درم عود جار درم بکوبند و شمع ده درم  
 بکند از نه و ادویه بدان بپوشند ضامادی که حارت قلب و کبد  
 را ساکن کند شمع سفید سی درم روغن کل و بنفشه هر یک پست درم  
 با هم بکند از نه و در باونی کند و با کلاب و تورک و آب کشیزه  
 و کاسنی و بوستان افروز و خل خرنجیک بسایند و بران موضع نهند  
 ضامادی که صلابت طحال را مفید بود مقل ازرق پست درم  
 با قلی تر سپس کر سنه نخود اکلیل الملک حله بزرگ یا بونه سینبل  
 هر یک پنجم درم اشق ده درم بکوبند و رطلی انجیر در سرکه خوبساید  
 ماحل شود و این ادویه بدان بپوشند و اندکی روغن شمش و با  
 با آن ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در خل خمر بکند از نه و طلا کنند  
 مفید بود اخر انجیر سیاه پنجاه عدد در سرکه خوبساید و قسط چا

نوعی از  
 زاج نباتی  
 که در آن  
 باده بکوبند  
 که در آن  
 که در آن  
 که در آن  
 که در آن

با دام نخ دوه درم پنج کبر پسته رم بکوبند و باروغن تیزی و آن سرکه و کچم  
 بپوشند و در حال خلومعه طلا کنند و دو ساعت بگذارند  
ضمادی که نفوس و او جاع مفاصل را مفید بود بنفشه صندل سفید  
 مغا ش خطمی نیکو آرد جو سورنجان متساوی بکوبند و باروغن کچم  
 و سفیده پیضه و سرکه بپوشند ضماد سلویه اگر برقم معده نهند  
 آرد و اگر بزناف نهند اسهال و اگر بزمار نهند ادرار بول کند برنج  
 کبابی قشالما هر یک سه درم خربق سفید و اسنک هر یک چار درم  
 پهبز پنجم درم دردی زیت دوه درم شمع پنجم با هم بیا مینند و استعمال  
 کنند ضمادی که کپس و خلع را مفید بود مغا ش کل ارمنی هر یک پست  
 درم مر خطمی هر یک دوه درم آقا قیا پنجم بکوبند و با سفیده پیضه  
 بپوشند آخر ماش مغا ش خطمی کل ارمنی صبر هر یک دوه درم شب ثانی  
 راسن کند رسک زعفران هر یک پنجم بکوبند و بآب مورد بپوشند  
آخ ماش پست درم لادن کل ارمنی هر یک دوه درم زعفران سه درم  
 بکوبند و بآب کز و سرکه و کلاب بپوشند ضمادی که ببتنا نزار  
 بگذارد و بزرگ نکند آرد جو و دوع سوخته متساوی بکوبند و بکبر  
 بپوشند و هر ماه سه روز بیای طلا کنند ضمادی که شیر از ببتنا  
 کم کند دردی سرکه اکلیل الملک آرد با قلی آب فودنه بپوشند

ن و عجم از قمری  
 ای ن س ن ی که  
 م ش ن س ن ی که  
 ح د ی د ز و ب که  
 و ش ن خ د  
 ع ل م ش ن ب ز ن  
 ن ا خ و ب ا ب ن  
 و د ا ن و ق ن  
 ب م د ا م ک ن ا  
 ب ک ن ا س و م ک  
 ق ا ل ع ل م ج ه  
 ب ن ن ن ا م ک ل  
 س ن و د ا ن و  
 ق ن ی و د م ا  
 ف ر و ب ک ن و ن  
 و س ن ب ز ن و خ ن  
 ک د م ی ا ی د













بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر  
بسیار کثیر

ده درم شیاف مایشاد و درم نشاپسته جاز درم ذرور  
کبیر سه درم باهم بسایند دزوری که رمدکنه رامفید بود اسپید  
اقلیمیا رفته هر یک ده درم شادنه مس سوخته هر یک سه درم نیم  
کثیر اشترخ روم بستد درونج هر یک و درم صمغ غنی جاز درم  
ایون نیم درم لو لو زبد الج نبات نشاپسته هر یک جاز درم  
دزوری که طلعت و دمعه و حکه رامفید بود آب راز یانه پنجاه درم  
فیلز بهر زهره کلنگ و خروپس و کبک پیک سه درم مشک کافور  
هر یک نیم مثقال بسایند و در آب راز یانه پرورده کنند تا خشک  
شود پس سخی کنند مکایا رمد رامفید بود انزروت پرورده  
نشاپسته نبات متساوی بسایند اگر این قروح عین رامفید  
بود شادنه مغسول لو لو بستد تو بال برنج مس سوخته اقلیمیا  
هر یک و درم مرمره قشیشانه بدالج هر یک درم دزور درم  
قروح عین رامفید بود شادنه مغسول شیخ سوخته هر یک درم  
پوست بیضه شتر مرغ شپسته پنجم درم دزوری که بیاض رامفید بود  
سرطان بحری اقلیمیا و ذهب سرکین سو سهار شیخ سوخته زبدالج  
متساوی الاجزا بسایند شیاف قیه طغزه رامفید بود شادنه  
دوازده درم صمغ غنی مس سوخته هر یک شش درم قلفطار سوخته

مغسول  
وون زن کوی  
تیره قیام خشک  
سود و شبنم  
تمام شود  
و شرح شود  
بعده که اس  
و نوبی آب کرم  
بمونانتمک  
نیش آب پس رود  
بکنای که نای

مغسول  
وون زن کوی  
تیره قیام خشک  
سود و شبنم  
تمام شود  
و شرح شود  
بعده که اس  
و نوبی آب کرم  
بمونانتمک  
نیش آب پس رود  
بکنای که نای









این دفعه از قند  
اول آحاد را از یک باند  
باند باید برسد

۷	۲۲	۸	۱۲	۳
۶	۱۲	۱۱	۱۶	۴
۲۵	۱۷	۱۳	۹	۱
۲۲	۱۰	۱۵	۱۴	۳
۳۲	۴	۲۱	۱۸	۱۰

کند دادی را از آن داده کنی  
طعمی که در آن  
بزرگ باشد  
بزرگ باشد

شمع ده درم روغن کل بخدرم یکد ازند و اسفیداج ده درم  
بیا میزند مرهم قلقطار قروح زخمه و سرطان و اورام جاسیه  
رامفید بود پیه خوک و زیت هر یک رطلی مراد اسنگ نیم رطل  
قلقطار جمل درم با هم بسایند مرهم شامخ ترخ و شقاق و قروح  
فوج و قضیب رامفید بود روغن کل و بنفشه هر یک پستام  
شمع شش درم اسفیداج عصاره لحیه الیتس شادانه مغسول  
کل ارمنی هر یک دو درم ایون مصری بخدرم مرهمی که گوشت  
برویاند و قروح رطبه را خشک کند مراد اسنگ شش درم  
و کلنار رد و سنج سرمه زرد جو به خون سیا و شان شیخ سوخته  
شب یا فی اقلیمیا رفضه هر یک درم با شمع و زیت مرهم  
مرهمی دیگر مراد اسنگ ده درم بسایند و با سی درم زیت  
بجو شانند پس کند روغن و انزروت و خون سیا و شان  
وزقت هر یک دو درم بسایند و با آن بیا میزند مرهمی که احراق  
و قروح معده و کزیدن دواب رامفید بود مراد اسنگ یک درم  
اسفیداج بخدرم بسایند و با شمع و روغن کل پیا میزند و چون  
از آتش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بزند مرهمی که بواسیر  
رامفید بود شمع سفید و کومان شتر که داخته هر یک بخدرم زیت

مسد این نوع ۸۳  
۱۱ و ۱۶ و ۲۰  
۱۱ و ۷ و ۲۵ این  
تجلیت مابین  
۶۲ و ۶۲ و ۶۲  
۶۵ و ۶۵ و ۶۵  
۱۸ ان برده ده  
بریکه ۲۰ و ۲۰  
۱۴ و ۱۴ و ۱۴  
ان هم برده



که در آن

بیک روح و یک قوه را

و در یک بدن

و در یک روح

و در یک بدن

و در یک روح

و در یک بدن

و در یک روح

و در یک بدن

کار در امیند بود و خون با نور در مریضه انزروت دم الاخوان  
 زنجار راتخ اشق مساوی ذروری که قروح را مندل کرده اند صبر و  
 کلنا رو پسخج معقول اقلیمیا مساوی آخر صبر کلنا مرماز و زرد  
**باب نوزدهم** در حلاوی و مسمنات حلاوی که تقویت باغ  
 کند و فربه کند و نافع را مفید قند کند یکمن با چهار یکی آب در یک  
 کنند و بگو شانند تا منعقد گردد پس بردارند و یک و قیده با دام  
 مقشر کوفته در آن ریزند و بزنند و بر سر تخته پهن کنند خشک  
 شود حلاوی که کرده و باه را تقویت کند رطلی آرد سفید با یکمن  
 روغن کاهو بریان کنند و سه رطل عسل و پست درم کلاب و یکدرم  
 زعفران و رطلی آب یا هم بیا میزند و بر آن ریزند پس خشک  
 و مغز پستق در آن ریزند و فرو گیرند احرار در شپه یکمن در رطل  
 آب و ده درم کلاب و یک رطل روغن کجند بگو شانند پس دو من قند  
 بر سر آن ریزند و بیا میزند عصیده التمر مقوی پایه فرمای خوب  
 از دانه پاک کرده دو من باد و من آب بگو شانند تا محل شود  
 پس فرو گیرند و بدست مالند و بپالانند و با رطلی قند و رطلی  
 عسل و یکدرم زعفران بگو شانند و کعک خورد کرده پخته آن قدر  
 که باید در آن ریزند و با یکمن روغن کجند بریان کرده و جوز و بادام

تراج زنبق  
 ۸  
 ۳  
 این ادا و میل کنی  
 باید کرد و خل یا  
 آب قراح روغن  
 یا باید ریزد و  
 قوی استی یاید  
 سواب زور  
 شود و سبب کن  
 در کف کوز و دار  
 این بزن

دینسی





نوعی می باشد  
فردی در حال از خود

با آن که در این  
از بوسه می آید

ان وقت که از این  
بوسه و تان که از این

شود از این  
مهم است او بیرون

نمی آید  
سوزش کن

نوعی می باشد  
از این که در این

از این که در این  
و از این که در این

در این که در این  
و از این که در این

دورطل شیر و نخود و برنج شسته و کندم هر یک دورطل و نیم بگویند  
و بچو شانند مجموع تامه اشود و پنجاه درم از آن آب صافی کرده  
باروغن با دام و جوز هر یک ده درم بیا میزند و استعمال کنند  
بعد از آنکه دفع براز کرده باشند پنجاه روند و در ماهی پنج نوبت  
چنین کنند که موجب فریبی باشد **باب هشتم** در متوقفا

**وجایسات** رعا ف و غیره کاغذ سوخته شلخ کا و کوهی سوخته  
انزروت کلنا رخون پسیا و شان کند رنج فلقطار صبر اقا قیا  
مرمازوی سوخته شب یمانی هر یک درمی کا فوردا کمی بگویند و  
پنی دمنده آخر پوست پخته سوخته اقا قیا پوست انار کاغذ سوخته  
هر یک دو درم بگویند و آب مورد بپوشند و فیتله سازند  
پنی نهند آخر کاغذ سوخته اقا قیا شب یمانی کا فور هر یک پنجم درم

رنج را مک لسان الحمل مازو سوخته هر که باز نشاند هر یک درم  
عصاره لحیه الیپس و پیلج سوخته هر یک هفت درم کثیر خشک  
بشت درم بگویند و آب لسان الحمل بپوشند **جایسات** قی ادویه  
که قی صفراوی باز دارند در خشک انار دانه سماق کلنا رطبا شیر  
ورق کل دانه غوره هر یک درمی پوست فستق پنجم درم بگویند و  
مشقال از آن آب سیب یا به خورند آخر قی بلغنی و سودا این **باب**

درق

نوعی می باشد  
فردی در حال از خود

با آن که در این  
از بوسه می آید

ان وقت که از این  
بوسه و تان که از این

شود از این  
مهم است او بیرون

نمی آید  
سوزش کن

نوعی می باشد  
از این که در این

از این که در این  
و از این که در این















قد سنج که باب  
رفت قابله و جیب

۵

چنان زیاده شوق تو که آن شد بام  
که فایغ از خود و در است از قیام  
رسید جان ملک از غمت فراق را  
اجل کجاست که مشتاق او جانم  
گفته در این من گویدم ز هر طرف  
ایسر غمت این نیزه خاکدان گشته ام  
چنانکه نشسته با ناله غمت  
جنگ پای تو نشسته تو از آن غمت  
ما از شوق تو بددل هر بار غمت  
عجب باشد اگر در است که آن

خانم زوجه  
ملکه قدیس  
ملکه قدیس  
شیر خانم

بدر کجاست  
دو با اینی  
دو با اینی

بدر کجاست  
دو با اینی  
دو با اینی





